نشر احسان

ضرورت وجود اجتهاد
در همه‌ی دوره‌ها
از دیدگاه اهل سنت

مولف: شیخ جلال الدین عبدالرحمن بن ابوبکر سیوطی
مترجم: عبدالباسط عیسی زاده

بسم الله الرحمن الرحیم

ضرورت وجود اجتهاد

در همه‌ی دوره‌ها

ضرورت وجود اجتهاد در همه ی دوره ها

«از دیدگاه اهل سنت»

مؤلف:
شیخ جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابوبکر سیوطی

محقق:
دکتر فؤاد عبدالمنعم احمد

مترجم:
عبدالباسط عیسی‌زاده

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، ۸۴۹-۹۱۱ق.
الرد علی من اخلد الی الارض و جهل أن الاجتهاد فی کل عصر فرض.
فارسی.
ضرورت وجود اجتهاد در همه دوره‌ها از دیدگاه اهل سنت / مولف
جلاالدین عبدالرحمان بن ابوبکر سیوطی؛ مترجم عبدالباسط عیسی‌زاده.
تهران: احسان، ۱۳۹۰.
۲۵۶ص. 978-964-356-783-5
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: اجتهاد (اهل سنت) -- دعافیه‌ها و ردیه‌ها
شناسه افزوده: عیسی‌زاده، عبدالباسط، ۱۳۶۱ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۹ ۴۰۴۱ر۹س/BP۱۶۷/۴
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۳۱۱
شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۵۲۳۳۴

ضرورت وجود اجتهاد در همه دوره‌ها

✦مؤلف: شیخ جلال‌الدین ابوبکر سیوطی
✦مترجم: عبدالباسط عیسی‌زاده
✦ناشر: نشر احسان
✦چاپخانه: مهارت
✦صفحه‌آرا: نادیا محمدی
✦نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۹۰
✦ تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
✦قیمت: ۳۵۰۰ تومان
✦شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۶-۷۸۳-۵

فروشگاه:
تهران . خ انقلاب . روبروی دانشگاه
مجتمع فروزنده . شماره ۴۰۶
تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

همه‌ی سپاس و ستایش‌ها سزاوار خداوند است؛ او را به بزرگی می‌ستاییم و تنها از او یاری می‌طلبیم و از شرّ نفس‌ها و کردار ناپسندمان به او پناه می‌بریم، هر کس را که پروردگار هدایتش کرده باشد هیچ گمراه کننده‌ای برای او نخواهد بود و هر کس را که پروردگار گمراهش کرده باشد هیچ هدایتگری نخواهد یافت. گواهی می‌دهم که معبود به حقی جز الله نیست که هیچ شریک و همتایی ندارد، و گواهی می‌دهم که محمدﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿یا أیها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً ۞ یصلح لکم أعمالکم و یغفرلکم ذنوبکم و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزاً عظیماً﴾ «ای مؤمنان! از خداوند [به طور شایسته] بترسید [و خود را با انجام کارهای نیک و دوری از بدی‌ها از عذاب او در امان نگه دارید] و سخن حق و درست بگویید۞ [در نتیجه خداوند به شما توفیق روزافزون می‌دهد و] اعمالتان را نیک و شایسته می‌گرداند و گناهانتان را می‌آمرزد. و هر کس از خداوند و فرستاده‌اش اطاعت کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد.» (احزاب: ۷۲ـ۷۱)

اما بعد:

شکی نیست که موضوع اجتهاد از یک منظر، قدیم و از دیدگاه دیگر جدید است.

اجتهاد از آن جهت قدیم است که پیشینیان ما به طور کامل درباره‌ی آن سخن گفته و حقیقت آن و شرایط و صفات لازم برای مجتهدان را بیان کرده‌اند.

از جمله‌ی آثار ارزشمند تألیف شده در این زمینه، رساله‌ی گرانبهایی است از امام حافظ شیخ جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابوبکر سیوطی (۸۴۹ـ۹۱۱ هـ) به نام: «**رسالة الردّ علی من أخلد إلی الأرض و جَهل أنّ الاجتهاد فی کلّ عصر فرض**». ایشان در آن کتاب مطالب فراوانی را درباره‌ی این موضوع از منابعی نقل و حفظ نموده که بسیاری از آنها از بین رفته‌اند و برخی هم به صورت نسخه‌های خطی نگه‌داری می‌شوند و هنوز در اختیار عموم محققان و صاحب‌نظران قرار نگرفته‌اند. سیوطی در این کتاب به طور کامل به موضوع اجتهاد و تقلید پرداخته و به طور کامل حق مطلب را ادا کرده، به گونه‌ای که نیازی به افزودن بر آن احساس نمی‌شود.

از سوی دیگر مسأله‌ی اجتهاد یک امر جدید است؛ زیرا تنها راهی است که فقه اسلامی معاصر را به یافتن راه حل‌هایی برای وضعیت کنونی و مشکلات موجود براساس منابع مورد اتفاق و روح و اهداف شریعت اسلام وا می‌دارد تا حکومت‌های جهان اسلام را در التزام به شریعت و اجرای احکام آن همگام و متحد سازد.

تفکر عمیق درباره‌ی اجتهاد آن را به یکی از اهداف و ویژگی‌های اسلام پیوند می‌دهد؛ زیرا از جمله‌ی اهداف اسلام، اصلاح فراگیر ـ فردی و اجتماعی ـ برای وضعیت عموم بشریت در عصر حاضر و آینده می‌باشد. و اسلام آخرین دین آسمانی برای بشریت و شریعت جاودانی است که محدود به هیچ عصر و دوره‌ای نیست و پیامبرش نیز خاتم پیامبران است. متون دینی آن دارای انعطاف، شمولیت، ظرفیت، تعلیل و تعیین اصول تشریعی و دارای ارزش‌های ثابت و جاودانه‌ای است که آن را به یک اصل شایسته جهت افزودن اندوخته‌ی ارزشمندی از قواعد و نظریات قانونی پیرامون همه‌ی رویدادهای به وقوع پیوسته یا قابل وقوع، به فقه اسلامی تبدیل می‌کند تا در هر مکان و زمانی همه‌ی نیازهای قانون‌گذاری را پاسخ بگوید.

شاید بهترین شیوه برای ایفای نقش اجتهاد در دوره‌ی معاصر، همان اجتهاد گروهی به وسیله‌ی ایجاد یک انجمن یا شورای فقه اسلامی باشد که از فقهای مسلمان دارای تخصص در علوم اسلامی و دارای تقوا و پرهیزگاری مورد اتفاق و واقع‌بینی درباره‌ی حوادث زمان و وضعیت کنونی مسلمانان تشکیل شده باشد و

دانشمندان مسلمان و مورد اعتماد از نظر دینی در زمینه‌ی تخصص‌های مختلف و ضروری روزگارشان از قبیل اقتصاد، جامعه‌شناسی، پزشکی و... بدانها افزوده شوند تا به مثابه‌ی کارشناسانی که رأی‌شان در زمینه‌ی تخصص‌های فنی مورد اعتماد و قبول است، به انجام وظیفه بپردازند. همچنین همگان باید راه را برای این شورا جهت بهتر انجام دادن وظیفه هموار کنند. از جمله‌ی‌اینکه کتابخانه‌های مجهز را در اختیار این افراد قرار دهند و دستمزد کافی برایشان در نظر بگیرند و آنان را به طور کامل و تمام وقت در این زمینه‌ی‌به فعالیت وادارند تا حکم اسلام را درباره‌ی همه‌ی موضوعاتی که نیاز به بحث دارند، مشخص کنند.

هدفی جز اصلاحگری وضع امت در حد توان را ندارم، و توفیق من هم جز با خدا نیست.

دکتر فؤاد عبدالمنعم احمد

اول جمادی الثانی ۱۴۰۴ هـ ق

۴ مارس ۱۹۸۴ م.

زندگی سیوطی

سیوطی بیوگرافی مفصلی را از خود به یادگار گذاشته است که عموم محققان برای بیان سیر زندگی او بدان استناد کرده‌اند؛ زیرا این بیوگرافی توسط دانشمندی حافظ الحدیث، ثقه، دارای قوه‌ی ضبط و حفظ فراوان، عادل و پرهیزگار برجای گذاشته شده است که در پرتو تحلیل تاریخی موضوع بدان خواهیم پرداخت.

نام و لقب:

او عبدالرحمن بن کمال ابوبکر بن محمد بن سابق‌الدین بن فخر عثمان بن ناظرالدین محمد بن سیف‌الدین خضربن نجم‌الدین ابوالصلاح ایوب بن ناصرالدین محمد بن شیخ همام‌الدین همام خضیری اسیوطی است. به علت انتساب به جدش همام‌الدین که از مشایخ بزرگ و عالیقدر صوفیه بود و در محلهٔ «خضیریه» بغداد سکونت داشت، خضیری و به سبب سکونت و اقامت در اسیوط مصر سیوطی نامیده می‌شد.

کنیه‌اش ابوالفضل و لقبش جلال‌الدین بود.

تولد و کودکی سیوطی:

پس از نماز مغرب روز یکشنبه اول رجب سال ۸۴۹ هجری در قاهره به دنیا آمد. در آغاز پدرش سرپرستی و تربیت او را عهده‌دار شد تا اینکه در پنج سالگی از نعمت پدر محروم شد. پدرش شیخ کمال ابوبکر سیوطی از علمای بزرگ

مصر بود. در جوانی در اسیوط مقام قضاوت را به عهده داشت. سپس منصب مفتی مذهب شافعی مصر به او واگذار شد. جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی از همان کودکی به حفظ قرآن و فرا گرفتن حدیث پرداخت. در زمان وفات پدرش قرآن را تا آغاز سوره‌ی تحریم حفظ کرده بود. پس از وفات پدرش، شیخ کمال‌الدین بن همام حنفی مؤلف کتاب "فتح القدیر" تربیت او را عهده‌دار شد. عبدالرحمن زیر نظر او به ادامه حفظ قرآن پرداخت تا اینکه قبل از پایان هشت سالگی آن را به طور کامل حفظ کرد.

سیوطی در آغاز سال ۸۶۴ هجری یعنی در آغاز ۱۵ سالگی آموختن دیگر علوم شرعی را آغاز کرد. فقه و نحو را نزد گروهی از علما آموخت، و برای فرا گرفتن علم فرائض (ارث) نزد علامه‌ی روزگار خود یعنی، شیخ شهاب‌الدین شارمساحی زانوی تلمّذ زد.

سیوطی همچنین فقه را نزد شیخ‌الاسلام روزگارش، شیخ علم‌الدین بلقینی فرا گرفت و تا وفات آن دانشمند، ملازم و همنشین او بود. در زمان حیات آن بزرگوار، شرح استعاذه و بسمله را تألیف نمود و به استاد خود ارائه کرد. استادش آن را بسیار ستودنی یافت و بر آن مقدمه‌ای نگاشت. پس از آن از محضر فرزند بلقینی بهره‌ها برد و در زمینه‌ی فقه شافعی چندین کتاب را نزد او آموخت؛ از جمله‌ی آنها می‌توان به الحاوی الصغیر، المنهاج، التنبیه، الروضة، التدریب، تکملة شرح المنهاج اشاره کرد. سپس در سال ۸۷۶ هجری به او اجازه‌ی افتا و تدریس داد.

پس از آن‌که فرزند علامه بلقینی در سال ۸۷۸ از دنیا رفت، سیوطی به ملازمت شیخ‌الاسلام شرف‌الدین مناوی پرداخت و بخشی از منهاج را نزد او فرا گرفت. همچنین به سماع درس‌هایی از شرح البهجة و حاشیه آن و همچنین تفسیر بیضاوی پرداخت.

حدیث و لغت را نزد امام تقی‌الدین سبکی حنفی فرا گرفت و به مدت ۴ سال از محضرش بهره برد. امام سبکی، کتاب شرح الفیه (موسوم به البهجة المرضیة) و جمع الجوامع فی العربیة سیوطی را تحسین کرد.

مدت ۱۴ سال در محضر علامه محی‌الدین کافیجی تلمذ کرد. تفسیر، اصول، معانی و علوم عربیه و... را نزد آن دانشمند بزرگ آموخت. همچنین از محضر بقاعی مؤلف کتاب «نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور» نیز بهره‌ها برد. علاوه بر آن از شیخ سیف‌الدین حنفی دروس متعددی را اخذ نمود. از جمله: الکشاف و التوضیح و حاشیه‌اش بر آن و تلخیص مفتاح العلوم و عَضُد.

سپس به سرزمین شام و حجاز و بعد از آن به یمن، مغرب و هند مهاجرت کرد. این سه منطقه اخیر جزو سرزمین‌هایی هستند که هنوز هم نسخه‌های خطی بسیاری از آثار ارزشمند و کمیاب اسلامی در آنها یافت می‌شود. آثار سیوطی نشان از آگاهی و دست‌یابی او به منابع متعددی غیر از منابع کتابخانه مدرسه‌ی محمودیه همچون تفسیر و الخلاف ابن‌منذر و ... دارد.

سیوطی در سال ۸۶۶ هجری زمانی که ۱۷ سال داشت اجازه‌ی تدریس زبان عربی را دریافت کرد. همچنین سیوطی از آغاز سال ۸۷۱ هجری، یعنی ۲۲ سالگی‌اش شروع به فتوا دادن کرد و از آغاز سال ۸۷۲ هجری، یعنی در ۲۳ سالگی به نگارش و تدریس حدیث، تفسیر و فقه به دیگران پرداخت.

روشن است که او از دانشمندان بی‌نظیر روزگارش بوده و برخی او را عالم‌ترین فرد آن دوران به علوم حدیث از قبیل رجال، انواع حدیث از نظر غرابت و متن و سند احادیث و استنباط احکام از آنها دانسته‌اند.

زمانی که به ۴۰ سالگی رسید، تدریس و افتا را کنار گذاشت و در خانه‌اش بر ساحل رود نیل ماندگار شد و از مردم دوری گزید و همه‌ی وقتش را صرف تألیف و عبادت کرد.

با این وجود فرماندهان، حکام و ثروتمندان به زیارتش می‌شتافتند و اموال فراوانی را به او عرضه می‌داشتند. اما او هیچ مالی را نمی‌پذیرفت. سلطان غوری یک غلام خواجه و ۱۰۰۰ دینار را تقدیم او کرد. او هزار دینار را باز پس فرستاد و غلام را پذیرفت و به سرعت آزاد کرد و او را به عنوان خادم مسجدالنبی قرار

داد، و به نماینده سلطان غوری گفت: «دوباره برایمان هدیه نیاورید؛ زیرا خداوند ما را از امثال آن بی‌نیاز کرده است، سلطان غوری بارها او را به قصر خود فرا خواند، اما او هرگز به دربار نرفت و همواره به روش و عهدش وفادار ماند تا اینکه در سپیده دم روز جمعه ۱۹ جمادی الاول سال ۹۱۱ هجری از دنیا رفت و در قبرستان قوصونَ در خارج از باب القرافه قاهره به خاک سپرده شد.

سیوطی در زمینه‌ی علوم تفسیر، حدیث، فقه، نحو، معانی، بیان و بدیع به روش بلیغان عرب و نه عجم یا فیلسوفان، تبحّر خاصی داشت. او در بسیاری از علومی که کسب کرد به درجه‌ای از آگاهی و تبحر دست یافت که به جایگاهی والاتر از اساتیدش نائل شد. علاوه بر این او در بعضی از دانش‌هایی نیز که از اساتیدش کسب نکرده بود به عنوان حجّت و دلیل روزگارش مطرح شد. خودش در این باره چنین گفته است: «معتقدم که از میان این علوم هفت گانه ـ به جز فقه و علوم منقول که در آن آگاهی فراوان یافتم ـ حتی اساتیدم نیز به مقام من نرسیدند چه رسد به کسانی که از نظر علمی مقام پایین‌تری داشتند. در زمینه‌ی فقه چنین ادعایی ندارم. بلکه مشایخ بنده در این زمینه‌ی‌اطلاع و علم بیشتری داشتند.

این علوم عبارتند از: اصول فقه، جدل، تصریف، انشا و نامه‌نگاری، فرائض، قرائت و طبابت»

آثار علمی

سیوطی در اتوبیوگرافی‌اش در کتاب «حسن المحاضرة» به تعداد آثارش در آن زمان اشاره می‌کند و می‌گوید: جز آن کتاب‌ها و رساله‌هایی که نامشان را از فهرست آثارم حذف کردم، تقریباً ۳۰۰ کتاب بود.

داودی شاگرد سیوطی می‌گوید: تعداد آثار استادش به ۵۰۰ کتاب می‌رسد. ابن ایاس که در زمان وفات سیوطی در قید حیات بود آثار او را تقریباً ۶۰۰ کتاب برشمرده است.

به هر حال تعداد صحیح آثار سیوطی، هر کدام که باشد، نشان از همت والای او در تألیف دارد. داودی می‌گوید: سیوطی یک شخصیت شگفت‌انگیز در زمینه‌ی سرعت تألیف بود. من خودم شاهد بودم که در یک روز ۳ رساله تألیف کرد و با این وجود به املای حدیث می‌پرداخت و به سؤالات مخالفان و منتقدان یا شاگردانش پاسخ می‌داد.

تفسیر، علوم قرآنی و قرائت

الإتقان فی علوم القرآن، معترک الأقران فی مشترک القرآن، الدّر المنثور فی التفسیر المأثور، که خلاصه‌ای از کتاب دیگرش به نام «ترجمان القرآن فی التفسیر بالآثار» است که با مطالعه آن به یقین پی می‌بریم که تفسیر ابن‌منذر را در اختیار داشته و از آن استفاده کرده است. لباب المنقول فی اسباب النزول، الأکلیل فی استنباط التنزیل.

حدیث

الجامع الکبیر، الجامع الصغیر، التوشیح علی الجامع الصحیح، الدیباج عن صحیح مسلم بن حجاج، مرقاة الصعود الی سنن ابی‌داود، شرح سنن ابن‌ماجه و شرح سنن نسائی.

مصطلح الحدیث

تدریب الراوی فی شرح تقریب النووی

احادیث ساختگی

اللآلی المصنوعة، النکت البدیعات علی الموضوعات و الدرر المنتثرة فی الأحادیث المشتهرة

فقه و علوم پیرامون آن

مختصر الحاوی الکبیر اثر ماوردی، مختصر الروضة به نام «القنیة» و مختصر التنبیه تحت عنوان «الوافی»، مختصر الأحکام السلطانیة اثر ماوردی و الأشباه و النظائر در زمینه‌ی قواعد فقهی

تاریخ و طبقات

طبقات الحفاظ، طبقات المفسرین، طبقات الأصولیین، طبقات النحاة (الکبری، الوسطی و الصغری) و طبقات شعراء العرب؛ الشماریخ فی علم التاریخ، رسالة فی فائدة علم التاریخ، تاریخ الخلفاء، ترجمة الامام بلقینی و ترجمة الامام النووی.

علوم عربیه

المزهر فی اللغة، الفریدة فی النحو و التصریف و الخط، جمع الجوامع و شرح آن به نام همع الهوامع [۱]

نظر بزرگان درباره‌ی سیوطی

بسیاری از علما و دانشمندان، سیوطی و آثارش را ستوده‌اند که در اینجا برای نمونه نظر چند تن از این بزرگان را ذکر می‌کنیم

شوکانی درباره‌ی سیوطی می‌گوید: «او در زمینه‌ی قرآن و سنت، دانشمند بزرگی بود. به علوم اجتهاد احاطه فراوان و کاملی داشت. همچنین از علوم دیگری غیر از آن نیز بسیار آگاه بود.»[۲]

---

۱. نگا: هدیة العارفین، بغدادی، ج ۵ صص ۵۳۴ـ۵۴۴ که در آن فهرست آثار سیوطی به ترتیب حروف الفبا آمده است.

۲. ارشاد الفحول، ص ۲۵۴. شوکانی می‌گوید: «ابن‌عبدالسلام و شاگردش ابن‌دقیق‌العید، سپس شاگردش ابن‌سیدالناس و سپس شاگردش زین‌الدین عراقی سپس شاگردش ابن‌حجر عسقلانی←

همچنین می‌گوید: «در همه‌ی علوم شهرت یافت و سرآمد همتایان خود بود. شهرت فراوانی به دست آورد و آوازه‌اش در همه‌ی جا منتشر شد. آثار مفید و سودمندی را تألیف کرد. از جمله: الجامع الصغیر و الجامع الکبیر در زمینه‌ی حدیث؛ الدر المنثور در علم تفسیر و الاتقان فی علوم القرآن؛ آثارش در همه‌ی فنون مورد قبول هستند و در همه‌ی سرزمین‌ها منتشر شده‌اند.» [1]

ابن‌عماد حنبلی درباره‌ی سیوطی نوشته است: «او دانشمندی فرهیخته، قابل اعتماد و دارای آثار ارزشمند و سودمند فراوانی است. اگر در فضایل و کرامات او فقط به فراوانی تألیفات و نوشتن و تدقیق آنها بسنده کنیم، در نظر معتقدان به ارزش جایگاه علم، این خود به تنهایی برای اثبات قدرت علمی و دانشوری آن فاضل فرهیخته کافی است.» [2]

سپس شاگردش سیوطی، این شش دانشمند سرشناس که هر کدام شاگرد دیگری بوده‌اند، در زمینه‌ی معارف علمی به درجه‌ای رسیده‌اند که هر کس به خوبی آثارشان را بشناسد و مطالعه کند به وضوح به جایگاه والایشان پی می‌برد.»

۱. البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، شوکانی، ج ۱، صص ۳۲۹ـ ۳۲۸. در آن منبع در ادامه‌ی این مطلب چنین آمده است: «او دشمنان حسودی داشته که فضایلش را انکار می‌کردند.» سپس به ذکر اقوال سخاوی در این باره پرداخته و آن را تقبیح و محکوم می‌کند و می‌گوید که این سخنان یکی از مخالفان سیوطی و غیر قابل قبول است.

۲. شذرات الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۸، ص ۵۱. محقق بزرگ استاد احمد تیمور؟ درباره‌ی سیوطی می‌گوید: «او دانشمندی پرهیزگار، زاهد، شهره‌ی آفاق و دارای آثار فراوان بود.» نگا: مقالة عن قبر الامام السیوطی و تحقیق موضعه در مجلة الزهراء، ج ۴، ص ۵۱۳.

عبدالباسط ابن خلیل حنفی نیز در قصیده‌ای او را چنین ستوده است:

مات جلال‌الدین نمیث الوری — مجتهد العصر امام الوجود
حافظ السنة مهدی الهدی — و مرشد الضال بنفع یعود

نگا: الکواکب السائرة فی اعیان المائة العاشرة، نجم‌الدین غمری، تحقیق دکتر جبرئیل سلیمان جبور، ج ۱، ص ۲۳۱.

علومی که سیوطی در فراگیری آنها دچار مشکل بود

با وجود اطلاعات علمی فراوان، همت والا و معلومات عمیق سیوطی، جای شگفتی است که آن شخصیت علمی برجسته از دو علم حساب و منطق ـ که جزو علوم ریاضی و ذهنی هستند ـ گلایه داشت.

او درباره‌ی علم حساب می‌گوید: «به نظر من حساب دشوارترین و دورترین علم از ذهن من است!» او با صراحت از این وضعیت شکایت داشت و می‌گفت: «هرگاه به مسأله‌ای درباره‌ی علم حساب تأمل می‌کنم گویی تلاش می‌کنم کوهی را جابجا کنم.»

او از منطق نیز، که همزاد حساب است، بهره‌ی چندانی کسب نکرده بود. سیوطی به جای ایراد گرفتن از حافظه و مزاجش به انتقاد از این علم می‌پردازد و می‌گوید: «در آغاز دوران تحصیل می‌خواستم مقداری از علم منطق را یاد بگیرم. اما خداوند بیزاری از آن را در قلب من به وجود آورد!»

جالب اینکه برای طفره رفتن از دشواری تکرار جهت حفظ کردن این علم و تثبیت این فن دشوار در ذهنش، راه گریز شرعی برای خود یافته بود. او می‌گفت: «شنیده‌ام که ابن‌الصلاح فتوای تحریم این علم را صادر کرده است. به همین دلیل من نیز آن را کنار گذاشتم.» او قضیه را این گونه برای خودش توجیه می‌کرد: «خداوند به جای آن، علم حدیث را که ارزشمندترین علم است به من ارزانی داشته است.»

ذوق سیوطی

او به کرامت اولیا معتقد بود و شاید همه‌ی توان تحصیل علم و برکت تألیف خود را از دعای خیر مرد نیکوکاری می‌دانست که برایش از درگاه خداوند طلب برکت کرده بود. او می‌گوید: «در دوران حیات پدرم مرا به سوی شیخ محمد مجذوب، که از اولیای بزرگ خداوند بود، برد. او برای من دعا کرد.»

همچنین این برکت در علومش را از امر دیگری که ریشه در سنت پیامبر ﷺ دارد می‌داند. او می‌گوید: «زمانی که حج را به جای آوردم با هدف رسیدن به جایگاه علمی شیخ سراج‌الدین بُلْقینی در فقه و مقام حافظ ابن‌حجر در حدیث مقدار فراوانی آب زمزم نوشیدم.»

شاید با اطمینان بتوان گفت که او به این دو جایگاه و تبحّر در این علوم دست یافته است.

این در حالی است که سیوطی بسیار دارای اعتماد به نفس بود. همه‌ی علوم را در اختیار داشت و اندیشه‌اش کاملاً مطیع و فرمانبردارش بود. گویی همه‌ی مفاهیم برایش واضح و آشکار بود. به طوری که پرداختن به آنها برایش آسان می‌نمود. او می‌گوید:

«اگر می‌خواستم درباره‌ی هر مسأله‌ای کتابی را شامل، اقوال، دلایل نقلی و عقلی، مدارک، ردّیه‌ها و پاسخ‌های آنها و مقایسه و بررسی اختلاف مذاهب تألیف کنم به لطف خداوند قادر به این کار بودم!»[1]

عصر سیوطی

در نیمه‌ی قرن هفتم هجری پایتخت خلافت عباسی در بغداد به وسیله‌ی مغولان به سرکردگی هولاکو سقوط کرد. مغولان آخرین خلیفه‌ی عباسی را به قتل رساندند. مستنصر بالله به مصر فرار کرد، و بیبرس به سرعت او را به عنوان خلیفه اعلام کرد. بدین ترتیب خلافت عباسی در مصر تا ظهور عثمانی‌ها باقی ماند.

در قاهره (پایتخت خلافت عباسی) سیوطی در سایه‌ی حکومت مملوکی زندگی کرد. دوره‌ی زندگی او هم‌زمان با حکومت چرکسی‌ها (۷۸۴-۹۲۲ هـ) بود که ۱۳ حاکم از آنها به فرمانروایی رسیدند. در آن دوره چندین عالم و دانشمند بزرگ ظهور کردند و به شهرت جهانی دست یافتند از جمله‌ی آنها می‌توان این علما را ذکر کرد:

---

۱. نگا: حسن المحاضرة، ج ۱، ص ۳۳۵-۳۳۹.

ابن‌حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۳ ه‍)، ابن‌عربشاه (متوفی ۸۵۴ ه‍)، عینی (۸۵۵ ه‍)، ابوالمحاسن (۸۷۴ ه‍)، سخاوی (۹۰۲ ه‍)، میرخند (۹۰۳ ه‍) و ابن‌ایاس (۹۱۵ ه‍).

با سقوط بغداد علما و ادبا به مصر و شام مهاجرت کردند و سلاطین مصر، خانقاه‌ها و کاروانسرَاهای فراوانی را برپا ساختند و اموال و کالاهای فراوانی را ویژه آنها ساختند و آنها را بر طالبان علم وقف کردند. از جمله‌ی این خانقاه‌ها می‌توان به خانقاه شیخون اشاره کرد. همچنین مدارس را به کتابخانه‌ها تجهیز کردند که منابع و آثار مفیدی را در بر می‌گرفت.

این دوره به عصر مجموعه‌ها و موسوعه‌ها شهرت دارد. از جمله‌ی مشهورترین علمای تدوین‌کننده موسوعه‌ها، نویری (متوفی ۷۳۲ ه‍) و ابن‌فضل‌الله العمری (متوفی ۷۴۸ ه‍) هستند.

بدین ترتیب سیوطی از امکان زندگی در سرزمین علم، دانشمندان، دایرةالمعارف‌ها و کتابخانه‌ها و همچنین نعمت‌های دیگری که خداوند به او ارزانی داشته بود، مانند به ارث بردن سرمایه‌ی علمی خانواده‌اش بهره‌مند شد؛ به طوری که پدرش از فقهای بزرگ شافعی و قاضی اسیوط بود. علاوه بر آن توانست از مردم دوری گزیده و با کتاب‌ها خلوت نماید.

دوران زندگی سیوطی با انتشار روح زهد و تصوف متمایز شده و مصر شاهد حضور بسیاری از صوفیان بوده است. بدین ترتیب در آن دوره در مصر علما، متصوفه، موسوعه‌نگاران، کتابخانه‌ها و مدارس فراوانی وجود داشتند. همه‌ی این امور تا حد فراوانی به آماده‌سازی و فراهم کردن جو علمی کمک شایانی کرد.

احیا کنندگان دین در پایان هر قرن

سیوطی می‌گوید: ابوداود در سنن و حاکم در مستدرک از ابوهریره به نقل از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: «**إن الله يبعث لهذه الأمة على رأس**

کل مائة سنة من یجدّد لها دینها»: «خداوند در آغاز هر قرن برای این امت افرادی را برمی‌انگیزد [به وجود می‌آورد] که دینشان را برایشان تجدید می‌کنند.»

حافظ ابوالفضل عراقی در تخریج احادیث (إحیاء علوم‌الدین) می‌گوید: «اسناد این حدیث صحیح است.» او پس از بررسی نام این افراد در قرون متوالی می‌گوید: «در این اواخر رساله‌ای را از یکی از علمای متأخر که در جایگاه و طبقه اساتید، یا کمی قبل از آن جای داشت، مشاهده کردم. در آن آمده بود: «تعیین افراد مجدد در آغاز هر قرن:

احمد بن حنبل، عمربن عبدالعزیز را تجدید کننده‌ی دین در پایان قرن اول می‌دانست. او در سال ۱۰۱ هجری از دنیا رفت. احیا کننده‌ی دین در قرن دوم را امام شافعی دانسته‌اند. او در سال ۲۰۴ هجری از دنیا رفت. عموماً احیا کننده دین در قرن سوم را ابوالعباس بن سریج دانسته‌اند که در سال ۳۰۶ هجری وفات کرد. برخی نیز معتقدند آن فرد امام ابوالحسن اشعری بوده است. حافظ ابوالقاسم بن عساکر این رأی را ترجیح داده و یافعی و محققان دیگری در این رأی از او پیروی کرده‌اند؛ زیرا معتقدند او از پیروی از رأی معتزله دست کشید و در پایان قرن سوم مذهب اهل سنت را بسیار یاری داد تا اینکه در سال ۳۲۴ هجری از دنیا رفت.

احیا کننده‌ی دین در پایان قرن چهارم هجری را سهل بن محمد صعلوکی و برخی نیز ابوحامد اسفرایینی دانسته‌اند و عده‌ای نیز همچون ابن‌عساکر و دیگران، قاضی ابوبکر باقلانی را مجدد دین در پایان این قرن می‌دانند. علما، احیا کننده دین در پایان قرن پنجم را امام محمد غزالی دانسته‌اند و هیچ کس در این باره اختلافی نداشته است. او در سال ۵۰۵ هجری وفات کرد.

همچنین تجدید کننده‌ی دین در پایان قرن ششم را امام فخرالدین رازی می‌دانند که در سال ۶۰۶ هجری از دنیا رفت.

احیا کننده‌ی دین در پایان قرن هفتم را نیز تقی‌الدین ابن‌دقیق‌العید (متوفی ۷۰۲ هجری) دانسته‌اند.

همچنین براساس نظر عده‌ای از علما تجدید کننده‌ی دین در پایان قرن هشتم سراج‌الدین بُلقینی و به اعتقاد برخی دیگر ناصرالدین بن بنت الملیق شاذلی است. همچنین گمان می‌رود آن شخص زین‌الدین عراقی (متوفی ۸۰۶ هجری) باشد؛ زیرا او فردی متدیّن، امانتدار، دارای آثار سودمند و همچنین حافظ الحدیث بود. ممکن است همه‌ی این افراد مصادیق این عنوان باشند؛ زیرا ممکن است احیا کننده‌ی دین یک نفر یا چندین نفر باشند.

نویسنده آن رساله درباره‌ی ویژگی‌های علمای احیا کننده دین در پایان هر سده می‌گوید: «بدان که تعیین احیا کننده‌ی دین در پایان هر سده با ظن غالب علمای معاصرش درباره‌ی وضعیت و سودمندی علم او انجام می‌گیرد.

مجدّد یا احیاکننده‌ی دین دانشمندی است که در زمینه‌ی علوم دینی ظاهری و باطنی دارای مقام و جایگاه ممتاز و عالی، مدافع سنت و مبارزه کننده با بدعت‌ها باشد.

همچنین ممکن است مصداق آن شخص در همه‌ی دنیا فقط یک نفر باشد. مانند عمر بن عبدالعزیز که تنها او مقام خلافت را در اختیار داشت یا امام شافعی که همه‌ی محققان بر سرآمد بودن او از نظر علمی [و اخلاقی] در آن دوره تأکید داشته و دارند.

در صورتی که بر روی فرد معینی در این باره اجماع صورت نگیرد، ممکن است دو یا چند نفر به عنوان تجدید کننده‌ی دین معرفی شوند.

در اینجا باید پرسید؛ چرا باید در پایان هر سده این افراد معرفی شوند؟»

مؤلف آن رساله به پاسخ این سؤال ـ که ممکن است به ذهن برسد ـ پرداخته و می‌گوید: «علت معرفی تجدید کننده‌ی دین در پایان هر قرن این است که غالباً علمای آن سده از دنیا رفته و غبار کهنگی و بی‌توجهی بر روی سنت‌ها نشسته، و بدعت‌ها ظاهر شده و جای آن را می‌گیرند. در این صورت نیاز به تجدید و احیای دین احساس می‌شود. در نتیجه خداوند از میان نسل بعد افرادی را به عنوان جانشین پیشینیان برمی‌گزیند.

در حدیث آمده است: «**لا تزال طائفة من أمتی ظاهرین علی الحق ما أقاموا الدین لا یضرّهم من خذلهم**»: «پیوسته گروهی از امتم آشکارا براساس حقیقت [دین اسلام] عمل می‌کنند تا زمانی که دین خدا را برپا دارند، کسانی که اقدام به خواری آنان کنند، هرگز نخواهند توانست بدیشان زیانی برسانند.»

زمانی که امام احمد بن حنبل، عمر بن عبدالعزیز و امام شافعی را به عنوان احیاکنندگان دین در قرن اول و دوم هجری اعلام کرد، علمای پس از او نیز به انتخاب شخصیت‌های علمی و تأثیرگذار هر قرن پرداختند، که در پایان هر قرن این شخصیت‌ها براساس رأی معاصرانشان میزان تأثیرگذاری آنها و یارانشان برگزیده شدند.»

او در ادامه می‌گوید: «اکنون ما در سال ۸۹۶ هجری به سر می‌بریم و هنوز مهدی ظهور نکرده و حضرت عیسی علیه السلام برنگشته و شرایط برپایی قیامت هنوز تحقق نیافته است. این بنده‌ی نیازمند (سیوطی) امیداور است که خداوند با فضل و رحمت خویش بر او منت نهاده و او را به عنوان احیاکننده دین در پایان این قرن قرار دهد که این امر بر خداوند کاملاً ساده و ممکن است.»[۱]

ادعای سیوطی مبنی بر رسیدن به درجه‌ی اجتهاد و مشکلاتی که به علت این ادعا به وجود آمد

ادعای سیوطی مبنی بر اجتهاد انتقاد علمای معاصرش از او شد. شوکانی در دفاع از ادعای سیوطی می‌گوید: «هنوز هم مردم عادت دارند به شأن و جایگاه کسانی که ادعای اجتهاد می‌کنند و به آن درجه‌ی رسیده‌اند بکاهند.» او سیوطی را به علت گرفتار شدن در مشکلات ناشی از ادعای اجتهاد، به ابن تیمیه تشبیه می‌کند و می‌گوید: «در بیوگرافی ابن‌تیمیه گفتیم، چنانکه براساس استقرا معلوم شده: سنت الهی این گونه است افرادی که به علت جایگاه والای علمی‌شان و آشکارا بیان

۱. التحدث بنعمة الله، ص ۲۱۵ـ۲۲۷.

کردن حقیقت مورد دشمنی قرار می‌گیرند، بر شأن و مقامشان افزوده شده و محاسن آنها پس از مرگشان انتشار می‌یابد.»[۱]

آری! سیوطی معتقد بود که او به عنوان احیاکننده‌ی دین در پایان قرن نهم برگزیده شده است تا مصداق عمل به حدیث رسول خدا ﷺ باشد که فرمود: «إنَّ الله یبعث لهذه الأمة علی رأس کلِّ مائة سنة من یجدّد لها دینها» [۲]

سیوطی در این امر از غزالی پیروی کرده است؛ زیرا او در کتاب «المنقذ من الضلال»: «رهایی از گمراهی» ادعای اجتهاد کرده و اشاره نموده که او به عنوان احیاکننده‌ی دین در پایان قرن پنجم هجری برگزیده شده است.

این اندیشه‌ی برگزیده شدن به عنوان تجدید کننده‌ی دین، ذهن و اندیشه‌ی سیوطی را به خود مشغول کرده بود. به طوری که می‌توان پیدایش و شکل‌گیری آن در ذهن سیوطی را از لابه‌لای آثارش دریافت. او در کتاب «حسن المحاصرة» بیوگرافی‌اش را در میان زندگی‌نامه‌ی مجتهدان آورده و آن را پس از زندگی‌نامه‌ی سراج‌الدین بُلْقینی قرار داده است که خود درباره‌ی‌اش چنین می‌گوید: «او مجتهد روزگار خویش و دانشمند قرن هشتم بود.»

او می‌گوید: «شیخ کمال‌الدین دمیری تعریف می‌کرد که یکی از اولیای خداوند به او گفته است: از فردی شنیدم که می‌گفت: خداوند در پایان هر قرن برای این امت افرادی را برمی‌گزیند که دینش را برایش تجدید می‌کنند... با عمر آغاز شد، و با عمر به پایان رسید.

گفتم: جالب اینکه برانگیخته شدگان در پایان چند قرن مصری‌ها بودند:

در قرن اول عمربن عبدالعزیز.

در قرن دوم شافعی.

---

۱. که اولین‌شان طاهر جقمق (۸۴۲ـ۸۵۷) و آخرین‌شان اشرف قانصوه غوری (۹۰۶ـ۹۲۲ ها) هستند.

۲. ترجمه‌ی حدیث در صفحات پیشین گذشت.

در قرن هفتم ابن‌دقیق العید.

در قرن هشتم بلقینی.

امیدوارم که احیاکننده دین در پایان قرن نهم نیز از اهالی مصر باشد.»[۱]

سیوطی این مقام را برای خود آرزو می‌کند. اما او در این رساله «الرد علی من أخلد إلی الأرض و جهل أن الاجتهاد فی کلّ عصر فرض»: «ضرورت وجود اجتهاد در هر عصری یا ردی بر ادعای بسته شدن باب اجتهاد» آشکارا این موضوع را درباره‌ی خودش مطرح می‌کند و می‌گوید:

«من نیز مانند غزالی به درگاه خداوند دعا کردم و از او خواستم که مرا به علت تبحّر خاص در انواع علوم، به عنوان تجدید کننده‌ی دین در پایان قرن نهم قرار دهد. من علم اصول‌اللغة را برای اولین بار پایه‌گذاری کرده و از خود برجای نهادم به طوری که پیش از من هیچ کس بدان نپرداخته بود. روش این علم مانند علم‌الحدیث و علم اصول فقه است.»

چنانکه مشاهده می‌کنیم بدین ترتیب او به نوعی خود را به امام شافعی که علم اصول فقه را وضع کرد، تشبیه می‌نماید و در ادامه می‌گوید:

«من در ابتدا به صراحت ادعای اجتهاد را بر زبان جاری نکردم. بلکه آن را در برخی از کتاب‌هایم ذکر کردم. برخی آن را با هدف تقبیح و نه گسترش شهرت و آوازه نقل کردند. زمانی که از من خواسته شد درباره‌ی این امر تجدیدنظر کنم، آن را برای کسی که از من درخواست تجدیدنظر کرده بود، تبیین و تقریر کردم؛ اگرچه دشمنی این معاند با خودم و تبلیغ علیه بنده توسط او را به عنوان فضل و رحمتی از سوی خداوند به خودم - که توسط آن فرد آن را عملی نمود - تلقی کردم. در نتیجه معتقدم هرگز حتی قادر به سپاسگزاری درصد اندکی از این لطف خداوند نخواهم بود.»[۲]

---

۱. شوکانی، البدر الطالع، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲. حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۳۲۹. بیوگرافی بالقینی.

اما این ادعا از سوی بسیاری از علمای معاصرش مورد تأیید قرار نگرفت. از جمله‌ی آنان به سخاوی حنفی و... می‌توان اشاره کرد. در نتیجه پیرامون این ادعا بحث و جدل فراوانی به وجود آمد. سیوطی در بحث با سخاوی به شدت به او می‌تاخت و با لحن غرورآمیزی او را مورد خطاب قرار می‌داد، به طوری که گویی هیچ کس را یارای نزدیک شدن به جایگاه او نیست تا او در این ادعا برای داوری نزدش برود.

او می‌گوید: «سپس سال ۸۸۹ هجری در حالی فرا رسید که سروصداها شدت یافته و عده‌ای مسأله‌ی ادعای اجتهاد از سوی بنده را بسیار بزرگ کرده بودند. آنان به سوی هر شخصیت والامقامی در کشور، مانند دیوانسالاران، امرا و رؤسا رفته و از آنان خواسته بودند تا این قضیه را به سلطان ارجاع دهند، تا میان من و آنان مجلسی برای مناظره ترتیب داده شود. زمانی که این امر به اطلاع من رسید، با خود گفتم: علما با صراحت اعلام کرده‌اند که برای مجتهد روا نیست که با مقلّد مناظره کند. بنابراین مناظره کردن با بنده به حضور دو مجتهد نیاز دارد. یک مجتهد که با من مناظره کند و مجتهد دیگری که میان من و او قضاوت و داوری کند.»[1]

در اینجا مشاهده می‌کنیم که او قبل از مناظره از حیث مبدأ تا حد زیادی اظهار فروتنی می‌نماید. لما به گفته او متأسفانه در میان امت اسلامی گروهی وجود ندارند که شایستگی داوری مناظره‌ی [میان دو مجتهد] را داشته باشند؛ زیرا در هر دور یک مجتهد وجود دارد. چنانکه خودش می‌گوید در دوره‌ی او تنها خودش مجتهد بوده است. اما پس از مدتی در بخشی از رساله‌ی «الکشف عن مجاوزه هذه الأمة الألف»[2] می‌گوید: «عده‌ای دهان بازکرده و خواستار مناظره با بنده هستند و ادعای اجتهاد و سرآمد بودن در علم در پایان این سده از سوی مرا تقبیح و رد می‌کنند و

---

۱. همان منبع، ص ۱۹۳.
۲. همان منبع، ص ۱۹۳.

به گمان خودشان می‌خواهند با من مناظره کنند و افرادی را علیه من تحریک می‌کنند؛ که اگر این مدعیان با طرفداران و حامیانشان همگی در یک سو گردهم آیند و من فقط یک بار بر آنان بدمم همه‌ی آنان متلاشی و نابود می‌شوند.»[۱]

نمی‌دانم علت استفاده از این ادبیات خشن و قاطع سیوطی در مقابل مخالفان برای گرفتن اعتراف ـ حتی با نیروی قهریه ـ از مسلمانان برای اثبات رسیدنش به درجه‌ی اجتهاد ـ فارغ از تفاوت در مراتب آن ـ چه بوده است! ما هرگز نشنیده‌ایم که امامان بزرگ دیگر همچون ائمه‌ی چهارگانه اهل سنت یا شاگردان بزرگشان حتی درصد بسیار اندکی از آنچه سیوطی در اثبات اجتهاد خویش گفته است، بر زبان رانده باشند. گویی او را مشاهده می‌کنیم که شمشیرش را برداشته و حتی با توسل به زور می‌خواهد از معاصرانش برای اثبات رسیدنش به درجه‌ی اجتهاد اعتراف بگیرد. این امر هرگز از اخلاق مجتهدان نبوده است. بلکه در مقابل، آنان بسیار فروتن بوده‌اند. پس از آنکه فضا درباره‌ی رسیدن او به درجه‌ی اجتهاد آرام شد و این امر تا حدودی در اذهان جای گرفت، خودش در این باره گفت: «زمانی که به درجه‌ی ترجیح رسیدم هرگز در فتوا دادن از چارچوب ترجیح دادن امام نووی بر فقهای متقدم [فقه شافعی] خارج نشدم؛ اگرچه خلاف آن در نظر من ترجیح داشت.

اما زمانی که به درجه‌ی اجتهاد مطلق رسیدم در فتوا دادن از چارچوب مذهب امام شافعی ﷺ خارج نشدم. همچنانکه قفّال نیز که علی‌رغم رسیدن به درجه‌ی اجتهاد در چارچوب مذهب امام شافعی فتوا می‌داد نه رأی خودش.»[۲]

این ادعا نیاز به اندکی تأمل و بررسی دارد:

چنانکه در میان اهل فن مشهور و معلوم است؛ مجتهد مطلقَ نه در اصول از دیگران تقلید می‌کند و نه در فروع. اما مجتهد در مذهب، در اصول از امام خویش تقلید و در فروع گاهی با او مخالفت می‌کند.

---

۱. همان منبع، ص ۹۰.

۲. المعتمد، ج ۲، ص ۹۴۱.

در حالی که سیوطی خودش بیان می‌کند که در فتوا دادن از چارچوب مذهب امام محمد بن ادریس شافعی خارج نمی‌شود.

او درباره‌ی اجزای اجتهاد مطلق مورد ادعایش می‌گوید: «به لطف خدا در زمینه‌ی احکام شریعت، حدیث پیامبر ﷺ و زبان عربی به درجه‌ی اجتهاد مطلق رسیده‌ام.

پیش از او درجه‌ی اجتهاد در این سه موضوع در شیخ تقی‌الدین سبکی گرد هم آمده بود و پس از او جز در من به طور هم زمان وجود نداشته است.

گمان نمی‌رود که لازمه‌ی مجتهد مطلق شدن رسیدن به درجه‌ی اجتهاد در حدیث یا زبان عربی باشد؛ زیرا علما بیان کرده‌اند که برای رسیدن به درجه‌ی اجتهاد مطلق ضروری نیست فرد به درجه‌ی تبحّر عالی در زبان عربی برسد. بلکه تسلط بر آن در حد متوسط نیز کافی است. درباره‌ی تسلط بر حدیث نیز همین امر را ذکر کرده‌اند.

اجتهاد در حدیث جایگاهی است که چنانچه انسان بدان دست یابد در اصطلاح محدثان، حافظ‌الحدیث نامیده می‌شود. در حالی که علما، افرادی را مجتهد دانسته‌اند که محدثان آنان را حافظ ندانسته و نامشان را در طبقات حافظان حدیث ذکر نکرده‌اند.»

او در ادامه برای اثبات گفته‌هایش می‌افزاید: «از جمله‌ی کسانی که از آنان به عنوان مجتهد مطلق یاد می‌شود، می‌توان به شیخ ابواسحاق شیرازی، ابونصر بن صباغ، امام‌الحرمین جوینی و غزالی اشاره کرد که هیچکدام از آنان را جزو حافظان حدیث ذکر نکرده‌اند. بلکه حتی می‌توان گفت که هر کدام از این علما در آثارشان به احادیث مُنکَری استناد کرده‌اند، که حافظان حدیث مانند ابن‌الصلاح و امام نووی آنها را انکار و تقبیح کرده‌اند. گویی ابن‌الصلاح به علت مذکور، این علما را ـ به جز ابن‌الصباغ ـ جزو مجتهدان مقید و نه مطلق دانسته است. به نظر می‌رسد از دیدگاه او شرط رسیدن به اجتهاد مطلق رسیدن به مقام حافظ و منتقد حدیث بوده است.»

در ادامـه مـی‌نویسد: «اگـرچـه در نـامیدن آنـان بـه عـنوان مـجتهد مـقید بـا ابن‌الصلاح هم‌رأی نیستم و نظر کسانی را که این علما را مجتهد مطلق دانسته‌اند تأیید می‌نمایم، اما تردیدی نیست که رأی ابن‌الصلاح نیز قوی و مستدل است.»

او در تبیین این رأی می‌گوید: «ضروری نیست به علت عدم آگاهی از احادیث جزئی، آنان را از داشتن این وصف محروم کرد؛ زیرا در میان شرایط مجتهد نیامده است که بر همه‌ی احادیثی که در دین وجود دارند، احاطه‌ی علمی داشته باشند. چه بسا احادیثی که مجتهدان پیشین از آنها اطلاعی نداشته‌اند، در حالی که دیگران از وجود آنها آگاه بوده‌اند.

از جمله‌ی آنها احادیثی است که امام شافعی، علی‌رغم صحیح بودنشان، عمل به آنها را به حالت تعلیق درآورده در حالی که ایـن احـادیث را دیگـران صـحیح شمرده‌اند. حتی احادیثی از دید بزرگان صحابه، همچون عمر بن خطاب و دیگران پنهان مانده است که اگر این فرموده‌های پیامبر ﷺ را بدیشان گوشزد نمی‌کردند، درصدد صدور حکم برخلاف آنها برمی‌آمدند.

پس عدم آگاهی از اندکی مسائل، هرگز در رسیدن بـه مـقام اجـتهاد مـطلق خدشه‌ای ایجاد نمی‌کند.»

او در اثبات این ادعایش چنین استدلال می‌کند: «شیخ ابومحمد جوینی پدر امام‌الحرمین به درجه‌ی اجتهاد مطلق رسیده و کتاب «المحیط» را تألیف نموده بود. او در آن کتاب احکام فقهی را براساس احادیث، و نـه پـایبندی بـه مذهبی خاص، تدوین نموده بود. بیهقی در زمان حیات ابومحمد جوینی سه جلد از آن را به دست آورد و در آن اشتباهات روائی و حـدیثی یـافت و رسـاله‌ای بـرای جوینی نوشت و اشتباهاتش را به او گوشزد کرد. او درباره‌ی مسأله‌ای که جوینی برخلاف رأی شافعی، فتوا داده بـود، چنین نـوشته بـود: شیخ جـوینی شـایستگی و صلاحیت آن را دارد که اجتهاد کند و رأی صحیح را برگزیند اما نیاز به تدقیق و ثبات در احادیثی دارد که بدانها استناد می‌کند؛ زیرا از رویه‌ی ثابتی پیروی نمی‌کند.»

چنانکه مشاهده شد، بیهقی علی‌رغم پوشیده ماندن مسأله‌ی برخی از احادیث بر ابومحمد جوینی او را مجتهد می‌نامد.

او برای اثبات ادعای خویش مثال دیگری ذکر کرده و می‌نویسد:

«شیخ سراج‌الدین بُلقینی یک مجتهد مطلق و همچنین از حافظان حدیث بود. شاگردش حافظ ابن‌حجر عسقلانی او را حافظ دانسته است.

همچنین نام او را در «طبقات الحفاظ» ذکر کرده‌ام. اما در جایگاه عالی حفظ و نقد حدیث قرار نداشت. بلکه دانشمند معاصرش، حافظ ابوالفضل عراقی در این زمینه‌ی از نظر علمی در سطح بسیار بالاتری قرار داشت و در علوم حدیث و نقد از جایگاه علمی والاتری برخوردار بود. همچنین بلقینی از نظر تسلط بر زبان عربی در مرتبه‌ی متوسطی قرار داشت.

اما در میان بقیه‌ی مجتهدانی که پس از سبکی تا امروز وجود داشته‌اند، هیچ کس به جایگاه بلقینی در حدیث دست نیافته است.

اما در دوره‌ی قبل از سبکی، اجتهاد در احکام و حدیث در میان برخی از علما وجود داشته است. از جمله‌ی آنان به ترتیب از آخر به اول؛ ابن‌تیمیه، قبل از او ابن‌دقیق عید، پیش از او امام نووی، قبل از او ابوشامه و پیش از او نیز ابن‌الصلاح بوده‌اند. اما در قرون اولیه صدر اسلام چنین عالمانی بسیار فراوان بوده‌اند.»

سیوطی درباره‌ی اجتهاد در زبان و لغت عربی می‌گوید: «پس از ابن‌هشام چه کسی جز من شایستگی داشتن لقب مجتهد در زبان عربی را دارد، جز محمد بن محمد شمس‌الدین غماری که در پایان سده هشتم فقط در نحو به درجه‌ی اجتهاد رسیده بود؟ اما علی‌رغم این، من در کلامش چیز قابل توجهی ندیدم تا بدان استناد کنم.

ممکن است پرسیده شود: آیا ادعای اجتهاد در زمینه‌ی یک علم برایت کافی نبود که ادعای رسیدن به مقام اجتهاد در سه زمینه‌ی را مطرح می‌کنی؟ این در حالی است که ما تنها اجتهاد در احکام شرعی را شنیده‌ایم و اجتهاد در حدیث و زبان عربی برایمان ناآشناست. در پاسخ می‌گویم: امام فخرالدین رازی در کتاب «المحصول» نوشته است:

«در هر علم و زمینه‌ای برای تعیین اجماع، رأی و نظر کسانی معتبر است که در آن علم صاحب‌نظر باشند هرچند در زمینه‌های دیگر تبحر کافی نداشته

باشند. مثلاً در مسائل کلامی اجماع و رأی متکلمان اعتبار دارد و در مسائل فقهی، صاحب‌نظران و مجتهدان در فقه. بنابراین رأی متکلم پیرامون احکام فقهی اهمیت و اعتباری ندارد و نظر فقیه پیرامون مسائل کلامی فاقد وجهه و اعتبار لازم است. بلکه هر کس در اجتهاد در زمینه‌ی علم فرائض و تقسیم ارث تمکن و توانایی یابد و در احکام مناسک به درجه‌ی اجتهاد نرسیده باشد، موافقت و مخالفت او فقط در علم فرائض و نه مناسک اعتبار دارد.» [۱]

ابوالحسن بصری نیز در شرح «المعتمد» می‌نویسد: «تقلید در اصول فقه روا نیست، و هر مجتهدی نیز در زمینه‌ی اصول فقه در اجتهادش به حقیقت امر دست نخواهد یافت. بلکه فقط اجتهاد یک نفر درست خواهد بود، برخلاف فقه که چنین نیست. کسی که در اصول فقه دچار اشتباه شود، مورد سرزنش قرار می‌گیرد و عذرش قابل قبول نخواهد بود. برخلاف اشتباه در فقه که علما کسانی را که در آن دچار اشتباه شوند معذور دانسته‌اند.» [۲]

فقه در این سه امر با اصول فقه تفاوت کلی دارد؛ زیرا اصول فقه به اصول دین ملحق می‌شود، زیرا گزاره‌های آن قطعی است.» [۳] این در حالی بود عده‌ای که علیه ادعای اجتهاد سیوطی موضع‌گیری می‌کردند، رسیدن آنان به درجه‌ی اجتهاد برای سیوطی به اثبات نرسیده بود.

از سوی دیگر عده‌ای مجتهد بودن او را تأیید کرده و او را بسیار ستودند و به زبان شعر و نثر در زمینه‌های گوناگون علمی به مدح و تمجید او پرداختند. از جمله‌ی کسانی که اجتهاد او را مورد تأیید قرار داد، شمس‌الدین قادری است.

سیوطی می‌گوید: «همچنین قادری درباره‌ی کتاب «فتح الجلیل للعبد الذلیل» که از آیه ﴿الله ولی الذین آمنوا...﴾ ۱۲۰ نوع صنعت بدیعی را استخراج نموده‌ام، چنین سروده است:

---

۱. المحصول، فخر رازی، جلد ۲، بخش اول ص ۲۸۱ـ۲۸۲، موضوع اجماع.
۲. التحدث بنعمة الله، سیوطی، ص ۲۰۴ـ۲۰۹.
۳. همان منبع، ص ۱۵۱ـ۱۵۳.

امام اجتهاد، عالم العصر عالم　　بجامع فضل ناسک متهجد

او امام و پیشوایی مجتهد، دانشمند زمانه و عالم به همه‌ی احکام و مسائل، افزون بر آن، عابد و پرهیزگار و شب زنده‌دار است.

فحق له دعوی الاجتهاد لأنّه　　هو البحر علماً زاخر اللجّ مزبد

ادعای اجتهادِ او صحیح و مجتهد بودن سزاوار اوست؛ زیرا او دریای موّاج علم است که کف‌ها بر روی آن نمایان شده است.

فمن ذاک علم بالکتاب و سنة　　تبین ما فی بحره فهو مورد

از جمله‌ی این علوم، آگاهی و اطلاع کافی از قرآن و سنت است، به طوری که هر آنچه در دریای آن دو منبع است واضح و آشکار است و باعث سیرابی و بی‌نیازی می‌شود.

و ما فیهما من مجملٍ و مفصَّل　　و من مطلق ینفکُّ عنه المقیَّدُ

همچنین به مجمل و مطلق و مقیّد آن دو احاطه دارد.

و فحوی خطاب ثم مفهوم مابه　　یدلّ علی مفهومه حیث یوجد

همچنین از مفهوم و محتوای کلام و سپس از مصادیق آن کلام و مفاهیم آن در صورت وجود آگاه است.

و معرفة الاجماع فهی لدیننا　　ثلاث علیها بالخناصر یعقد

از جمله‌ی علوم دیگرش، آگاهی از اجماع است که در دین ما اجماع در سه زمینه‌ی دارای اهمیت و شهرت است.

و باللغة الفصحی من العرب التی　　بها نزل الذکرِ العزیز الممجّدُ

همچنین دارای آگاهی کافی از زبان عربی فصیح است که قرآن کتاب خداوند براساس آن نازل شده است.

و معرفة الأخبار ثمَّ رواتها　　عدولاً و من الطعن فیه تردّد

همچنین از شناخت روایات و راویان آنها از نظر عدالت و طعنی که ممکن است درباره‌ی‌شان وجود داشته باشد، بهره‌مند است.

و بالعلم بالفرقِ الذی بین واجب　　وندب و ما فیه الاباحة تقصد

از جمله‌ی علوم ضروری دیگر که آن دانشمند در خود دارد اطلاع از تفاوت میان امور واجب، مستحب و مباح است.

و ما بین خطر موبق و کراهة　　و تقییدها و العلم نعم المقیّد

همچنین تفاوت میان عمل حرامی که اعمال نیک فرد را تباه می‌سازد و امور مکروه و مقید کردن و شرایط آن براساس علم آگاهی داشته باشد که علم چه مقیّد کننده‌ی خوبی است.

و فی النحو و التصریف للمرء عصمة

من اللحن فاللحان باللحن مکمدُ

صرف و نحو باعث در امان ماندن فرد از خطای در گفتار و نوشتار می‌شود.

و معرفة الاعراب أرفع مرتقی　　فطوبی لمن یرقی إلیه و یصعد

شناخت اعراب واژگان جایگاه والایی است. خوشا به حال کسانی که به آن مرتبه والا دست می‌یابند.

و سلطان منقول الفقیه متی تجد　　وزیراً من المعقول فهو مؤیّد

سرآمد علوم منقول، و فقیه و دانشمندی که چنانچه در زمینه‌ی علوم معقول یاوری داشته باشد یاور او خواهد بود.

و مجتهد قد طال فی العلم مدرکاً　　وباعاً ففی کلّ العلوم له ید

مجتهدی که سالیان دراز در زمینه‌ی علوم به تلاش پرداخته و از آن بهره‌ها برده است به گونه‌ای که در هر علمی صاحب‌رأی است.

إن الجلال السیوطی للهدی　　لکوکب علم بالضیاء یتوقّد

شکی نیست که جلال‌الدین سیوطی ستاره‌ی هدایت و علم است که با نورش جهان را روشن می‌کند.

تا اینکه در ادامه چنین سروده است:

و حیث وهی ثوب اجتهاد فذو العلی

یقیض فی الدنیا له من یجدد

به گونه‌ای که خداوند بلندمرتبه در دنیا برای جامه‌ی اجتهاد افرادی را به وجود می‌آورد که دینش را برایش تجدید می‌کنند.

بمن أخبر المختار عنهم و أنهم لطائفة بالحق للدین تعضد

خدای افرادی را برای کمک به دینش می‌آفریند که خود درباره‌ی وجودشان خبر داده که آنان گروهی هستند که براساس حقیقت برای دین خداوند تلاش و آن را یاری و از آن دفاع می‌کنند.

باخلاصهم لا الهجوِ یوماً یسوءهم و لا سرَّهم مدح الذی راح یحمد

به علت اخلاصشان مورد سرزنش و نکوهش دیگران قرار می‌گیرند، که هرگز سخن دیگران بر افکار و رفتارشان تأثیر ندارد و مدح و ستایش مردم درباره‌ی آنان نیز که شهره‌ی آفاق شده است هیچ تأثیری در آنان ندارد و هرگز باعث خوشحالی‌شان نخواهد شد.

هذا اعتقاد المؤمنین اولی النهی فلایک فی هذا لدیک تردّد[1]

این باور مؤمنان خردمند است. پس در این باره تردید مکن.

برخی از آرای برگزیده‌ی سیوطی در زمینه‌ی مسائل فقهی

او برای بیان ادعایش مبنی بر رسیدن به درجه‌ی اجتهاد، در پایان کتاب «التحدث بنعمة‌الله» برخی از مسائلی را که در آنها رأی خاص خود را برگزیده، ذکر نموده است و آن را چنین نامیده است: «بیان آرای برگزیده‌ی من در زمینه‌ی مسائل فقهی به صورت مختصر ذکر شد، که به طور مفصل همراه با دلایلشان در «حواشی الروضة» ذکر شده است.»

۱ـ سیوطی آبی را که در برابر خورشید قرار داشته و گرم شده مکروه می‌داند. این رأی راجح در مذهب شافعی و برخلاف رأی نووی و بلقینی مبنی بر عدم کراهیت آن است.

۲ـ آب اندک که [رنگ، طعم و بوی آن] دچار تغییر نشده باشد، ناپاک نمی‌داند.

۳ـ خوردن گوشت شتر وضو را باطل نمی‌کند. این رأی هم از نظر مذهب و هم از نظر دلیل راجح و برتر است؛ برخلاف رأی نووی که معتقد است نظر دلیل ارجح این است که این کار وضو را باطل می‌کند.

---

۱. التحدث بنعمة الله، سیوطی ص ۲۲۸ـ۲۳۳.

۴ـ مسواک زدن پس از نماز عصر برای فرد روزه‌دار مکروه است، نه پس از زوال (نیمه روز).

۵ـ ترتیب [در شستن اعضا] در وضو شرط صحت وضو است نه از ارکان آن. او می‌گوید: گمان نمی‌کنم در این امر کسی از من پیشی گرفته باشد.

۶ـ به وسیله‌ی دباغی، موهای حیوانی که پوستش دباغی می‌شود، به تبع دباغی پوست، پاک می‌شود. این یکی از دو قول [مذهب شافعی] است که سبکی نیز آن را صحیح دانسته است.

۷ـ چنانچه دوره‌ی عادت ماهیانه زن به پایان برسد، برای جواز همبستر شدن با او نیازی به غسل نیست. بلکه با استنجاء [شستن شرمگاه] این امر جایز خواهد بود. این رأی امام اوزاعی است که خارج از مذهب امام شافعی می‌باشد.

۸ـ منظور از «الصلاة الوسطی» یا نماز میانه همان نماز عصر است.

۹ـ هر کس بیم آن داشته باشد که قبل از فرا رسیدن وقت نماز عشا خوابش ببرد، می‌تواند نماز عشا را در وقت نماز مغرب به جای بیاورد سپس بخوابد. این رأی سعید بن مسیّب است.

۱۰ـ در مواقعی که نماز خواندن مکروه است، نباید نماز «تحیة المسجد» خواند.

۱۱ـ اذان، اقامه و نماز عیدین از جمله‌ی فرض‌های کفایه هستند که این یکی از دو قول مشهور است که سیوطی آن را برگزیده است.

۱۲ـ باور به اینکه «بسم الله الرحمن الرحیم» جزو سوره «حمد» یا دیگر سوره‌های قرآن است یا نه، باید براساس قطع و یقین باشد نه شک و گمان؛ مانند وجود حروف ثابت در برخی از قرائت‌ها و فقدان در برخی دیگر از آنها. این امر فقط درباره‌ی از حروف وجود دارد. این دو حالت (وجود یا عدم وجود بسم الله جزو سوره‌ها یا حرف‌ها جزو قرائت) باید براساس قطع و یقین باشد نه تردید. سیوطی می‌گوید: «در این باره کتابی به نام «میزان العدالة» تألیف کرده‌ام.»

۱۳ـ در اقتدا کردن در نماز، نیت امام مهم است نه مأموم، هر کسی که به باور خودش نماز را صحیح به جای آورده باشد، اقتدا کردن به او صحیح است حتی اگر

در آن امری را مرتکب شده باشد که برخلاف رأی مأموم باشد. این یکی از دو رأی مطرح در این زمینه‌ی است.

۱۴ـ نماز جمعه با حضور ۴۰ نفر که امام هم یکی از آنان است برگزار می‌شود. این رأی قدیم امام شافعی است که شاگردش مُزنی نیز آن را برگزیده است.

۱۵ـ جمع میان دو نماز به علت ابتلا به بیماری جائز است، و این یکی از دو قول مشهور است که امام شافعی آن را برگزیده است و امام نووی در «شرح صحیح مسلم» این رأی را ترجیح و سبکی نیز بدان فتوا داده، بلقینی نیز آن را برگزیده است.

۱۶ـ وقف چیزی از سوی فردی به خودش صحیح است.

۱۷ـ می‌توان همه‌ی اموال را به یک نفر مستحق اختصاص داد.

۱۸ـ هرگاه فرد خطاب به دیگری قسم بخورد که نباید جز با اجازه‌ی من خارج شوی و فرد مقابل، یک بار با اجازه‌ی او از آن مکان خارج شود، قسم همچنان باقی می‌ماند.

۱۹ـ سیوطی در طلاق حلفی لفظ و معنی را همزمان مورد اعتبار قرار می‌دهد. مذهب شافعی معتبر دانستن لفظ به جای معنی، و مذهب مالک اهمیت دادن به معنی به جای لفظ است. سیوطی می‌گوید: «من در این زمینه‌ی نظرم محدودتر است. به همین دلیل در زمینه‌ی [وقوع] طلاق حلفی بسیار اندک نظر و فتوا می‌دهم و جز در مواردی که هر دو مذهب و دیدگاه درباره‌ی وقوع آن اتفاق نظر نداشته باشند، درباره‌ی وقوع چنین امری فتوا صادر نمی‌کنم.»

۲۰ـ قصاص قاتلی که فرد دیگری را مسموم کرده است، کشته شدن به وسیله‌ی سم است.

۲۱ـ مجازات کسی که به پیامبرﷺ یا دیگر پیامبران دشنام دهد، مرگ است حتی اگر هم توبه کند برخلاف دیگر حدود، مجازاتش ساقط نمی‌شود.

۲۲ـ کسی که ثابت شود مفسد فی الارض است، باید کشته شود.

۲۳ـ چنانچه برای چهارمین بار شرب خمر فردی ثابت شود، مجازاتش اعدام است. [۱]

---

۱. التحدث بنعمةالله، سیوطی، ص ۲۲۸ـ۲۳۳.

مقدمه و علت نام‌گذاری کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

پاک و منزه است خدایی که امور و قدر را، علی‌رغم خواست و اراده‌ی افراد سرکش و مغرور، دگرگون می‌سازد. سپاس و ستایش خدایی را که در دوره‌های مختلف زمانی در میان علمای نیکوکار افرادی را قرار می‌دهد تا برای [برپا ساختن دین] خداوند تلاش کنند، و گواهی می‌دهم که معبود به حقی جز خداوند نیست که حفظ شریعت و آیین پیامبر برگزیده‌اش را به وسیله‌ی آفرینش گروهی از علمای امتش تضمین کرده و کمک به آنان و آشکار ساختن امرشان را بدانها وعده داده است. خداوند بزرگ، پاک و منزّه‌تر از آن است که کوتاهی یا ناتوانی به انجام وعده‌هایش راه داشته باشد یا اخباری که خود از تحقق آنها خبر داده باشد دچار نسخ شوند.

درود و سلام بر فرستاده‌اش محمدﷺ که شریعت خداوند به وسیله‌ی استمرار دعوتش تا قیامت و امتش به وسیله‌ی وجود مجتهدانی در میانشان در همه‌ی دوره‌ها، متمایز شده‌اند. همچنین سلام و درود بر خاندان پاک و مطهر و یاران نیکوکارش باد.

بی‌گمان جهل و نادانی بر مردم چیره شده و آنان را به طور کامل در بر گرفته و علاقه به سرکشی آنان را کور و کر کرده است. به همین دلیل ادعای اجتهاد از سوی بزرگان را [اشتباه یا گناهی] بزرگ به شمار می‌آورند و چنین افرادی را در میان بندگان ناپسند و غیر قابل قبول می‌دانند. این نادانان درک نکرده‌اند که

اجتهاد در هر عصری فرض کفایه است و باید در میان مردم هر دوره و هر سرزمینی افرادی وجود داشته باشند تا بدان اقدام کنند.

این کتاب دربارەی [ضرورت] تحقق یافتن این امر نگاشته شده است که نام آن را «الردّ علی من أخلد إلی الأرض و جهلَ أن الاجتهاد فی کل عصرٍ فرض» نامیدم که در چهار فصل تدوین شده است.

فصـل اول

بیان اقوال علما و بزرگان دین دربارهٔی فرض کفایی بودن اجتهاد در هر دورهای و عدم جواز فقدان مجتهد در هیچ عصری

بدان که اقوال علمای همهٔی مذاهب بر این امر اتفاق دارد. اولین کسی که با صراحت این امر را بیان نموده امام شافعی [1] ﷺ و سپس شاگردش اسماعیل مُزنی [2] بودهاند.

---

۱. امام ابوعبدالله محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبد بن عبدیزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف مطلّبی هاشمی قریشی مکّی که در سال ۱۵۰ هجری در غزه به دنیا آمد، و در سال ۲۰۴ هجری در مصر دیده از جهان فروبست. از جملهٔی مشهورترین آثارش: الرسالة (اولین اثر در زمینهٔی علم اصول فقه در طول تاریخ اسلام)، الأم، جماع العلم، اختلاف الحدیث و مسند شافعی هستند. برای آگاهی بیشتر از زندگینامهاش نگا: طبقات الفقهاء شیرازی، ص ۷۱ـ۷۲، الانتقاء ابن‌عبدالبر، ص ۶۶ـ۶۷، الفهرست، ابن‌ندیم، ۲۶۳ـ۲۶۴، طبقات الشافعیة الکبری، ج ۱، ص ۱۹۲ـ۲۰۳، تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، ج ۱، ص ۴۳ـ۶۷، الفتح المبین فی طبقات الأصولیین، عبدالله مصطفی مراغی، ج ۱، ص ۱۲۷ـ۱۳۵، وفیات الأعیان ابن خلکان، ج ۴، ص ۱۶۳ـ۱۶۹ و حلیة الأولیاء، ابو نعیم اصفهانی، ج ۹، ص ۶۳.

۲. ابوابراهیم اسماعیل بن یحیی بن اسماعیل بن عمرو بن اسحاق مزنی که در سال ۱۷۵ هجری در مصر به دنیا آمد و در ۲۶۴ هجری در همانجا وفات کرد. او فردی زاهد، دانشمند، مجتهد، مناظره کنندهای چیرهدست و ژرفنگر بود. از جملهٔی آثارش می‌توان به المختصر الصغیر (مختصر کتاب الأم شافعی) و کتاب الوثائق اشاره کرد. امام شافعی دربارهٔی او می‌گوید: «مزنی یاور مذهب من است.» برای آگاهی بیشتر از بیوگرافی مزنی نگا: الفهرست، ابن‌ندیم، ص ۲۶۶، طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۹۷، وفیات‌الاعیان، ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۱۹۶، الفتح‌المبین، مراغی، ج ۱، ص←

مزنی در المختصر الصغیر می‌نویسد: «من این مختصر را براساس علم امام شافعی و اقوالش تدوین کرده‌ام، تا آن را در اختیار کسانی که خواستار آن هستند قرار دهم. همچنین اقرار و اعلام کنم که امام شافعی دیگران را از تقلید از خودش یا علمای دیگر نهی می‌فرمود تا مردم درباره‌ی احکام شرعی‌شان تحقیق و در این باره احتیاط کنند.» [1]

مزنی از امام شافعی نقل کرده است که ایشان مردم را از تقلید از خودش یا دیگران نهی کرده است. بی‌تردید نمی‌توان عموم عوام مردم را از تقلید نهی کرد؛ زیرا بنا به اجماع علما، جایز است که عامه‌ی مردم تقلید کنند. بلکه امام شافعی‌ﷺ از اینکه همه‌ی مردم یک دوره مقلّد باشند، نهی کرده است؛ زیرا این امر به منزله‌ی تعطیل شدن یک فرض کفایه، یعنی اجتهاد است. به همین دلیل مردم را به اجتهاد فرا می‌خواند تا در هر دوره افرادی باشند که به این امر بپردازند. اصحاب «رضی‌الله عنهم» نیز مفهوم این عبارت را این گونه بیان می‌کنند و عبارات و اقوالشان ـ که تبیین کننده این امر است ـ در صفحات آینده ذکر خواهد شد.

از جمله‌ی کسانی که این امر را آشکارا ذکر نموده‌اند، امام قاضی‌القضات ابوالحسن ماوردی[2] است که در آغاز کتاب «الحاوی الکبیر» [3] این امر را بیان

۱۵۶ـ۱۵۸، الانتقاء، ابن عبدالبر، ص ۱۱۰. طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۲، ص ۹۳ و ۱۰۹، طبقات الشافعیة ابن شهبه، ج ۱، ص ۷، طبقات الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۵.

۱. مختصر مزنی، حاشیه الأم، ج ۱، ص ۲، المجموع، نووی، ج ۱، ص ۴۳.

۲. علی بن محمد بن حبیب ماوردی بصری در سال ۳۶۴ هجری در بصره به دنیا آمد و در همانجا در محضر ابوالقاسم صمیری تلمذ کرد. سپس به سوی شیخ ابوحامد اسفراینی رفت و سالها در بصره و بغداد تلمّذ کرد. او در مذهب حافظ بود. در سال ۴۵۰ هجری در بغداد از دنیا رفت. از جمله‌ی مشهورترین آثارش می‌توان به الأحکام‌السلطانیة، ادب الدنیا و الدین، النکت و العیون فی التفسیر اشاره کرد. برای آگاهی بیشتر از بیوگرافی‌اش: نگا: طبقات الشافعیة الکبری، السبکی، ج ۴ یا ۲، ص ۳۰۲، طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۱۳۱، طبقات‌الشافعیة، اسنوی، ج ۲، ص ۱۲۷، طبقات الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۴۳، المنتظم، ابن‌الجوزی، ج ۸، ص ۱۱۹، طبقات‌الاصولیین، ج ۱، ص ۲۱۰، وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۲، ص ۴۴۴. همچنین محقق این گفتار (فؤاد عبدالمنعم احمد) با همکاری دکتر محمد سلیمان داود بیوگرافی مفصل او را در کتابی به نام «ابوالحسن الماوردی» گردآوری کرده که مؤسسه شباب الجامعة در اسکندریه در سال ۱۹۷۸ م. آن را به چاپ رسانده است.

۳. این کتاب همچنین به نام «الشرح الکبیر لمختصر المزنی» نیز شهرت یافته است.

نـموده است. او در هـنگام بـیان قـول سـابق مـزنی دربـاره‌ی عـدم تـقلید چـنین می‌گوید:

«چنانچه گفته شود: چرا شافعی مردم را از تقلید از خـودش و دیگـران نـهی کرده است، در حالی که تقلید از او برای افراد عوامی که از او استفتا کنند، جایز است؟ در پاسخ گفته شده است: تقلید به تناسب اختلاف وضعیت مردم و وجود یا عدم ابزار اجتهاد منتهی شونده بدان، تفاوت دارد؛ زیرا طـلب عـلم - یکـی از فرض‌های کفایه است، و مکلف کردن مردم به اجتهاد، فرض عین بودن طلب علم بر همگان است. که این کار موجب اختلال در نظام و ایجاد تباهی می‌شود. و اگر همگی آنان تقلید کنند اجتهاد باطل و فرض بودن طلب علم، ساقط خواهد بود، و این امر به معنای تعطیلی شریعت و تباهی علم است.[1]» به همین دلیل اجتهاد بر کسانی که به وسیله‌ی آنان فرض کفایی ساقط می‌شود، واجب است، تا دیگـران پیرو و مقلد باشند.

خداوند می‌فرماید: **﴿فلولا نفر من كلّ فرقة منهم طائفة ليتفقّهوا في الدّين و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلّهم يحذرون﴾**: «بـاید از هـر گـروه و قـبیله‌ای، عده‌ای بروند [و در تحصیل علوم دینی تلاش کنند] تا با تعلیمات اسلامی آشنا شوند و هنگامی که به سوی قوم و قبیله‌ی خود برگشتند [به تعلیم مردمان بپردازند و آنان را ارشاد کنند و] آنان را [از مخالفت با فرمان پروردگار] بیم دهند تا [خویشتن را از مجازات و عذاب خداوند برحذر دارند و از بیهودگی، بی‌هدفی، پوچی و افتادن در دام گمراهی] خودداری کنند» (توبه: ۱۲۲).

بنابراین نه اجتهاد از همه‌ی آنان ساقط می‌شود و نه همه‌ی آنان به پرداختن به آن مأمور شده‌اند.»[2]

رویانی[3] نیز در کتاب «البحر» چنین نظری را ذکر کرده است. سپس می‌گوید:

---

۱. نگا: مقدمه‌ی الحاوی الکبیر.

۲. نسخه خطی الحاوی الکبیر، جلد ۱، محل نگهداری: دارالکتب مصر.

۳. ابوالمحاسن عبدالواحد بن اسماعیل رویانی ملقب به فخرالاسلام که به صـاحب «البـحر» نـیز شهرت یافته است. در ذی‌الحجه سال ۴۱۵ هجری در رویان (طبرستان) به دنیا آمد. که در سال ۵۰۲ هجری توسط افراد ملحد به شهادت رسید. برای آگاهی از بیوگرافی کامل او: نگا: شذرات الذهب،ابن←

«چنانچه گفته شود: چرا چنین است؟ در پاسخ گفته می‌شود: تا خودش درباره‌ی دینش تحقیق و در امور شرعی‌اش احتیاط کند. احتیاط در تقلید برای آن است تا مقلد از افتادن در اشتباه در امان بماند.

ما در تبیین این امر بر این باوریم که صحیح‌تر و بهتر آن است که در اجتهاد احتیاط صورت بگیرد؛ زیرا مجتهد براساس علم اقدام به این کار می‌کند، در حالی که مقلّد از روی جهل و کم‌آگاهی از دیگری تقلید می‌کند. گفته شده است: این امر فقط بیان علت نهی از تقلید است تا طالب علم در شناخت احکام و دلایل آن بیشترین تلاش را به عمل آورد. سپس برای استخراج احکام شرعی در آن نگریسته و خودش در عمل کردن، احتیاط در پیش گیرد.»

از جمله‌ی کسانی که این امر را مورد تأیید قرار داده و بر آن تأکید کرده‌اند، احیا کننده‌ی سنت، امام ابومحمد بغوی [1] است که در کتاب «التهذیب» یکی از ارزشمندترین کتاب‌های تألیف شده در زمینه‌ی فقه، به این امر اشاره کرده است.[2] او در آغاز آن چنین می‌گوید: «علم به دو گونه است: فرض عین و فرض کفایه.

عماد حنبلی، ج ۴، ص ۴، تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، ج ۲، ص ۲۷۷، مرآة الزمان، ابن قزاوغلی، ج ۸، ص ۲۹، طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۷، ص ۱۹۳ـ۲۰۲، طبقات الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۱۹۰، طبقات‌الشافعیة، ابن قاضی شهبة، ج ۱، ص ۳۱۸، النجوم الزاهرة، ابن تغری بردی، ج ۵ ص ۱۹۷، البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۱۷۰، العبر، الذهبی، ج ۴، ص ۴.

۱. ابومحمد حسین بن مسعود بن محمد بغوی مشهور به «فراء» و ملقب به «محیی السنة»: احیاگر سنت، از جمله‌ی‌امامان علم تفسیر، حدیث و فقه می‌باشد که در سال ۴۳۶ هجری به دنیا آمد، و در سال ۵۱۶ هجری در مرو از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به معالم التنزیل، مصابیح‌السنة و التهذیب اشاره کرد. برای آگاهی از زندگی و آثارش نگا: وفیات الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۷، طبقات‌الشافعیةالکبری، سبکی، ج ۴، ص ۲۱۴، طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی‌شهبه، ج ۱، ص ۳۱۰، التهذیب، ابن‌عساکر، ج ۴، ص ۷۴۵، طبقات‌الشافعیه، ابن‌هدایة، ص ۲۰۰ـ۲۰۱.

۲. «التهذیب فی الفروع» کتابی منحصر به فرد در زمینه‌ی دلایل است که تلخیصی از تعلیقات استادش قاضی حسین می‌باشد که خودش بر آن اموری را افزوده و از آن حذف نموده است. نگا: طبقات الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۲۰۱، کشف‌الظنون، حاجی خلیفه، ج ۱، ص ۵۱۷ و طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی‌شهبه، ج ۱، ص ۳۱۱، حسین بن محمد بن احمد مروزی مشهور به قاضی حسین فقیه و عالمی اصولی است در سال ۴۶۲ هجری در مرو از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به کتاب‌های تلخیص (التهذیب) بغوی، التعلیق الکبیر و الفتاوی اشاره کرد. نگا: طبقات‌الشافعیة، الاسنوی، ج ۲، ص ۷۰، الوافی‌بالوفیات، الصفدی، ج ۱۱، ص ۱۰۷، وفیات‌الأعیان، ابن خلکان، ج ۱، ص ۸۲ و مرآةالجنان، یافعی، ج ۳، ص ۸۵

سپس فرض عین را به تفصیل توضیح داده و در ادامه در تبیین علوم یا علمی که آموختن آنها فرض کفایه است، می‌گوید: «یادگیری آن مقدار از علم که فرد با آموختن آن به درجه‌ی اجتهاد، افتا و قضاوت کردن برسد و از شمار مقلّدان خارج شود، فرض کفایه است. پس بر همه‌ی مردم واجب است که این علوم را فرا بگیرند. اما چنانچه در هر منطقه یا سرزمینی یک یا دو نفر به این درجه‌ی رسیدند، انجام این فرض از عهده‌ی دیگران ساقط می‌شود، و چنانچه همگی از پرداختن به این علوم سرباز بزنند، همه‌ی آنان به علت تعطیلی احکام شریعت، نافرمانی کرده‌اند. خداوند می‌فرماید: ﴿فلولا نفر من کلّ فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین﴾ [1]

سپس می‌گوید: «فقط کسی به درجه‌ی اجتهاد می‌رسد که در ۵ علم به درجه‌ی تخصص و اظهار نظر رسیده باشد.» سپس در ادامه شرایط اجتهاد را بیان می‌کند.

از جمله‌ی کسانی که به صراحت این امر را بیان کرده‌اند، زبیری [2] است که در کتاب «المسکت» [3] خویش به این مسأله پرداخته است. او می‌گوید: «هرگز زمین از کسی که برای برپا داشتن دین خداوند تلاش و احکام آن را در همه‌ی دوره‌ها و در همه‌ی جا جاری کند، خالی نخواهد بود. این امر در بیشتر دوره‌ها بسیار اندک اتفاق می‌افتد. اما ادعای مخالفان مبنی بر فقدان این امر هرگز صحیح نمی‌باشد؛

---

۱. آیه ۱۲۲ سوره‌ی توبه. ترجمه‌ی آن در صفحات پیشین گذشت.

۲. ابوعبدالله زبیر بن احمد بن سلیمان بصری معروف به زبیری (منسوب به زبیر بن عوام) که به صاحب (الکافی) نیز شهرت دارد. فقیهی شافعی مذهب، عالم در ادبیات و آگاه از علم انساب بود که در سال ۳۱۷ هجری از دنیا رفت از جمله‌ی آثارش می‌توان به الکافی فی فروع الفقه الشافعی، التنبیه، الامارة و ریاضة المتعلّم اشاره کرد. برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی او نگا: کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، ص ۴۹۳، طبقات‌الشافعیة، اسنوی، ص ۱۰۷. طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۱۰۸، طبقات‌الشافعیةالکبری، سبکی، ج ۳، ص ۲۹۵ـ۲۹۷، تهذیب‌الأسماء و اللغات، نووی، ج ۲، ص ۲۵۶، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۸، ص ۴۷۱، الأعلام، زرکلی، ج ۳، ص ۷۴. همچنین ابن‌هدایة در طبقات‌الشافعیة، ص ۵۱، ابن‌قاضی‌شهبه در طبقات‌الشافعیة، ج ۱، ص ۵۳ و صلاح‌الدین صفدی در نکت الهمیان، ص ۱۵۳ نام او را به اشتباه (احمد بن سلیمان) آورده‌اند.

۳. حاجی خلیفه در صفحه‌ی ۱۶۷۶ از جلد دوم کتاب کشف‌الظنون درباره‌ی این کتاب می‌گوید: «کتابی عجیب و معماگونه است.»

زیرا چنانچه مجتهدی وجود نداشته باشد، همه‌ی احکام برپا نخواهد شد و در صورتی که فریضه‌ها در میان مردم اجرا نشود، بدین وسیله مصیبت بزرگی در میان مردم پدید می‌آید. همچنانکه در خبر آمده است: «لا تقوم الساعة إلّا علی شرار الناس»: «قیامت جز بر بدترین افراد مردم برپا نخواهد شد.»[1] از اینکه در زمره افراد شرور قرار بگیریم، به خدا پناه می‌بریم.»[2]

این عبارت زبیری است که زرکشی [3] در «البحر فی الأصول» آن را روایت کرده و درباره‌ی آن گفته است: «علت این امر آن است که با نبود مجتهد، همگی امت بر اشتباه، گرفتار می‌شوند؛ که آن ترک اجتهادی است که فرض کفایه می‌باشد.»

فصل

ابن‌سراقه [4] که یکی از ائمه و اساتید بزرگ یاران ماست، در آغاز کتاب «اعجاز

---

۱. این حدیث صحیحی است که مسلم در صفحه‌ی ۲۲۶۸ از باب قرب الساعة درباره‌ی الفتن به شماره ۲۹۴۹ در صحیح خود و احمد بن حنبل در ج ۱، ص ۳۹۴ المسند به نقل از ابن مسعود و سیوطی در ج ۲، ص ۲۰۲ الجامع الصغیر آن را ذکر نموده‌اند.

۲. ارشاد الفحول، شوکانی، ص ۲۵۳.

۳. ابوعبدالله محمد بن بهادر بن عبدالله زرکشی ملقّب به بدرالدین عالم اصولی و فقیه شافعی، محدّث و ادیب بزرگ. از نظر نژادی اصالتاً ترک بود. در سال ۷۴۵ هجری در مصر به دنیا آمد. در محضر اساتید بزرگی همچون اسنوی و بلقینی زانوی تلمذ زد. سرانجام در سال ۷۹۴ هجری از دنیا رفت. از جمله‌ی آثار او می‌توان البحر فی الأصول، شرح جمع الجوامع و شرح التنبیه را بر شمرد. برای آگاهی کامل از بیوگرافی او نگا: الدر الکامنة، ابن‌حجر، ج ۴، ص ۱۷، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۶، ص ۳۳۵، الأعلام، زرکلی، ج ۶، ص ۲۸۶، طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۳، ص ۲۲۷، النجوم‌الزاهرة، ابن تغری بردی، ج ۱۲، ص ۱۳۴، معجم المؤلفین، عمر رضاکحاله، ج ۹، ص ۱۲۱ و هدیة العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، ج ۲، ص ۱۷۴.

۴. ابوبکر محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم انصاری شاطبی ملقب به محی‌الدین مشهور به ابن‌سراقه، محدث، فقیه، صوفی، ادیب، شاعر و دانشمند در علم فرایض که در سال ۵۹۲ هجری به دنیا آمد. او اصالتاً اندلسی بود، در بغداد از محضر ابوعلی بن جوالبقی و علمای معاصرش و دانشمندان سرزمین‌های اسلامی از جمله‌ی ابوالقاسم احمد بن بقی بهره‌ها برد. در ابتدا مسؤلیت دارالحدیث حلب و سپس دارالحدیث کاملیة مصر را به عهده گرفت. او در سال ۶۶۲ هجری از دنیا←

القرآن» می‌گوید: «از جمله‌ی حکمت‌های تقسیم قرآن به محکم و متشابه آن است که چنانچه همه‌ی آیات آن محکم و واضح می‌بود، ثواب استنباط از آن وجود نداشت، و اجتهادی نیز که به دست یافتن به جایگاه والا و شخصیت بزرگ می‌انجامید، وجود نداشت. به همین دلیل خداوند، حکم جزئیات همه‌ی امور را بیان نفرموده است، بلکه فقط جزئیات برخی امور را ذکر و به بیان کلیات بسیاری از امور بسنده نموده و تبیین جزئیات آن را به رسول خدا ﷺ واگذار کرده تا به وسیله‌ی آن جایگاهش را بالا ببرد و امتش در علم به او نیازمند باشند. بنابراین رسول خدا ﷺ به تبیین جزئیات برخی از احکام پرداخته و برخی دیگر را که بعداً پدید می‌آیند، به علمای پس از خودش واگذار کرده و آنان را در علم به قرآن و هدایت مردم به حکم تأویل و تفسیر آیات، در جایگاه وارثان و جانشینان خودش قرار داده است، تا طالبان علم به مقام و جایگاه‌های والا دست یابند، و افراد نا آگاه و جاهل نیازمند علما شده و دست به دامان آنان شوند؛ زیرا دنیا محل مسئولیت و آزمایش است نه جایگاه راحتی و آسایش. اگر همه‌ی علوم آشکار و بی‌نیاز از تحقیق و اجتهاد یا بررسی و استنباط بود، علم توحید این گونه می‌بود. شناخت خداوند یک ضرورت است و این امر به معنای از دست دادن ثواب، ابطال شریعت، بی‌نیازی از اعمال برای دست یافتن به ثواب یا از بیم گرفتار شدن در عذاب خواهد بود که این امور، اوصاف جهان دیگر و ماندگاری مردم در بهشت است.»

آنچه خواندید نظر ابن‌سراقه بود و مشاهده نمودید که او ترک اجتهاد را به عنوان امری می‌داند که به ابطال و تعلیق شریعت می‌انجامد. نظرِ او به مانند نظر دیگر علماست.

رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به اعجاز القرآن، الحیل‌الشرعیة و کتاب‌الاعداد اشاره کرد. برای آگاهی از بیوگرافی مفصل ابن‌سراقه نگا: حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۲۱۵، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۵، ص ۳۱۰.

او در «احکام الوطء» می‌نویسد: «خداوند رغبتت را نسبت به خیر مستدام کند! دیدم که در طلب مطالبی بیشتر هستی که از استادمان قاضی ابوحامد [1] روایت شده است، که او در درس بیست حکم را درباره‌ی وطء روایت کرده است، و گفتم که بیشتر آنچه دوستان ما درباره‌ی این موضوع روایت کرده‌اند، ده حکم است، شایستهِ است بدانی که اولاً: طریقه انواع فقه، حدود دلائل و جزئیات آن، در واقع روش استنباط احکام است، که این امر در میان مردم براساس آنچه خداوند از برتری برخی بر برخی دیگر در قوه‌ی استنباط و صحت اجتهاد اراده فرموده است، درجات متفاوتی دارد. پس نباید در امری که راه آن این گونه است بر دلایل یا قسم یا حدود به علت اینکه فلان شخص آنها را گفته است، اعتماد کرد؛ بلکه باید خود به واقعیت امری پی برد. بنابراین در مسأله‌ی فوق تحقیق و ژرف اندیشی نموده و همواره آن را در نظر داشته باشید، تا صحیح از اشتباه آشکار شود.

فصل

از جمله‌ی علمای بزرگ دیگری که این امر را به صراحت اعلام کرده‌اند، امام الحرمین ابوالمعالی جوینی [2] است، که در فصل «کتاب السیر» از «کتاب النهایة»

---

۱. ابوحامد احمد بن بشر بن عامر مروزی متوفی ۳۶۲ هجری، عالم و دانشمندی بی‌نظیر بود که مختصر مزنی را شرح و کتاب الجامع را تألیف نمود. نگا: تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، ج ۲، ص ۲۱۱، طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۳، ص ۱۲ و ۱۳، طبقات الفقهاء، عبادی، ص ۷۶، طبقات الشافعیة، ابن قاضی شهبة، ج ۱، ص ۱۱۴، طبقات الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۲۷، شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۳، ص ۴۰ و مرآة الجنان، یافعی، ج ۲، ص ۳۷۵. ابواسحاق شیرازی در صفحه ۱۱۴، طبقات الفقهاء به اشتباه نام او را احمد بن عامر بن بشر ذکر کرده است.

۲. ضیاءالدین ابوالمعالی عبدالملک بن یوسف بن محمد بن عبدالله بن حیویه ملقب به امام‌الحرمین در سال ۴۱۹ هجری در جوین از توابع نیشابور به دنیا آمد سپس به بغداد و از آنجا به مکه مهاجرت کرد و مدت ۴ سال در آنجا ماند. سپس به مدینه رفت. آنگاه دوباره به نیشابور بازگشت و در مدرسه‌ی نظامیه [بغداد] به تدریس پرداخت. او در زمینه‌ی فقه و اصول دانشمندی والا و بی‌نظیر بود. در سال ۴۷۸ هجری از دنیا رفت. از آثارش می‌تران البرهان و الورقات (اصول فقه)، الارشاد (اصول دین)و←

چنین می‌گوید: «طلب علم دو گونه است: فرض عین و فرض کفایه. علومی که آموختن‌شان فرض عین است، آن دسته از دانش‌ها هستند که فرد در زمان انجام شعایر دینی و عبادی‌اش بدان نیاز دارد. اما آموختن علوم فرض کفایی است که فرد را به درجه‌ی اجتهاد می‌رساند؛ زیرا این مجتهدان هستند که دین را برپا داشته‌اند. او در بخش دیگری از همان کتاب می‌نویسد: «چنانچه فردی بخواهد برای طلب آن مقدار از علم که فرض عین است، به سرزمین دیگری مسافرت کند این امر نیازی به اجازه گرفتن از پدر و مادر ندارد. اما تحصیل علم برای رسیدن به درجه‌ی اجتهاد جزئیات بیشتری دارد.

چنانچه در آن سرزمین و منطقه مفتیان مستقلی وجود داشته باشند بیرون رفتن فرد برای فراگیری علوم برای اجتهاد، امری نیست که به وسیله‌ی آن تنگنایی [از دین یا جامعه] دفع گردد، بلکه با وجود مفتی در آن منطقه، این امر برطرف شده است. آیا در چنین حالتی خروج فرد از سرزمین خودش برای رسیدن به درجه‌ی افتا، بی اجازه پدر و مادر درست است؟ علما به این سؤال به دو گونه پاسخ داده‌اند؛ که صحیح‌ترین آنها جواز این امر است؛ زیرا انسان، آزاد و بی‌قید و محدودیتی آفریده شده است. چنانچه او را از خروج بی‌اجازه‌ی پدر و مادر منع کنیم، این امر به معنای حبس و ممانعت از گردش او در جهان خواهد بود؛ به ویژه اگر او در طلب رسیدن به جایگاه والا و مقام ارزشمندی باشد.

این زمانی است که خروجش گونه‌ای باشد که ترک آن باعث ایجاد تنگنا [در دین یا برای افراد جامعه] نشود. اما چنانچه امر فتوا تعطیل شده باشد مشکل، همه‌ی افرادی را که از انجام آن سر باز زده‌اند، فرا می‌گیرد. چنانچه کسی که در خود آگاهی و هدایتی می‌یابد بدان بپردازد او مشکل را از خود دور ساخته است، و بنا به اجماع علما نیازی به اجازه گرفتن از پدر و مادر ندارد.

النهایة (فقه) را نام برد. برای آگاهی بیشتر از بیوگرافی جوینی نگا: طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۵ ص ۱۸۵ـ۱۸۱، وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۳، ص ۱۶۷ـ۱۷۰، مرآة الجنان، یافعی، ج ۳، ص ۱۳۱، تبیین کذب المفتری، ابن‌عساکر، ص ۲۷۸ـ۲۸۵، مفتاح السعادة، ج ۱، ص ۴۴۰، المنتظم، ابن الجوزی، ج ۹، ص ۱۸، طبقات الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۲۷۵، العبر، ذهبی، ج ۲، ص ۲۹۱ و تحقیق دکتر فوقیة حسین درباره‌ی امام الحرمین در سلسلة اعلام العرب، شماره ۴۰.

علومی که یادگیری‌شان فرض عین است، نیز چنین هستند.

در چنین حالتی چنانچه فردی برای دست یافتن به مرتبه‌ی اجتهاد و مقام افتا از سرزمین خود خارج شود یا گروهی درصدد خروج از آنجا و مهاجرت به سرزمین دیگری برای رسیدن به درجه‌ی اجتهاد برآیند، به طوری که آن گروه نمی دانند کدام‌یک به آن درجه‌ی خواهند رسید، صحیح آن است که در چنین حالتی نیز نیازی به اذن والدین نیست.»

سپس می‌گوید: «باید در هر سرزمینی افرادی باشند که مردم برای سؤال در زمینه‌ی احکام خداوند به آنان مراجعه کنند. سپس فقها گفته‌اند: باید در این مسأله، مسافت قصر [1] را در نظر گرفت. در صورتی که مجتهدی در سرزمینی اقامت و سکونت داشته باشد، پیرامون آن منطقه تا مسافت قصر از نظر فتوا استقلال دارد.»

فصل

ابوالمعالی مُجَلّی [2] در «الذخائر» [3] به بیان این امر پرداخته؛ در کتاب (السیر) می‌گوید: «چنانچه فرزند بخواهد به مسافرت برود، اگر آن سفر فرض عین باشد مانند رفتن به حج در حالت توانمندی و سفر برای جستجو و فراگیری علمی که

---

۱. مسافتی که با پیمودن آن و دور شدن از محل زندگی، می‌توان نماز چهار رکعتی را به صورت قصر (کوتاه) و نمازها را جمع (سر هم) خواند یا روزه نگرفت.

۲. قاضی ابوالمعالی مُجَلّی بن جُمَیع بن نجا مخزومی شافعی که زمانی قاضی سرزمین مصر بود، در سال ۵۵۰ هجری از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان الذخائر فی فروع الشافعیة را نام برد که از منابع معتبر مذهب شافعی است. برای مطالعه بیوگرافی کامل او نگا: کشف‌الظنون، حاجی خلیفه، ج ۱، ص ۸۲۲، طبقات الشافعیة، ابن‌هدایة، وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۴، ص ۱۵۴، طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۷، ص ۲۷۸ـ۲۸۴، العبر، ذهبی، ج ۴، ص ۱۴۱، شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۴، ص ۱۵۷، طبقات الشافعیة، اسنوی، ص ۱۸۴، طبقات الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۳۶۴.

۳. الذخائر فی فروع الشافعیة، کتاب مفصلی است که مجلّی درباره‌ی فقه آن مذهب مطالب فراوانی را در آن گرد هم آورده و در آن امور عجیبی نقل شده است که ممکن است در سایر منابع وجود نداشته باشد. این کتاب از جمله‌ی آثار معتبر و برتر فقه شافعی است. نگا: وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۴، ص ۱۵۴، کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، ج ۱، ص ۸۲۲.

بدان نیازمند و یادگیری‌اش بر او فرض عین است، نیازی به گرفتن اجازه از پدر ندارد. علما بر سفر برای طلب علم به این شیوه، بیش از رفتن به حج تأکید کرده‌اند؛ زیرا فراگیری چنین علمی یک نیاز فوری است، و گفته‌اند: در صورتی که فرد بخواهد به درجه‌ی اجتهاد برسد و در صورت نپرداختن او به این کار، همه‌ی مردم دچار زیان می‌شوند، براساس آنچه گذشت، حکم این امر واجب عینی است. اما چنانچه خروج با هدف برخاستن برای انجام فرض کفایه‌ای باشد، یعنی فرد بخواهد به درجه‌ی افتا برسد و در کشور نیز چند مفتی وجود داشته باشند یا همراه با او گروهی بخواهند برای طلب علم جهت رسیدن به درجه‌ی اجتهاد اقدام کنند که با وجود آنان وضعیت حرج و تنگنا از جامعه ساقط شود، این امر دو حالت دارد: اما صحیح آن است که این امر نیز نیاز به اجازه‌ی والدین ندارد.»

فصل

از جمله‌ی علمای دیگری که این امر را بیان کرده‌اند، حجةالاسلام امام ابوحامد محمد غزالی[1] است که در کتاب «البسیط» در باب «السیر فی الکلام علی سفر الولد بغیر أذن الوالدین» می‌نویسد: «مسافرت فرزند برای انجام فریضه‌ی حج پس از واجب شدن آن و داشتن استطاعت، نیازی به اجازه‌ی والدین ندارد؛ زیرا این کار فرض عین است و انجام ندادن آن موجب هلاکت می‌شود، و

---

۱. امام ابوحامد محمدبن محمدغزالی در سال ۴۵۰ هجری در طوس خراسان به دنیا آمد. او عالمی صوفی مسلک و در عین حال آگاه به جزئیات علم فلسفه بود. حدود ۲۰۰ اثر در زمینه‌ی علوم اسلامی تصوف از او باقی مانده است که از مشهورترین آنها می توان به احیاء علوم‌الدین، المستصفی فی علم الأصول، تهافت الفلاسفة و المنقذ من الضلال اشاره کرد. جهت مطالعه بیوگرافی کامل غزالی نگا: وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۴، ص ۲۱۶، طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۴، ص ۱۰۱، تبیین کذب المفتری، ابن عساکر، ص ۲۹۱ـ۳۰۶، المنتظم، ابن الجوزی، ج ۹، ص ۱۶۸، البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۱۷۳، النجوم الزاهرة، ابن تغری بردی، ج ۵ ص ۲۰۳، العبر، ذهبی، ج ۴، ص ۱۰، طبقات الشافعیه، ابن قاضی شهبة، ج ۱، ص ۳۲۶، شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۴، ص ۱۰، لسان المیزان، ابن حجر، ج ۱، ص ۹۳ و طبقات الشافعیة، ابن هدایة، ص ۱۹۲.

ناامنی راه نیز امر غالب و آشکاری نیست. همچنین سفر برای طلب علم فرض عین نیازی به اجازه‌ی والدین ندارد. بلکه این امر از حج نیز ضروری‌تر است؛ زیرا یک نیاز فوری است. همچنین در صورتی که فرد بخواهد به درجه‌ی اجتهاد دست یابد و عدم اقدام او در این زمینه‌ی موجب فراگیر شدن حرج و به تنگنا افتادن افراد جامعه شود. به طوری که در جامعه مجتهدی وجود نداشته باشد چنین سفری هم مانند سفر حج نیازی به اجازه‌ی والدین ندارد؛ بلکه حتی پرداختن به آن ضروری‌تر و مؤکدتر است؛ زیرا این یک نیاز فوری است. اما چنانچه فرد درصدد دست‌یابی به درجه‌ی اجتهاد برآید و در همان حال در آن سرزمین، مجتهدانی وجود داشته باشند یا همراه با او افرادی برای فراگیری علم ضروری برای اجتهاد اقدام کرده باشند، به وسیله‌ی وجود آنان حرج از جامعه ساقط خواهد شد، این مسأله دو حالت دارد، اما روشن است که در این صورت نیز فراگیری علم نیاز به کسب اجازه از والدین ندارد.»

در کتاب «الوسیط» می‌نویسد: «انجام فریضه‌ی حج به شرط داشتن توانایی، بدون کسب اجازه از والدین نیز جایز است؛ زیرا این امر فرض [عین] و به تأخیر انداختن آن خطرناک است. اما مسافرت برای کسب علم فرض عین یا با هدف دست یافتن به درجه‌ی اجتهاد ـ در شرایطی که در منطقه مجتهدی وجود نداشته باشد ـ همچون حج نیاز به اجازه والدین ندارد. بلکه حتی ضروری‌تر است. زیرا این امر یک نیاز فوری است. چنانچه فرد درصدد رسیدن به درجه‌ی اجتهاد برآید و در کشور چند مفتی وجود داشته باشند، درباره‌ی مسأله اجازه گرفتن برای چنین سفری دو رأی وجود دارد: آشکارتر [و صحیح‌تر] آن است که این کار بدون کسب اجازه از والدین نیز جایز است.»

امام غزالی کسب علم برای رسیدن به درجه‌ی اجتهاد را فرض می‌داند و معتقد است در صورتی که در سرزمینی مجتهدی وجود نداشته باشد، این کار یک نیاز فوری و حتی مقدّم بر حج است.

ابن رفعه [۱] در کتاب «المطلب» [۲] در شرح عبارت غزالی «إن کان یطلب رتبة الفتوی»: «چنانچه درصدد رسیدن به درجه‌ی افتا برآید» چنین نوشته است: «مراد از فتوا، درجه‌ی اجتهاد است که در آغاز «کتاب الأقضیه» علت آن را بیان خواهیم کرد. یعنی مفتی باید دارای درجه‌ی اجتهاد باشد و مقلّد حق ندارد فتوا بدهد.»

فصل

از جمله‌ی کسانی که به این امر تصریح کرده‌اند، شهرستانی [۳] است که در کتاب «الملل و النحل» می‌نویسد:

---

۱. ابوالعباس احمدبن محمدبن علی بن مرتفع انصاری، بخاری، مصری، شافعی ملقب به نجم‌الدین و مشهور به ابن رفعه، فقیه شافعی مذهب که در سال ۶۴۵ هجری در مصر به دنیا آمد و به مقام احتساب [نهاد امر به معروف و نهی از منکر] دست یافت. او در زمینه‌ی فقه، اصول و آگاهی از اختلاف [فقها]، امام و پیشوا بود. سرانجام در سال ۷۱۰ هجری در مصر از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به الرتبة فی الحسبة، الکفایة فی شرح التنبیه و مطالب المعانی اشاره کرد. برای آگاهی از بیوگرافی او نگا: الدررالکامنة، ابن‌حجر، ج ۱، ص ۲۸۴ـ۲۸۷، طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۹، ص ۲۷۷، البدرالطالع، شوکانی، ج ۱، ص ۱۱۵ـ۱۱۷، طبقات الشافعیة، ابن هدایة، ص ۲۲۹ـ۲۳۰، الأعلام، زرکلی، ج ۱، ص ۲۸۳، شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۶، ص ۲۲ و طبقات الشافعیة، اسنوی، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲. این کتاب شرح «الوسیط» غزالی در ۶۰ جلد است که ابن رفعه آن را کامل نکرده است. (کشف الظنون، ج ۲، ص ۲۰۰۸) ابن قاضی شهبة می‌گوید: این کتاب در حدود ۴۰ جلد است که مطالب باقی مانده از آن شامل باب صلاةالجماعة تا کتاب البیع است. نگا: طبقات الشافعیة، اسنوی، ج ۲، ص ۲۷۵.

۳. ابوالفتح محمدبن عبدالکریم شهرستانی فقیه و متکلم اشعری که در سال ۴۷۶ یا ۴۷۹ هجری در شهرستان به دنیا آمد. علم اصول و نظر را نزد ابوالقاسم انصاری و ابونصر قرشی آموخت سپس به بغداد مهاجرت کرد. از جمله‌ی آثارش می‌توان به الملل و النحل، نهایة الاقدام و المناهج و البیان اشاره کرد. او در سال ۵۴۸ هجری از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۴، ص ۷۸، لسان المیزان، ابن حجر، ج ۵، ص ۲۶۳، معجم البلدان، یاقوت حموی، ماده شهرستان، العبر، ذهبی، ج ۴، ص ۱۳۲، شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۴، ص ۱۴۹، طبقات الشافعیة، ابن قاضی شهبه، ج ۱، ص ۳۶۶، سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱۲، ص ۲۱۰، کشف الظنون، حاجی خلیفه، ج ۲، ص ۱۸۲۰، طبقات الشافعیة، اسنوی، ج ۲، ص ۱۳۱ و وفیات الأعیان، ابن خلکان، ج ۱، ص ۶۱۰.

«همگی به طور قطع و یقین می‌دانیم که حوادث و وقایع در عبادات و تصرفات بی‌شمارند. همچنین با قطعیت می‌دانیم که درباره‌ی هر امری که رخ می‌دهد، نصی وارد نشده است و این امر حتی قابل تصور هم نیست. از آنجا که نصوص محدود و حوادث بی‌شمار و امور بی‌شمار در چارچوب امور متناهی و محدود نمی‌گنجند، به یقین در می‌یابیم که اجتهاد و قیاس واجب الاعتبار خواهند بود تا برای هر رویدادی اجتهادی صورت گیرد.»[۱] سپس در ادامه، شرایط و جزئیات اجتهاد را ذکر می‌کند و در پایان همین موضوع می‌نویسد:

«اجتهاد فرض کفایی است نه فرض عین، به طوری که حتی اگر فردی آن را به دست آورد، این فرض از عهده‌ی دیگران برداشته می‌شود و چنانچه همه‌ی مردم یک دوره در دستیابی به آن کوتاهی کنند، با این کار نافرمانی کرده و در شُرُف خطر بزرگی قرار گرفته‌اند؛ زیرا چنانچه احکام اجتهادی (فقهی) براساس اجتهاد به شیوه‌ی ترتیب مسبب بر سبب تدوین شوند و سبب هم وجود نداشته باشد، و از وجود مسبب هم خبری نباشد، در این صورت احکام تعطیل و همه‌ی آراء شبیه هم خواهند بود. بنابراین وجود مجتهد ضروری است.»[۲]

شهرستانی آشکارا مردم دوره‌ای را که در انجام این فریضه کوتاهی می‌کنند، نافرمان و عصیانگر می‌نامد و در این باره دلیل عقلی قطعی و بدون شبهه‌ای را ذکر نموده که امام بدرالدین زرکشی در «القواعد» و «البحر فی الأصول» آن را ذکر کرده[۳] و هیچ کس به انکار آن نپرداخته است.

فصل

امام ابوالقاسم رافعی قزوینی[۴] نیز یکی از کسانی است که در این باره بی

---

۱. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۱۹۹.
۲. همان منبع، ج ۱، ص ۲۰۵.
۳. نگا: المنثور فی القواعد، الزرکشی، ج ۲، ص ۳۴.
۴. شیخ‌الاسلام امام ابوالقاسم عبدالکریم بن محمدبن عبدالکریم رافعی قزوینی از فقهای بزرگ شافعی و از ائمه‌ی تفسیر و حدیث بود در سال ۵۵۷ هجری در قزوین به دنیا آمد و در سال ۶۲۳ یا←

پرده سخن گفته است. او در تبیین سخنان امام غزالی می‌نویسد: «از جمله‌ی‌اموری که نیاز به اجازه‌ی والدین ندارد، مسافرت کردن جهت طلب علم است. چنانچه علمی که در طلب آن است فرض عین باشد، پدر و مادر حق ممانعت از تحصیل او را ندارند و واجب نیست فرزند برای انجام آن همچون رفتن به سفر حج از پدر و مادر اجازه بگیرد. بلکه حتی ضرورت آن از سفر حج نیز بیشتر است؛ زیرا حج فقط در حالت امنیت و آسایش واجب است.

اگر طلب علم مورد نظر، فرض کفایه باشد، به طوری که فردی در طلب علم برای دست یافتن به درجه‌ی افتا از سرزمین خود مهاجرت و به منطقه‌ی دیگری برود تا به طور مستقل در آن منطقه به افتا بپردازد، حکم آن، دو حالت دارد: براساس رأی أصحّ، در این امر فرزند نیازی به کسب اجازه از والدین ندارد.»

سپس در چند صفحه بعد می‌گوید: «از جمله‌ی فرض‌های کفایی آن است که فرد در شناخت احکام به درجه‌ای برسد که شایستگی صدور فتوا و قضاوت را داشته باشد که ـ ان شاءالله ـ این مسأله را در بخش آداب قضاوت بیان خواهیم کرد که مجتهد مطلق در احکام شرعی می‌تواند فتوا بدهد و بنا به قول أصحّ مجتهد مقید نیز حق افتا دارد.»

آنچه خواندید نظر رافعی در «الکبیر»[1] است که نظیر همین مطلب را در کتاب «الصغیر» او می‌توان یافت.

---

۶۲۴ هجری در همانجا از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به فتح‌العزیز شرح الوجیز امام غزالی و شرح مسند امام شافعی اشاره کرد. برای مطالعه‌ی بیوگرافی کامل او نگا: تهذیب الاسماء و اللغات، نووی، ج ۲، ص ۲۶۴، طبقات‌الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۸، ص ۲۸۱ـ۲۹۳، مفتاح دارالسعادة، ج ۱، ص ۴۴۳ و ج ۲، ص ۲۱۳، فوات‌الوفیات، المکتبی، ج ۲، ص ۷، شذرات‌الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۵، ص ۱۰۸، کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، ج ۲، ص ۲۰۰۲، طبقات‌الشافعیة، اسنوی، ج ۱، ص ۵۷۱، طبقات الشافعیة، ابن‌قاضی‌شهبة، ج ۲، ص ۹۵ و طبقات‌الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۲۱۸.

۱. نام اصلی آن کتاب «فتح العزیز» شرح الوجیز غزالی است که نووی در کتاب «روضة‌الطالبین» آن را به طور خلاصه ذکر کرده است. نووی به تمجید از کتاب «فتح العزیز» پرداخته و گفته است: «در مذهب شافعی هرگز کتابی این گونه تألیف نشده است.» ابن الصلاح نیز درباره‌ی آن گفته است: «هیچ کدام از شروح «الوجیز» غزالی نتوانسته‌اند مانند "فتح العزیز، شرح الوجیز" این کتاب را شرح و تبیین نمایند.» نگا: طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۲، ص ۹۵، طبقات‌الشافعیة، اسنوی، ج ۱، ص ۵۷۱ و ۵۷۲.

رافعی همچنین در «المحرر» می‌نویسد:

فرض‌های کفایه انواع مختلفی دارند که از آنها می‌توان به اقامه حجت و دلیل، حل مشکلات در دین، پرداختن به علوم شرعی مانند تفسیر، حدیث و شناخت احکام شرعی تا مرحله‌ی رسیدن به درجه‌ی افتا و قضاوت اشاره کرد.

همچنین درکتاب القضاء از همان «المحرر» می‌نویسد:

«شرط قاضی آن است که مجتهد باشد. درجه‌ی و شایستگی اجتهاد با شناخت و آگاهی کافی از بخش‌هایی از قرآن و سنت پیامبر ﷺ که با احکام مرتبط هستند به دست می‌آید. از جمله‌ی عام و خاص، مجمل و مبیّن و ناسخ و منسوخ بودن آیات.[۱]

آگاهی از انواع حدیث مانند حدیث مرسل، مسند، متواتر[۲] و همچنین وضعیت ضعف و قوت راویان، آگاهی از زبان عربی و قواعد آن و اجماع و موارد اختلافی علمای صحابه و انواع قیاس.[۳]

---

۱. لفظ خاص، به لفظی می‌گویند که برای دلالت بر یک شیء، یا مفهوم یا افراد و مفاهیم متعدد اما قابل شمارش یعنی مفهومی که به تنهایی دارای معنی باشد، وضع شده است.
لفظ عام: لفظ واحدی است که برای گروه کثیر و نامحدود از اشیاء یا مفاهیم وضع شده است و همه‌ی افرادی را که با آن تناسب دارند دربرمی‌گیرد.
لفظ مجمل: آنچه مفهوم آن پوشیده باشد به طوری که معنی و مفهوم آن لفظ جز با بیان و تفسیر آن لفظ، قابل درک نباشد.
لفظ مبیَن که بدان مفصّل نیز گفته می‌شود، آن است که نیاز به بیان و تفسیر ندارد.
نسخ به معنای ابطال عمل کردن به یک حکم شرعی به دلیل آیه‌ای که پس از آن نازل شده یا حدیثی که حکم بدان عمل را ملغی می‌نماید. به گونه‌ای که این دلیل به صراحت یا به طور ضمنی بر ابطال کلی یا جزئی آن به جهت اقتضای مصلحتی دلالت می‌نماید.
منسوخ: حکمی است که عمل بدان لغو شده است.

۲. بنابه اتفاق دانشمندان مسلمان، مرسل روایتی است که در آن یک تابعی بزرگ عمل یا فرموده‌ی رسول خدا ﷺ را مستقیماً و بی واسطه نقل کند.

۳. قیاس به معنای نسبت دادن امر معلومی به امر معلوم دیگری برای اثبات حکمی برای آن دو یا نفی آن به سبب وجود مشابهتی میان آن دو است. درباره‌ی موضوع قیاس و انواع آن، نگا: «نظریة القیاس الأصولی» منهج تجریبی اسلامی، دکتر محمدسلیمان داود، دارالدعوة، ۱۴۰۲ هـ ج ۲.

فصل

از جمله‌ی علمای دیگری که بر این امر صحه گذاشته‌اند، امام تقی‌الدین ابوعمر و بن الصلاح شهرزوری است [۱] که در کتاب «ادب الفتیا» می‌نویسد:

«مجتهد مطلق کسی است که با وجود او فرض کفایه برطرف می‌شود. [۲] اما از ظاهر سخنان علما بر می‌آید که با وجود مجتهد مقید، فرض کفایه ساقط نمی‌شود. او می‌گوید: اگرچه مجتهد مقید قادر به احیای علوم منبع افتا نباشد، اما فرض کفایی افتا به وسیله‌ی او ادا می‌شود. [۳]

از جمله‌ی علمای دیگری که بر این امر صحه گذاشته‌اند، امام عزالدین عبدالسلام [۴] است که در کتاب «الغایة مختصر النهایة» می‌نویسد:

«فصلی درباره‌ی آنچه فراگیری آن واجب است.

---

۱. ابوعمر تقی‌الدین عثمان بن عبدالرحمن بن موسی شهرزوری موصلی مشهور به ابن‌الصلاح از علمای بنام شافعی و کُردزبان است که محدّث، مفسر، فقیه، اصولی و رجال‌شناس والایی بوده است. در سال ۵۷۷ هجری در شرخان به دنیا آمد ودر ربیع الثانی، سال ۶۴۳ هجری وفات کرد. آثار فراوانی از این دانشمند بزرگ برجای مانده است که از آن جمله‌ی می‌توان، معرفة انواع علم الحدیث مشهور به مقدمه ابن‌الصلاح، در علم حدیث شرح مشکل الوسیط، الفتاوی و... را نام برد.

۲. المجموع، ج ۱، ص ۴۲ و الابهاج شرح المنهاج، سبکی، ج ۳، ص ۱۷۷.

۳. المجموع، ج ۱، ص ۴۲، الابهاج شرح المنهاج، سبکی، ج ۳، ص ۱۷۷.

۴. سلطان العلما عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام سلمی دمشقی در سال ۵۷۷ هجری در دمشق به دنیا آمد و از علمای بزرگ شافعی بود که به افتا و تألیف کتاب پرداخت و سرانجام به درجه‌ی اجتهاد رسید و همزمان با دست یافتن به مقام والای علمی، زاهد و پارسایی بزرگ بود. او از محضر دانشمندانی چون ابن‌عساکر و آمدی بهره برده بود. در دمشق به امامت جمعه منسوب شد. او به انتقاد از سلطان صالح اسماعیل پرداخت و به همین دلیل زندانی شد. او پس از آزادیِ به مصر مهاجرت کرد و در صالحیه به تدریس پرداخت تا اینکه در سال ۶۶۰ هجری در قاهره از دنیا رفت. از جمله‌ی آثار مشهورش می‌توان به قواعد الاحکام فی مصالح الأنام و مختصر النکت و العیون ماوردی اشاره کرد. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی بیوگرافی‌اش، نگا: طبقات‌الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۵، ص ۸۰-۱۰۷، ذیل الروضتین، ابوشامه مقدسی، ص ۲۱۶، العبر، ذهبی، وفیات سال ۶۶۰ هجری، البدایة و النهایة، ابن‌کثیر، ج ۱۳، ص ۲۳۵، النجوم‌الزاهرة، ابن‌تغری بردی، ج ۷، ص ۲۰۸، مفتاح دارالسعادة، ج ۲، ص ۲۱۲، الفتح‌المبین، عبدالله مراغی، ج ۲، ص ۷۳ و ۷۴، طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۲، ص ۱۳۷، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۵، ص ۳۰۱، طبقات‌الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۲۲۲.

علم دو گونه است: فرض کفایه و فرض عین.

آموختن علومی فرض عین است که برای انجام اعمال فرض عین مانند نماز، روزه و... ضروری می‌باشد. بنابراین فراگیری علم دربارهٔ ارکان و شرایط کلی آنها ـ نه موارد خاص و استثنایی ـ واجب و ضروری است. همچنین یادگیری احکام معاملات و مناکحات برای کسی که بدان بپردازد، فرض عین است، اما اگر فراتر از حد فرض عین باشد و فرد را به درجهٔ اجتهاد برساند فرض کفایه است. آموختن علومی که به ردّ شبهه‌های وارده پیرامون عقاید مسلمانان بپردازد نیز فرض کفایی است.»

فصل

امام محیی‌الدین نووی [1] نیز از جملهٔ امامان و علمای بزرگ شافعی است که ضرورت وجود مجتهد در هر دوره‌ای را به صراحت بیان نموده است. او در آغاز کتاب «شرح المهذب» می‌نویسد:

«مجتهد مطلق کسی است که با وجود او، فرض کفایه از عهدهٔ افراد جامعه ساقط می‌شود.

---

۱. امام محیی‌الدین ابوزکریا یحیی بن شرف‌الدین بن مری بن حسن حزامی نووی، در سال ۶۳۱ هجری در روستای نوای از توابع شهر حوران سوریه به دنیا آمد. در دمشق به تحصیل علم پرداخت. او عالمی بزرگ بود که آثار بسیار ارزشمند و مفیدی از خود بر جای گذاشته است که از آن جمله می‌توان به التقریب و التیسیر (مختصر مقامهٔ ابن الصلاح دربارهٔ علوم الحدیث)، ریاض‌الصالحین، الأذکار، الایضاح فی المناسک، التبیان فی بیان آداب حملة القرآن، المجموع شرح المهذب، تهذیب الأسماء و اللغات، منهاج الطالبین و شرح صحیح مسلم، الأصول و الضوابط اشاره کرد. او شخص پرهیزکاری بود و هرگز ازدواج نکرد. سالها در اشرفیه دمشق مسئولیت دارالحدیث را عهده‌دار بود. برای مطالعهٔ بیوگرافی کامل امام نووی نگا: شذرات‌الذهب، نووی، ج ۵ ص ۳۵۴، طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۸، ص ۳۹۵، طبقات الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۲، ص ۱۹۴ـ۲۰۰، تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۱۴۷۰ـ۱۴۷۴، طبقات‌الشافعیة، اسنوی، ج ۲، ص ۴۷۶ و ۴۷۷، مفتاح دارالسعادة، ج ۱، ص ۳۹۸، مرآةالجنان، یافعی، ج ۴، ص ۱۸۲، النجوم‌الزاهرة، ابن‌تغری بردی، ج ۷، ص ۲۷۸ و ۳۵۸، حسن‌المحاضرة، سیوطی، ج ۲، ص ۷۵، کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، ج ۱، ص ۱۱۵ و دراسة شافیة حدیثة عن النووی، استاد عبدالغنی الدقر.

اما از ظاهر سخن علما چنین برمی‌آید که مجتهد مقید، فرض کفایی را از افراد جامعه برطرف نمی‌نماید. ابن‌الصلاح شهرزوری می‌گوید: اگر چه مجتهد مقید، قادر به احیای علومی که منبع افتا هستند نخواهد بود، اما فرض کفایی افتا به وسیله او ادا می‌شود.» [۱]

او در کتاب «روضة‌الطالبین» می‌گوید: «از جمله‌ی فرض‌های کفایی این است که فرد در علم به احکام شریعت به درجه‌ای برسد که شایستگی صدور فتوا و قضاوت کردن را به دست آورد. همچنانکه این امر را در مبحث (ادب القاضی) بیان خواهیم کرد. در آنجا به ذکر این مسأله خواهیم پرداخت که مجتهد مطلق درباره‌ی احکام شریعت فتوا می‌دهد، و مجتهد مقید نیز حق فتوا دادن دارد. [۲]

همچنین در بخشی دیگر از همان منبع می‌گوید: «اما درباره‌ی مسافرت فرد برای کسب علومی که آموختن آن برایش فرض عین است، باید گفت که او می‌تواند بدون اجازه‌ی پدر و مادرش به مسافرت بپردازد و آنان حق ندارند او را از این کار منع کنند. چنانچه فرد برای فراگیری آن مقدار از علوم برآید که بتواند به وسیله‌ی آن به درجه‌ی افتا برسد و در منطقه‌ای به طور مستقل به صدور فتوا بپردازد، براساس قول اصح نیازی به کسب اجازه از والدین ندارد.» [۳]

او در «منهاج الطالبین» [۴] می‌گوید: «از جمله‌ی فرض‌های کفایی، پرداختن به اقامه حجت و حل مشکلات به وجود آمده در دین و فرا گرفتن علوم شریعت، مانند تفسیر، حدیث و احکام است به طوری که فرد شایستگی رسیدن به مقام قضاوت را به دست آورد.» [۵]

---

۱. المجموع، نووی، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۳.
۲. روضة‌الطالبین، ج ۱۰، ص ۲۱۱.
۳. همان منبع، ج ۱۰، ص ۲۱۱.
۴. نام این کتاب منهاج‌الطالبین و عمدة‌المفتین فی مختصر المحرر فی فروع الشافعیة است. نگا: کشف‌الظنون، حاجی خلیفه، ص ۱۸۷۳.
۵. منهاج‌الطالبین، ص ۱۳۷.

در باب (قضاء) نیز نوشته است: «از جمله‌ی شرایط قاضی، مجتهد بودن آن است.»[۱]

نووی در شرح صحیح مسلم درباره‌ی حدیث عمر بن خطاب نکاتی را بیان نموده است. در آن حدیث آمده که عمر بن خطاب روایت کرده است که هرگز در هیچ امری به اندازه مسأله‌ی «کلاله» به رسول خدا ﷺ مراجعه ننمودم و هرگز ایشان در هیچ امری به اندازه‌ی این مسأله بر من سخت نگرفت و با درشتی سخن نگفت، به طوری که حتی با انگشتش بر سینه‌ام زد. نووی در شرح این حدیث می‌گوید: «شاید علت سخت گرفتن رسول خدا ﷺ بر او، نگرانی ایشان از اعتماد او و دیگران فقط بر نصوص صریح و ترک استنباط احکام از آن نصوص توسط آنان می‌باشد؛ در حالی که خداوند در این باره فرموده است: ﴿**و إذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به ولو ردّوه إلى الرسول و إلى أولوالأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم**﴾: «هنگامی که [خبر] کاری که موجب آسایش یا خوف است [مانند قوت و ضعف، پیروزی و شکست، پیمان بستن با قبایل یا پیمان‌شکنی و...] به آنان [بعضی منافقان یا مسلمانان ضعیف الایمان] می‌رسد آن را [میان مردم] فاش و منتشر می‌کنند [و اخبار را به گوش دشمنان می‌رسانند]. اگر این گونه افراد سخن گفتن در این باره را به پیامبر و فرماندهان خود واگذار کنند تنها کسانی از این خبر ایشان اطلاع پیدا می‌کنند که اهل حل و عقدند و امور لازم و ضروری را از آن استنباط و استخراج می‌نمایند.» (نساء: ۸۳)

بنابراین اهتمام به استنباط و اجتهاد، از مؤکدترین امور واجب و شایسته است؛ زیرا نصوص صریح [قرآن و سنت] فقط بر بخش اندکی از مسائل موجود دلالت دارد و چنانچه به استنباط و اجتهاد توجهی نشود، حکم درباره‌ی بخشی یا غالب مسائل از دست خواهد رفت.[۲]

---

۱. منهاج الطالبین، ص ۱۲۸.

۲. در شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱۱، صص ۵۷ـ۵۸ متن حدیث این گونه آمده است: «إن عمربن الخطاب خطب یوم الجمعة فذکر نبی الله ﷺ وذکر أبابکر ثمّ قال: إنی أدع بعدی شیئاً أهم عندی من الکلالة ما راجعت رسول الله ﷺ فی شیء ما راجعته فی الکلالة. و ما أغلظ لی فی شیء←

از جملهی کسانی که به این امر تصریح کردهاند، امام فقیه نجم‌الدین بن‌رفعه است که در «الکفایة»[۱] می‌نویسد: «چنانچه مسافرت فرزند برای کسب علم باشد علمای عراق، از جمله ابوالطیب طبری[۲]، ابوعلی بندنیجی[۳] و ابن الصباغ بغدادی[۴] بیان کرده‌اند که کسب اجازه از پدر مستحب است.

ما أغاظ لی فیه حتی طعن بأصبعه فی صدری و قال: «یا عمر! ألا تكفیک آیة الصیف التی فی آخر سورة النساء.» و إنی إن أعش أقض فیها بقضیة یقضی بها من یقرأ القرآن و من لا یقرأ». صحیح مسلم، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، ص ۱۲۳۶، حدیث شماره ۱۶۱۷.

۱. نام آن «کفایة التنبیه» و شرح کتاب «التنبیه فی فروع الشافعیة» ابواسحاق شیرازی است که در سال ۴۷۶ هجری از دنیا رفت. به گفته‌ی حاجی‌خلیفه این شرح در حدود ۲۰ جلد است که امور عجیب و سودمندی را در خود دارد. نگا: کشف‌الظنون، ج ۱، ص ۴۹۱ و طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی‌شهبة، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲. ابوالطیب طاهر بن عبدالله بن طاهر طبری از علما و فقهای بزرگ شافعی در دوران خودش بوده است. در سال ۳۴۸ هجری در آمل در طبرستان به دنیا آمد و در گرگان و نیشابور به کسب علم پرداخت سپس در بغداد اقامت گزید و به مقام قضاوت رسید. از جمله‌ی آثارش می‌توان به «شرح مختصر مزنی» و کتابهایی درباره‌ی اصول فقه و مسائل فقهی مورد اختلاف علما اشاره کرد. در سال ۴۵۰ هجری در بغداد از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: طبقات الفقهاء، شیرازی، صص ۱۲۷ـ۱۲۸، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۹، ص ۳۵۸، وفیات‌الاعیان، ابن‌خلکان، ج ۲، ص ۵۱۲ ـ۵۱۳، طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبه، ج ۱، ص ۲۲۵، طبقات‌الشافعیة الکبری، السبکی، ج ۵، ص ۱۲ـ۵۰، شذرات الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۳، ص ۲۸۴، طبقات‌الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۱۵۰ و مرآةالجنان، یافعی، ج ۳، ص ۷۰.

۳. ابوعلی حسن بن عبدالله بندنیجی، فقیهی پرهیزکار و پارسا و از یاران ابوحامد اسفراینی بود. او تقریرات استادش اسفراینی را در دو کتاب به نامهای «الجامع» و «الذخیرة» گرد آورد. سرانجام در سال ۴۵۰ هجری درگذشت. برای آگاهی از بیوگرافی او نگا: طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۱۲۹، تاریخ‌بغداد، ج ۷، ص ۳۴۲، المنتظم، ابن‌الجوزی، ج ۸، ص ۷۱ طبقات‌الشافعیة، اسنوی، ج ۲، ص ۲۹۸ـ۳۷۷، طبقات‌الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۱۳۸، العبر، الذهبی، ج ۳، ص ۲۲۲، طبقات‌الشافعیة الکبری، السبکی، ج ۴، ص ۳۰۵، طبقات‌الشافعیه، ابن‌قاضی‌شهبة، ج ۱، ص ۲۹۸.

۴. ابونصر عبدالسید بن محمد بن عبدالواحد بغدادی شافعی مشهور به ابن‌الصباغ که در سال ۴۰۰ هجری در بغداد به دنیا آمد و از محضر قاضی ابوالطیب فقه را آموخت. سپس در مدرسه نظامیه به تدریس پرداخت. او از خانواده علم‌دوستی برخاسته بود. سرانجام در سال ۴۷۷ هجری در بغداد از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش الشامل در زمینه‌ی فقه، العمدة درباره‌ی اصول فقه، الکامل، عدة العالم و کفایة السائل را می توان نام برد. بیوگرافی او را می توان در منابع زیر جستجو کرد: تهذیب الأسماء و ←

علمای مرو [1] به بیان جزئیات این امر پرداخته و گفته‌اند: خروج فرد از سرزمین خودش برای طلب علم درباره‌ی اموری که انجام آنها فرض عین است مانند نماز، طهارت و امور دیگری که مردم عادی با آن سر و کار دارند، بدون اجازه‌ی والدین جایز است.

اما خروج فردَ برای دست یافتن به آن مقدار از علم که آموختن آن فرض کفایه است، در حالی که در آن منطقه افرادی وجود داشته باشند که به طور مستقل به صدور فتوا بپردازند، دو حالت دارد: که بنا به رأی أصح کسب اجازه از والدین واجب نیست.

چنانچه مفتی آن سرزمین فرد مسن و سالخورده‌ای باشد، قاضی حسین [2] صحت خروج فرد برای رسیدن به درجه‌ی افتا بدون کسب اجازه از والدین را به علت احتمال وفات آن مفتی سالخورده، کاملاً جایز می‌داند.

اما اگر در آن دیار، مفتی مستقلی وجود نداشته باشد، آموختن علوم شرعی بر همگان فرض کفایه است، و در صورتی که بدان عمل نکنند، همگی نسبت به امر خدا و شریعت الهی نافرمانی کرده‌اند. در این حالت اگر تنها یک نفر برای کسب علوم شریعت و رسیدن به درجه‌ی اجتهاد اقدام نماید، نیازی به کسب اجازه از والدین ندارد؛ زیرا با این کار گناه را از خود دور می‌نماید.

اللغات، نووی، ج ۲، ص ۲۹۹، وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۳، ص ۲۱۷ و ۲۱۸، النجوم الزاهرة، ابن تغری بردی، ج ۵، ص ۱۲۲، مرآةالجنان، یافعی، ج ۳، ص ۱۲۲، نکت‌الهمیان، الصفدی، ص ۱۹۳، البدایة و النهایة، ابن‌کثیر، ج ۱۲، ص ۲۶۶، طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی‌شهبه، ج ۱، ص ۲۶۹، شذرات‌الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۳، ص ۳۵۵، الجواهرالمضیة، عبدالقادر قرشی، ج ۱، ص ۲۰۶.

۱. مرو نام شهری در خراسان است که از بزرگترین علمای آن می‌توان قاضی ابوحامد احمد بن بشر بن عامر مروزی را نام برد. نگا: تهذیب الاسماء و اللغات، نووی، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲. قاضی ابوعلی حسین بن محمد بن احمد مروزی مشهور به بحرالائمة، متوفی ۴۶۲ هجری که آثاری در زمینه‌ی اصول، فروع و مسائل فقهی مورد اختلاف بر جای مانده است. برای مطالعه‌ی زندگی‌نامه‌اش نگا: وفیات الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۲، ص ۱۳۴، طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۴، ص ۳۵۶ـ۳۶۵، تهذیب الاسماء و اللغات، نووی، ج ۱، ص ۱۶۴، العبر، الذهبی، ج ۳، ص ۲۴۹، طبقات الشافعیة، ابن هدایة، ص ۱۶۳ و ۱۶۴، الأعلام، زرکلی، ج ۲، ص ۱۵۵، طبقات الشافعیة، ابن قاضی شهبة، ج ۱، ص ۲۵۹ و شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۳، ص ۳۱۰.

امام بغوی معتقد است که دربارهٔی صحت این امر هیچ اختلافی وجود ندارد.

چنانچه همراه آن فرد گروهی دیگر نیز درصدد خروج برای کسب علم بر آیند، به تناسب اختلاف سابق دربارهٔی نیاز به کسب اجازهٔی فرد از والدین دو دیدگاه وجود دارد، که رأی ارجح بر عدم نیاز به کسب اجازه است. این نظری است که قاضی حسین آن را وارد دانسته و به توجیه آن پرداخته است و می‌گوید: هر کس اندکی در علوم دین آگاهی داشته باشد و پیشینه و بنیهٔی علمی داشته باشد، به طوری که اگر کمی خود را مجبور نماید، بی‌تردید به درجهٔی افتا می‌رسد، تحقیق دربارهٔی فقه و مطالعه و پژوهش در آن بر او فرض عین خواهد بود، در این صورت بنا به اجماع علما آن فرد می‌تواند بدون کسب اجازه از والدین به کسب علم تا رسیدن به درجهٔی افتا [و اجتهاد] بپردازد. اما علمای دیگر گفته‌اند: در این باره دو رأی وجود دارد؛ که بنا به رأی أصح تحقیق و پژوهش در فقه و علوم دینی تا رسیدن به درجهٔی افتا، بر او فرض عین نیست.»

ابن‌رفعه همچنین در «المطلب» [1] این مسأله را ذکر کرده و مطالبی را بر آن افزوده و گفته است: «منظور از رسیدن به درجهٔی افتا، همان رسیدن به اجتهاد است، همچنانکه در ابتدای «کتاب الأقضیه» مشاهده خواهید کرد، او در آخرین مسأله پیرامون قاضی، در کتاب «الکفایة» به جای آموختن برخی از علوم، می‌نویسد: «قاضی باید کسی باشد که اندکی از فقه را آموخته و بعضی از احادیث را یاد گرفته باشد.»

سپس در ادامه کتاب «المطلب» می‌افزاید: «مخاطب این نظریه مرد آزاد، باهوش و دارای قدرت و تمکّن مالی است که بتواند برای فراگیری آن علوم برخیزد و برود، بنابراین زن، غلام، کودن و فرد نیازمند مخاطب این نظریه

---

۱. المطلب اثر ابن‌رفعه، شرحی است بر الوسیط امام محمد غزالی در حدود ۴۰ جلد که از نظر کثرت مطالب و مباحث یک شگفتی به شمار می‌آید. ابن‌رفعه قبل از تکمیل، این کتاب از دنیا رفت. نگا: طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبه، ج ۲، ص ۲۷۵ و طبقات الشافعیة، اسنوی، ج ۱، ص ۶۰۲.

نیستند.» این امر با وجود فرد فاسق، ساقط نمی‌شود و اگرچه جزو شرایط کلی مذکور آن قرار می‌گیرد؛ زیرا توبه بر او واجب است؛ اما اقدام فرد نیازمند در این زمینه، فرض کفایه را از عهده‌ی دیگر مردم بر خواهد داشت. اما اینکه آیا با اقدام غلام یا زن در این باره، فرض از افراد جامعه ساقط می‌شود؟ دو رأی وجود دارد: براساس یک رأی پاسخ مثبت است؛ زیرا قضاوت آنها را صحیح می‌داند. اما براساس نظر دوم این امر صحیح نیست؛ زیرا قول آنها در فتوا مورد قبول نخواهد بود.

فصل

از جمله‌ی کسانی که به صراحت بر این امر صحه گذاشته‌اند، امام بدرالدین زرکشی است که در کتاب‌های «القواعد فی الفقه» [1] و «البحر فی الأصول» بدان اشاره کرده است. و در «البحر» چنین نوشته است: «مسأله: از آنجا که وجود افرادی که حکم خداوند را درباره‌ی رویدادها و اعمالی که انجام آنها فرض عین است، بدانند ضروری است، بنابراین باید وجود مجتهد از فرض‌های کفایه به شمار آید، پس لازم است در هر منطقه‌ای مجتهدی باشد، که آن فرضی کفایه با وجود او انجام پذیرد، به همین دلیل گفته‌اند که اجتهاد از فرض‌های کفایی است.»

ابن‌الصلاح شهرزوری گفته است: «از بررسی آرای علمای پیشین دریافتم که فرض کفایی با وجود مجتهد مقید، ساقط و برطرف نمی‌شود.» [2]

---

۱. عنوان کتاب «المنثور فی القواعد» می‌باشد که دکتر تیسیر فائق احمد محمود آن را تحقیق نموده و وزارت اوقاف و امور اسلامی کویت آن را در چارچوب یک دایرةالمعارف فقهی به شماره (۱) در سه جلد چاپ و توزیع نموده است.

۲. ارشاد الفحول، شوکانی، ص ۲۵۳ به نقل از البحر، زرکشی.

یادآوری آرای علمای مالکی مذهب درباره‌ی فرض کفایی بودن وجود مجتهد

قاضی ابوالحسن علی بن عمر بغدادی مشهور به ابن‌قصار [۱] در کتاب «المقدمة فی الاصول» می‌نویسد: «باب نوزدهم درباره‌ی اجتهاد که خود شامل ۹ فصل است» سپس در فصل دوم از همان باب می‌نویسد: «فصل دوم درباره‌ی حکم آن: مذهب مالک و جمهور علما به وجوب اجتهاد و ابطال تقلید اعتقاد دارد؛ زیرا خداوند در قرآن کریم فرموده است: ﴿**فاتقوا الله ما استطعتم**﴾: «هر اندازه که می‌توانید تقوای خدا پیشه کنید [و خود را از نافرمانی نسبت به احکام او به دور دارید]». (تغابن: ۱۶)

سپس می‌گوید: «فصل سوم درباره‌ی کسانی که رسیدن به درجه‌ی اجتهاد بر آنان فرض عین است.

علمای مذهب ما فتوا داده‌اند که علم دو گونه است: علمی که آموختنش فرض عین است و علمی که فراگیری آن فرض کفایه است.»

آن دانش‌ها و علومی را که فراگیری‌شان فرض عین است، همگان باید یاد بگیرند که عبارت است از علم فرد به احکام و قوانین دین درباره‌ی وضعیتی که خودش در آن به سر می‌برد و بدان نیاز دارد. [مانند احکام نماز، روزه، حج و...].

اما آموختن علومی فرض کفایه است که به حالت انسان ارتباط ندارد. بنابراین وظیفه‌ی امت اسلامی است که در میانشان افرادی وجود داشته باشند، که در زمینه‌ی دین تحقیق و پژوهش کنند و فقیه و دانشمند شده و الگوو سرمشق مسلمانان باشند تا دین را از تباهی حفظ کنند. رسیدن به این درجه از علم و دانش

---

۱. قاضی ابوالحسن علی بن عمری احمد بغدادی مشهور به ابن قصار فقیه بزرگی بود که از محضر ابوبکر ابهری بهره‌ها برد. از او کتاب مهمی درباره‌ی مسائل فقهی مورد اختلاف برجای مانده است که شیرازی درباره‌ی آن می‌گوید: «هرگز کتابی سودمندتر از آن درباره‌ی علم الخلاف نیافته‌ام» از دیگر آثار او می‌توان عیون الأدلة و ایضاح الملة را نام برد. در سال ۳۹۸ هجری از دنیا رفت. برای آگاهی از بیوگرافی‌اش نگا: الدیباج المذهب، ابن فرحون، ج ۲، ص ۱۹۹، العبر، ذهبی، وفیات سال ۳۹۷، ج ۳، ص ۶۴، طبقات الفقهاء شیرازی، ص ۱۶۸، شذرات الذهب ابن عماد حنبلی، ج ۳، ص ۱۴۹، مرآةالجنان، یافعی، ج ۳، ص ۱۴۹، معجم المؤلفین، عمررضا کحالة، ج ۷، ص ۱۵۷.

بر کسی که قدرت حافظه‌ی خوب، ادراک قوی، اخلاق و سیره‌ی نیکو داشته باشد، واجب است نه بر دیگران.»[۱]

شهاب‌الدین ابوالعباس قرافی[۲] در «التنقیح فی الأصول»[۳] می‌نویسد: «فصل سوم: درباره‌ی کسی که طلب علم بر او واجب است. علمای مذهب ما فتوا داده‌اند که علم دو گونه است: فرض عین و فرض کفایه.

امام شافعی در «الرسالة» و امام غزالی در «احیاء علوم‌الدین» در این باره اجماع علما را ذکر کرده‌اند.[۴] سپس عبارت ذکر شده از ابن‌قصار را به طور دقیق نقل می‌نماید.

قاضی عبدالوهاب در کتاب «المقدمات‌فی‌اصول‌الفقه» می‌نویسد که یادگیری علم برای رسیدن به درجه اجتهاد فرض است. و در کتاب «تیسیرالاجتهاد» به‌طور مفصل درباره آن توضیح داده است.

قاضی عبدالوهاب همچنین در کتاب «الملخص فی اصول الفقه» باب «القول فی صحة النظر» می‌نویسد: «بدان که نظر دادن و اظهار رأی، صحیح و برای علمی که درباره‌ی آن نظر داده می‌شود نتیجه بخش و برای حقیقت آن مفید است، هرگاه این رأی و نظر براساس سنن و روش‌های آن مرتب شده و امور واجب را به طور کامل اداکرده باشد. این نظر همه‌ی علماست.» سپس به اقامه‌ی دلایلی پیرامون این امر پرداخته است.

---

۱. قرافی در شرح تنقیح الفصول فی اختیار المحصول فی الأصول، ص ۴۲۵ این مطلب را ذکر نموده است.

۲. امام شهاب‌الدین‌ابوالعباس احمدبن‌ادریس‌بن عبدالرحمن قرافی مصری مالکی، فقیه، اصولی و متکلم که از محضر دانشمندانی چون عز بن عبدالسلام، ابن‌الحاجب و الکرلی بهره‌ها برد. آثار ارزشمندی از او به جای مانده است که نشان دهنده‌ی علم فراوان و قدرت تحقیق اوست. از جمله‌ی آثارش می توان الفروق، الأحکام، شرح التنقیح و الذخیرة را نام برد. سرانجام او در سال ۶۸۴هجری از دنیا رفت. برای مطالعه زندگی‌نامه‌ی قرافی نگا: الدیباج‌المذهب، ابن‌فرحون، ص ۱۸۸، الشجرةالزکیة، محمد بن محمد مخلوف، ج۱، ص۲۱، طبقات‌الاصولیین، ج۲، ص۸۷ الأعلام، زرکلی، ج۱، ص۹۰، مداخل‌المؤلفین، ناصرسویدان، محمد عرینی، ص۲۴۰، کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، ج۲، ص۱۱۵۳ و هدیةالعارفین، اسماعیل‌پاشا بغدادی، ج۱، ص ۹۹.

۳. این کتاب مختصری از «المحصول» فخر رازی است که مسائل کتاب «الإفادة» از قاضی عبدالوهاب مالکی را بدان افزوده و آن را به ۲۰ باب تقسیم کرده است که خود شامل ۱۰۰ فصل است. نگا: کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، ج ۱، ص ۴۴۹.

۴. التنقیح، ص ۴۳۵ و الذخیرة، ص ۱۳۵.

سپس در ادامه، فصلی را تحت عنوان «هرگاه صحت نظر ثابت و سودمند بودن آن برای علم مورد نظر واضح شود» قرار داده و در توضیح آن چنین نوشته است:

«دادن رأی و اظهارنظر واجب است، برخلاف رأی کسانی که وجوب آن را نفی کرده‌اند. دلیل این امر آن است که اختلاف مسلمانان با یکدیگر، احکام و اشیایی را ثابت کرده است که جایز نیست به علت تضاد و اختلافشان همه‌ی آنها حق یا همگی باطل باشند؛ زیرا حق از میان آنان خارج نمی‌شود؛ بنابراین به ناچار باید مقداری از آن را حق و برخی را باطل دانست و جز اظهارنظر و استدلال، هیچ راهی برای تشخیص این دو از یکدیگر وجود ندارد. در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که بر این امر صحه می‌گذارد. خداوند می‌فرماید: ﴿**فاعتبروا یا أولی الأبصار**﴾: «پس ای افراد دارای بصیرت! [از این امور] عبرت بگیرید.» (حشر: ۲).

همچنین می‌فرماید: ﴿**أفلا یتدبّرون القرآن**﴾: «آیا درباره‌ی قرآن نمی‌اندیشند» (نساء: ۸۲).

این آیه مسلمانان را به تأمل و اندیشیدن در آیات قرآن و احکام ذکر شده در آنها ترغیب و تشویق می‌کند.

همچنین می‌فرماید: ﴿**و جادلهم بالّتی هی أحسن**﴾: «و با آنها به بهترین شیوه بحث و گفتگو کن!» (نحل: ۱۲۵) این آیه به بیان صحت و ضرورت مناظره و بهره گرفتن از آن برای یاری رساندن به دین می‌پردازد.

همچنین می‌فرماید: «﴿**و لا تجادلوا أهل الکتاب إلّا بالّتی هی أحسن**﴾: «با اهل کتاب فقط به روش بحث و مجادله نیکو، گفتگو و مناظره نمایید.»: (عنکبوت: ۴۶). امثال این آیات در قرآن کریم فراوان‌اند.»

بیان نظر علما و امامان حنفی و حنبلی‌مذهب درباره‌ی فرض بودن اجتهاد در هر دوره‌ای

از میان علمای حنفی مذهب، ابن‌الحاجب [1] در مختصرش [2] درباره‌ی علم اصول و ابن الساعاتی [3] از حنفی‌ها در کتاب (البدیع فی الاصول) [4] از امامان حنبلی مذهب روایت می‌کنند که گفته‌اند:

«از نظر عقلی جایز نیست که هیچ دوره‌ای از وجود مجتهد خالی بماند. در بیان علت این امر گفته‌اند: اجتهاد فرض کفایه است و لازمه‌ی فقدان مجتهد در دوره‌ای، اجماع و اتفاق مسلمانان بر باطل خواهد بود.»

آنان در استدلال‌شان به صراحت بر فرض کفایی بودن اجتهاد صحه گذاشته‌اند.

---

۱. ابوعمرو جمال‌الدین عثمان بن عمر بن ابوبکر بن یونس مشهور به ابن‌الحاجب کردی مالکی فقیه حنفی، قاری، اصولی، نحوی، صرفی، عروضی، در سال ۵۷۰ هجری در اسنا از منطقه صعید مصر به دنیا آمد و در دمشق به تحصیل علم پرداخت. سرانجام در سال ۶۴۶ هجری در اسکندریه از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به الایضاح شرح المفصل، الکافیه و مختصر المنتهی اشاره کرد. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: الدیباج، ابن‌فرحون، ص ۱۷۶، شجرةالنور الزکیة، محمدبن محمد مخلوف، ج ۱، ص ۳۹۵، وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۳، ص ۲۴۸ـ۲۵۰، ذیل‌الروضتین، ابن شامه المقدسی، ص ۱۸۲، الطالع‌السعید، أدفوی، ص ۱۸۸، بغیةالوعاة، ص ۳۲۳، العبر، ذهبی، ج ۵ ص ۱۸۹، الشذرات، ج ۵ ص ۲۳۴، شذرات الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۵ ص ۲۳۴، البدایة و النهایة، ابن‌کثیر، ج ۱۳، ص ۱۷۶، طبقات‌القراء، ج ۱، ص ۵۰۱.

۲. نام کامل این کتاب «مختصر منهی السؤل و الأمل فی علمی الأصول و الجدل» که به نام «مختصر المنتهی» و «مختصر ابن‌الحاجب» نیز شهرت دارد.

۳. احمد بن علی بن ثعلب مشهور به ابن‌الساعاتی ـ به علت اشتغال پدرش در زمینه‌ی ساعت‌سازی ـ دانشمندی حنفی مذهب، بعلبکی‌الأصل بود که در بغداد به دنیا آمد و در همانجا بزرگ شد. او فقیه، اصولی و ادیب گرانقدری بود. در سال ۹۶۴ هجری از دنیا رفت. از او آثاری در زمینه‌ی اصول فقه و فقه حنفی برجای مانده است که مهم‌ترین آنها مجمع‌البحرین و البدیع فی الأصول هستند. برای مطالعه بیوگرافی کامل ابن‌الساعاتی نگا: الجواهر المضیئة، عبدالقادر قرشی، ج ۱، ص ۸۰، مرآةالجنان، یافعی، ج ۴، ص ۲۲۷، هدیةالعارفین، اسماعیل‌پاشا بغدادی، ج ۵ ص ۱۰۰، طبقات‌الأصولیین، ج ۲، ص ۹۴ و ۹۵، الفوائدالبهیة، ابوالحسنات‌لکنوی، ص ۲۷.

۴. ابن‌الساعاتی در این کتاب هم زمان روش آمدی در کتاب (الاحکام) را که اهتمام به قواعد کلی است همراه با روش فخرالاسلام بزدوی در کتاب «کشف الاسرار» که مبتنی بر توجه به شواهد جزئی و فرعی است، در یک جا گرد هم آورده و در نگارش کتاب اعمال نموده است. نگا: کشف الظنون، حاجی‌خلیفه، ج ۱، ص ۲۳۵ و طبقات‌الأصولیین، ج ۲، ص ۹۵.

مناصبی که علما، رسیدن به آنها را مشروط به داشتن درجه‌ی اجتهاد دانسته‌اند

خلافت

از جمله‌ی اموری که علما رسیدن بدان را منوط بـه داشـتن درجـه‌ی اجـتهاد دانسته‌انـد، امـامت عـظمی (خـلافت) است. عـلمای شـافعی، مـالکی و حـنبلی مذهب بر این رأی بوده‌اند که لازم است امام اعظم یا حاکم مجتهد باشد. [1]

امام بغوی در (التهذیب) می‌نویسد:

«از جمله‌ی‌شرایط کسی که خود را به عنوان امام معرفی می‌کند، این است که عالم و مجتهد باشد تا مردم در احکام به او مراجعه کنند و آن را به مردم یاد دهد.»

متولی [2] در «تتمةالإبانه» [3] گفته است: «حاکم و خلیفه باید یازده صفت داشته باشد.» سپس می‌گوید: «ششم: اینکه دانشمند و مجتهد باشد، زیرا او بـه بـرپایی

---

۱. الاحکام السلطانیة، ماوردی، ص ۶، غیاث الأمم، جوینی، ص ۴۹، الروضة، نووی، ج ۱۰، ص ۴۲، الأحکام السلطانیة، ابویعلی، ص ۳ک. منبع اخیر حتی یکی از شرایطی را که شورای انتخاب خلیفه باید داشته باشند، اجتهاد می‌داند.

۲. ابوسعید عبدالرحمن بن محمد بن مأمون بن علی متولی فقیه شافعی، اصولی، متکلم و عالم در علم فرایض و آگاه به مسائل اختلافی میان فقها بود. در سال ۴۲۶ هجری در نیشابور به دنیا آمد. در مرو تحصیل علم کرد. سپس در نظامیه‌ی بغداد به تدریس علوم دینی پرداخت. سرانجام در سال ۴۷۸ هجری در بغداد از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان، تتمةالإبانة را برشمرد. ذهبی درباره‌ی او می‌گوید: «او فقیهی دارای دقت فراوان بود.» برای مطالعه‌ی زندگی‌نامه‌اش نگا: المنتظم، ابن‌الجوزی، ج ۹، ص ۱۸، وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۳، ص ۱۳۳ـ۱۳۴، العبر، ذهبی، ج ۳، ص ۲۹۰، طبقات‌الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۵ ص ۱۰۶ـ۱۰۸، شذرات‌الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۳، ص ۳۵۸، البدایة و النهایة، ج ۱۲، ص ۱۲۸، طبقات الشافعیة، ابن قاضی شهبة، ج ۱، ص ۲۶۴، سیر اعلام‌النبلاء، ذهبی، ج ۱۱، ص ۲۸۲، طبقات‌الشافعیة، ابن‌هدایه، ص ۶۲.

۳. ابانه نام کتابی درباره‌ی فقه شافعی است از استادش الفورانی (متوفی ۴۶۱ هجری) که متولی نتوانست آن را تکمیل کند و اجل مهلتش نداد. بلکه تا آخر کتاب الحدود آن را به پایان رسانید. نگا: وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۳، ص ۱۳۴، کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، ج ۱، ص ۱، ابن‌قاضی شهبه می‌گوید: چندین تن آن را تکمیل کرده‌اند و هیچ کدام این تکمیل را به خود نسبت نداده‌اند. نگا: طبقات الشافعیة، ج ۱، ص ۲۶۵.

حدود و گرفتن حق مردم نیاز دارد. همچنین باید خصومت‌های میان مردم را فیصله دهد و چنانچه حاکم مجتهد نباشد، نمی‌تواند این امور را انجام دهد.»

امام‌الحرمین جوینی می‌گوید: «از جمله‌ی شرایط خلیفه یا حاکم، مجتهد بودن است به گونه‌ای که درباره‌ی حکم امور نیازی به استفتا از دیگران نداشته باشد. این امر مورد اتفاق علماست.» [۱]

چنانکه مشاهده شد، این قول امام‌الحرمین جوینی در «الإرشاد» بود که در آن به صراحت از وجود اجماع درباره‌ی امر مذکور سخن می‌گوید.

رافعی می‌گوید: «از جمله‌ی شرایط امام آن است که عالم و مجتهد باشد [۲] تا از احکام شریعت آگاهی داشته باشد و آن را به مردم بیاموزد و با مراجعه‌ی مکرر به دیگران زمام امور از اختیارش خارج نشو.»

اهل حل و عقد

از جمله‌ی مواردی که وجود مجتهد در آن ضروری است، افرادی هستند که با حاکم یا خلیفه بیعت می‌کنند. امام بغوی در «التهذیب» می‌گوید: «درباره‌ی تعداد افرادی که با بیعت آنان خلافت و امامت منعقد می‌شود، اختلاف وجود

---

۱. الإرشاد إلی قواطع الأدلة، ص ۴۲۶ و غیاث الأمم، ص ۶۵-۶۶. او می‌گوید: «از جمله‌ی شرایط خلیفه و حاکم آن است که مجتهد، بالغ، سرآمد مجتهدان و جامع همه‌ی صفات مفتیان باشد. هیچ کس درباره‌ی وجود این شرایط برای حاکم و خلیفه تردیدی ندارد. دلیل بر آن، این است که غالب امور دین به امامان و مجتهدان تعلق دارد. اما آنچه به حکام و فرماندهان مرتبط است بی‌تردید به امام و خلیفه نیز ربط دارد. اما امور دیگری از احکام شریعت ممکن است از جنبه‌ی مسئولیت او درباره‌ی امر به معروف و نهی از منکر با او ارتباط داشته باشد. چنانچه حاکم در زمینه‌ی علوم شریعت فاقد استقلال باشد، نیازمند مراجعه به علما برای دریافت جزئیات احکام شرعی خواهد بود و این امر به ایجاد پریشانی و بی‌نظمی در آرامی او می‌انجامد و او را از مرتبه‌ی استقلال خارج می‌کند.»

۲. نگا: الروضة، نووی، ج ۱۰، ص ۴۲، که درباره‌ی شرایط خلیفه نوشته است: «خلیفه باید فردی مکلَّف، مسلمان، عادل، آزاد، مرد، دانشمند، مجتهد، شجاع، صاحب رأی، با کفایت، دارای قوه بینایی، شنوایی و نطق و همچنین قریشی باشد.

دارد. عده‌ای گفته‌اند: باید آن افراد ۴۰ نفر باشند که یکی از آنان دارای درجه‌ی اجتهاد باشد و در بیان علت وجود ۴۰ نفر گفته‌اند: این امر مانند برپایی نماز جمعه، عظیم و بااهمیت است.»

گفته است: «بدان که وجود مجتهد را جزو شروط آن قرار داده‌ایم، تا دانسته شود که فرد مورد نظر شایستگی خلافت را دارد. اما مجتهد بودن همه‌ی این ۴۰ تن شرط قرار داده نشده است؛ چون وجود این تعداد غیر ممکن و دشوار است.

عده‌ای عقد خلافت را با وجود بیعت یک مجتهد، گروهی با بیعت دو مجتهد، برخی با بیعت سه نفر مجتهد و جماعتی نیز آن را با وجود بیعت سه نفر مجتهد، کامل و صحیح دانسته‌اند.» متولی در «التتمة» می‌نویسد:

«درباره‌ی تعداد افرادی که بیعتشان برای معتبر بودن بیعت خلیفه ضروری است، اختلاف وجود دارد. عده‌ای گفته‌اند: خلافت با بیعت یک فرد مجتهد منعقد می‌شود؛ زیرا خلافت ابوبکر با بیعت عمر با او منعقد شد. علت این امر آن است که باید فتوای مجتهد را پذیرفت و جایز نیست فرد غیر مجتهد از قبول آن و عمل کردن بدان امتناع کند.»

گروهی گفته‌اند: «با بیعت دو مجتهد، خلیفه به خلافت منصوب می‌شود.»

عده دیگری گفته‌اند: «باید سه مجتهد با خلیفه بیعت کنند تا خلافت او منعقد شود؛ زیرا عدد ۳ کمترین عددی است که نام جمع را بر آن می‌توان اطلاق نمود. چنانچه این سه مجتهد با او بیعت کردند، در حقیقت به معنای بیعت گروهی است که قول آنان درباره‌ی احکام معتبر است. بنابراین هیچ کس حق مخالفت با جماعت را ندارد.»

عده‌ای بیعت ۴ مجتهد با خلیفه را شرط صحت بیعت او دانسته‌اند.

گروهی نیز بر این باورند که باید ۴۰ نفر از افراد دارای کمال که یکی از آنان دارای درجه‌ی اجتهاد باشد با خلیفه بیعت کنند تا بیعت او منعقد شود. [1]

---

۱. این مطلب را با غیاث‌الأمم جوینی فصل (فی ذکر عدد من الیه الاختیار و العقد)، ص ۵۵-۵۲ مقایسه کنید.

قاضی ابویعلی فراء [۱] در کتاب «الأحکام السلطانیة» می‌نویسد: «انتخاب خلیفه فقط توسط اهل حل و عقد انجام می‌گیرد، و آنان مجتهدانی هستند که به وسیله‌ی آنان اجماع منعقد می‌شود. [۲] علت این امر آن است که به ناچار باید به حاکم یا امام مراجعه نمود و همانگونه که عمل کردن برخلاف اجماع علما صحیح نیست عِمل کردن برخلاف آن یا نافرمانی از آن نیز صحیح نیست. همچنین ثابت شد که در انعقاد اجماع رأی مجموع افراد اهل حل و عقد مورد اعتبار است. در عقد خلافت یا امامت نیز چنین است.» [۳]

همچنین در بخش دیگری از همان کتاب می‌نویسد: «ضروری نیست همگان نام حاکم و خلیفه را بدانند و او را بشناسند، جز کسانی که جزو شورای انتخاب خلیفه هستند، که با انتخاب و اظهارنظر آنان حجت بر مردم کامل شده و خلافت به وسیله‌ی رأی ایشان منعقد می‌شود.» [۴]

حکمی در این عبارت بیان شد فقط بر مجتهدان واجب است نه بر دیگر مردم.

وزیر تام‌الاختیار یا وزیر مختار

از جمله‌ی‌موارد دیگری که وجود یک فرد مجتهد را می‌طلبد، وزیر مختار است. وزیر مختار یا وزیر تام‌الاختیار آن است که حاکم فردی را به نیابت از خود برگزیند که اداره‌ی امور را به رأی او و اجرای آن را به اجتهادش واگذار کند. بر این

---

۱. ابویعلی محمد بن حسین بن محمد بن خلف بن احمد بن فراء بغدادی حنبلی مشهور به القاضی‌الکبیر از علمای بزرگ حنابله و محدث، فقیه، اصولی و مفسر بزرگی بود که علمای فراوانی از محضرش بهره برده و به درجه‌ی افتا رسیدند. در سال ۳۸۰هجری به دنیا آمد و در سال ۴۵۱هجری در بغداد از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به الأحکام‌السلطانیة، احکام‌القرآن و التبصرة اشاره نمود. برای مطالعه‌ی بیوگرافی کامل ابویعلی فراء نک‌: طبقات الحنابلة، ج ۲، ص ۱۹۳ـ۲۳۰، تاریخ‌بغداد، خطیب‌بغدادی، ج ۲، ص ۲۵۶، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۳، ص ۳۰۶، الوافی‌بالوفیات، صفدی، ج ۳، ص ۷، الأعلام، زرکلی، ج ۷، ص ۲۴۹، تاریخ جرجان، ص ۴۱۱.

۲. الأحکام‌السلطانیة، ابویعلی فراء، ص ۷، و الأحکام‌السلطانیة، ماوردی، ص ۶.

۳. الأحکام‌السلطانیة، ابویعلی فراء، ص ۸

۴. الاحکام‌السلطانیة، ابویعلی فراء، ص ۱۱.

اساس کسی که به عنوان وزیر تام‌الاختیار خلیفه منصوب می‌شود، باید مجتهد باشد که از میان شافعیه قاضی ماوردی و از میان حنابله قاضی ابویعلی فراء هر دو در کتاب «الأحکام السلطانیه» خود بر این امر صحه گذاشته و گفته‌اند: «درباره‌ی کسی که این مسئولیت را می‌پذیرد، همه‌ی شرایط خلیفه - جز نسب - باید وجود داشته باشد.» [۱]

این مقام که امروزه [۲] آن را سلطنت می‌خوانند، در آغاز حکومت بنی‌عباس وزارت، سپس امیرالأمراء، سپس سلطان و در دوره‌ی عبیدی‌ها وزیر و در نهایت ملک و سلطان نامیده می‌شد.

اما درباره‌ی وزارت تنفیذ باید گفت که بنابه تصریح ماوردی و ابویعلی فراء، مجتهد بودن کسی که در این مقام قرار می‌گیرد، ضروری نیست؛ زیرا نه ولایت و سرپرستی دارد و نه [مستقیماً] بر مردم حکومت می‌کند. بلکه فقط واسطه‌ای میان مردم و خلیفه است. آنان در این باره گفته‌اند:

«به همین دلیل خلیفه نباید دو وزیر مختار منصوب کند، برخلاف وزارت امور اجرایی که ایرادی ندارد متولیان آن دو تن باشند.» [۳]

همچنین گفته‌اند: «وزیر مختار می‌تواند به طور مستقیم به اداره‌ی امور بپردازد و شخصاً درباره‌ی مظالم (امور قضایی)، نصب والیان، به راه انداختن سپاهیان، مدیریت جنگ و تصرف در اموال بیت‌المال؛ اعم از اخذ و دخل و تصرف، تصمیم بگیرد. این در حالی است که وزیر امور اجرایی هیچ کدام از اختیارات فوق را ندارد.» [۴]

---

۱. الأحکام‌السلطانیه، ماوردی، ص ۲۷ و الأحکام‌السلطانیة، ابویعلی فراء، ص ۱۴.
۲. منظور دوران سیوطی در پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم است. (مترجم)
۳. الأحکام‌السلطانیة، ماوردی، ص ۲۷، الأحکام السلطانیة، ابویعلی فراء، ص ۱۶.
۴. الأحکام‌السلطانیة، ماوردی، ص ۲۷، الأحکام السلطانیة، ابویعلی فراء، ص ۱۶.

قضاوت

از جمله‌ی موارد دیگری که وجود فرد مجتهدی را می‌طلبد، مقام قضاوت است.

امام شافعی و جمهور علمای مذهبش به صراحت اعلام کرده‌اند که از جمله‌ی‌شرایط ضروری برای قاضی، داشتن درجه‌ی اجتهاد است. علمای مالکی و حنبلی نیز بر این امر صحه گذاشته‌اند و جز علمای حنفی مذهب هیچ عالمی با آنان در این امر مخالفت نکرده است.

رافعی در «الشرح الکبیر» می‌نویسد:

«از جمله‌ی شرایط قاضی داشتن درجه‌ی اجتهاد است.»

همچنین می‌نویسد: «جایز نیست کسی که از احکام شریعت آگاهی ندارد و در این امر نیازمند تقلید از دیگران است به مقام قضاوت گمارده شود.»[1] این رأی برخلاف نظر امام ابوحنیفه است. علمای مذهب ما در این مورد به این حدیث از رسول خدا ﷺ استناد کرده‌اند که فرمود: «**القضاة ثلاثة، واحد فی الجنة و اثنان فی النار، والذی فی الجنة عرف الحق فقضی به و اللذان فی النار رجل عرف الحق فجار فی الحکم و رجل قضی للناس علی جهل**»: «قضات سه گروه‌اند: یک گروه از آنان بهشتی و گروه دیگر دوزخی‌اند. قضاتی که از حقیقت امور و احکام به خوبی آگاهی دارند و براساس آن قضاوت و حکم صادر می‌کنند، جایگاهشان بهشت است. اما گروهی از قضات که حقیقت امور و احکام را می‌دانند اما برخلاف آن و ظالمانه حکم صادر کرده و به قضاوت می‌پردازند، یا آن دسته از آنان که از روی نادانی و بی‌آگاهی از احکام الهی قضاوت می‌کنند، دوزخی‌اند.»[2]

---

۱. الروضه، ۱۱، ۹۵-۴.

۲. حدیث صحیحی است که ابوداود، ترمذی، نسائی، ابن‌ماجه و حاکم آن را تخریج کرده و آن را صحیح دانسته‌اند. نگا: سنن ابوداود، ج ۳، ص ۲۹۹، حدیث شماره ۳۵۷۳، الجامع‌الأصول، ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۴۵، حدیث شماره ۷۶۳۳، المقاصدالحسنة، سخاوی، ص ۳۰۶، حدیث شماره ۷۷۳ و کشف‌الخفاء، عجلونی، ج ۲، ص ۱۲۶، حدیث شماره ۱۸۷۸.

همچنین به این امر استناد کرده‌اند که مقلّد حق صدور فتوا ندارد. قضاوت نیز چنین و بلکه اولی و مهم‌تر است؛ زیرا در قضاوت ما اموری را مورد اعتبار قرار می‌دهیم که در فتوا خبری از آنها نیست.

رافعی همچنین در «الشرح الصغیر» [۱] می‌نویسد:

«قضاوت فرد جاهل یا مقلّد جایز نیست. بلکه قاضی باید مجتهد باشد. کسی که براساس مذهب یکی از ائمه‌ی فقهی، اجتهاد می‌کند، حق صدور فتوا دارد؛ اما به مقام قضاوت منصوب نمی‌شود.»

همچنین شیخ ابواسحاق شیرازی [۲] در «المهذب» [۳]، امام بغوی در «التهذیب» و دیگر علما چنین نظری را ذکر کرده‌اند. قاضی ابویعلی فراء حنبلی در کتاب «الأحکام السلطانیة» می‌نویسد: «جایز نیست فرد غیر مجتهد فتوا صادر کند یا به قضاوت بپردازد، و چنانچه بر مسند قضا بنشیند حتی در صورتی که به درستی قضاوت کند، به علت فقدان شروط لازمه، قضاوتش باطل خواهد بود.» [۴]

همچنین می‌گوید: «علم به اینکه آیا او اهل اجتهاد هست یا نه، با شناخت قبلی، امتحان و پرسش از او به دست می‌آید.» [۵]

---

۱. مختصر فتح العزیز فی شرح کتاب الوجیز.

۲. شیخ‌الاسلام جمال‌الدین ابواسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی از علمای بزرگ شافعی مذهب بود که در سال ۳۹۳ هجری به دنیا آمد. او از پرهیزگارترین افراد دوران خودش بود. به داشتن حجت‌های قوی در مجادله و مناظره شهرت داشت. نظام‌الملک مدرسه‌ی نظامیه را برای او در ساحل دجله بنا نهاد. او هم در آن به تدریس پرداخت و آن را اداره نمود. سرانجام در سال ۴۷۶ هجری از دنیا رفت. از جمله‌ی مهم‌ترین و مشهورترین آثارش می‌توان المهذب، التبصرة، طبقات الفقهاء شرح اللمع و... را برشمرد. برای مطالعه‌ی بیشتر بیوگرافی‌اش نگا: طبقات الشافعیةالکبری، سبکی،ج ۴، ص ۲۱۵ـ۲۵۶، طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۲۵۱، وفیات الأعیان، ج ۱، ص ۲۹ـ۳۱، تبیین کذب المفتری، ابن عساکر، صص ۲۷۶،۳۱۳،۳۳۲، العبر، ذهبی، ج ۳، ص ۲۸۳، مقدمه‌ی طبقات‌الفقهاء، شیرازی تحقیق احسان عباس، ص ۵ـ۲۲ و شذرات‌الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۳، ص ۳۴۹.

۳. المهذب، ابواسحاق شیرازی، ج ۲، ص ۲۹۰.

۴. الأحکام‌السلطانیة، ابویعلی فراء، ص ۴۶.

۵. الاحکام‌السلطانیة، ابویعلی فراء، ص ۴۶.

رسول خدا ﷺ حضرت علی را به قضاوت یمن منصوب کرد، در حالی که به علت شناخت قبلی، او را مورد سؤال قرار نداد. اما زمانی که معاذ بن جبل را برای قضاوت به سوی یمن فرستاد، او را مورد آزمایش و امتحان قرار داد و فرمود: «بِمَ تقضی»: «براساس چه چیز قضاوت می‌کنی؟» معاذ پاسخ داد: «براساس کتاب خدا.» رسول خدا ﷺ دوباره پرسید: «فإن لم تجد؟»: «اگر حکم مسأله‌ی مورد نظر را در آن نیافتی چه می‌کنی؟» معاذ در پاسخ گفت: «براساس سنت رسول خدا.» پیامبر ﷺ مجدداً سؤال کرد: «فإن لم تجد؟»: «اگر حکم آنچه راکه درصدد قضاوت درباره‌ی آن هستی در سنت نیافتی چه خواهی کرد؟» معاذ گفت: «براساس رأی و نظر خودم اجتهاد می‌کنم.» [۱]

سپس در ادامه می‌گوید: «هر فرد غیر مجتهد درصدد رسیدن به مقام قضاوت برآید، یا درخواست انتصاب به آن مقام را بنماید، بیان این درخواستش ممنوع و با این عمل [یا درخواست] اعتماد از او سلب می‌شود.» [۲]

ابن‌رفعه در «الکفایة» می‌گوید: «از جمله‌ی شرایط قاضی آن است که در حد اجتهاد از احکام شرعی آگاهی یابد نه به شیوه‌ی تقلید؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿و لا تقف ما لیس لک به علم﴾: «و از آنچه نسبت به آن علم نداری پیروی مکن.» (اسراء: ۳۶)

چنانچه قضاوت مقلد را صحیح بدانیم، او در هنگام قضاوت و صدور حکم از امری پیروی خواهد کرد که بدان علمی ندارد؛ زیرا او روش به دست آمدن آن

---

۱. الاحکام‌السلطانیة، ابویعلی فراء ص ۶۲، الاحکام‌السلطانیة، ماوردی، ص ۶۷. این حدیث ضعیف است که ابوداود در کتاب «القضا» از سنن خود، ترمذی در کتاب الاحکام، از سنن و همچنین امام احمد آن را به صورت مرسل روایت کرده‌اند. در شرح السنة، بغوی، ج ۱۰، ص ۱۱۶ و اعلام الموقعین، ابن القیم جوزی، ج ۱، ص ۲۰۲ این حدیث ذکر شده است. همچنین لازم است در این باره به تحقیق ارزشمندی که علامه‌ی محدث محمد ناصرالدین البانی درباره‌ی این حدیث در سلسلة الاحادیث الضعیفة و الموضوعة، ج ۲، ص ۲۷۳ـ۲۸۶ انجام داده مراجعه شود. همچنین در العلل المتناهیة، ابن‌الجوزی، ج ۲، ص ۲۷۳ نیز آمده است: اگرچه همه‌ی علما این حدیث را در کتابهایشان ذکر و به آن اعتماد می‌کنند، اما این حدیث صحیح نیست حتی اگر معنایش نیز صحیح باشد.

۲. الاحکام‌السلطانیة، ابویعلی فراء، ص ۵۴.

حکم [و استخراج آن] را نمی‌داند، و مصداق قاضی جاهلی خواهد بود که در حدیث [مذکور] از آن سخن به میان آمد.

تقلید قاضی جز به معنای قضاوت براساس جهل نیست؛ زیرا او راهش را بلد نیست. همچنین از آنجا که مقلّد حق صدور فتوا ندارد، پس به طریق اولی حق قضاوت را هم ندارد. علت این اولویت و برتری قضاوت بر فتوا و اهمیت بیشتر آن، این است که فتوا خبری است که ضرورتاً عملی نمی‌شود. اما قضاوت اخباری است که لزوماً عمل را نیز همراه دارد.»

سپس شرایط اجتهاد را ذکر کرده و در ادامه می‌گوید: «برخی علما گفته‌اند: چنانچه در این امر بیندیشی درمی‌یابی که امکان یافتن این صفات در دوره‌ی ما و بلکه حتی در دوره‌های طولانی قبل از ما نیز اندک بوده است. اما از تعلیق ابوالطیب پیداست که هدف امام شافعی این نبوده است که مجتهد باید در همه‌ی انواع علوم به درجه‌ی اجتهاد واضح و آشکار برسد، تا در نحو به جایگاه سیبویه[۱]، در لغت عرب به مقام خلیل بن احمد فراهیدی [۲] و... دست یابد. بلکه آنچه در این مسأله اعتبار دارد این است که به آن درجه‌ی از علم و تخصص برسد که بتواند احکام را شناخته و استخراج نماید که این امر ممکن است.»

ابن‌صباغ هنگام بیان موضوع مشورت با دوستان پیرامون مسأله‌ی فوق

---

۱. ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر از موالی بنی‌حارث ملقب به سیبویه نحوی بزرگ و شاگرد خلیل بن احمد که در سال ۱۴۸ هجری در شیراز دیده به جهان گشود، و در سال ۱۸۰ هجری از دنیا رفت. مهم‌ترین اثر برجای مانده از او «الکتاب» نام دارد. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: وفیات‌الاعیان، ابن‌خلکان، ج ۳، ص ۴۶۳ـ۴۶۵، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۲، ص ۱۹۵، إنباه الرواة، قفطی، ج ۲، ص ۳۴۶، طبقات النحویین، زبیری، ص ۶۶ـ۷۴، الأعلام، زرکلی، ج ۵، ص ۲۵۲ و سیبویه حیاته و کتابه، دکتر احمد بدوی.

۲. ابوعبدالرحمن خلیل بن احمد بن عمرو بن تمیم از قبیله ازد فراهید که در سال ۱۰۰ هجری به دنیا آمد. از اهالی عمان بود. گفته می‌شود پس از صحابه در میان عرب، فردی باهوش‌تر از او نبوده است. از علمای سرآمد زبان و ادبیات عرب بود و علم عروض را به وجود آورد. در سال ۱۷۰ هجری از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: وفیات‌الأعیان، ابن خلکان، ج ۲، ص ۲۴۴ـ۲۴۸ و انباه الرواة، قفطی، ج ۱، ص ۳۴۱.

می‌گوید: «این امر برای کسی که در طلب یادگیری آن باشد، آسان است؛ زیرا علوم مورد نیاز گردآوری و تدوین شده‌اند.» رویانی نیز شبیه این سخن را گفته است.

امام غزالی در «الوسیط» پا را فراتر از این نهاده و گفته است: «هرگاه مجتهد مطلق در جامعه یافت نشود، جایز است فرد مقلّد قضاوت را به عهده بگیرد. همچنین در صورتی که حاکم مقتدری، یک فرد مقلّد را به قضاوت بگمارد، به علت وجود ضرورت، قضاوتش عملی خواهد بود تا اداره‌ی امور مردم دچار تعطیلی نشود. گاهی به علت وجود ضرورت به قضاوت افراد ظالم نیز نیاز به وجود می‌آید. این در حالی است که قضاوت مقلد بر فرد سرکش ارجح است. آری! سلطان با واگذاری قضاوت به مقلّد مرتکب معصیت می‌شود. اما در صورتی که آن را به این مقام منصوب نمود، به علت وجود ضرورت چاره‌ای جز اجرای احکام آن قاضی وجود ندارد.»[1]

ابن‌شداد[2]، ابن‌الصلاح شهرزوری و ابن‌ابی‌الدم[3] گفته‌اند: آنچه را غزالی

---

۱. روضة‌الطالبین، نووی، ج ۱۱، ص ۹۸.

۲. بهاءالدین ابوالمحاسن یوسف بن رافع بن تمیم بن عتبة بن محمد بن عتاب اسدی حلبی موصلی شافعی مشهور به ابن شداد، در سال ۵۳۹ هجری در موصل به دنیا آمد. در آنجا در محضر یحیی بن سعدون علم قرائت‌ها را فرا گرفت. سپس از حلقه‌ی درس بسیاری از علمای بغداد بهره برد. سپس به قصد حج به حجاز و از آنجا به شام رفت و با سلطان صلاح‌الدین ایوبی ارتباط برقرار کرد. طلاب بسیاری گرد صلاح‌الدین حلقه می‌زدند. او در دوران حکومتش علما را بسیار گرامی می‌داشت. ابن‌شداد مدتی نیز به قضاوت پرداخت. او قاری، فقیه، محدث و مفسر بزرگی بود. از جمله‌ی آثارش می‌توان به منجأ الأحكام عند التباس الحكام، دلائل الأحكام، الموجز الباهر، الأعلاق الخطيرة و النوادر السلطانية اشاره کرد. همچنین کتابی تحت عنوان «سيرة صلاح‌الدين بن ايوب» درباره‌ی سرگذشت صلاح‌الدین ایوبی تألیف کرده است. او در سال ۶۲۳ هجری از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی بیوگرافی کاملش نگا: وفيات‌الأعيان، ابن‌خلكان، ج ۷، ص ۸۴ـ۱۰۰، ذيل‌الروضتين، ابی‌شامه مقدسی، ص ۱۶۳، مرآة‌الجنان، یافعی، ج ۴، ص ۸۲ العبر، ذهبی، ج ۵ ص ۱۳۲، الأنس‌الجليل، ج ۲، ص ۴۴۷، طبقات‌الشافعية الكبرى، سبکی، ج ۸، ص ۳۶۰ـ۳۶۲، طبقات‌الشافعية، اسنوی، ج ۲، ص ۱۱۵، طبقات‌الشافعية، ابن‌قاضی شهبة، ج ۲، ص ۱۲۰ـ۱۲۲، طبقات القراء، ج ۲، ص ۳۹۶، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۵ ص ۱۵۸.

۳. ابواسحاق ابراهیم بن عبدالله بن عبدالمنعم حموی مشهور به ابن‌ابی‌الدم در سال ۵۸۳ هجری در حماه به دنیا آمد. سپس به بغداد مهاجرت کرد و در حلب و قاهره به نقل و روایت حدیث پرداخت. او مورخی پژوهشگر بوده است. سرانجام در سال ۶۴۲ هجری در حماه از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به شرح مشكل الوسيط، تدقيق العناية و تاريخ او اشاره کرد. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا:←

درباره‌ی این موضوع گفته است گمان نمی‌کنم که کسی آن را نقل کرده باشد.

ابن‌ابی‌الدم می‌نویسد: «علی‌رغم جستجوی من در شروح المهذب و تألیفاتی که در این باره نوشته شده‌اند به چنین چیزی دست نیافته‌ام.»

تاج‌الدین ابن السبکی [۱] در «الترشیح» [۲] می‌نویسد: «خوارزمی در «الکافی» بیان کرده است که چنانچه حاکمی که به زور حکومت منطقه‌ای را به دست آورده است، قاضی غیر مجتهد یا غیر عادلی را به مقام قضاوت منصوب کند، و مردم نیز قادر به دفع او نباشند، آیا قضاوت‌ها و احکام صادره توسط او، مانند به ازدواج در آوردن کنیزان و دخل و تصرف در اموال یتیمان، اجرا می‌شود؟ علما در پاسخ به این سؤال دو جواب داده‌اند:

اولاً: خیر!

روش مسلمانان در دانستن حکم امورشان مراجعه و به قضاوت طلبیدن کسی است که شایستگی و صلاحیت آن را داشته باشد. چنانچه چنین فردی یافت نشود، احکام صادره توسط قاضی مذکور از روی ناچاری اجرا می‌شود.»

طبقات‌الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۸ ص ۱۱۵ـ۱۱۹، تاریخ ابن‌الوردی، ج ۲، ص ۱۷۵، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۵ ص ۲۱۳، الأعلام، زرکلی، ج ۱، ص ۴۲، مختصر ابی‌الفراء، ج ۳، ص ۱۸۲.

۱. تاج‌الدین ابونصر عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی بن علی سبکی از علمای بزرگ شافعی مذهب، قاضی القضات، فقیه، اصولی و مورخ بزرگی بود که در سال ۷۲۷ هجری در قاهره به دنیا آمد. از محضر مزی، ذهبی و ابن‌النقیب بهره برد. سپس در سن ۱۸ سالگی به درجه‌ی افتا رسید. سال‌ها بر مسند قضاوت نشست و به مقام قاضی‌القضات و دیگر مناصب حکومتی دست یافت. همچنین مدت مدیدی را در مدارس علوم دینی شام و مصر به تدریس پرداخت. سرانجام در سال ۷۷۱ هجری در دمشق از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان مختصر ابن‌الحاجب، شرح منهاج، الطبقات الکبری و القواء اشاره کرد. برای مطالعه‌ی کامل زندگی و آثار سبکی نگا: الدررالکامنة، ابن‌حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۴۲۵، البدرالطالع، شوکانی، ج ۱، ص ۴۱۰، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۶، ص ۲۲۱، طبقات الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۲۳۵ و الأعلام، زرکلی، ج ۲، ص ۶۱۰.

۲. نام کامل آن کتاب «ترشیح التوشیح و ترجیح التصحیح» در زمینه‌ی فقه و اصول و آخرین کتاب تاج‌الدین سبکی است. ابن‌قاضی شهبة می‌نویسد: «تاج‌الدین سبکی کتاب الترشیح را درباره‌ی آرای فقهی برگزیده پدرش تقی‌الدین سبکی تألیف کرده که در آن مطالب عجیبی آمده و دارای اسلوب غریبی است.» نگا: طبقات الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۳، ص ۱۴۳.

شیخ الاسلام سراج‌الدین بلقینی [1] در «تصحیح المنهاج» به مواردی اشاره کرده است که از جمله‌ی آن می‌توان لمور زیر را برشمرد:

«براساس اقوال فقها، ولایت و سرپرستی مجتهد مفضول بر مجتهد فاضل جایز است. چنانچه شخص برتر و فاضل، دارای درجه‌ی اجتهاد و مفضول فاقد آن باشد، سرپرستی او بر مجتهد و قبول آن جایز نیست.

توجیه علما درباره‌ی خارج از حدّ مطلوب بودن آن برتری، بر این امر دلالت دارد.

از جمله‌ی اینکه: دو مورد از داشتن شرط اجتهاد مطلق مستثنی شده‌اند. اینکه: کسی که برای قضاوت درباره‌ی امر خاصی منصوب می‌شود، براساس اینکه اجتهاد قابل تجزیه است، کافی است به شیوه‌ی اجتهاد از حکم آن امر آگاهی یابد. دوم: فردی که ساکنان قلعه‌ای درباره‌ی او به عنوان حاکم اتفاق نظر داشته باشند. در اصل کتاب «الروضة» آمده است: «علما فقط عالم بودن چنین فردی را شرط دانسته‌اند نه اجتهادش را.»

امام بغوی می‌گوید: «گمان نمی‌کنم منظور آنها داشتن درجه‌ی اجتهادی باشد که در قضاوت و افتا به عنوان شرط قرار داده شده است. بلکه شاید نظرشان این

---

۱. ابوحفص سراج‌الدین عمر بن رسلان بن نصیر بن صالح کنانی بلقینی قاهری شافعی در سال ۷۲۴ هجری در بلقینه مصر به دنیا آمد. در همانجا قرآن، الشاطبیة، المحرر، الکافیة و الشافیة را حفظ کرد. سپس به قاهره رفت و به فراگیری حدیث و فقه پرداخت و از محضر علمای بزرگی همچون عزّ بن جماعه بهره برد. بزرگان دین به او اجازه‌ی افتا دادند. او به حلب رفت. چنین اجازه‌ای را از علمای آنجا هم دریافت کرد. سرانجام به اجتهاد پرداخت. او از افرادی بود که بیشترین مطالب را درباره‌ی مذهب شافعی از حفظ داشتند. ابن‌حجر درباره‌ی او می‌گوید: «همه‌ی ابزارهای اجتهاد در وجود او به صورت کامل وجود داشت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به شرحی بر احادیث بخاری، شرح‌الروضة، شرح‌البدر زرکشی، مناسبات تراجم ابواب‌البخاری، محاسن‌الاصطلاح در علم حدیث و کتاب ناتمامی از او در زمینه‌ی فقه امام شافعی به نام التدریب اشاره نمود. او در سال ۸۰۵ هجری از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی کامل بیوگرافی بلقینی نگا: الضوءاللامع، سخاوی، ج ۶، ص ۸۵. شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۷، ص ۵۱. حسن‌المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۱۸۳. الأعلام، زرکلی، ج ۵، ص ۲۰۵. لحظ‌الألحاظ، ابن‌فهد، ص ۲۰۶، قضاة‌دمشق، ابن‌طولون، ص ۱۰۹. طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۴، ص ۴۲_۵۲. البدرالطالع، شوکانی، ج ۱، ص ۵۰۶.

بوده که فردی باید به آن مقام دست یابد که هدایت یافته به سوی خیرخواهی مسلمانان و راه راست باشد.»

دارمی [1] نیز در استذکار [2] چنین نظری دارد و می‌گوید:

«چنانچه خلیفه کسی را که شایستگی قضاوت ندارد، به این منصب بگمارد، همگان باید برای عزل او و گماردن شخص دیگری به این منصب تلاش کنند. چنانچه قادر به این کار نبودند، از روی ناچاری احکامش عملی می‌شود.

از جمله‌ی موارد دیگر، قاضی مقلدی که از روی ضرورت قاضی شده یا فاسقی که شایستگی دریافت حقوق قضاوت را از بیت‌المال ندارد، و چنانچه نفوذ و قدرت کسی که او را به این مقام گمارده از بین رود یا رو به کاستی نهد، خود به خود از مقام خود عزل می‌شود.» بلقینی هم به این امر اشاره کرده است.

ابن‌عبدالسلام [3] از علمای بزرگ مالکی مذهب در باب القضا در کتاب «شرح مختصر ابن‌الحاجب» می‌نویسد:

---

۱. ابوالفرج محمد بن عبدالواحدبن محمد بن عمر مشهور به دارمی بغدادی در سال ۳۵۸ هجری به دنیا آمد. همراه شیخ عبدالحامد و دیگران مدارج علمی را طی کرد. به دمشق مهاجرت کرد. سرانجام در سال ۴۴۹ هجری در همان شهر از دنیا رفت. او فقیه و شاعری چیره‌دست بود. از جمله‌ی آثارش می‌توان به الاستذکار، الأذکار، جامع الجوامع و مودع البدائع اشاره کرد. برای مطالعه‌ی بیوگرافی کاملش نگا: طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۱۲۸، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۲، ص ۳۶۱، طبقات‌الشافعیةالکبری، سبکی، ج ۴، ص ۱۸۲ـ۱۸۸، کشف الظنون، حاجی خلیفه، ج ۱، ص ۵۳۹، طبقات‌الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۱۴۹ـ۱۵۰ و طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۲۴۶ـ۲۴۸.

۲. الاستذکار نام کتاب دو جلدی بزرگی است که به علت اختصار بیش از حد مطالبش نقل قول از آن دشوار است. ابن‌الصلاح شهرزوری از وجود آن اطلاع یافت و به علت مسائل بدیع، سودمند، عجیب و غریب موجود در آن و اختصار و ایجاز آن کتاب، آن را ستود. نگا: طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۲۴۷ـ۲۴۸.

۳. ابوعبدالله محمد بن عبدالسلام بن یوسف بن کثیر هواری در سال ۶۷۶ هجری به دنیا آمد. در تونس به مقام قضاوت رسید. در سال ۷۴۹ هجری از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به شرح جامع الأمهات ابن‌الحاجب و دیوان فتاوی اشاره کرد. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: تاریخ قضاة الأندلس، ص ۱۶۱، الدیلبج المذهب، ص ۳۳۶، نیل الابتهاج، تنبکتی، ص ۲۴۲، شجرةالنور الزکیة، محمدبن محمد مخلوف، ص ۲۱۰، الأعلام، زرکلی، ج ۷، ص ۷۷.

«در اینکه قاضی باید دارای اجتهاد و قدرت باشد، اختلافی نیست.»

علمای مذهب [مالکی] نیز چنین گفته‌اند:

«علمای شافعی مذهب معتقدند: قضاوت مقلد جایز نیست؛ اما ابوحنیفه آن را جایز دانسته است. اگر منظور علمای حنفی مذهب آن باشد که آنان به قضاوت شخص مقلّد حتی در صورت وجود فرد مجتهد اعتقاد دارند. این امر با مطالب پیشین تناقص آشکار دارد. اما اگر منظورشان این باشد که در صورت نبود فرد مجتهد، قضاوت مقلّد صحیح است، شکی در صحت این امر نیست. بنابراین با این برداشت چگونه می‌توان کلام ابوحنیفه را برخلاف رأی دیگران دانست...»

سپس می‌گوید: «در صورتی که مجتهدی یافت نشود، نباید امر قضاوت دچار تعطیلی شود. بلکه اجتهاد، زمانی جزو شروط قاضی است که مجتهدی یافت شود. در غیر این صورت باید از میان مقلّدان کسی به قضاوت انتخاب شود که بیش از بقیه علم دارد [1] و بر مسائل فقهی آگاه است، همچنین توان ترجیح، تشخیص و برتری آرای اهل مذهبش را داشته باشد و آرای امام مذهبش را از دیگر علما تشخیص دهد.»

از کلام ابن‌حاجب برمی‌آید که علما درباره‌ی زمانی که آن فرد چنین شرایطی نداشته باشد، اختلاف دارند که آیا جایز است او را به قضاوت منصوب کرد یا نه؟

سپس می‌افزاید: «در دوره‌ی ما نباید مقلدی را که قادر به ترجیح اقوال بر یکدیگر نیست، به مقام قضاوت منصوب کرد، زیرا افرادی که قادر به چنین کاری باشند اگرچه اندک هستند اما در جامعه ما وجود دارند. در مغرب زمین مجتهدی وجود ندارد. اما گمان نمی‌کنم شرق فاقد مجتهد باشد؛ زیرا در میان آنان کسانی در رده‌ی اساتید و شیوخ آنان بوده‌اند که به اجتهاد شهره بوده‌اند. این در حالی است که اگر خداوند اراده نماید به هدایت دست یابیم، دست‌یابی به اجتهاد در دوره‌ی ما آسان از گذشته است. اما - براساس حدیث رسول خدا ﷺ - چاره‌ای نیست که علم و دانش با گذشت زمان و با مرگ علما از میان برداشته می‌شود.

---

۱. شرح منح الجلیل علی مختصر العلامه خلیل، محمد علیش، ج ۴، ص ۱۳۸ـ۱۳۹.

اما دربارهی دیدگاه ابن‌حاجب مبنی بر درست نبودن قضاوت فرد مقلّد، باید گفت: سخن ایشان دربارهی این مسأله و معنای آن، این است که به طور قطع گماردن شخص مقلّد به قضاوت، جایز نیست. او معتقد است که دست یافتن به درجهی اجتهاد ـ که یکی از شروط لازمهی قضاوت و صدور فتوا است ـ ممکن است، و این امر تا دورهای که پیامبر ﷺ از انقطاع علم در آن خبر داده، ادامه خواهد داشت و ما تاکنون به آن مرحله نرسیدهایم. در غیر این صورت امت اسلامی بر خطا و امر اشتباهی اجماع میکردند که این امر باطل است.»

پس مشاهده کنید که ابن‌عبدالسلام چگونه آشکارا از ممکن بودن دستیابی به اجتهاد، سخن میگوید، و تصریح میکند که تا دورهی او چنین امری محال نبوده و تا آن زمان اجتهاد وجود داشته است و فقدان آن، به اجماع امت بر باطل میانجامد که چنین امری محال است.

جانشینی و نیابت از قاضی

ابوعبدالله محمد بن عرفه [1] شاگرد ابن‌عبدالسلام در باب قضا از کتاب مشهور فقهیاش میگوید:

«از جملهیموارد دیگری که فقط فرد مجتهد میتواند به آن دست یابد، نمایندگان و نائبان قاضی هستند.

امام نووی در منهاج الطالبین مینویسد: «کسی که از خود جانشین برجای میگذارد؛ مانند قاضی، شرط این جانشینی آن است که در زمینهی امر خاصّی

---

۱. ابوعبدالله محمد بن محمد بن عرفه ورغمی تونسی مالکی، قاری، فقیه اصولی، متکلم، خطیب و عالم فرزانه آگاه به علوم منطق و فرائض که در سال ۷۱۶ هجری به دنیا آمد. از محضر ابن‌عبدالسلام هواری بسیار بهره برد. در سال ۷۵۰ هجری به امامت جامع اعظم تونس دست یافت. سرانجام در سال ۸۰۳ هجری از دنیا رفت. از جملهی آثارش میتوان، المختصر الکبیر، المختصرالشامل در زمینهی اصول دین و المبسوط دربارهی فقه مالکی را نام برد. برای مطالعهی بیوگرافیاش نگا: الضوء اللامع، سخاوی، ج ۹، ص ۲۴۰ـ۲۴۲، غایةالنهایة، جزری، ج ۲، ص ۲۴۳، الأعلام، زرکلی، ج ۷، ص ۲۷۲، شذرات الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۷، ص ۳۸۰، بغیةالوعاة، ص ۹۸۲، البدرالطالع، شوکانی، ج ۲، ص ۲۵۵.

مانند شنیدن دلیلی و... آگاهی داشته باشد. این جانشین فقط لازم است در آن زمینه‌ی علم داشته باشد.»[۱]

شیخ ولی‌الدین عراقی[۲] در کتاب «نکت منهاج البیضاوی»، که در زمینه‌ی اصول فقه است، چنین می‌گوید: «شرط قرار دادن اجتهاد در این امر یعنی آنچه به آن امر خاص مرتبط باشد، قیاس قاعده این باب است. اما در روضه و آن، داشتن رتبه‌ی اجتهاد شرط نیست.»

در عبارت روضه، وجود همه‌ی شرایطی را که داشتن آنها را برای قاضی ضروری می‌داند، در نائب قاضی نیز واجب و ضروری به شمار می‌آورد.[۳]

رکن‌الاسلام ابومحمد جوینی[۴] و دیگران بر این باروند: چنانچه قاضی امری را به فرد خاصّی واگذار کرد، کافی است آن فرد به آن مقدار از علم که در آن امر بدان نیاز دارد، احاطه داشته باشد. حتی چنانچه شنیدن ادله و گواهی‌ها و نقل آنها - نه حکم صادر کردن - به او سپرده شود، آگاهی از شروط استماع ادله برایش کافی است و داشتن درجه‌ی اجتهاد برایش ضروری نیست.

---

۱. منهاج الطالبین، نووی، ص ۱۴۸.

۲. ولی‌الدین ابوالفضل عبدالرحیم بن حسین بن عبدالرحمن عراقی مشهور به حافظ عراق، در سال ۷۲۵ هجری به دنیا آمد و در سال ۸۰۶ هجری در مصر از دنیا رفت. او دارای آثار متعددی در زمینه‌ی حدیث است از جمله: «المغنی عن حمل الأسفار» در زمینه‌ی تخریج احادیث احیاء علوم‌الدین غزالی، التقیید، الایضاح و تقریب الاسانید و ترتیب المسانید. برای مطالعه زندگی و آثار ولی‌الدین عراقی نگا: الضوء اللامع، سخاوی، ج ۴، ص ۱۷۱، غایةالنهایة، جزری، ج ۱، ص ۳۸۲، حسن‌المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۲۰۴، الاعلام، زرکلی، ج ۱، ص ۲۰۴، لحظ الألحاظ، ابن‌فهد، ص ۲۲۰، طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۴، ص ۳۳ـ۳۸.

۳. روضةالطالبین، نووی، ج ۱۱، ص ۱۱۹.

۴. رکن‌الاسلام ابومحمد عبدالله بن یوسف بن عبدالله جوینی پدر امام الحرمین جوینی، از امامان تفسیر، حدیث و فقه که در سال ۴۳۸ هجری از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی زندگی و آثار ابومحمد جوینی نگا: الأنساب، سمعانی، ج ۳، ص ۴۲۹، وفیات‌الاعیان، ابن‌خلکان، ج ۳، ص ۴۷ـ۴۸، طبقات‌الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۵ ص ۷۳ـ۹۳، البدایة و النهایة، ابن‌کثیر، ج ۱۲، ص ۵۵ مرآةالجنان، یافعی، ج ۳، ص ۵۸ طبقات‌المفسرین، سیوطی، ص ۵۶ـ۵۷ النجوم‌الزاهرة، ابن‌تغری بردی، ج ۵ ص ۴۲، طبقات‌الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۱۴۴ـ۱۴۵، معجم‌البلدان، یاقوت حموی، ج ۲، ص ۱۶۵، المنتظم، ابن‌الجوزی، ج ۸، ص ۱۳۰.

مشاوران قاضی

از جمله‌ی‌موارد دیگری که وجود شخص مجتهد نیاز دارد، مشاوران قاضی هستند. امام شافعی رحمه الله در مختصر مزنی می‌گوید: «چنانچه قاضی دچار مشکلی شد، باید با کسی مشورت کند که امانتدار، آگاه به کتاب و سنت، روایات، اقوال مردم، قیاس و زبان عربی باشد.» [۱]

ابن‌صباغ در «الشامل» می‌گوید: «امام شافعی به ضرورت مجتهد بودن مشاوران قاضی تأکید دارد؛ زیرا چنانچه از اهل اجتهاد نباشند، درباره‌ی امر مورد مشورت قادر به دادن هیچ نظری نخواهند بود.

برخی اعتراض کرده‌اند که شافعی اموری به‌عنوان شرط قرار داده است که در هیچ کس جمع نشده‌اند. در پاسخ باید گفت دسترسی به آنچه شافعی شرط قرار داده؛ یعنی اجتهاد، امروزه برای کسی‌که در طلب آن باشد، آسان است؛ زیرا امروزه علوم گردآوری تدوین شده‌اند.» چنانکه اشاره رفت؛ ابن‌صباغ رسیدن به درجه‌ی اجتهاد را ممکن می‌داند.

ابوالفتح سلیم رازی [۲] در کتاب الکافی [۳] می‌گوید: «قاضی باید فقط با مجتهدان مورد اعتماد مشورت کند.»

---

۱. روضةالطالبین، نووی، ج ۱۱، ص ۱۱۹.

۲. ابوالفتح سُلَیم بن ایوب بن سُلَیم رازی در سال ۳۶۵ هجری در ری به دنیا آمد. از همان دوران کودکی به بغداد مهاجرت کرد و در آنجا از محضر شیخ ابوحامد بهره برد و در مذهب شافعی خبره شد. او به شام مهاجرت کرد و سرانجام در سال ۴۴۷ هجری زمانی که عازم حج بود، در دریای سرخ غرق شد. از جمله‌ی آثارش می‌توان به ضیاءالقلوب در زمینه‌ی تفسیر، التقریب، الإشارة و المجرد در زمینه‌ی فقه اشاره کرد. برای مطالعه‌ی بیوگرافی کامل ابوالفتح سلیم رازی می‌توان به آثار زیر مراجعه کرد: طبقات‌الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۴، ص ۳۹۱ـ۳۸۸، وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۲، ص ۳۹۸ـ۳۹۷، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۳، ص ۲۷۵، طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۱۱۱، تهذیب‌الأسماء و اللغات، نووی، ج ۱، ص ۲۳۱، انباه‌الرواة، قفطی، ج ۲، ص ۶۹، طبقات الشافعیة، اسنوی، ج ۱، ص ۵۶۲، طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۲۳۴ـ۲۳۳، مرآةالجنان، یافعی، ج ۳، ص ۶۴، تبیین کذب‌المفتری، ابن‌عساکر، ص ۲۶۲.

۳. در اصل نام آن کتاب الکافیة است... نگا: طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبه، ج ۱، ص ۲۳۴ و طبقات‌الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۲۴۶ که آن از آثار معتبر در مذهب شافعی است.

سپس در ادامه می‌گوید: «چنانچه فردی نزد قاضی برود و علیه فرد سوم، غایبی اقامه‌ی دعوی کند، اگر آن فرد غایب، فاقد جانشین یا وکیل باشد و فرد مجتهدی هم وجود نداشته باشد که به نیابت از قاضی مسأله را بررسی کند، و قاضی قادر باشد امر قضاوت یا بررسی و تحقیق را به او واگذار نماید، قاضی باید فرد غایب را احضار نماید. در غیر این صورت بررسی مسأله را به فرد مجتهد واگذار می‌نماید.»

مفتی

از جمله‌ی موارد دیگری که فقط فرد مجتهد می‌تواند عهده‌دار آن شود، مقام افتا است.

در میان مسلمانان درباره‌ی این مسأله که مفتی باید مجتهد باشد، اختلافی وجود ندارد.

امام بغوی در التهذیب می‌گوید: «بنا به اتفاق مسلمانان، جایز نیست فرد مقلّد به صدور فتوا یا قضاوت بپردازد.»

رافعی در شرح «الکبیر» می‌نویسد: «از جمله‌ی شرایط رسیدن به مقام افتا، داشتن درجه‌ی اجتهاد است تا مردم اقوال آن شخص را بپذیرند. حدیث پیامبر ﷺ نیز بر این امر صحه می‌گذارد که فرمود: «**مَنْ سئل فأفتى بغير علم فقد ضلّ و أضلّ**» : «هرکس درباره‌ی امری از او سؤال شود و بدون داشتن علم [کافی به آن سؤال پاسخ دهد و] فتوا صادر کند در حقیقت گمراه شده و دیگران را نیز گمراه کرده است.[1] پس چنانچه فرد عامی از حکم یک یا چند مسأله براساس

---

۱. این حدیث صحیحی است که از عبدالله بن عمرو بن عاص نقل شده که در آن آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: «إنّ الله لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه من الناس، ولكن بقبض العلم بقبض العلماء حتى إذا لم يبق عالماً اتّخذ الناس رؤساء جهالاً فسألوا فأفتوا بغير علم فضلّوا و أضلّوا»: «خداوند علم را به طور مستقیم و کامل از میان مردم بر نمی‌دارد و آن را از ایشان دریغ نمی‌کند. اما با از میان برداشتن علما از جامعه، علم را از ایشان دریغ می‌کند، به گونه‌ای که عالمی در جامعه باقی نمی‌ماند. مردم رهبران نادانی برای خود برمی‌گزینند و از آنان درباره‌ی امور سؤال می‌کنند آن رهبران نیز بدون داشتن علم و آگاهی کافی فتوا می‌دهند، در نتیجه هم خودشان گمراه می‌شوند و هم دیگران را گمراه می‌کنند.» مسلم، بخاری، ترمذی و احمد این حدیث را تخریج کرده‌اند. نگا: اللؤلؤ و المرجان، حدیث ۱۷۱۲، ص ←

دلایلشان آگاهی یابد، حق ندارد درباره‌ی آنها فتوا صادر کند و دیگران نیز حق پیروی از او را ندارند.» از عزالدین‌بن‌عبدالسلام درباره‌ی صحت فتوای فرد مقلّد سؤال شد. او در پاسخ گفت: «مقلّد فقط حامل فقه است و نمی‌تواند مفتی یا فقیه باشد. بلکه او مانند کسی است که فتوای یکی از علما را نقل می‌کند. تنها شرطی که چنین فردی باید داشته باشد، عدالت و فهم اموری است که نقل می‌کند.» ابن‌عرفه از علمای بزرگ مالکی در کتاب «المشهورفی‌الفقه» و «المدونة»[1] می‌نویسد: «طالب علمی که هنوز در ابتدا یا میانه‌ی راه است [و به درجه‌ی اجتهاد نرسیده است] نباید فتوا صادر کند تا مبادا مردم گمان کنند او شایسته این امر است.»[2] ابن‌رشد[3] چنین افزوده است: «مبادا چنین فردی خود را شایسته صدور فتوا به شمار آورد.»

۷۲۶، سنن ترمذی، تصحیح عبدالرحمن عثمان، حدیث شماره ۲۷۹۰، ص ۱۳۹، تیسیر الوصول، شیبانی، ج ۳، ص ۲۰۶، الفتح‌الربانی، الساعاتی، ج ۱، ص ۱۸۱.

۱. المدونة نام کتابی است در زمینه‌ی فقه مالکی که ابوعبدالله بن عبدالرحمن بن قاسم مالکی متوفی ۱۹۱ هجری آن را گردآوری کرده و از جمله‌ی ارزشمندترین آثار در زمینه‌ی مذهب مالکی است. نگا: کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، ج ۲، ص ۱۶۴۴. امام ابوعبدالله بن انس بن ابن عامر اصبحی مدنی که نسبش به قحطان می‌رسد. امام دارالهجرة و یکی از امامان چهارگانه فقهی اهل سنت و جماعت است که در سال ۹۳ هجری در مدینه‌ی منوره به دنیا آمد و در سال ۱۷۹ هجری در همان شهر از دنیا رفت. مشهورترین آثارش الموطأ در زمینه‌ی حدیث و غریب القرآن هستند. برای مطالعه‌ی زندگی‌نامه‌ی کامل و آثار امام مالک نگا: الدیباج‌المذهب، ابن‌فرحون، ص ۳۰-۱۷، الانتقاء، ابن‌عبدالبر، ص ۹-۴۷، وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۴، ص ۱۳۵-۱۳۹، طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۶۷-۶۸، حلیة‌الأولیاء، ابن‌نعیم اصفهانی، ج ۶، ص ۳۱۶، تهذیب‌التهذیب، ابن‌حجر عسقلانی، ج ۱۰، ص ۵ المعارف، ابن‌قتیبة، ص ۴۹۸، العبر، ذهبی، ج ۱، ص ۲۷۲، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۸۹، الأعلام، زرکلی، ج ۶، ص ۱۲۸.

۲. المدونة، ابن عرفة، ج ۵، ص ۱۴۹.

۳. ابوالولید محمد بن احمد بن رشد مالکی از محضر بزرگانی همچون ابن‌رزق، جیانی، ابن‌فرج و ابن‌ابی‌العافیة بهره‌ها برد. او در زمینه‌ی اصول فقه، فروع و فرائض بسیار آگاه و دانشمند بود. از جمله‌ی بزرگان مذهب مالکی و از رهبران فقهای مغرب و اندلس به شمار می‌آمد. در قرطبه به مقام قضاوت رسید. قاضی عیاض و ابوبکر بن میمون از شاگردان او بودند. از جمله‌ی مهم‌ترین آثارش می توان به المقدمات و الممهّدات، بدایة‌المجتهد و البیان و التحصیل اشاره کرد. در سال ۵۲۰ هجری از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی زندگی و آثار ابن‌رشد نگا: شجرة‌النورالزکیة، محمدبن محمد مخلوف، ص ۱۲۹، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۲، ص ۶۲ الدیباج، ابن فرحون، ص ۲۷۸، الأعلام، زرکلی، ج ۶ ص ۲۱۰، بغیة‌المتلمس، ابن‌عمیرة ضبی، ص ۴۰، الصلة، ابن بشکوال، ص ۵۱۸ قضاة الأندلس، ص ۹۸.

ابن‌عرفه گفته است: «(ابن رشد) نکته‌ی جالبی را به آن افزوده است؛ زیرا هر کس بیش از دیگران درباره‌ی خودش آگاهی دارد. منظور این است فرد باید خودش به این درجه‌ی از یقین برسد که همه‌ی ابزارهای اجتهاد که شامل علم به قرآن و... است، در درونش به کمال رسیده است.»

از ابومحمد عبدالله بن علی ستاری [1] که از علمای مغرب زمین بود درباره‌ی جواز یا عدم جواز فتوای مقلّد سؤال شد. او در پاسخ گفت: «صدور فتوا در یکی از مذاهب ائمه برای کسی جایز است که در مذهبی که می‌خواهد فتوا بدهد مانند مجتهد در شریعت به درجه‌ی اجتهاد رسیده باشد.»

سپس می‌افزاید: «فرض کنید شخصی می‌خواهد در مذهب امام مالک به صدور فتوا بپردازد. او باید از الفاظ امام مالک اعم از نصوص و ظاهر، عام و خاص مفهوم و مقتضا و مطلق و مقید آن به طور کامل آگاهی داشته باشد.»

سپس در کتاب تیسیر الاجتهاد باب مفصلی را درباره‌ی این موضوع تدوین کرده است و در پایان آن می‌گوید: «سرانجام به این نتیجه رسیدیم که فقط کسی حق صدور فتوا در مذهب امام مالک را دارد که [از نظر علم و تقوا] شبیه او باشد. مانند محمد بن مواز [2]، قاضی اسماعیل، [3] ابوزید [4] و مجتهدانی شبیه این افراد. اما کسی

---

۱. ابومحمد، عبدالله‌بن علی انصاری مشهور به ابن الستاری، امام و دانشمند اصولی اندلس که در سال ۵۶۵ هجری به دنیا آمد و در سال ۶۴۷ هجری از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی بیوگرافی و آثارش نگا: شجرةالنور الزکیة، محمد بن محمد مخلوف، ص ۱۸۳.

۲. ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن زیاد مشهور به ابن‌مواز فقیه مالکی از اهالی اسکندریه که به ریاست مذهبش رسید. او در سال ۱۸۰ هجری به دنیا آمد و بنا به قول اصح در سال ۲۸۱ هجری در دمشق به لقای حق لبیک گفت. برای بررسی کامل زندگی‌نامه و آثارش نگا: ترتیب المدارک، ج ۲، ص ۷۲، الشجرةالزکیة، محمدبن محمد مخلوف، ص ۶۸، الوافی‌بالوفیات، الصفدی، ج ۱، ص ۳۳۵، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۱، ص ۱۷۷، الأعلام زرکلی، ج ۶، ص ۱۸۳ و طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۱۵۴.

۳. قاضی ابواسحاق اسماعیل بن اسحاق فقیه مجتهد که در سال ۲۰۰ هجری به دنیا آمد و در سال ۲۸۴ هجری از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به کتابهای زیر اشاره کرد: احکام القرآن، الموطأ، المبسوط فی الفقه و المختصر، برای مطالعه‌ی بیوگرافی قاضی ابواسحاق اسماعیل نگا: شجرة النور الزکیة، محمد مخلوف، ص ۶۵_۶۶.

۴. ابومحمد عبدالله بن ابوزید مشهور به ابومحمد بن ابوزید که به نام مالک صغیر نیز شهرت یافته ←

که به این درجه‌ی نرسیده باشد حق صدور فتوا ندارد. زیرا به مرتبه‌ی اجتهاد در مذهب نرسیده است.»

آنچه ذکر شد مواردی بود که علمای مذهب ما و دیگران بر ضرورت وجود مجتهد برای پرداختن به آنها تأکید کرده بودند.

ریاست حسبه یا نهاد امر به معروف و نهی از منکر

غالب علمای مذهب، به صراحت درباره‌ی حکم حُسبه سخن نگفته‌اند. ابویعلی حنبلی در (الأحکام السلطانیة) می‌نویسد: «حسبه عبارت است از فراخواندن مردم به کارهای نیک در هنگامی که ترک آنها در جامعه پدیدار شود و نهی از منکرات و کارهای زشت و خلاف شرع در هنگام ظهور آنها در میان مردم.» [1]

سپس می‌گوید: «کسی که می‌خواهد به این امر بپردازد، باید برخی شرایط را داشته باشد از جمله: آزاد، عادل، صاحب‌نظر، قاطع، صریح و آگاه به امور منکر ظاهر شده باشد.

لما درباره‌ی اینکه آیا کسی که به این امر می‌پردازد باید یکی از علمای مجتهد در احکام دین باشد تا خود درباره‌ی این امر، به اجتهاد بپردازد؟ ممکن است این جزو شروط آن باشد و احتمال دارد در صورتی که امور منکر مورد اتفاق را بشناسد نیازی به چنین شرطی نداشته باشد.» [2]

آنچه گذشت کلام قاضی‌ابویعلی بود که درباره‌ی ضرورت مجتهدبودن فرد محتسب دو رأی را ذکر نمود و در این باره از علمای مذهبش هیچ رأی و نظری را نقل نکرد.

ماوردی شافعی در کتاب (الأحکام السلطانیه) می‌گوید: «از جمله‌ی شرایط کسی که باید به امر احتساب یا امر به معروف و نهی از منکر بپردازد این است که

است، متوفی سال ۳۸۶ هجری می‌باشد. از جمله‌ی آثارش می‌توان الزیادات علی المدونة را نام برد. برای مطالعه‌ی زندگی و آثار ابومحمدبن ابو زید نگا: ترتیب المدارک، ج ۴، ص ۴۹۲، طبقات الفقهاء، شیرازی، ص ۱۶۰، شجرةالنور الزکیة، محمد مخلوف، ص ۹۶.

۱. الاحکام‌السلطانیة، قاضی ابویعلی، ص ۲۶۸.

۲. همان منبع، ص ۲۶۹.

آزاد، عادل، صاحب نظر، اهل رأی، دارای قاطعیت و خشونت در دین و علم به امور منکر ظاهر باشد.»[1]

علمای شافعی مذهب درباره‌ی اینکه آیا محتسب می‌تواند مردم را از لموری که به نظر خودش منکر هستند و علما درباره‌ی منکر و غیر منکر بودن آنها اختلاف دارند، براساس رأی و اجتهاد خودش برحذر دارد، اختلاف دارند. گروهی همچون اصطخری[2] گفته‌اند: «او چنین کاری را می‌تواند انجام دهد.»

براساس این دیدگاه محتسب باید لزوماً از افرادی باشد که درباره‌ی احکام دین به اجتهاد می‌پردازد تا پیرامون اموری که مردم و علما برسر آن اختلاف دارند، اجتهاد کند. گروهی دیگر گفته‌اند: چنین فردی حق ندارد مردم را مجبور به پذیرش رأی و نظر خودش بکند یا آنها را به اجبار به پیروی از مذهب و نظر خودش وادار نماید؛ زیرا در امر مورد اختلاف، همه‌ی علمای واجد شرایط حق اجتهاد دارند. بر این اساس غیر مجتهد نیز می‌تواند به مقام احتساب برسد مشروط بر آنکه امور منکر مورد اتفاق را به خوبی بشناسد.»[3]

آنچه ذکر شد، رأی ماوردی بود که می‌توان از آن چنین برداشت کرد که به نظر او بهتر و صحیح‌تر آن است که اجتهاد را جزو شرایط محتسب قرار ندهیم؛ زیرا در مسأله‌ای که این رأی بر اساس آن استوار است، صحیح‌تر آن است که محتسب نمی‌تواند مردم را به پذیرش رأی و نظر خود وادار نماید. در روضة‌الطالبین

۱. الاحکام السلطانیة، ماوردی، ص ۲۴۱.

۲. ابوسعید حسن بن احمد بن یزید اصطخری، فقیه شافعی که در سال ۲۴۴ هجری به دنیا آمد. ابن‌الجوزی می‌گوید: «او درباره‌ی قضاوت کتاب بی‌نظیری نوشته است.» سرانجام در سال ۳۲۸ هجری از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: المنتظم، ابن‌الجوزی، ج ۶، ص ۳۰۲، وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۲، ص ۷۵ـ۷۴، طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۱۱۱، طبقات‌الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۳، ص ۲۳۰ـ۲۵۳، تهذیب‌الأسماء و اللغات، نووی، ج ۱، بخش دوم، ص ۲۳۹ـ۲۳۷، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۲، ص ۳۱۲، الأعلام، زرکلی، ج ۲، ص ۱۹۲ و طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۷۷ـ۷۵.

۳. الاحکام‌السلطانیة، ماوردی، ص ۲۴۱.

نووی و... نیز این رأی را صحیح دانسته‌اند. بنابراین چنانکه واضح است، نتیجه‌ی اصح این رأی و برداشت عدم اشتراط اجتهاد در محتسب است.

دادستان

قاضی ابویعلی درباره‌ی منصب دادستانی می‌گوید: «از آنجاکه این مقام کلیه‌ی مظالم و شکوائیه‌ها را بررسی می‌کند، باید همه‌ی شرایطی که برای وزیر مختار ذکر شده در متصدی دادستان نیز وجود داشته باشد. چنانچه وظایف آن فقط به اجرای احکامی محدود شود که قضات عادی قادر به تنفیذ آن نیستند، جایز است فردی که حتی از نظر رتبه‌ی علمی در جایگاه پایین‌تری است این مقام را عهده‌دار شود.» [۱]

بدان معنی که در بخش اول بر مجتهد بودن دادستان همچون وزیر مختار خلیفه تأکید می‌کند. سپس می‌گوید: «چنین فردی باید باشخصیت، توانا در عمل، دارای هیبت، عفیف، کم طمع و بسیار پرهیزگار باشد؛ زیرا وی در نظر دادنش به قدرت دادستان و ثبات رأی قضات نیاز دارد. بنابراین چنین فردی باید صفات هر دو گروه را همزمان در خود داشته باشد.» [۲] این دیدگاه به نوعی به لازم بودن شرط اجتهاد برای دادستان اشاره دارد. سپس می‌گوید: «جلسه مشورتی او با حضور پنج گروه تشکیل می‌شود که از وجود هیچ‌کدام از آنها بی‌نیاز نیست.

الف) وکلا و دستیارانی تا به وسیله‌ی آنان به بررسی چگونگی تعقیب مجرمان بپردازد.

ب) قضات برای استعلام احکامی که نزد آنان به اثبات می‌رسد.

ج) فقها تا هرگاه در امری دچار مشکل شدند، به آنان مراجعه کنند تا به حل آنها بپردازند.

د) کاتبان دیوان تا آنچه را که میان طرفین دعوا روی می‌دهد و حقوق و احکام و مجازات‌های هر کدام را بنویسد.

---

۱. الاحکام السلطانیة، ابویعلی، ص ۵۸

۲. همان منبع، ص ۷۶.

ه) شهود تا آنان را به عنوان شاهد بر احکام، مجازات‌ها و حقوقی که تصویب می‌کند، گواه بگیرد.»[۱]

از مطالب بالا چنین برداشت می‌شود که مجتهد بودن دادستان ضروری نیست.

نقابت اشراف

قاضی ابویعلی درباره‌ی نقابت اشراف[۲] می‌گوید: این نقابت دو گونه: خاص و عام است.

نقابت خاص آن است که فقط به نقابت محدود شود و به مرحله‌ی صدور حکم یا اقامه‌ی حدّ نرسد. بنابراین در این گونه نقابت، علم جزو شروط [اصلی] آن نخواهد بود.[۳]

نقابت عامه آن است که درباره‌ی امری که بر سر آن اختلاف دارند، نیازمند صدور حکمی باشند یا به سرپرستی ایتام، اقامه حدود بر آنها، شوهر دادن زنان مجرد و بی‌سرپرست، محجور کردن افراد مجنون یا سفیه و لغو آن در صورتی که از حالت جنون یا سفاهت رهایی و شفا یابند یا به مرحله‌ی رشد [عقلی] برسند.»[۴]

اجرا کننده‌ی عقد نکاح

فردی که عقد نکاح را جاری می‌کند، باید به طور کلی مجتهد باشد و به ویژه در مسأله‌ی نکاح به درجه‌ی اجتهاد رسیده باشد، و کسی که به اداره‌ی امور زکات می‌پردازد، باید در امر زکات به درجه‌ی اجتهاد نایل شده باشد.

همچنین هر کسی که خلیفه یا حاکم او را به سرپرستی و اداره‌ی امری یا صدور حکم درباره‌ی مسأله‌ی خاصی می‌گمارد، باید در زمینه‌ی آن مسأله یا آن امر به درجه‌ی اجتهاد رسیده باشد.

---

۱. همان منبع، ص ۶۰.
۲. بررسی کننده کارهای بزرگان و اشراف مسلمان.
۳. الاحکام السلطانیة، ابویعلی، ص ۷۵.
۴. همان منبع، ص ۷۶.

فصل دوم

قول علما درباره‌ی محال بودن فقدان مجتهد در دوره‌ای و عدم امکان آن از نظر عقلی

مذهب حنبلی

همه‌ی علمای حنبلی مذهب بر این باورند که نبود مجتهد در هیچ دوره‌ای جایز نیست. زیرا رسول خداﷺ فرموده است: «**لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق حتی یأتی أمر الله.**»: «همواره گروهی از امتم آشکارا به حقیقت معتقد خواهند بود و بر اساس آن عمل خواهند کرد تا آنکه فرمان خداوند [مبنی بر برپایی قیامت] فرا برسد.»[1]

آنان گفته‌اند: «فرض کفایی است، که با نبود آن چون اجتهاد و اجماع مسلمانان بر باطل خواهد انجامید، و آن محال است؛ چون اتفاق امت بر باطل، غیر ممکن است.»[2]

زرکشی در «البحر» می‌نویسد:

«فقط حنبلی‌ها چنین رأی و نظری نداشته‌اند، بلکه گروهی از علمای مذهب ما (شافعی) نیز به این امر معتقد بوده‌اند. از جمله‌ی آنان استاد ابواسحاق اسفرایینی[3] است. زبیری هم در «المُسکت» چنین نظری داشته است.»

---

۱. اللؤلؤ و المرجان، حدیث ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰، ص ۴۹۹. حاکم و ابن ماجه نیز این حدیث را روایت کرده‌اند. همچنین نگا: الجامع الصغیر، سیوطی، ص ۲۱۰ و سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۱۳.

۲. روضة‌الناظر، ابن‌قدامة، ص ۳۷۱ـ۳۷۴، المختصر فی اصول الفقه، ابن الحام، ص ۱۶۷.

۳. ابواسحاق ابراهیم بن محمدبن ابراهیم بن مهران مشهور به استاد اسفرایینی یکی از علمای‌بزرگ←

استاد اسفرایینی می‌نویسد: «در این گفته‌ی علما؛ که خداوند در هر دوره‌ای افرادی را به وجود می‌آورد که در راه خدا و اجرای شریعت او برمی خیزند، راز بزرگی نهفته است. گویی خداوند این امر را به آنان الهام فرموده است. این بدان معنا است که اگر خداوند در دوره‌ای چنین فرد یا افرادی را به وجود نیاورد که برای اجرای شریعت الهی تلاش کنند، تکلیف از همگان برداشته خواهد شد؛ زیرا تکلیف جز با حجت و دلیل آشکار ثابت نخواهد شد. و چنانچه تکلیف برداشته شود، شریعت تعطیل و احکام آن به حالت تعلیق در خواهند آمد.»[1]

همچنین در فصل اول، قول زبیری را نقل کردیم.

ابن‌دقیق العید [2] می‌نویسد: «این رأی برگزیده‌ی ماست؛ اما تا میزانی که قواعد و اصول، آن را ایجاب کند؛ زیرا دنیا در آخرالزمان نابود می‌شود.» [3]

زرکشی می‌گوید: «این رأی پسندیده‌ای است؛ زیرا خالی بودن دوره‌ای از مجتهد، به اجماع امت بر اشتباه ـ که همان ترک اجتهادی است که خود فرض کفایه می‌باشد ـ می‌انجامد.»

شافعی مذهب در زمینه‌ی فقه و اصول می‌باشد که در سال ۴۱۸ هجری از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی بیوگرافی و آثارش نگا: طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۱۰۶، الأنساب، سمعانی، ص ۳۳، وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۲۸، البدایة و النهایة، ابن‌کثیر، ج ۱۲، ص ۲۴، تبیین کذب المفتری، ابن‌عساکر، ص ۲۴۳، طبقات‌الشافعیة، الکبری، سبکی، ج ۴، ص ۲۵۶ـ۲۶۲، طبقات‌الشافعیة، ابن هدایة، ص ۱۳۵ـ۱۳۶، الفتح‌المبین، عبدالله مصطفی مراغی، ج ۱، ص ۲۲۸ـ۲۲۹، تهذیب‌الأسماء، واللغات، نووی، ج ۲، ص ۱۶۹، تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۳، ص ۱۰۸۴، مرآةالجنان، یافعی، ج ۳، ص ۳۱، طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبه، ج ۱، ص ۱۵۸ـ۱۶۰.

۱. ارشادالفحول، شوکانی، ص ۲۵۳.

۲. ابوالفتح محمد بن علی بن وهب بن مطیع در سال ۶۲۵ هجری به دنیا آمد. از علمای بزرگ اصول و مجتهد فرزانه‌ای بود. مدتی هم به قضاوت پرداخت. سرانجام در سال ۷۰۲ هجری از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: الدررالکامنة، ابن‌حجر، ج ۴، ص ۹۱، الطالع‌العید، ادفوی، ص ۳۱۷، فوات‌الوفیات، الکتبی، ج ۲، ص ۲۴۴، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۶ ص ۵ الشجرةالزکیة، محمد مخلوف، ص ۱۸۹، الفتح‌المبین، عبدالله مصطفی مراغی، ج ۲، ص ۱۰۲ـ۱۰۴، الأعلام، زرکلی، ج ۷، ص ۱۷۴.

۳. ارشاد الفحول، شوکانی، ص ۲۵۳.

به نظر نگارنده، قول استاد ابواسحاق مبنی بر الهام اجتهاد به مردم، این امر را القا می‌کند که علی‌رغم وجود احادیثی در این باره، او به حدیث اشاره‌ای نکرده است. ابونعیم اصفهانی [۱] در حلیة الأولیاء از امام علی بن ابیطالب روایت می‌کند که فرمود: «هرگز زمین از وجود افرادی که برای اقامه حجت بر مردم در راه خدا قیام کنند خالی نخواهد بود تا دلایل و حجت‌های خداوند باطل نشود. آنها اگرچه تعدادشان بسیار اندک است اما در پیشگاه خداوند قدر و منزلت والایی دارند.»[۲]

این حدیث موقوف در حکم مرفوع است؛ زیرا معمولاً راوی چنین سخنی نمی‌گوید. همچنین شواهد مرفوع و موقوفی دارد؛ از جمله‌ی آنچه دارمی [۳] در «المسند» به نقل از وهب بن عمر و جمحی روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «**لا تعجلوا بالبلية قبل نزولها فإنكم ان لا تعجلوها قبل نزولها لا ينفك المسلمون و إذا هي نزلت من إذا قال: وفق و سدّد**»: «قبل از به وجود آمدن مشکلی، شتاب نکنید. همواره در مسلمانان کسانی خواهند بود که چون مصیبت پدید آمد، بگویند: هرگاه آنان سخنی بگویند، کامیاب خواهند بود و به حقیقت نزدیک است.»[۴]

---

۱. ابونعیم احمدبن عبدالله بن احمد اصفهانی حافظ و مورخ بزرگی بود که در سال ۳۳۶ هجری دراصفهان به دنیا آمد و در ۴۳۰ هجری در همان شهر از دنیا رفت. از جمله‌ی مشهورترین آثارش می‌توان «حلیةالأولیاء و طبقات الأصفیاء» را نام برد. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: طبقات‌الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۴، ص ۱۸ـ۲۵، تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۱۰۹۲، لسان المیزان، ابن‌حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۲۰۱، شذرات الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۳، ص ۲۴۵.

۲. حلیةالأولیاء، ج ۱، ص ۸۰.

۳. حافظ‌الحدیث ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام دارمی کَه در سال ۱۸۱ هجری به دنیا آمد و در ۲۵۵ هجری از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به کتاب «المسند» او که در زمینه‌ی حدیث نوشته اشاره کرد که به «سنن دارمی» مشهور است. برای مطالعه‌ی بیوگرافی کامل دارمی و آثارش می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۱۰۵، تهذیب التهذیب، ابن‌حجر، ج ۵ ص ۲۹۴، الأعلام، زرکلی، ج ۴، ص ۲۳۰ و مقدمه سنن دارمی.

۴. بیهقی در المدخل از ابوسلمة بن عبدالرحمن به صورت مرفوع آن را روایت کرده است. این دو حدیث که ذکر شد مرسل هستند که یکدیگر را تقویت می‌کنند.

این گواهی پیامبر ﷺ برای لمتش مبنی بر جدا نشدن مردم از افرادی است که درباره‌ی حادثه اظهارنظر می‌کنند و به حکم صحیح امور دست می‌یابند که همان مجتهدان هستند.

دارمی و بیهقی از معاذ بن جبل روایت کرده‌اند که گفت: «ای مردم! پیش از فرود آمدن بلایا خواستار تسریع در فرود آمدن آنها نشوید که شما را از صحنه وجود حذف می‌کند. در صورتی که شما در فرود آمدن عذاب و بلای خداوند شتاب نورزید، همواره در میان مسلمانان افرادی خواهند بود که چنانچه از آنان سؤالی شود، به درستی پاسخ استواری بدان خواهند داد و چنانچه سخنی بگویند به حقیقت امور رهنمون خواهند شد.» [۱]

بیهقی از عمر بن خطاب روایت کرده است که گفت: «از پرداختن به این مسائل خودداری کنید؛ زیرا چنانچه زمانی این مسائل به وجود آیند، خداوند افرادی را در جامعه به وجود خواهد آورد که آنها را حل یا تفسیر خواهد کرد.» [۲]

ابن‌دقیق العید در ابتدای کتاب «شرح الإلهام» می‌نویسد: «زمین از وجود کسی که در راه خدا برای برپایی شریعت او قیام کند، خالی نخواهد بود و به ناچار باید در میان این لمت بزرگوار، فردی باشد که براساس دلایل واضح و روشن بر طریق حق، حرکت نماید تا اینکه فرمان خداوند درباره‌ی پدید آمدن نشانه‌های وقوع قیامت تحقق یابد.» [۳] سپس در ادامه به ذکر اموری می‌پردازد که همگی از نشانه‌های برپایی قیامت هستند.

ابن‌عرفه از علمای بزرگ مالکی مذهب در باب قضا از کتاب «المشهور فی الفقه» می‌گوید: «استادمان ابن‌عبدالسلام ـ که خود از علمای بزرگ مذهب مالکی است ـ می‌گوید: هرگز هیچ دوره‌ای از وجود فرد مجتهد خالی نخواهد بود. و این

---

۱. سیوطی این روایت را در (تقریرالاستناد فی تفسیر الاجتهاد) آورده است.
۲. همان منبع.
۳. ارشاد الفحول، شوکانی، ص ۲۵۳.

امر ادامه می‌یابد تا زمانی که علم از میان مسلمانان رخت برمی‌بندد که در احادیث رسول خدا ﷺ بدان اشاره شده است. در غیر این صورت امت بر اشتباه یا خطا اتفاق داشته‌اند.»

ابن عرفه می‌گوید: «فخررازی در «المحصول» گفته است: اگر خدای نکرده در دوره‌ای فقط یک مجتهد باقی بماند، قولش حجت خواهد بود.» سپس گفته است: «سراج [1] هم در «التحصیل» و تاج در کتاب الاجماع از «الحاصل» خود بدان اشاره کرده‌اند.»

ابن عرفه سپس سال وفات فخر رازی را سال ۶۰۶ هجری ذکر می‌نماید.» [2]

نگارنده به کتاب «المحصول» مراجعه و عبارت آن را چنین یافته است: «کاهش یافتن اهل اجماع به یک نفر اهمیت چندانی ندارد؛ زیرا آیات و اخبار بر در امان ماندن امت اسلامی و مؤمنان از اجماع و اتفاق بر گمراهی، تأکید دارد. چنانچه بر فرض محال اگر یک مجتهد در میان مسلمانان وجود داشته باشد، جزو آن حالت به شمار می‌آید و قولش حجت خواهد بود.» [3]

ابوسعد امین‌الدین تبریزی [4] در «تنقیح المحصول» [5] می‌نویسد: «تعداد اهل

---

۱. سراج‌الدین ابوالثناء محمودبن بکر ابی الأرموی، متوفی ۶۸۲ هجری که کتاب (التحصیل المختصر من اصول الفقه) را نوشته است. نگا: طبقات الشافعیة، ابن قاضی شهبة، ج ۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۲، طبقات الشافعیة، قاضی اسنوی، ج ۱، ص ۱۵۵، طبقات الشافعیة، الکبری، ابن السبکی، ج ۸، ص ۳۷۱.

۲. شرح منح الجلیل، محمد علیش، ج ۴، ص ۱۴۰، المحصول، فخرالدین رازی، بخش دوم، ج ۱، ص ۲۸۳.

۳. المحصول، فخرالدین رازی، بخش دوم، قسمت اول، ص ۲۸۳.

۴. امین‌الدین ابوسعد مظفر بن ابوالخیر محمدبن اسماعیل تبریزی، اصولی و فقیه شافعی که در سال ۵۵۸ هجری به دنیا آمد و در بغداد و مصر به فراگیری علم پرداخت. سرانجام در سال ۶۲۱ هجری در شیراز از دنیا رفت. مختصری دربارەی الوجیز و خلاصه‌ای از المحصول را تدوین و کتابی به نام سمط الفوائد تألیف نمود. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: طبقات الشافعیة الکبری، السبکی، ج ۸، ص ۳۷۳، کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، ص ۱۶۱۶، الفتح المبین، عبدالله مراغی، ج ۲، ص ۵۵، الأعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۱۶۵، طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۲، ص ۱۱۵ و ۱۱۶، هدیة العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، ج ۲، ص ۴۶۳ و طبقات الشافعیة، اسنوی، ج ۱، ص ۳۱۴.

۵. این کتاب خلاصه‌ای از «المحصول» فخر رازی است که تبریزی در سال ۶۱۱ هجری یعنی ۵ سال پس از وفات فخر رازی تألیف آن را به پایان رساند. نگا: طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۲، ص ۱۱۶.

اجماع ضرورتی ندارد در حد تواتر باشند، چنانچه تعداد افرادی که اجماع به وسیله‌ی آنان منعقد می‌شود به سه نفر کاهش یابد، اجماع آنان حجت خواهد بود. اگر فقط یک مجتهد وجود داشته باشد قول او به عنوان اجماع حجت خواهد بود؛ زیرا او حکم همه‌ی امت را خواهد داشت؛ اگرچه این امر برخلاف لفظ اجماع است.»

زرکشی در «البحر» می‌نویسد: «استاد ابواسحاق می‌گوید: ممکن است در دوره‌ای فقط یک مجتهد وجود داشته باشد، و چنانچه این امر اتفاق بیفتد، قول آن مجتهد در حکم اجماع خواهد بود و می‌توان یک نفر را امت دانست همچنانکه خداوند در قرآن کریم درباره‌ی حضرت ابراهیم عليه السلام فرموده است: ﴿إن إبراهيم كان أمة قانتاً لله حنيفاً﴾: «ابراهیم پیشوایی فرمانبردار، مدام در بندگی و عبادت خداوند و حق‌گرا بود». (نحل: ۱۲۰)

صفی‌الدین هندی [۱] نیز این مطلب را از اغلب علما نقل کرده است. ابن‌سریج [۲] نیز در کتاب «الودائع» [۳] آشکارا این امر را یادآور شده و گفته است:

---

۱. ابوعبدالله محمد بن عبدالرحیم بن محمد اموری مشهور به صفی‌الدین هندی اصولی و فقیه شافعی که در سال ۶۴۴ هجری در هند به دنیا آمد و در سال ۷۱۵ هجری در دمشق از دنیا رفت. از مهم‌ترین آثارش می‌توان نهاية الوصول إلى علم الأصول را که در سه جلد تألیف شده است نام برد. برای مطالعه‌ی بیوگرافی صفی‌الدین هندی نگا: طبقات‌الشافعية الكبرى، سبکی، ج ۹، ص ۱۶۲-۱۶۴، الوافي‌بالوفيات، صفدی، ج ۳، ص ۲۳۹، البداية و النهاية، ابن‌کثیر، ج ۱۴، ص ۷۴، الدررالكامنة، ابن‌حجر، ج ۴، ص ۲۹۹، الأعلام، زرکلی، ج ۷، ص ۷۲، فتح‌المبين، عبدالله مصطفی مراغی، ج ۲، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۲. ابوالعباس احمد بن عمربن سریج، عالم بزرگ شافعی مذهب در قرن سوم بود که در سال ۳۰۶ هجری در سن ۵۷ سالگی از دنیا رفت، و در حدود ۴۰۰ اثر از خود برجای گذاشت. برای مطالعه‌ی بیوگرافی و آثارش نگا: طبقات‌الفقهاء، شیرازی، صص ۱۰۸-۱۰۹، وفيات الأعيان، ابن خلكان، ج ۱، ص ۶۶-۶۷، تاریخ‌بغداد، خطیب‌بغدادی، ج ۴، ص ۲۸۷، طبقات‌الشافعية الكبرى، سبکی، ج ۳، ص ۲۱-۳۹، تذكرة‌الحفاظ، ذهبی، ص ۸۱۱، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۲، ص ۲۴۷، طبقات‌الشافعية، ابن هداية، ص ۴۱-۴۲، الفتح‌المبين، عبدالله مصطفی مراغی، ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۶ و طبقات‌الشافعية، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۴۸.

۳. نام کامل این کتاب «الودائع لمنصوص الشرائع» است که احکام را بدون ذکر دلیل آورده است. نگا: کشف الظنون، حاجی‌خلیفه، ص ۲۰۰۵.

«حقیقت اجماع همان بیان حقیقت است. چنانچه گفتن حقیقت به وسیله‌ی یک نفر به دست آید رأی آن یک نفر، حکم اجماع را خواهد داشت.»[۱]

کیاالهراسی[۲] می‌نویسد: «درباره‌ی اینکه آیا ممکن است که تعداد مجتهدان به حدی کاهش یابد که در دوره‌ای فقط یک منجتهد وجود داشته باشد، اختلاف وجود دارد که بنا به رأی صحیح، چنین امری ممکن است.»[۳]

نقشوانی[۴] می‌نویسد: «برخی از علما گفته‌اند که مردم روزگار ما بر این امر اتفاق دارند که در این دوره و عصر مجتهدی وجود ندارد.» این سخن دارای تناقض است؛ زیرا چنانچه در دوره‌ای هیچ مجتهدی وجود نداشته باشد، چگونه اجماع - که اتفاق نظر میان مجتهدان است - شکل می‌گیرد؟ پس در صورتی که مجتهدی در جامعه نباشد اجماع هم وجود نخواهد داشت. زیرا این مجتهد است که قولش در اجماع یا اختلاف اعتبار دارد.»

ابن‌برهان[۵] در کتاب «الوصول إلى علم الأصول» می‌نویسد: «برخی از علمای

---

۱. رسالة الاجتهاد، سیوطی، نسخه خطی، ص ۲۶.

۲. عمادالدین علی بن محمدبن علی طبری مشهور به کیاالهراسی فقیه شافعی که در سال ۴۵۰ هجری به دنیا آمد و در سال ۵۰۴ هجری از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش (احکام القرآن) را می‌توان نام برد. برای مطالعه‌ی زندگی و آثارش نگا: وفیات الأعیان، ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۸۶ـ۲۹۰، طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۷، ص ۲۳۱، مرآةالزمان، ابومظفر، ج ۸، ص ۳۷، تبیین کذب المفتری، ابن عساکر، ص ۲۸۸، شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۴، ص ۸ الفتح المبین، عبدالله مصطفی مراغی، ج ۲، ص ۶، طبقات الشافعیة، ابن قاضی شهبة، ج ۱، ص ۳۱۹، العبر، ذهبی، ج ۴، ص ۸

۳. رسالة الاجتهاد، سیوطی، نسخه خطی، ص ۲۶.

۴. شهاب‌الدین قرافی متوفی ۶۸۴ هجری در کتاب (نفائس الأصول فی شرح المحصول) ج ۱، ص ۲ می‌نویسد: نقشوانی شرحی بر المحصول دارد. به نقل از پژوهش و تحقیق دکتر طه جابرالعلوی پیرامون (المحصول) رازی، ج ۱، بخش اول، ص ۶۰. متأسفانه به بیوگرافی نقشوانی دست نیافتیم.

۵. ابوالفتح احمد بن علی بن برهان فقیه شافعی و اصولی که در سال ۴۷۹ هجری در بغداد به دنیا آمد و در سال ۵۱۸ هجری در همان شهر دار فانی را وداع گفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان، الوسیط، البسیط و الوجیز را نام برد. جهت مطالعه‌ی زندگی و آثارش می‌توان به منابع زیر مراجعه نمود: طبقات‌الشافعیة الکبری، السبکی، ج ۶، ص ۳۱ـ۳۲، طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۳۰۷ـ۳۰۹، مرآةالجنان، یافعی، ج ۳، ص ۲۲۵، طبقات‌الشافعیة، اسنوی، ج ۱، ص ۲۰۷ـ۲۰۸، وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۹۹، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۴، ص ۶۱ـ۶۲،←

اصول فقه بر این نظرند که کاهش یافتن تعداد مجتهدان از عدد تواتر در هیچ دوره‌ای قابل تصور نیست؛ زیرا در این صورت وجود حجت بر مردم باطل و حجت خداوند قطع خواهد شد و این امر به تباهی شریعت خواهد انجامید.»

امام‌الحرمین جوینی هم در کتاب «البرهان فی اصول الفقه» می‌نویسد: «گروهی از علمای اصول بر این باورند که نبود مجتهد در هیچ دوره‌ای جایز نیست؛ زیرا آنان وارثان دین و حافظان شریعت هستند که خداوند پایداری و حفظ آن را تا قیامت عهده‌دار شده است و چنانچه تعداد مجتهدان به اندازه‌ای اندک باشد که احتمال هماهنگی میان آنان وجود داشته باشد، در این صورت استقلال در حفظ دین، حاصل نخواهد شد.»

استاد اسفراینی می‌گوید: «کاسته شدن از تعداد آنان به کمتر از عدد تواتر جایز است، و چنانچه آنان بر امری اجماع کنند، اجماع آنان حجت خواهد بود. سپس قیاس آن را ذکر کرده و گفته است: امکان دارد در دوره‌ای در دنیا تنها یک مجتهد وجود داشته باشد. چنانچه این امر اتفاق بیفتد گفته‌ی آن مجتهد مانند اجماع، حجت خواهد بود.»[1]

ابوحامد غزالی در «المستصفی» می‌نویسد: «اگر پرسیده شود چگونه می‌توان تصور کرد که تعداد مجتهدان دوره‌ای به کمتر از حد تواتر برسد؟ چون این امر به برداشته شدن تکلیف می‌انجامد. زیرا تکلیف فقط در صورت وجود حجت برپا خواهد بود و حجت نیز در صورت وجود خبر متواتر اقامه خواهد شد. این در حالی است که علمای پیشین امت اسلامی همگی بر وجود تکلیف بر همگان تا روز قیامت اجماع دارند. این امر به معنای اجماع بر محال بودن نابودی یا فقدان آن مجتهدان است. در حالی که رسیدن تعداد مجتهدان به کمتر از حد تواتر به ایجاد خطر نابودی اجتهاد می‌انجامد.

در پاسخ به این سؤال می‌گوییم: می‌توان گفت این امر به دلایل زیر غیر ممکن است: تصور این مسأله به معنای احتمال کاسته شدن از اهل حل و عقد و

کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، ج ۱، ص ۱۳۳ و الفتح‌المبین، عبدالله مصطفی مراغی، ج ۲، ص ۱۶.
۱. البرهان، جوینی، ج ۱، ص ۶۹۰ـ۶۹۱.

رسیدن آنان به کمتر از حد تواتر است، که گاهی خداوند خرق عادت می‌کند و علم با قول افراد اندکی به دست می‌آید تا حجت خداوند بر مردم دوام داشته باشد. بلکه با وجود قرائن معلوم در هنگام مناظره و سؤال کردن از او گاهی بدون خرق عادت به دست می‌آید. پس براساس همه‌ی این حالت‌ها شریعت حفظ خواهد شد.

چنانچه گفته شود: حال که کاسته شدن از تعداد افرادی که جزو اهل حل و عقد هستند جایز به شمار می‌آید، آیا اگر تعدادشان تنها به یک نفر محدود شود، سخن و گفته او به تنهایی حجت خواهد بود؟ در پاسخ می‌گوییم: چنانچه برای موافقت و رأی عامه‌ی مردم اهمیتی قائل باشیم، در صورتی که آن فرد سخنی بگوید و مردم آن را تأیید کنند و با او مخالفت ننمایند، این امر به معنای اجماع امت است؛ بنابراین حجت خواهد بود. اگر مردم گفته آن مجتهد را تأیید نکنند در این صورت مردم بر گمراهی و اشتباه اجماع کرده‌اند. اما چنانچه به رأی مردم توجهی نداشته باشیم در این صورت چیزی به نام اجماع و اجتماع وجود نخواهد داشت؛ زیرا این امر بنا به ضرورت به تعدادی افراد نیاز خواهد داشت تا نام اجماع بر آن گذاشته شود. بنابراین اجماع با حضور کمتر از دو یا سه نفر (مجتهد) تشکیل نخواهد شد.»[۱]

خالی نبودن هیچ دوره‌ای از وجود عالمی که در راه خدا و اجرای احکام او قیام کند

«خداوند هیچ دوره‌ای را از وجود کسی که در راه او قیام و برای اقامه‌ی دین تلاش کند، خالی نخواهد کرد.» گویی این عبارت مشهور مورد اجماع همه‌ی علماست که البته درباره‌ی حدیث یا اثر بودن آن توضیح داده شد.

---

۱. المستصفی، امام ابوحامد غزالی، ج ۱، ص ۱۸۸.

حجت بودن اجماع علمای هر دوره برای مردمان دوره‌ی بعد

در صفحات پیشین بیان شد که استاد ابواسحاق آن را از فقها نقل کرده و ظاهر این صیغه و جمله، افاده‌ی عموم است. زیرا کلمه‌ی زمان در این عبارت به صورت نکره در سیاق نفی آمده است که افاده‌ی عموم می‌کند. شیخ ابواسحاق شیرازی در «اللمع فی اصول الفقه» آن را ذکر کرده و آن را حدیث مرفوع می‌داند و درباره‌ی آن می‌گوید: «اجماع همه‌ی علمای هر دوره برای مردم دوره‌ی بعد حجت است.»

ابوسلیمان داود ظاهری [۱] می‌گوید: «اجماع غیر صحابه حجت نیست. دلیل این امر هم آیه‌ای از قرآن کریم است که خداوند در آن فرموده است: ﴿**و من یشاقق الرسول من بعد ما تبیّن له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نولّه ما تولّی**﴾: «هر کس پس از آنکه [راه] هدایت [از گمراهی برایش] روشن شده باشد با پیامبر دشمنی کند، و در طلب راهی جز راه مؤمنان باشد، او را به همان راهی که دوست داشته است، رهنمون می‌کنیم.» (نساء: ۱۱۵)

همچنین رسول خدا ﷺ فرموده است: «**لا یخلو عصر من قائم لله عزوجل بحجة**»: «هیچ دوره‌ای از وجود فردی [یا افرادی] که در راه خدا قیام و احکام او را برپا کنند، خالی نخواهد بود.» [۲]

---

۱. ابوسلیمان داود بن علی بن خلف اصفهانی ظاهری که فرقه‌ی ظاهریه به او نسبت داده می‌شود. علت نامیدن او به این نام معیار قرار دادن ظاهر کتاب و سنت و روی‌گردانی از تأویل، اجتهاد و قیاس است. داود ظاهری در سال ۲۰۲ هجری در کوفه به دنیا آمد و در سال ۲۷۰ هجری در بغداد از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی بیوگرافی و آثار داود ظاهری نگا: طبقات‌الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۲، ص ۲۸۴_۲۹۳، تاریخ‌بغداد، خطیب‌بغدادی، ج ۸ ص ۳۶۹، طبقات‌الفقها، شیرازی، ص ۹۲، الفهرست، ابن‌ندیم، ص ۲۱۶، طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۳۲، وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۲، ص ۲۵۵، تذکرة‌الحفاظ، ذهبی، ص ۵۷۲ میزان‌الاعتدال، ذهبی، ج ۲، ص ۱۲، اللمع، شیرازی، ص ۵۰

۲. لفظ این حدیث را در منابع حدیث نیافتم. شیخ ابواسحاق شیرازی نیز در کتاب التبصرة فی اصول الفقه، ص ۳۷۶ است. برای آگاهی از نظر سیوطی در این باره به صفحات پیشین همین کتاب مراجعه شود.

دیدگاه قاضی عبدالوهاب مالکی مبنی بر حجت‌بودن اجتهاد در همه‌ی دوره‌ها

قاضی عبدالوهاب بن علی، اصولی و فقیه بزرگ مالکی در «الملخص فی اصول الفقه» نوشته است: «اجماع در هر دوره‌ای حجت است.»

سپس به آیه‌ی ۱۱۵ سوره‌ی نساء استناد کرده و می‌گوید: «چنانچه سؤال شود: از کجا درمی‌یابیم که چنین افرادی در هر دوره‌ای وجود دارند؟ در پاسخ گفته می‌شود: از آنجا که این خطاب مطلق و غیر مقید به زمان یا وضعیت شخصی است، پس این امر صحت و امکان آن را ایجاب می‌کند.»

سپس می‌گوید: «برای اثبات این امر به دلایل عقلی نیز استناد شده است. از جمله: از آنجا که خداوند خودش می‌داند که پس از وفات پیامبر ﷺ وحی قطع شده و شریعت اسلام نیز جاودان است و مردم را به حفظ آن ملزم و از بی‌توجهی بدان نهی نموده است، درمی‌یابیم که خداوند خودش حفظ امت اسلامی از گمراهی را عهده‌دار شده است، تا شریعت به فراموشی سپرده نشود و شرایطی پدید نیاید که علمایی وجود نداشته باشند تا مردم دین را از آنان دریافت نمایند.»

سپس در ادامه می‌گوید: «جایز نیست که امت اسلامی بر روی‌گردانی از علمی که بدان نیازمندند، اتفاق‌نظر پیدا کنند. بدین علت به این امر اشاره کردیم که چنانچه این مسأله اتفاق بیفتد به معنای اجماع و اتفاق آنان بر گمراهی و اشتباه خواهد بود. در حالی که ادله‌ی موجود، امت اسلامی را از به وجود آمدن چنین وضعیتی در امان می‌داند؛ زیرا روی‌گردانی‌شان از علم به مثابه اقدام آنان به انجام اعمالی خواهد بود که ارتکاب آنها روا نیست. از آنجا که براساس ادله، امت اسلامی از این امر در امان مانده است، بنابراین باید اجماع آنان درباره‌ی امور را صحیح و پذیرفتنی دانست. در مورد این مسأله نیز چنین است.»

اگر کسی بگوید که این موضوع درباره‌ی آنان امکان‌پذیر است و حکم به خطا بودن آن نداده‌اند. زیرا آنان در زمان رخ دادن حادثه، از آن چه پس از آن

خواهد آمد، اطلاع ندارند. در پاسخ گفته می‌شود که: به چیزی بپرداز که ما خود گفته‌ایم؛ زیرا این عدم اطلاع که خطا تلقی می‌شود، درباره‌ی مسئله‌ای است که در حال رخ داده و در علم یافتن در آن امکان دارند و با وجود این، قادر به دانستن حکم حادثه نیستند. اما ندانستن حکم حادثه‌ای که در آینده رخ خواهد داد، نه تنها خطا تلقی نمی‌شود، بلکه امری قطعی است و حکم آن تنها در آینده دست یافتنی خواهد بود.»

می‌گوید: «بدان که هم چنان که جهل و فقدان دانش اموری که علم آن‌ها ضروری است، جایز نیست. دیگر اضداد علم مثل شک و ظن و غیره نیز جایز نیستند؛ زیرا علتی که سبب شده که این ندانستن در حق آنان نادر باشد، آن است که آنان از عملی بر آنان واجب است، خارج خواهند شد. این علت در تمام این امور (شک و...) وجود دارد. اگر گفته شود که ادله‌ی اجماع، وقوع خطا را از آنان منتفی می‌سازد، ولی باز داشتن آنان واجب و صواب را منتفی نمی‌کند. در پاسخ گفته می‌شود قضیه چنین نیست؛ زیرا این ادله‌اند که صحبت اجماع و پیروی از راه آنان را برای ما تثبیت کرده‌اند. راه آنان نیز شامل فصل و ترک است. هم چنان که روانیست فعلی خلاف واجب از آنان سرزند، ترکی که خلاف واجب باشد، نیز روا نیست. زیرا همه (فصل و ترک) راه آنان است. از این رو کسی می‌تواند به فرزند خود فرمان دهد که از راه فلان انسان نیک پیروی کند و فرزند دریافت که مقصود فصل و ترک هر دو است.

چنانچه گفته شود: حجیت اجماع به پایه‌ی قول و فعل پیامبر ﷺ نخواهد رسید. همچنین جایز است که درباره‌ی امری که اتفاق می‌افتد حکم صادر نشود آیا باز هم به جایز بودن این امر در میان امت اسلامی قائل خواهید بود؟ در پاسخ گفته می‌شود: در این مسأله میان رسول خدا ﷺ و امتش تفاوت قائل خواهیم بود؛ زیرا چنانچه پیامبر ﷺ همچنان در قید حیات می‌ماند، امکان ادامه نزول وحی وجود داشت.

بنابراین ایشان می‌بایست با بیان حکم آن مسائل به پاسخ به آنها بپردازد. در نتیجه مسلمانان وظیفه داشتند از اطاعت کنند. در حالی که پس از ایشان وضع بدین گونه نیست. زیرا شریعت استقرار یافته و دیگر امیدی به نزول وحی نیست. بنابراین باید دلیلی وجود داشته باشد تا به وسیله‌ی آن به احکام امور و رویدادها دست یافت. در نتیجه رویگردانی همه‌ی مردم از علم به آن جایز نیست.»

آیا رسیدن تعداد اجماع کنندگان به حد تواتر لازم است یا خیر؟

قاضی عبدالوهاب مالکی در بخش دیگری از «الملخص» می‌نویسد: «مردم درباره‌ی اعتبار تواتر در اجماع مجتهدان یا عدم اعتبار آن اختلاف دارند. گروهی از مردم بر این باورند که جایز نیست تعداد افراد امت در هیچ دوره‌ای از حدی که با افعالشان حجت اقامه شود، کمتر باشد. بنابه گفته‌ی این گروه، این امر صحیح نخواهد بود؛ زیرا جزو امور محال و غیر ممکن است. عده‌ای دیگر بر این باورند که در این مسأله تعداد افراد اهمیت ندارد؛ زیرا چنانچه اجماع از سوی یک، دو، سه یا هر تعداد مجتهد دیگر ـ کمتر یا بیشتر ـ انجام گیرد، خواه به عدد تواتر برسند یا نرسند، این اجماع، حجّت و پیروی از آنان واجب و مخالفت با آن حرام است.

آنان به آیه‌ی ۱۱۵ سوره‌ی نساء استدلال کرده‌اند و به اندک یا فراوان بودن تعداد آنان اهمیتی نمی‌دهند.

همچنین به حدیث رسول خداﷺ استناد می‌نمایند که می‌فرماید: «**لا تجتمع امتي علی ضلالة**»: «امت من هرگز بر گمراهی اتفاق‌نظر نخواهند داشت.»[۱] آنان بر این باورند که رسول خداﷺ در این حدیث فقط بر اطلاق نام

---

۱. ترمذی این حدیث را به شماره‌ی ۲۱۶۷، ابن‌ماجه به شماره‌ی ۳۹۵۰ و ابوداود (تحقیق محمد محیی‌الدین) به شماره‌ی ۴۲۵۳ در سنن‌های خود ذکر کرده‌اند. طبرانی هم آن را از ابن‌عمر با این لفظ روایت کرده است: «لن تجتمع امتي علی ضلالة أبداً فعليكم بالجماعة و إن يد الله علی الجماعة»: «امت من هرگز بر گمراهی اتفاق‌نظر نخواهد داشت. پس همراه جمع باشید و بدانید که یاری خداوند شامل جمع و گروه است.» این حدیث را ابن‌جریر، حاکم و حکیم با این لفظ از ابن‌عمر روایت کرده‌اند: «لا يجمع الله عزّوجل امر امتي علی ضلالة أبداً اتبعوا السواد الأعظم يدالله مع الجماعة من ←

امت بر آنان، برای در امان ماندن از گمراهی اشاره فرموده و سخنی از تعداد آنان به میان نیاورده است.

آنان در بیان این مسأله گفته‌اند: چنانچه این امر صحیح می‌بود، جایز بود برخی از دوره‌ها از وجود فردی که در راه خدا و برای اجرای شریعت او قیام و حجت او را بر مردم تمام کند، خالی باشد که این امر نیز محال است.

گروهی که وجود تعدادی از مجتهدان در هر دوره‌ای برایشان اهمیت دارد، استدلال می‌کنند و می‌گویند: در امان ماندن از گمراهی فقط برای کسانی است که معمولاً نسبت دادن دروغ به آنان امکان نداشته باشد، که همان عدد تواتر است. چنانچه تعداد مجتهدان هر دوره‌ای از این تعداد کمتر باشد، درباره‌ی صداقتشان در آنچه درباره‌ی خودشان می‌گویند، نمی‌توان آگاهی کامل یافت تا آن گفته را به عنوان قولی که بر سر آن اجماع پیدا کرده‌اند، پذیرفت. به همین دلیل و به علت امکان دروغ گفتن آنان، پی بردن به صحت اقوالشان غیر ممکن خواهد بود. چنانچه گفته شود: در این صورت باید به طور قطعی اطمینان یابند که آنان مسلمان هستند و در اخباری که روایت یا مسائلی که درباره‌ی مذهبی که ادعای پیروی از آن را دارند، ذکر می‌کنند امکان دروغ وجود ندارد، در پاسخ گفته می‌شود: این امر قطعی نیست، زیرا شریعت اسلام همه‌ی دوره‌ها را از فقدان فردی که همچون حجت خداوند، قیام‌کننده برای نشر حقیقت و دعوت کننده‌ی مردم به سوی نور باشد، در امان دانسته است. این امر در کتاب و سنت نیز آمده است و چنین سخنانی در گفته‌های آنان مبنی بر اعتقادشان به برخی از مذاهب وجود ندارد.

گروه دیگر می‌گویند: اما گفته‌ی گروه مقابل ما که معتقدند این امر موجب فقدان مجتهدی که در راه خدا برای اقامه‌ی حجت‌های الهی قیام و در راه او

شذَّ شذَّ إلى النار»: «خداوند هرگز امت مرا بر گمراهی متفق نخواهد کرد. پس از جمع پیروی کنید: زیرا حمایت خداوند شامل جمع می‌شود. هر کس از جمع کناره گیرد، به سوی آتش کناره گرفته است.» نکا: کنزالعمال، متقی هندی، حدیث شماره ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰، المقاصد الحسنة، سخاوی، ص ۴۶۰، حدیث شماره ۱۲۸۹، کشف‌الخفاء، عجلونی، ج ۲، ص ۴۷۰، حدیث شماره ۲۹۹۹.

تلاش کند خواهد شد، چنانچه منظورشان ایمان یا اصل شریعت باشد، براساس آنچه بیان کردیم این امر غیر ممکن است و چنانچه مقصود علم به اجماع آنها باشد این امر محال نیست.»

مشاهده کنید که براساس گفته‌ی قاضی عبدالوهاب این دو گروه بر این امر اتفاق نظر دارند که جایز نیست هیچ دوره‌ای از وجود مجتهدی که در راه نشر حقیقت و بیان دین خداوند قیام کند خالی باشد.»

قاضی عبدالوهاب در ادامه می‌نویسد: «در مطالب پیشین آنچه را که به تقویت دو قول مذکور می‌انجامد، ذکر و بیان نمودیم که این دو گفته از نتایج امکان کاسته شدن تعداد افراد امت اسلامی به تعدادی است که درباره‌ی آن اختلاف وجود داشته باشد. اما قول کسانی که به محال بودن کاهش تعداد مسلمانان به کمتر از سه نفر معتقدند، ظاهرتر [و مقبول‌تر] است که در استدلال به این امر به آیه ۱۱۵ سوره‌ی نساء یعنی وجود راه و روش خاص و ثابتی برای مؤمنان هر زمان استناد شده است، که این آیه وجود چنین راه و روش خاصّی را برای مؤمنان ثابت و پیروی از آن را ضروری و واجب اعلام می‌کند. این امر ضرورتاً به وجوب پیروی ما از آن راه و نفی وضعیت و روشی که منجر به محروم شدن ما از علم به امور شود، می‌انجامد. پذیرفتن ادعای کاهش یافتن تعداد مجتهدان به اندازه‌ای که نتوان از صدق و راستی آنان در گفتار اطمینان پیدا کرد مانع دست‌یابی ما به حقیقت اجماع آنان می‌شود.

بنابراین در صورتی که این کاهش یافتن را بپذیریم، باید ضرورتاً به جایز بودن دست یافتن به حقیقت رأی و اجماع آنان حتی در صورت کاسته شدن از تعدادشان و رسیدن آنان به کمتر از سه نفر، گردن نهیم که در این حالت این امر درباره‌ی آنان جایز و روا خواهد بود. آیه‌ی زیر نیز به این مفهوم اشاره دارد که خداوند فرموده است: ﴿و کذلک جعلناکم أمة و سطاً﴾: «و بدین ترتیب شما را امت میانه‌ای قرار دادیم.» این امر چنین اقتضا می‌کند که همواره و در هر دوره‌ای آنان دارای چنین ویژگی و صفاتی باشند. در حالی که کاسته شدن از تعدادشان و

رسیدن آن به کمتر از سه نفر این حالت را منتفی خواهد کرد. بنابراین چنین امری ضرورتاً محال است.

همچنین ممکن است این امر دلیلی برای رأی اول باشد. به این معنا که ممکن است از تعداد آنان کاسته شود، اما متصف شدن آنان به دروغ‌گویی محال و غیر ممکن باشد، تا از صفت عدالت محروم نشوند. حدیث پیامبر ﷺ نیز مبنی بر عدم اجتماع امت ایشان بر خطا و گمراهی در هیچ دوره‌ای بر این امر دلالت دارد. چنانچه کاسته شدن از تعداد مسلمانان و رسیدن آن به یک یا دو نفر را ممکن بدانیم در این صورت مسأله از دو حالت خارج نخواهد بود:

یکم: یا باید دروغ گفتن آنان را در بیان احوال و افکارشان مبنی بر باورشان به مذاهبی که به پیروی از آن تظاهر می‌کنند، جایز دانست که این امر به امکان اتفاق آنان بر امر اشتباهی می‌انجامد.

دوم: یا این امر را محال دانست که این نیز به امر غیر عادی منتهی خواهد شد.

بنابراین برای ما هیچ احتمال و فرضی جز محال بودن کاسته شدن آنان به این مقدار باقی نمی‌ماند. و دلیل این مسأله آن است که روا دانستن این امر به بسته شدن راه دستیابی به اجماع آنان می‌انجامد؛ زیرا راه این کار مشاهده یا نقل از آنان است آگاهی که در صورت صحیح دانستن احتمال دروغگویی آنان رسیدن به حقیقت رأی آنان از طریق این دو راه نیز غیر ممکن خواهد بود و محال دانستن دروغگویی آنان نیز در حقیقت نقض یک عادت است.

اما عده‌ای که کاسته شدن از تعداد آنان و رسیدنشان به این تعداد را جایز می‌دانند و به حجیّت اجماع آنان اعتقاد ندارند، علت اعتقادشان این است که این عده از دروغگو نبودن آنان در ادعایشان مبنی بر پیروی از مذهبی که به اعتقاد بدان تظاهر می‌کنند اطمینان ندارند. در نتیجه این گفته‌ی آن‌ها با تظاهرشان به مسلمان بودن تناقض خواهد داشت؛ زیرا چنانچه بر روی زمین هیچ مسلمان دیگری یافت نشود، امکان ندارد در سخن‌شان مبنی بر بیان اعتقادشان به اسلام دروغ بگویند و این امر با اجماع تفاوتی ندارد.

چنانچه گفته شود: چنانچه دروغ گفتن آنان در باورشان به اسلام جایز دانسته شود، در حقیقت بر خالی بودن زمانه از وجود فرد قیام کننده در راه خدا صحه گذاشته می‌شود. این در حالی است که بطلان این مسأله با دلایل نقلی ثابت شده است. در پاسخ گفته می‌شود: این مسأله هیچ اعتباری ندارد؛ زیرا استناد به جایز و محتمل بودن دروغگویی آنان یا اظهار امری بر خلاف آنچه بدان معتقدند، مانند گفتار یا فتوا در حکم آن است که عادت‌ها ما را از چنین وضعیتی در امان نمی‌داند؛ زیرا تعدادشان کمتر از آن است که صداقتشان در گفتار مشخص شود. و دریافتیم که با روا دانستن این امر در برخی موارد و فقدان آن در موارد دیگر عادت‌ها را نمی‌توان تخصیص داد.

چنانچه در پاسخ گفته شود که روایات ما را از گرفتار شدن در این وضعیت ایمن کرده است، یکی از دو حالت زیر به وجود می‌آید:

یکم: یا روایات در ایجاد تغییر غیر معمول در عادت‌ها تأثیر دارند، که در این صورت پرسیدن پیرامون آنان لازم و ضروری است؛ زیرا چنانچه امر خارق‌العاده‌ای روی دهد و آنان از دروغ گفتن در بیان بخشی از اعتقاداتشان ایمن باشند، در این صورت از دروغگویی درباره‌ی همه‌ی اعتقاداتشان در امان خواهند بود و نقل و روایت در این امر تأثیری نخواهد داشت. بنابراین ادعای شما در این حالت جایگاهی نخواهد داشت. حدیث ذیل نیز بر این مسأله دلالت دارد که رسول خدا ﷺ فرموده: «**لاتزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحقّ لا یضرّهم خلاف من ناوأهم**»: «گروهی از امت من همواره برحق خواهند بود به گونه‌ای که مخالفت مخالفانشان هیچ زیانی به [اعتقادات] آنان نخواهد رساند.» [1]

۱. این حدیث صحیح است که ابوداود آن را از عمران بن حصین روایت کرده است. نگا: سنن ابوداود، تحقیق الدعاسی، ج ۳، ص ۱۱، حدیث شماره ۲۴۸۴ و مشکاة المصابیح، حدیث شماره ۳۸۱۹. همچنین ترمذی و حاکم در المستدرک آن را از عمران بن حصین روایت کرده‌اند. ابن ماجه این حدیث را به شماره ۳۹۵۰ در سنن خود به نقل از ثوبان آورده است. همچنین امام احمد، طبرانی و سعیدبن منصور آن را به نقل از ابو امامه ذکر نموده‌اند. نگا: کنزالعمال متقی هندی، حدیث شماره←

این امر احتمال اینکه ادعای باطل را از آنان به دور دانستن منتفی می‌نماید، بنابراین مسأله فقط براساس آنچه ما گفتیم خواهد بود.»

سپس می‌گوید: «دلیل دیگر حدیث «**لا تجتمع امتی علی خطأ**» می‌باشد که شامل مردم هر دوره‌ای خواهد بود. همچنین حدیث دیگری که بر این امر دلالت دارد، رسول خدا ﷺ فرمود: «**خیرالناس قرنی، ثم الذین یلونهم ثمّ الّذین یلونهم ثمّ یفشو الکذب فمن سرّه بحبوحة الجنّة فلیلزم الجماعة**»: «بهترین مردمان، معاصران من، هستند. سپس کسانی که بعد از آنان می‌آیند سپس نسل بعد از آنان. پس از آن دوزه، دروغ منتشر می‌شود. هر کس آسایش و راحتی در بهشت را دوست دارد، همواره با جمع [مؤمنان] باشد [و از تفرقه بپرهیزد].» دریافتیم که مقصود ایشان ضرورت پیروی از جمع در هنگام انتشار این امور است.

همچنین رسول خدا ﷺ فرموده است: «**لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق لا یضرهم خلاف من ناوأهم حتی یأتی أمرالله**»:

«همواره گروهی از امت من آشکارا به حقیقت باور خواهند داشت و براساس آن عمل خواهند کرد، که مخالفت مخالفانشان در عقیده و عمل آنان تأثیری

۳۴۵۰۱ و ۳۴۵۶۲. سیوطی در الجامع الصغیر آن را به شماره ۴۰۳۷ چنین آورده است: «لا تزال طائفة من أمتی ظاهرین علی الحق حتی یأتی أمر الله». که کامل آن چنین است: «و هم ظاهرون» مسلم نیز در صحیح خودش ۱۵۲۴ حدیث شماره ۱۰۳۷ و ۲۱۶۷ آن را ذکر و پایان آن را این گونه آورده است «إلی یوم القیامة» أی إلی قربه. نگا: الجامع الصغیر، سیوطی، حدیث شماره ۹۷۷۰.

مناوی می‌گوید: میان این برداشت مسلم و این حدیث هیچ تناقضی وجود ندارد که: «قیامت جز بر بدترین مخلوقات خدا برپا نخواهد شد.» این امر معجزه‌ی آشکاری است؛ زیرا اهل سنت همواره در همه‌ی دوره آشکارا براساس حقیقت عمل خواهند کرد. نگا: فیض القدیر، مناوی، ج ۶، ص ۳۹۵.

خطیب بغدادی آن را از معاویة بن ابوسفیان نقل کرده است که در هنگام خواندن خطبه بر روی منبر گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «لا تزال أمة من أمتی علی الحق ظاهرین علی الناس لا یبالون من خالفهم و لا من ناوأهم حتی یأتی أمرالله و هم ظاهرون.»: «همواره گروهی از امت من آشکارا عقیده و عمل‌شان براساس حقیقت خواهد بود، که به رفتار دشمنان مخالفشان اهمیتی نخواهند داد تا اینکه فرمان خداوند [مبنی بر برپایی قیامت] فرا خواهد رسید، در حالی آنان همچنان آشکارا براساس حقیقت رفتار خواهند نمود.» به نقل از الفقیه و المتفقه، ج ۱، ص ۵ و ۶.

نخواهد داشت تا اینکه فرمان خداوند [مبنی بر برپایی قیامت] فرا برسد.» در روایت دیگری آمده است: «**حتی یظهر الدجّال**»: «تا اینکه دجال ظهور کند.» همه‌ی این احادیث به ثبات و تأیید این گروه اشاره دارد.»

آیا اگر صحابه درباره‌ی امری اختلاف داشته باشند اجماع تابعین به ختم این اختلاف می‌انجامد یا خیر؟

قاضی عبد الوهاب در مسأله‌ی دیگری می‌گوید: «اگر اجماع تابعین بر یکی از دو قول صحابه پایان دهنده اختلاف آنان باشد - اگرچه صحابه دارای دو قول بوده باشند - جایز است که تابعین قول سومی نیز ابداع کنند یا قول دیگری را اظهار نمایند که به اجماع صحابه بر انحصار فتوا در دو قول آنان قطعیت بخشد. زیرا میان قطعیت یافتن اجماع به وسیله‌ی منحصر کردن اختلاف رأی در دو قول و قطعیت آن به وسیله‌ی جایز دانستن پیروی از هر دوی آنان تفاوتی نیست. چنانچه گفته شود: جایز دانستن این امر به این معنا خواهد بود که صحابه بر امر باطلی اجماع کرده‌اند و درمیان آنان فردی وجود نداشته که بر اساس حقیقت و در راه خداوند به آن مسأله عمل نماید، در پاسخ گفته می‌شود: پایان دادن به اختلاف میان آنان به وسیله‌ی جایز دانستن پیروی از هر کدام از دو رأی آنان نیز چنین خواهد بود و این مسأله را تداعی می‌کند که در میان آنان فردی وجود نداشته است که بر اساس حقیقت در راه خداوند و بر مبنای ممنوعیت پیروی از آن قول، عمل نماید.

چنانچه گفته شود: نظر ما درباره‌ی خطا دانستن اجماع تابعین بر صحت پیروی از یکی از دو قول صحابه، به معنای فقدان افرادی که بر اساس حقیقت و در راه خداوند عمل کنند، نخواهد بود؛ زیرا تابعین در این مسأله بر اساس حقیقت عمل کرده‌اند، در پاسخ می‌گوییم: از مجموع سخن ایشان چنین برمی‌آید که در عصر صحابه، امت بر امر اشتباهی اجماع کرده‌اند و آن دوره از وجود افرادی که در راه خداوند قیام کنند، خالی بوده است. (که این امر از نظر اعتقادی محال است.)»

در بخش دیگری از همان کتاب می‌گوید: «در روایات متواتر به نقل از رسول خدا ﷺ آمده است: «**لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحقّ لا يضرّهم خلاف من خالفهم حتى يأتي أمر الله**»: «گروهی از امت من همواره بر حق خواهند بود، به گونه‌ای که مخالفت مخالفانشان به آنان زیانی نخواهد رساند و آنان همواره در جامعه وجود خواهند داشت تا اینکه فرمان خداوند [مبنی بر برپایی قیامت] فرا رسد.» رسول خدا ﷺ برای ما بیان فرموده است که همواره در همه‌ی دوره‌ها در میان مسلمانان افرادی خواهند بود که در راه خدا و براساس حق، قیام و مردم را به سوی راه راست هدایت خواهند کرد. در نتیجه هر وضعیت دیگری غیر از این محال خواهد بود. این حدیث به مثابه‌ی ستایش امت پیامبر ﷺ و تکریم و بزرگداشت آنان در همه‌ی دوره‌ها و بیانگر این نکته است که با به وجود آمدن اختلاف در جامعه حقیقت نابود نمی‌شود. بلکه همواره یا همه‌ی مردم برحق خواهند بود یا گروهی از آنان.»

امام الحرمین جوینی دوره‌هایی را که از وجود مجتهد خالی باشد همانند دوره‌ی فترت می‌داند

امام الحرمین جوینی در «البرهان» می‌نویسد: «چنانچه در دوره‌ای مجتهدی وجود نداشته باشد، آن دوره مانند دوره‌ی فترت خواهد بود. در نتیجه احکام شرع تعطیل و تکلیف از مردم برداشته خواهد شد.» [1]

در صفحات پیشین شبیه این گفته را از دیگر علما نقل نمودیم.

دیدگاه امام غزالی در «المنخول» درباره‌ی زمانی که تعداد مجتهدان از عدد تواتر کمتر باشد و توضیح سیوطی بر کلام غزالی

امام غزالی در «المنخول» در باب اجماع می‌نویسد: «چنانچه تعداد مجتهدان در دوره‌ای از حد تواتر کمتر باشد، به نظر ما اجماع آنان حجیت ندارد؛ زیرا عرف

---

۱. البرهان، جوینی، ج ۱، ص ۶۹۱.

به طور قطع به صحیح بودن رأی آنان حکم نمی‌کند؛ زیرا در عرف به اشتباه افتادن یک یا دو نفر محال نیست.»

عده‌ای گفته‌اند: «این امر غیر قابل تصور است؛ زیرا این دین باید همواره حفظ شود و چنانچه تعداد افرادی که رأی و نظرشان در اجماع معتبر است، از تعداد مشخصی کمتر شود، بزرگترین رکن دین دچار تعطیلی خواهد شد.» در پاسخ می‌گوییم: «پیامبر ﷺ در حدیثی به توصیف ضعفی که اسلام در آخرالزمان بدان دچار می‌شود، اشاره کرده و فرموده است: «**بدأ الاسلام غریباً و سیعود کما بدأ**»: «اسلام در غربت و نهایت ضعف ظهور پیدا کرد و دوباره به همان وضعیت بازخواهد گشت.» [1] همچنین فرموده است: «**سیأتي علیکم زمان**

---

۱. این حدیث صحیحی است که مسلم آن را از ابوهریره روایت کرده است. نگا: صحیح مسلم، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۱، ص ۱۳۰، حدیث شماره ۲۳۲ و مشکاة المصابیح، حدیث شماره ۱۵۹. نسائی این حدیث را ابن‌مسعود و ابن‌ماجه آن را از ابوهریره، ابن‌مسعود و انس روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «بدأ الاسلام غریباً و سیعود کما بدأ فطوبی للغرباء» : «اسلام در غربت و نهایت ضعف ظهور پیدا کرد و دوباره به همان وضعیت بازخواهد گشت. پس خوشا به حال غریبان» مسلم آن را از ابن‌عمر چنین روایت کرده است: «إن الاسلام بدأ غریباً و سیعود کما بدأ و یأزر بین المسجدین کما تأزر الحیة فی حجرها.» : «اسلام در غربت و نهایت ضعف ظهور یافت و دوباره به همان وضعیت بازخواهد گشت و همچنانکه مار در سوراخش چنبره می‌زند، اسلام نیز فقط به اطراف مساجد محدود می‌شود.» ترمذی از عمرو بن عوف مزنی به نقل از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که ایشان فرمودند: «إن الدین بدأ غریباً و یرجع غریباً فطوبی للغرباء، الذین یصلحون ما أفسد الناس بعدی من سنتی»: «دین اسلام در غربت و نهایت ضعف ظهور پیدا کرد و به همان شیوه نیز [به جامعه] بازخواهد گشت. پس خوشا به حال غریبان! همان کسانی که آن مقدار از سنّتم را که مردم آن را تباه کرده‌اند اصلاح و تصحیح می‌نمایند.» طبرانی و ابونصرِ در الابانة به نقل از عبدالرحمن بن سِنَّة روایت کرده‌اند که: «إن الاسلام بدأ غریباً و سیعود غریباً فطوبی للغرباء»: «اسلام در غربت و ضعف کامل ظهور یافت و به همان شیوه باز خواهد گشت. پس خوشا به حال غریبان». از ایشان پرسیدند: غریبان چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: «الذین یصلحون عند فساد الناس»: «همان کسانی که در هنگام تباهی دین توسط مردم آن را اصلاح می‌کنند.» نگا: صحیح مسلم، باب ایمان، حدیث شماره ۲۳۲، سنن ترمذی، باب ایمان، حدیث شماره ۱۳، سنن ابن ماجه، باب الفتن، حدیث شماره ۵۱۵ سنن دارمی، باب الرقاق، حدیث شماره ۴۲، مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۸، ج ۴، ص ۷۳، المقاصد الحسنة، سخاوی، حدیث شماره ۲۸۷، تمییز الطیب، حدیث شماره ۳۸۶ و کشف الخفاء، عجلونی، حدیث شماره ۷۸۸.

یختلف رجلان فی فریضة فلا یجدان من یعرف حکم الله فیها: «زمانی بر شما فراخواهد رسید که دو فرد مسلمان دربارهٔ فریضه‌ای دچار اختلاف خواهند شد، اما کسی را نخواهند یافت که حکم خداوند دربارهٔ آن را بداند.» [1]

عده‌ای بر این باور بوده‌اند که تصور این حالت ممکن است، اما در صورت وقوع آن، با اقوال این عده اندک نیز اجماع منعقد می‌شود؛ حتی اگر تعداد آنان فقط یک نفر باشد، قول او حکم اجماع را خواهد داشت، و گفته‌اش مورد پیروی و اطاعت خواهد بود؛ زیرا بنا به آیه ۱۱۵ سوره نساء مؤمنان راه و روش ثابتی دارند که همواره در جامعه به صورت بارز و آشکار، وجود خواهد داشت و این همان راه و روش مؤمنان است. [2]

امام غزالی همچنین در بخش دیگری از همان کتاب پیرامون اجتهاد می‌نویسد: «دربارهٔ اینکه آیا ممکن است شریعت دچار ضعف و سستی شود، اختلاف وجود دارد. علما دربارهٔ دچار شدن ادیان پیشین به ضعف و سستی اجماع دارند و رأی برگزیده آن است که شریعت ما هم در این امر همچون ادیان پیشین است. عده‌ای در بیان تفاوت میان شریعت اسلام و دیگر ادیان آسمانی گفته‌اند: این دین، آخرین دین آسمانی است که در صورت ضعف آن، دیگر تا فرا رسیدن قیامت از آن اثری برجای نخواهد ماند. در پاسخ می‌گوییم: پیامبر ﷺ فرموده است: «**سیأتی علیکم زمان یختلف الرجلان فی الفریضة فلا یجدان من یقسم بینهما.**»: «روزگاری بر شما فرا خواهد رسید که دو مرد دربارهٔ فریضه‌ای

---

۱. این حدیث صحیحی است که امام احمد آن را در المسند به نقل از ابن‌مسعود ذکر کرده است. همچنین حاکم نیشابوری نیز آن را روایت و با این لفظ آن را صحیح دانسته است: «تعلّموا الفرائض و علّموها للناس، فإنی امرؤ مقبوض و إن العلم سیُقبض و تظهر الفتن حتی یختلف اثنان فی الفریضة فلا یجدان من یقضی بینهما»: «احکام و فرایض دین را بیاموزید و آن را به مردم یاد دهید. من می‌دانم که روزی از دنیا خواهم رفت و علم از جامعه رخت برخواهد بست و فتنه‌ها ظهور خواهد کرد به حدّی که حتی چنانچه دو نفر دربارهٔ امر واجبی دچار اختلاف شوند کسی را نخواهند یافت تا در میانشان داوری کند.» نگا: المقاصد الحسنة، سخاوی، ص ۱۵۸، حدیث شماره ۳۳۹ و کشف الخفاء، جراجی، ج ۱، ص ۳۶۸، حدیث شماره ۹۹۷.

۲. المنخول، امام غزالی، ص ۳۱۳ـ۳۱۴.

دچار اختلاف می‌شوند، به طوری که کسی را نخواهند یافت که میان آنان داوری و قضاوت کند.»

اما خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿**إنا نحن نزّلنا الذکر و إنا له لحافظون**﴾: «قطعاً ما قرآن [یا شریعت اسلام] را نازل کرده‌ایم و خودمان نیز عهده‌دار حفظ آن خواهیم بود.» (حجر: ۱۰)

ظاهر این آیه قابل تأویل است و می‌توان آن را مختص قرآن - نه دیگر احکام شریعت دانست. آنچه ذکر شد بیان امکان عقلی وقوع آن بود.

اما از نظر واقعیت روی دادن این امر می‌توان گفت؛ که براساس ظن غالب، چنانچه زمان برپایی قیامت نزدیک شود، شریعت دچار ضعف و سستی نخواهد شد؛ حتی اگر ۵۰۰ سال به وقوع آن فاصله باشد؛ زیرا در همان حال عوامل و انگیزه‌های نقل آن وجود دارند. بنابراین دین کم‌کم و به تدریج رو به ضعف می‌نهد و هر چه زمان بیشتر می‌گذرد، غالباً دین رو به ضعف می‌گراید؛ زیرا اراده‌ی مردم بیشتر به بازگشت به آیین پیشین متمایل است. همچنین در صورت ضعیف شدن دین تکلیف از مردم ساقط خواهد شد و وضعیت آن مانند مسأله‌ی احکام در دوره‌ی پیش از آمدن شریعت‌ها خواهد بود.» [۱]

آنچه ذکر شد رأی امام ابوحامد محمد غزالی توسی است. سپس به دقت در آن بیندیشید و مشاهده کنید که چگونه به بقای مجتهدین تا دوره‌ی خودش ـ که خودش در پایان قرن پنجم در قید حیات بود ـ گواهی می‌دهد و امکان وجود آنان تا ۵۰۰ سال دیگر را محتمل و پس از آن دوره، از نظر عقلی فقدان آنان را ممکن می‌داند.

رد تبریزی بر منکران اجماع

امین‌الدین ابوسعد تبریزی در «تنقیح المحصول» می‌نویسد: «کسانی که اجماع را انکار می‌کنند، به همه‌ی احادیثی که به غلبه جهل بر جامعه اشاره دارند، تصور فقدان مجتهد در آن و گستاخی مردم در دادن فتوای باطل، استناد

---

۱. المنخول، امام غزالی، ص ۴۸۵ـ۴۸۴.

می‌نمایند. از جمله‌ی آنان این حدیث رسول خداﷺ است: **«لا تقوم الساعة إلّا علی شرار الناس»** : «قیامت جز بر بدترین مردمان برپا نخواهد شد.» [۱]

همچنین می‌فرماید: **«إن الله لا یقبض العلم انتزاعاً ینتزعه من الناس ولکن یقبضه بقبض العلماء حتی إذا لم یبق عالماً اتخذ الناس رؤساء جهالاً فسئلوا فأفتوا بغیر علم فضلّوا و اضلوا»** : «خداوند علم را به طور مستقیم از مردم نمی‌گیرد. بلکه با وفات علما، علم را از میان آنان برمی‌دارد. به گونه‌ای که در جامعه عالم و دانشمندی باقی نمی‌ماند، مردم رهبران و رؤسای نادان را برگزیده و درباره‌ی امورشان از آنان سؤال می‌کنند. آنان نیز بدون داشتن علم [کافی پیرامون مسائل] به صدور فتوا می‌پردازند. درنتیجه هم خودشان گمراه می‌شوند و هم دیگران را گمراه می‌کنند.» [۲]

همچنین فرموده است: **«من اشراط الساعة أن یرفع العلم و یکثر الجهل»**: «از جمله‌ی نشانه‌های قیامت، رخت بربستن علم [از میان مردم] و انتشار جهل [در جامعه] است.» [۳]

---

۱. مسلم این حدیث را به نقل از عبدالله بن مسعود روایت کرده است. نگا: صحیح مسلم، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، ص ۲۲۶۸، حدیث شماره ۲۹۴۹. امام احمد نیز آن را از ابن‌مسعود روایت نموده است. در صحیح جامع الصغیر سیوطی که البانی آن را تصحیح کرده به شماره ۷۲۸۴ ذکر شده است، که در اصل جامع الصغیر سیوطی به شماره ۹۸۵۰ آمده است. همچنین الطیالسی و ابوداود آن را با همین لفظ روایت کرده‌اند. نگا: سنن ابوداود، ج ۲، ص ۲۱۳. در الفتح الکبیر، ج ۳، ص ۳۳ و ۳۳۴ این حدیث ذکر شده است. ابن‌ماجه نیز آن را از امام شافعی روایت و در سنن خود به شماره ۴۰۳۹ در ج ۲، ص ۱۳۴۰ ذکر نموده است. حاکم نیشابوری نیز در المستدرک آن را از ابوامامه با این لفظ تخریج کرده است: «لا یزداد الأمر إلاّ شدّة و لا المال إلاّ افاضة و لا تقوم الساعة إلاّ علی شرار من خلقه» و آن را صحیح الاسناد دانسته است. ذهبی هم در التلخیص آن را تخریج و تصحیح نموده است: نگا: التلخیص، ج ۴، ص ۴۴۰.

۲. بخاری و مسلم آن را از عمرو بن عاص تخریج کرده‌اند: نگا: اللؤلؤ و المرجان، ص ۷۲۶، حدیث شماره ۱۷۱۲ و سنن ترمذی، حدیث شماره ۲۶۵۴، باب العلم، باب ما جاء فی ذهاب العلم، جامع الأصول، ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۴، حدیث شماره ۵۸۷۱ الجامع الصغیر، سیوطی، حدیث شماره ۱۸۲۶، الفتح الکبیر، ج ۱، ص ۳۵، جامع البیان و فضله، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۹، مسند احمد، ج ۲، ص ۲۰۳، مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۱، ص ۲۰۱، مشکاة المصابیح، ج ۱، ص ۷۲، المعجم المفهرس، ج ۶، ص ۴۰۸، مسند ابوراهویه، ج ۴، ص ۹۶-۹۷، حاشیه‌ی المحصول، فخر رازی، ج ۲، ص ۶۱.

۳. مسلم آن را از انس بن مالک تخریج و روایت نموده است که گفت: من برای شما حدیثی را که از←

تبریزی در ادامه می‌گوید: «در تحلیل این احادیث باید گفت که آنان بر کثرت جهل و اندک شدن تعداد علما دلالت دارند و وجود گروهی که در هر دوره‌ای آشکارا براساس حقیقت عمل می‌کنند، تا زمانی که فرمان خداوند [مبنی بر برپایی قیامت] فرا رسد.»[۱]

برداشت فخر رازی از حدیث (لا تقوم الساعة إلّا علی شرار أمتی)

امام فخرالدین رازی در «المحصول» می‌نویسد: «حدیث **لا تقوم الساعة إلاّ علی شرار أمتی** بر به وجود آمدن شر و بدی در زمان برپایی قیامت دلالت دارد. این به معنای شرور بودن همه‌ی آنان نیست.»[۲]

اشتباه بودن رأی کسانی که به فقدان مجتهد مطلق معتقدند.

امروزه بسیاری از مردم ادعا می‌کنند که دیرزمانی است دیگر مجتهد مطلقی وجود ندارد و از مدت‌ها پیش جز مجتهدان مقید، هیچ مجتهدی وجود ندارد. این اشتباه بزرگ آنان است؛ زیرا آنان از کلام علما و دانشمندان آگاهی دقیقی ندارند، و تفاوت میان مجتهد مطلق و مستقل یا مقید و منتسب را نمی‌دانند، که هر کدام از اصطلاحات نامبرده با دیگری تفاوت دارد.

به همین دلیل مشاهده می‌شود همان افرادی که ادعا می‌کنند از دیرباز مجتهد مستقل وجود ندارد، در نوشته‌هایشان بر وجود مجتهد مطلق تأکید می‌کنند.

رسول خدا شنیدم روایت می‌کنم که هیچ کس آن را برایتان روایت نخواهد کرد. از ایشان شنیدم که فرمود: «إنَّ من اشراط الساعة أن یرفع العلم و یظهر الجهل و یفشو الزنی، و یشرب الخمر، یذهب الرجال و یبقی النساء حتی یکون لخمسین امرأة قیم واحد.» نگا: صحیح مسلم، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، ص ۲۰۵۶، حدیث شماره ۲۶۷۱.

۱. مسلم، بخاری و امام احمد از عبدالله‌بن مسعود و ابوموسی اشعری روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «إن بین یدی الساعة لأیاماً ینزل فیها الجهل و یرفع فیها العلم و یکثر فیها الهرج» و بنابر آنچه در الفتح الکبیر، ج ۱، ص ۳۸۵ و الجامع الصغیر، حدیث شماره ۲۲۵۷ آمده است، الهرج به معنای کشتار است. طیالسی، ابوداود در ج ۲، ص ۲۱۲ مسندش، ابن ماجه در ج ۲، ص ۱۳۴۵، سنن احادیث شماره ۴۰۵۰، ۴۰۵۱ و ۴۰۵۲ و ابن عبدالبر در جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۱۸۳ به نقل از انس بن مالک آن را تخریج نموده است.

۲. المحصول، فخر رازی، ج ۲، قسمت اول، ص ۸۸.

تفاوت مجتهد مطلق و مجتهد مستقل

حقیقت آن است که مجتهد مطلق عام‌تر از مجتهد مستقل و چیزی غیر از مجتهد مقیّد است. مجتهد مستقل کسی است که به طور مستقل، خود قواعدی را تدوین و فقه را براساس آن و خارج از چارچوب و قواعد مذاهب تدوین شده بنا نهاده است. چنین نوع مجتهدی از دیرباز در جامعه وجود ندارد. بلکه چنانچه انسان امروزه در پی آن باشد، برای او جایز نیست و این امر برایش غیر ممکن و محال است و چندین تن از علما بر این مسأله صحه گذاشته‌اند.

دیدگاه ابن‌برهان پیرامون اصول مذهب

ابن‌برهان شافعی در کتاب «الاصول» می‌نویسد: «اصول مذاهب و قواعد ادله از پیشینیان نقل شده است. بنابراین جایز نیست در هیچ دوره‌ای برخلاف آن عمل کرد.»

نظر ابن‌منیر مبنی بر جایز نبودن ایجاد مذهبی غیر از مذاهب موجود

ناصرالدین ابن‌منیر اسکندری مالکی [1] می‌گوید: «امروزه پیروان ائمه و علمای بزرگ که به درجه‌ی اجتهاد رسیده‌اند، مجتهد و در عین حال ملتزم به عدم ایجاد مذهب [جدیدی] هستند؛ زیرا ایجاد مذهب دیگری که احکام آن دارای اصول و قواعد خاصی برخلاف قواعد دیگر مذاهب پیشین باشد، غیر ممکن است؛ زیرا پیشینیان همه‌ی روش‌ها را خودشان به وجود آورده‌اند [و دیگر نیاز

---

۱. ابوالعباس ناصرالدین احمدبن‌محمدبن‌منصور مشهور به ابن‌منیراسکندری اصولی و فقیه مالکی در سال ۶۲۰ هجری به دنیا آمد و در سال ۶۸۳ هجری از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به «البحرالکبیرفی‌نخب‌التفسیر» اشاره کرد. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: فوات‌الوفیات، صفدی، ج ۱، ص ۷۲ و شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۵ ص۳۸۱، شجرة النورالزکیة، محمد بن محمد مخلوف، ص ۱۸۸، الفتح‌المبین، ج ۱، ص ۸۴ـ۸۵

به ایجاد اصول جدیدی نیست.]» ابن‌الحاج نیز که از علمای بزرگ مالکی است [۱] در «المدخل» شبیه همین مطلب را ذکر کرده است.

تفاوت مجتهد مطلق با مجتهد مقید

مجتهد مطلق با مجتهد مستقل تفاوت دارد. مجتهد مطلق کسی است که شرایط اجتهادی را که در مجتهد مستقل وجود دارد او نیز دارا می‌باشد، اما برای خود روش خاصی برای تخریج احکام از منابع آن، تدوین و ابداع ننموده بلکه از راه و روش یکی از امامان مجتهد پیروی کرده است که چنین مجتهدی مطلق و منتسب است نه مستقل و نه مقیّد.

این تفاوت میان آنان بود. نسبت منطقی میان مجتهد مستقل و مجتهد مطلق، عموم خصوص مطلق است. یعنی هر مجتهد مستقلی، مجتهد مطلق است اما هر مجتهد مطلقی مجتهد مستقل نیست.

تصریح ابن‌صلاح و نووی به متفاوت بودن مفتی مستقل و غیر مستقل

ابن‌صلاح شهرزوری در «آداب الفتیا» و نووی در «شرح المهذب» بر این امر صحه گذاشته و گفته‌اند: «مفتی دو گونه است: مستقل و غیر مستقل.

مفتی مستقل آن است که خودش به صورت مستقل احکام شریعت را از کتاب، سنت، اجماع و قیاس استخراج کند.» سپس در ادامه می‌نویسند: «کسی که همه‌ی این شرایط در او وجود داشته باشد، مفتی مطلق مستقلی است که با

---

۱. محمد بن محمد بن محمد عبدری مالکی فاسی که در مصر زندگی کرد و در سال ۷۳۷ هجری در سن ۸۰ سالگی در همانجا از دنیا رفت. از جمله‌ی مهم‌ترین آثارش می‌توان به «مدخل الشرع الشریف علی المذاهب الأربعة» اشاره کرد. ابن حجر درباره‌ی این کتاب گفته است: بسیار مفید است که در آن از معایب و بدعتهایی که بسیاری از مردم مرتکب آنان می‌شوند و در آنان سهل‌انگاری می‌کنند پرده برمی‌دارد.» برای مطالعه‌ی بیوگرافی کاملش نگا: الدرر الکامنة، ابن‌حجر، ج ۴، ص ۲۳۷. شجرة النور الزکیة، محمد بن محمد مخلوف، ص ۲۱۸. کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، ج ۲، ص ۱۶۴۳، الأعلام، زرکلی، ج ۷، ص ۲۶۴.

وجود او فرض کفایه ادا می‌شود و او همان مجتهد مطلق مستقل است؛ زیرا از نظر دلیل مستقل، و فاقد تقلید و پایبندی و وابستگی به مذهب خاصّی است.» [1]

«نوع دوم مفتی غیر مستقل است. دیرزمانی است که مفتی مستقل دیگر در جامعه وجود ندارد، و فقط کسانی به صدور فتوا می‌پردازند، که به یکی از مذاهب مشهور نسبت داده شوند. مفتی غیر مستقل یا منتسب چهار حالت دارد:

یکم: در مذهب و در دلیل مقلّد امامش نباشد؛ زیرا نام مستقل بر اوست. بلکه تنها به علت پیمودن راه امامش او را به نام همان امام نسبت می‌دهند. استاد ابواسحاق شیرازی این ویژگی را به علمای مذهب ما نسبت می‌دهد.» سپس می‌گوید: «علمای مالکی، حنبلی، ظاهری و غالب حنفی‌ها، به تقلید از امامانشان براساس راه و روش آنان گام برداشته‌اند.» [2] آنگاه بیان نموده است: «اما روش صحیح همان راهی است که یاران ما براساس آن رفتار کرده‌اند، که آنان به مذهب شافعی به علت تقلید از او متمایل نشده‌اند، بلکه روش او در اجتهاد و قیاس را استوارترین راه یافته و از آنجا که چاره‌ای جز اجتهاد نداشته‌اند، به همان راهی رفته‌اند که امامشان شافعی پیموده بود. به همین دلیل از روش او در شناخت و تخریج احکام فقهی پیروی کرده‌اند.» [3]

ابوعلی سنجی [4] نیز شبیه این نظر را یادآور شده و گفته است: «ما بدان علت از شافعی پیروی کرده‌ایم؛ زیرا قولش را برترین و صحیح‌ترین اقوال یافته‌ایم نه بدان معنا که [کورکورانه] از او تقلید کنیم.» [5]

---

۱. شرح المهذب، نووی، ج ۱، ص ۴۲.

۲. همان منبع، ص ۳۴.

۳. همان منبع، ص ۴۳.

۴. ابوعلی حسین بن شعیب بن محمد سنجی مروزی شافعی متوفی ۴۲۷ یا ۴۳۰ هجری. از جمله‌ی آثارش می‌توان شرح التلخیص لابن‌العاص، المجموع، شرح مختصر المزنی و شرح الفروع لابن‌حداد را نام برد. امام غزالی در (الوسیط) به نقل قول از او پرداخته است. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۲، ص ۱۳۵ـ۱۳۶، تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، بخش اول، ج ۲، ص ۲۶۱، الأعلام، زرکلی، ج ۲، ص ۲۵۸، طبقات‌الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۴، ص ۳۴۴ـ۳۴۸ و طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۲۰۸.

۵. همان منبع، ص ۴۳.

نووی در شرح این عبارت می‌نویسد: «به نظر من آنچه ذکر شد، کاملاً مطابق با چیزی است که شافعی و شاگردش مزنی در اول کتاب «مختصرالام» و منابع دیگر آورده‌اند که آنان مردم را از تقلید از خودشان و دیگران نهی کرده‌اند.»

سپس در بخش دیگری می‌نویسد: «در این حالت، فتوای مفتی از نظر عمل به آن و اعتبار آن برای اجماع یا خلاف مانند فتوای مجتهد مستقل است.» سپس می‌گوید: «حالت دوم آن است که آن فرد، مجتهد مقید به مذهب امامش باشد و اصولش را به طور مستقل با دلیل بیان کند. با این تفاوت که در ادله‌اش از اصول و قواعد امامش تجاوز نکند.

شرط چنین مجتهدی، عالم بودن به فقه، اصول و جزئیات دلایل احکام، آگاهی کامل از روش‌های قیاس، برداشت معانی، داشتن تخصص کافی در تخریج و استنباط است به طوری که به صورت مستقل حکم اموری را که امامش درباره‌ی آنان نظر نداده، براساس اصول او تخریج نماید و گاهی به علت فقدان برخی از ابزارهای مجتهد مستقل در زمینه‌ی حدیث یا علوم عربیه از احتمال تقلید از امامش در امان نخواهد بود و چه بسا مجتهد مقیّد نیز چنین ابزارهایی را در اختیار ندارد. به همین دلیل نصوص و آثار امامش را به عنوان اصولی قرار می‌دهد تا از آن، احکام را استخراج نماید. همچنانکه مجتهد مستقل با نصوص شریعت (قرآن و سنت) چنین عمل می‌نماید و چه بسا در صدور حکم به دلیل امامش اکتفا می‌کند و مانند مجتهد مستقل در جستجوی نص، فتوا یا مقدمه‌ای خلاف آن نخواهد بود. این ویژگی علمای بزرگ ماست. کسی که به چنین فتوایی عمل کند مقلد امامش است نه مجتهد.

همچنین از ظاهر سخن علمای مذهب ما چنین برمی‌آید که فرض کفایه با وجود مجتهدی که این گونه باشد، برطرف نمی‌شود.[1]

ابن‌صلاح شهرزوری می‌گوید: ظاهراً وجود چنین مجتهدی، فرض کفایی

---

۱. شرح المهذب، نووی، ج ۱، ص ۴۲.

صدور فتوا را برطرف می‌کند اما باعث ساقط شدن فرض کفاییِ احیای علومی که فتوا از آنان برداشت می‌شود، نخواهد بود. [۱]

حالت سوم آن است که آن فرد به درجه‌ی مجتهدان مشهور نمی‌رسد، اما در جایگاه فقیه قابل تقدیر و حافظ مذهب امامش و آگاه از دلایل او، براساس اصول و احکام امامش، به تبلیغ، تحریر، تقریر و اطلاع‌رسانی می‌پردازد در میان احکام شریعت اقدام به ترجیح میان اقوال می‌کند. اما جایگاهش از مجتهدان نوع دوم پایین‌تر است؛ زیرا به اندازه‌ی آنان در حفظ مذهب تأثیر ندارد و توانایی‌اش در استنباط احکام، شناخت اصول و سایر ابزارهای استخراج حکم از آنان کمتر است. [۲]

حالت چهارم آن است که امور واضح و مشکل مذهبش را به خوبی درک کند، حافظ مذهب امامش باشد و آن را نقل نماید. اما در بیان ادله و کشف علل احکام و قیاس‌های امامش دچار ضعف باشد. چنین فردی در نقل احکام مذهبش بر احکام و فتاوای امامش اعتماد دارد و آنچه را که در منابع منقول به طور دقیق بدان دست نیابد در صورتی که مفهوم آن را در آن منابع به دست آورد به گونه‌ای که با اندکی تفکر بتوان دریافت که میان آنان تفاوتی وجود ندارد، می‌توان آن عالم را منتسب به آن مذهب، و فتوا را منتسب به آن عالم دانست. همچنین آنچه در چارچوب قاعده کلی و مورد استفاده در مذهب امامش قرار گیرد نیز چنین است. اما باید از فتوا دادن در مواردی غیر از این خودداری کند.» [۳]

خواننده گرامی! بنگرید که ابن‌صلاح و نووی چگونه مجتهد غیر مستقل را به چهار نوع تقسیم کرده‌اند:

الف) مطلق: مجتهدی است که از امامش تقلید نمی‌کند اما از روش او در اجتهاد پیروی می‌نماید. ب) مقید: او را مجتهد تخریج نیز نامیده‌اند.

ج) مجتهد ترجیح د) مجتهد فتوا [۴]

---

۱. همان منبع.
۲. همان منبع، ص ۴۴.
۳. همان منبع.
۴. شرح الکوکب المنیر، تحقیق محمد حامد الفقی، ص ۲۹۷.

مردم روزگار ما به علت اینکه مطلق را با مستقل مترادف می‌دانند، دچار اشتباه شده‌اند و چنانکه ذکر شد دریافتیم که این دو اصطلاح با هم تفاوت دارند.

سیوطی خود را مجتهد مطلق می‌داند نه مستقل!

من ادعای اجتهاد مطلق کرده‌ام نه اجتهاد مستقل.[۱] همه‌ی ما پیرو امام شافعی رحمه الله هستیم، راه و روش او در اجتهاد را در پیش می‌گیریم و جزو یاران او به شمار می‌آییم. چگونه گمان می‌رود که اجتهاد ما مقید است، در حالی که تفاوت مجتهد مقید به اندازه کافی در زمینه‌ی حدیث یا زبان عربی تسلّط وافر ندارد.

این در حالی است که از مشرق تا مغرب بر روی زمین در زمینه‌ی حدیث و زبان عربی هیچ کس داناتر از من وجود ندارد جز خضر[۲]، قطب یا اولیای گمنام خداوند، که بنده قصد وارد دانستن آنان را در گفته‌ام نداشتم. والله اعلم

---

۱. سیوطی در (رسالةالاجتهاد) صفحه ۲۶ به سبکی اشاره کرده و می‌گوید: «به همین دلیل سبکی از ادعای اجتهاد مستقل خودداری کرد و علی‌رغم اینکه شایستگی استقلال را داشت فقط به ادعای اجتهاد مطلق منتسب بسنده کرد. در میان علمای مذهب خودمان جز ابن‌جریر کسی را نمی‌شناسم که ادعای اجتهاد مستقل کرده باشد. اما بقیه‌ی کسانی که ادعای اجتهاد کرده‌اند، ادعایشان محدود به اجتهاد مطلق منتسب بوده است.»

۲. مردم درباره‌ی خضر به دو گروه تقسیم شده‌اند: عده‌ای وجود او را انکار و تکذیب و گروهی نیز تأیید و تصدیق می‌نمایند. غالب پیروان ادیان آسمانی اگرچه درباره‌ی ویژگی‌هایش اختلاف دارند به وجود او معتقدند. ولی برخی از متکلمان مسلمان و فرقه‌شناسان وجود او را انکار کرده‌اند. اما عامه‌ی مسلمانان و پیروان دیگر ادیان آسمانی و زرتشتی‌ها به تناسب اختلاف مذاهبشان درباره‌ی نام، ویژگی‌ها، زمان و طول حیاتش اختلاف دارند. ولی همگی بر این اتفاق دارند که او یکی از بندگان نیکوکار خداوند است که عمری طولانی یافته و در زمین به گردش پرداخته و از دیدگان غیب شده است. غالب راویان و علما بر این باورند که او همان هم سفر موسی علیه السلام بوده که در سوره‌ی کهف، داستان سفر آن دو ذکر شده است. همچنین درباره‌ی فلسفه طول عمر او گفته شده است: «او از پیشگامان سپاه ذوالقرنین بود که تاریکی‌ها را درنوردید تا به چشمه‌ی آب حیات دست یافت که جرعه‌ای از آن نوشید و حیات جاودانه یافت. زمانی که آنان هنوز در میان تاریکی‌ها بودند، ناگهان خضر به سوی آن چشمه شتافت و از آب آن نوشید. ذوالقرنین نیز به محل چشمه رسید. اما قبل از رسیدن او، چشمه محو و آب آن به زیر زمین فرو رفته بود، در نتیجه اثری از آن نیافت. به همین دلیل با ناامیدی بازگشت و خضر از دیدگان او غیب و به گردش در زمین پرداخت. [برخی نیز چنین داستانی را باور ندارند: زیرا این امر در قرآن، حدیث یا اقوال صحابه نیامده است و ممکن است جزو اسرائیلیات باشد.]» نگا: ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب، ثعالبی، ص ۵۵ـ۵۴ که آن را به قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز نسبت داده است.

فصل سوم

در ذکر کسانی که مردم را به اجتهاد فراخوانده، بدان دستور داده و به نکوهش تقلید و نهی دیگران از آن پرداخته‌اند.

علمایی که درباره‌ی نکوهش تقلید کتاب نگاشته‌اند.

بدان که پیشینیان و علمای متأخر همواره مردم را به اجتهاد فراخوانده و تشویق کرده و از تقلید نهی و آن را نکوهش کرده‌اند.

عده‌ی بی‌شماری از دانشمندان اسلامی درباره‌ی نکوهش تقلید کتاب و رساله نوشته‌اند. از جمله‌ی آنان مزنی شاگرد امام شافعی است که کتاب «فسادالتقلید» را تألیف نموده است. ابن‌عبدالبر در کتاب «العلم» و زرکشی در «البحر» مطالبی از آن را نقل کرده‌اند. اما نگارنده این کتاب تاکنون بدان دست نیافته است.

ابن‌حزم ظاهری [1] سه کتاب در باره «ابطال تقلید» ابن‌عبدالبر [2] کتاب «العلم»

---

۱. ابومحمد علی بن احمد بن سعید اندلسی قرطبی یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی، عالم بزرگ اندلس، فقیه، ادیب، اصولی، محدث، حافظ، متکلم، نحوی، لغوی، طبیب، عالم به منطق، شعر، تاریخ و انساب اصالتاً ایرانی بود، که در سال ۳۸۴ هجری در قرطبه به دنیا آمد از بسیاری از علما و فقهای روزگار خود به شدت انتقاد می‌کرد؛ به همین دلیل گفته می‌شود: «زبان ابن‌حزم و شمشیر حجاج با هم برادرند!» علمای معاصرش حکم گمراهی او را صادر و مردم را از پیروی از او نهی نمودند. از او آثار فراوانی برجای مانده است. از پسرش، فضل روایت شده است که او آثار پدرش را که با خط خودش آنان را نوشته بود، گردآوری کرده است. تعداد آنان در حدود ۴۰۰ تألیف و در مجموع تقریباً ۸۰ هزار صفحه بوده است. از آثار مشهورش می‌توان به المحلّی فی الفقه، الأحکام فی الأصول و الملل و النحل اشاره کرد. برای مطالعه‌ی بیوگرافی و آثارش نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۱۱۴۶، العبر، ذهبی، ج ۳، ص ۲۳۹، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۳، ص ۲۹۹، نفح‌الطیب، مقری تنمسانی، ج ۱، ص ۳۶۴، وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۳، ص ۳۲۵ـ۳۲۸، الصلة، ابن‌بشکوال، ص ۴۰۸، جذوةالمقتبس، حمیدی، ص ۲۹۰، معجم‌الأدبا، یاقوت‌حموی، ج ۱۲، ص ۲۳۵.

۲. ابوعمر یوسف بن عبدالله مالکی نمری اندلسی قرطبی، محدث، مورخ، حافظ، فقیه، نحوی و ←

و ابوشامه[1] کتاب «خطبة الکتاب المؤمّل فی الرّد إلی الأمر الأول» تألیف کرده‌اند که همه‌ی این کتابها را نگارنده این کتاب مشاهده کرده‌ام.

ابن‌دقیق العید کتاب «التسدید فی ذم التقلید» را تألیف کـرده است. هـمچنین ابن‌قیم جوزی[2] کتابی درباره‌ی نکوهش تقلید دارد.

مجدالدیـن شـیرازی فـیروزآبـادی[3] مـؤلف «القـاموس المـحیط» نـیز کتاب «الاصعاد إلی رتبة الاجتهاد» را تألیف کرده است.

مقریء بزرگ متوفی ۴۶۰ هجری که آثار زیر از او بر جای مانده است: الاستیعاب، التجرید، جامع بیان العلم و... برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: وفیات الأعیان، ابن خلکان، ج ۲، ص ۴۵۸، الصلة، ابن بشکوال، ۶۱۶، بغیة المتلمس، الصنبّی، ص ۴۷۶، البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۱۰۴.

۱. عبدالرحمن بن اسماعیل مقدسی، دمشقی شافعی، محدث حافظ، مفسر، مورخ، اصولی، فقیه، مقریء و متکلم بزرگ متوفی ۶۶۵ هجری در دمشق که آثار زیر از او برجای مانده است: کتاب الروضـتین، المقاصد السنیة، ابراز المعانی و... برای مطالعه‌ی بیوگرافی ابوشامه دمشقی نگا: طبقات الشافعیة الکبری، السبکی، ج ۵ ص ۶۱، طبقات القراء، ج ۱، ص ۳۶۶ و البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۲۵۰.

۲. شمس‌الدین محمد بن ابوبکر بن ایوب بن سعد بن حریز زرعی دمشقی مشهور بـه ابـن‌القـیم الجوزیة، محدث، اصولی، فقیه حنبلی، ادیب، نحوی، واعظ که در سال ۶۹۱ هجری در دمشق به دنیا آمد و در ۷۵۱ هجری در همان شهر وفات کرد. او از محضر مجد حرانی و ... بهره‌ها برد. مدتی نیز هم‌نشین ابن‌تیمیه بود و در بسیاری از احوال و اقوالش از او پیروی کرد و همراه با استادش ابن‌تیمیه به زندان افتاد. آثار زیادی از او برجای مانده است از جمله: زادالمعاد فی هدی خیر العباد، أعلام الموقعین عن رب العالمین، إغاثة اللهفان، الطرق الحکمیة و... برای مطالعه‌ی زندگی‌نامه و آثار ابن قیم الجوزی نگا: شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۶، ص ۱۶۸، البدایة و النهایة، ابن‌کثیر، ج ۱۴، ص ۲۳۴، الدرر الکامنة، ابن حجر، ج ۳، ص ۴۰۰، بغیة الدعاة، ص ۲۵، حاشیه‌ی طبقات الحنابلة، ج ۴، ص ۲۵۲ـ۴۴۷. همچنین در دوره‌ی معاصر آثار فراوانی درباره‌ی بیوگرافی او نوشته شده است که از مشهورترین آنان می‌توان به رساله‌ی دکتر عبدالعظیم عبدالسلام شرف‌الدین تحت عنوان «ابن‌القیم الجوزیة، عصره، منهجه و آراؤه فی الفقه و العقائد و التصوف» اشاره کرد.

۳. ابوطاهر محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم بن عمر مشهور به مجدالدین شیرازی فیروزآبادی از سرآمدان زبان و ادبیات عرب بود که در سال ۷۲۹ هجری به دنیا آمد و در سال ۸۱۷ هـجری درگذشت. مهم‌ترین اثرش القاموس المحیط فی اللغة است. برای مطالعه درباره‌ی بیوگرافی و آثارش نگا: البدرالطالع، شوکانی، ج ۲، ص ۲۸۰، الضوء اللامع، سخاوی، ج ۱۰، ص ۷۹، بغیة الدعاة، ص ۱۱۷، روضات‌الجنان، خوانساری، ص ۷۱۶ و کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، ص ۱۳۰۶.

اقوال علما درباره‌ی نکوهش تقلید

در صفحات پیشین سخن امام شافعی به نقل از مزنی را درباره‌ی نهی مردم از تقلید از وی و دیگر علما ذکر نمودیم.

امام شافعی در «الرسالة» می‌فرماید: «آنچه خداوند در کتابش [برای مردم] نازل فرموده است، رحمت و حجتی برای ایشان است که چنانچه بخواهند می‌توانند آن را یاد بگیرند و در صورتی که آن را نادیده بگیرند، قادر به فراگیری آن نخواهند بود. کسی که نخواهد آن را یاد بگیرد، از آن آگاهی نخواهد داشت، و کسی که آن را یاد بگیرد، نسبت بدان بی‌اطلاع نخواهد بود. مردم در زمینه‌ی علم، درجات متفاوتی دارند. نسبت آنان با علم به سطح علمی‌شان بستگی دارد. بنابراین طالبان علم باید نهایت تلاش خود را به کار گیرند تا بر علم خویش بیفزایند و در مقابل هر مانعی که ممکن است در مقابل آنان به وجود آید، صبر پیشه کنند و نیت خویش را برای خداوند خالص نمایند تا بتوانند علم الهی را به طور شایسته به دست آورند، یعنی هم بر نصوص دینی «قرآن و سنت» احاطه‌ی کافی داشته باشند و به خوبی قادر به استنباط احکام از آن نصوص باشند و هم رغبت و گرایش خویش را خالصانه برای پروردگار قرار دهند تا مدد و یاری الهی را به دست آورند؛ زیرا او بدون یاری پروردگار به خیر و سعادت دست نخواهد یافت. هر کس نصوص دینی و [شیوه‌های] استنباط احکام خداوند در کتابش را به خوبی درک کند، خداوند او را به گفتار و عمل براساس آنچه از آن برداشت کرده موفق می‌نماید و به وسیله‌ی آن، فضایل دنیوی و اخروی را به دست آورده و از شک و گمان رهایی خواهد یافت، حکمت قلبش را نورانی و شایستگی رسیدن به جایگاه خلافت و رهبری دینی را کسب خواهد کرد.

خداوند پیش از شایستگیِ داشتن نعمت‌ها، آنان را به ما ارزانی داشته و علی‌رغم کوتاهی ما در به جا آوردن شکر واجب برای آن نعمت‌ها، همچنان آن را برای ما حفظ نموده است، به طوری که ما را به بهترین امت که در میان انسانها به

وجود آمده‌اند، تبدیل کرده است. از او می‌خواهیم به ما فهم قرآن و سنت پیامبر ﷺ اعم از اقوال و اعمال آن حضرت را عنایت فرماید تا بتوانیم به وسیله‌ی آن، وظیفه‌ی شکرگزاری نعمت‌های او را به انجام رسانده و سبب فرود آمدن برکات بیشتر خداوندی بر ما شود. [1]

شیخ تقی‌الدین سبکی [2] در برگزیده‌ای از اصول فقه استاد ابواسحاق اسفراینی [3] می‌نویسد: «استاد در آن برای اثبات درست نبودن تقلید به اجماع علمای مذهب ما به این امر اشاره کرده است که چنانچه فردی مذهب ائمه را از کتابهایشان حفظ و سپس بخواهد براساس آن حکم صادر کند و فتوا دهد، این امر صحیح نیست؛ زیرا او از دلیل آن مذهب آگاهی ندارد. پس همچنانکه تقلید از مجتهد متوفی به علت عدم آگاهی از دلیل او صحیح نیست، تقلید از مجتهدی که در قید حیات است، نیز بر او حرام است.»

ابوطالب مکی [4] در کتاب «قوت القلوب» می‌نویسد: «بدان! چنانچه خداوند

---

۱. الرسالة، تحقیق احمد شاکر، شماره‌ی ۴۳ـ۴۸.

۲. ابوالحسن علی بن عبدالکافی بن علی انصاری خزرجی در سال ۶۸۳ هجری در سبک از توابع المنوفیة در مصر به دنیا آمد. سپس به قاهره و از آنجا به شام رفت و مدتی عهده دار مقام قضاوت آن دیار بود. او پدر تاج الدین سبکی مؤلف کتاب طبقات الشافعیة الکبری است. از جمله‌ی آثارش می‌توان به شفاء السقام، الابتهاج و الدر اشاره کرد. او در سال ۷۵۶ هجری از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: شذرات الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۶، ص ۱۸، طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۶، ص ۱۴۶، حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۱۷۷، طبقات الشافعیة، ابن هدایة، ص ۲۳۰.

۳. ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن ابراهیم اسفراینی فقیه و اصولی بزرگ که مدتی در عراق زندگی و سپس به خراسان مهاجرت نمود. سپس دوباره به اسفراین و از آنجا به نیشابور بازگشت تا اینکه در سال ۴۱۸ هجری از دنیا رفت.

برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: طبقات‌الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۴، ص ۲۵۶، طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۱۰۶، طبقات‌الشافعیة، ابن‌هدایة، ص ۱۳۵، البدایة و النهایة، ابن‌کثیر، ج ۱۲، ص ۲۴ و وفیات الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۸

۴. ابوطالب محمد بن علی بن عطیه حارثی مکی، صوفی متکلم و واعظ که اصالتاً از اهالی مکه نبود اما به علت زندگی در آنجا به مکی مشهور شد. سپس به بصره و از آنجا به بغداد رفت و در سال ۳۸۶ هجری در همانجا از دنیا رفت. از جمله‌ی آثارش می‌توان به قوت القلوب و وصف الطریق اشاره کرد.←

چشم بنده‌ای را بر معرفت و یقین بگشاید، نمی‌تواند از هیچ عالمی تقلید کند. پیشینیان نیز این گونه بوده‌اند که هرگاه به معرفت و یقین رسیده‌اند، از تقلید از کسانی که علم را از ایشان فرا گرفته‌اند دست برداشته‌اند. به همین دلیل فقها از تقلید بیزار بوده‌اند، و گفته‌اند: هیچ کس حق صدور فتوا ندارد مگر آنکه از اختلاف علما آگاهی کافی داشته باشد؛ یعنی از میان فتاوای آنان آنچه را که دربرگیرنده احتیاط بیشتر و از نظر یقین و اطمینان قوی‌تر باشد، برگزینند. چنانچه آنان فتوا دادن عالمی براساس مذهب مجتهد دیگری را صحیح می‌دانستند، نیازی به دانستن اختلاف فقها وجود نداشت و آگاهی از مذهب مجتهد و امامش برای او کافی بود؛ زیرا در قیامت از آن فرد پرسیده می‌شود: در این دنیا براساس علمت چگونه عمل کردی؟ و از او درباره‌ی علم دیگران سؤال نمی‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿والذین أُوتوا العلمَ و الإیمانَ﴾ [1] چنانکه مشاهده می‌شود پروردگار علم و ایمان را در کنار یکدیگر قرار داده است.

این امر نشان دهنده آن است که هر کس ایمان و یقین داشته باشد، علم نیز خواهد داشت. یکی از برداشت‌ها از آیه‌ی ﴿کَتَبَ فی قُلوبِهِمُ الـإیمانَ و أَیَّدَهُمْ بِروحٍ مِنهُ﴾ [2] این است که آنان را با علم ایمان، که همان روح آن است، یاری داده است. براین اساس مرجع ضمیر «هاء» (در آیه) ایمان است؛ زیرا تنها افراد عالم و دانشمند توانایی استنباط و استدلال به کتاب و سنت و شناخت ابزارهای استخراج احکام را دارند؛ زیرا آنان دارای قدرت تشخیص، بصیرت، تدبّر و عبرت هستند.» [3]

برای مطالعه‌ی بیوگرافی و آثار ابوطالب مکی نگا: شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۳، ص ۱۲۰، میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۳، ص ۶۶۵، وفیات الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۴، ص ۳۰۲ـ۳۰۴، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۳، ص ۸۹، کشف‌الظنون، حاجی‌خلیفه، ص ۱۳۶۱، الکامل، ابن‌اثیر، ج ۹، ص ۴۴، المنتظم، ابن الجوزی، ج ۷، ص ۱۸۹ و الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۴، ص ۱۱۶.

۱. (روم: ۵۶)

۲. (مجادله: ۲۲)

۳. تقریرالاستناد فی تفسیر الاجتهاد، سیوطی، ص ۳۷ـ۳۶.

زیان تقلید و نفی آن و تفاوت میان تقلید و اتباع

ابن‌عبدالبر در کتاب «جامع بیان العلم» بابی را تحت عنوان (باب بطلان و نفی تقلید و تفاوت میان تقلید و اتباع»[1] قرار داده و در آن نوشته است: «از دیدگاه برخی از علما تقلید با پیروی تفاوت دارد؛ زیرا اتباع آن است که فردی از دیگری به علت برتری خاصی که دَر گفتارش مشاهده می‌کند یا از صحت مذهبش اطمینان دارد، پیروی نماید. اما تقلید آن است که بدون آگاهی از دلیل و مفهوم مورد نظر گوینده از او پیروی شود. خداوند در چندین آیه از قرآن کریم به نکوهش تقلید پرداخته است و می‌فرماید: ﴿**اتّخذوا أحبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله**﴾: «آنان عالمان دینی‌شان را به عنوان خدایانی غیر از پروردگار جهانیان قرار داده بودند.» (توبه: ۳۱)

حذیفه بن یمان[2] در تفسیر این آیه می‌گوید: «آنان این عالمان را به جای خدا نمی‌پرستیدند، بلکه آنان امور را برایشان حلال یا حرام می‌نمودند. مردم نیز از آنان پیروی می‌کردند.»

خداوند در آیه‌ی دیگری فرموده است: ﴿**و كذلك ما أرسلنا من قبلك في قرية من نذير إلاّ قال مترفوها إنا وجدنا آباءنا على أمّة و إنا على آثارهم مقتدون * قل أولو جئتكم بأهدى مما وجدتم عليه آباءكم**﴾: «بدین ترتیب هرگاه پیش از تو در هر شهر و دیاری [پیامبر] بیم دهنده‌ای را فرستاده‌ایم، رفاهزدگان [خوشگذران و مغرور از قدرت و ثروت] آنجا گفته‌اند: ما پدران و نیاکان خود را بر آیینی یافته‌ایم [که بت‌پرستی را بر همگان تحمیل کرده است] ما هم قطعاً [بر شیوه‌ی آنان

---

۱. جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. ابوعبدالله حذیفه بن یمان عبسی، از اصحاب رسول خدا ﷺ و یکی از مهاجران بود که در جنگ احد نیز جزو سپاه اسلام بود. در جنگ احزاب رسول خدا ﷺ او را مخفیانه به سوی کفار فرستاد تا اخبار آنان را برایش بیاورد. او منطقه‌ی دینور در نزدیکی همدان را فتح کرد. سرانجام در سال ۳۶ هجری، ۴۰ روز پس از کشته شدن خلیفه‌ی سوم در حالی که پیر شده بود از دنیا رفت. نگا: سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۲، ص ۳۶۹ ۳۶۱، حلیة الأولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۲۸۳ـ۲۷۰، تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، ج ۱، ص ۱۵۵ـ۱۵۴ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۴۳.

ماندگار می‌شویم و] به دنبال آنان می‌رویم. * [پیامبرشان به آنان] می‌گفت: آیا اگر من دینی برای شما آورده باشم که از آیینی که پدران و نیاکانتان را بر آن یافته‌اید هدایت بخش‌تر باشد [باز هم از گذشتگان خود پیروی و بر بت‌پرستی اصرار می‌کنید و دست به دامان تقلید خواهید زد؟]» (زخرف: ۲۴ـ۲۳)

آری! پیروی از پدرانشان مانع پذیرش هدایت از سوی آنان شد. به همین دلیل آنان در پاسخ پیامبران گفتند: ﴿إنّا بما أرسلتم به کافرون﴾: «ما به آنچه شما براساس آن فرستاده شده‌اید، باوری نداریم.» (زخرف: ۲۴)

خداوند درباره‌ی آنان و دیگر کسانی که مشابه چنین اعتقادی دارند می‌فرماید: ﴿إن شرّ الدّوابّ عندالله الصّمّ البکم الّذین لا یعقلون﴾: «بی‌تردید بدترین انسانها در پیشگاه خداوند افراد کر و لالی هستند که نمی‌فهمند.» (انفال: ۲۲)

در قرآن کریم آیات فراوانی در نکوهش تقلید از پدران، رؤسا و بزرگان وجود دارد.

ابن مسعود می‌گوید: آگاه باشید! مبادا کسی در دینش از دیگری پیروی کند!

امام علی‌بن ابیطالب می‌فرماید:

إذا المشکلات تصدین لی کشفت حقائقها بالنظر

هنگامی که مشکلات به من روی آورند، من با اندیشیدن، حقایق آنان را کشف می‌نمایم.

و لست بإمعة فی الرجال أسائل هذا و ذا ما الخبره [۱]

من مردی بی‌شخصیت و ضعیف نیستم که اخبار رویدادها را از این و آن بپرسم.

همه‌ی آنچه ذکر شد نفی و نکوهش تقلید و بیان بطلان آن برای مردم است، تا از حقیقت آن آگاهی یابند.

ابن‌معتز می‌گوید: میان حیوانی که رانده می‌شود و انسانی که از دیگری تقلید می‌کند، تفاوتی نیست.

---

۱. ابن عبدالبر در جامع بیان العلم ۷ بیت از امام علی را ذکر کرده است که سیوطی از میان آنها فقط بیت اول و ششم را انتخاب کرده است.

نگارنده درباره‌ی تقلید ابیاتی سروده که چنین است:

یا سائلی عن موضع التقلید خذ   عنّی الجواب بفهم لب حاضر

ای کسی که درباره‌ی جایگاه تقلید از من سؤال می‌کنی پاسخ را از من براساس فهم فکر و مغز آماده‌ای دریافت کن.

و اصغ إلی قولی و َدِن بنصیحتی   و احفظ علیّ بوادری و نوادری

به سخنم گوش فرا ده و نصیحتم را بپذیر و نکته‌های سودمند و کمیاب مرا به گوش جان بسپار.

لا فرق بین مقلّد و بهیمة   تنقاد بین جنادل و دعاثر

میان فرد مقلد و چهارپایی که میان سنگ‌های بزرگ و گودال‌ها حرکت داده می‌شود، تفاوتی نیست.

تبّاً لقاضٍ أو لمفتٍ لا یری   عللاً و معنی للمقال السائر

آن قاضی یا مفتی که از علل احکام و مفاهیم رایج آگاهی ندارد [یا به بیان آن علل اعتقادی ندارد] نابود بادا!

فإذا اقتدیت فبالکتاب و سنة   المبعوث بالدین الحنیف الطاهر

هرگاه خواستی از چیزی پیروی کنی، فقط از قرآن و سنت پیامبری که برای تبلیغ آیین حنیف،

راست‌گرایانه و پاک فرستاده شده پیروی کن.

و إذا الخلاف أتی فدونک فاجتهد   و مع الدلیل فمل بفهم وافر

هرگاه در امری اختلاف به وجود آمد، پس در آن براساس دلیل اجتهاد کن و با اندیشه و فهم کامل به آن رو بیاور.

و علی الأصول فقس فروعک لا تقس

فرعاً بفرعٍ کالجهول الحائر

فروعت را با اصول مقایسه کن و مانند افراد نادان و سرگردان فروع را با یکدیگر مقایسه مکن.

«گروهی از فقها و اهل نظر اقدام به رد ادعای کسانی کرده‌اند که با استفاده از دلایل نظری و عقلی، تقلید را جایز دانسته‌اند. بهترین نمونه در این زمینه‌ی قول مزنی است که می‌گوید: باید از این افراد پرسید: آیا در آنچه بدان حکم می‌کنی دلیلی داری؟ اگر پاسخ مثبت بدهد، در حقیقت به بطلان تقلید اعتراف کرده است؛ زیرا با حجت به این نظر دست یافته است نه با تقلید. [حال چگونه می‌توان مردم را به چیزی فرا بخواند که خود راهی غیر از آن را در پیش می‌گیرد؟] چنانچه بگوید: بدون داشتن حجت و دلیل درباره‌ی آن حکم داده‌ام، به او پاسخ داده می‌شود: حال که چنین است، چرا خون‌ها ریخته شده‌اند و به ناموس‌ها تجاوز شده و اموال هدر رفته است؟ در حالی که خداوند هیچ کدام از آنان را جز با حجت و دلیل روا نمی‌داند: ﴿إن عندكم من سلطان بهذا﴾: «شما هیچ گونه دلیل و برهانی بر این [ادعای خود] ندارید.» (یونس: ۶۸)

چنانچه ادعا کند که من اگرچه دلیل آن حکم را نمی‌دانستم، اما می‌دانم که درباره‌ی آن درست گفته‌ام؛ زیرا من از علمای بزرگ تقلید کرده‌ام که سخنانشان فقط براساس دلیل است اما دلیلش بر من پوشیده مانده است. در پاسخ گفته می‌شود: از آنجا که تقلید از معلّمت بدان سبب برای تو جایز است که جز براساس حجت و دلیل سخن نمی‌گوید، پس تقلید از استاد و معلمت برای تو سزاوارتر است؛ زیرا همچنانکه معلمت براساس حجت و دلیلی سخن می‌گوید که بر تو پوشیده مانده، او نیز فقط براساس حجتی سخن می‌گوید که از دید معلّمت پنهان مانده است.

چنانچه پاسخ مثبت بدهد، در حقیقت از تقلید معلمش دست برداشته و به تقلید از استاد معلمش روی آورده است و این سلسله ادامه می‌یابد تا مسأله به اصحاب رسول خدا ﷺ ختم می‌شود.

چنانچه از قبول آن خودداری کند سخنش نقض شده و به او گفته می‌شود: چرا تقلید کسی را که کوچکتر و علمش کمتر است جایز می‌دانی و به روا بودن پیروی از عالم بزرگتری که علمش افزون‌تر است معتقد نیستی؟ این یک تناقض است.

اگر پاسخ دهد: زیرا اگرچه معلم من از نظر سنّی جوان‌تر است، اما در حقیقت علم همه‌ی کسانی که پیش از او بوده‌اند تا دوره‌ی خودش را گردآوری کرده و از همه‌ی آن آگاهی کافی دارد. بنابراین او بهتر می‌داند چه عملی روا بداند و از چه کاری اجتناب کند، در پاسخ به او گفته می‌شود: شاگردان معلمت نیز چنین هستند؛ زیرا آنان علم اُستادت را به همراه علم اساتید استادت تا منبع اولیه‌ی آن نزد خود دارند. بنابراین منطقی‌تر آن است که از شاگردان استادت پیروی کنی نه از خودش. همچنین تو بهتر است از خودت تقلید کنی نه از معلمت، زیرا تو علم استادت را به همراه استادان او تا منبع اولیه‌ی علم، گردآوری کرده و بر علم خودت افزوده‌ای!

چنانچه این فرد از قول خودش پیروی کند در حقیقت، علمای درجه‌ی چندم و کوچکتر را از اصحاب رسول خداﷺ برای پیروی شایسته‌تر دانسته است. براساس دیدگاه او باید اصحاب از تابعین و تابعین از تابع تابعین و علمای هر نسلی از دانشمندان نسل پس از خودشان پیروی کنند.

برای بیان حقیقت این ادعا که تقلید به چنین تباهی می‌انجامد، همین کافی است. آنچه ذکر شد سخنان مزنی بود.

علمای مسلمان اتفاق دارند که مقلّد هیچ علمی ندارد و هرگز نام عالم بر او گذاشته نمی‌شود، و در این باره اختلافی نیست. بر همین اساس بحتری[1] چنین سروده است:

عرف العالمون فضلک بالعلم و قال الجهال بالتقلید

دانشمندان فضیلت و برتری تو را براساس علمت درک کرده‌اند و جاهلان نیز راه تقلید در پیش گرفته‌اند.

---

۱. ابوعباده ولید بن عبید بن یحیی شاعر طائی مشهور که شعرش را «سلاسل الذهب» می‌نامیدند. او در سال ۲۰۶ هجری به دنیا آمد و در سال ۲۸۴ هجری از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: معجم الأدباء، یاقوت حموی، ج ۱۹، ص ۲۴۸، تاریخ‌بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۲، ص ۴۴۶، الأغانی، ابی‌فرج اصفهانی، ج ۲۱، ص ۲۹، وفیات الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۶، ص ۳۱ـ۲۱، النجوم الزاهرة، ابن تغری، بردی، ج ۳، ص ۹۹، شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۲، ص ۱۸۶، العبر، ذهبی، ج ۲، ص ۷۳، اخبار البحتری الصولی (چاپ ۱۹۵۸ دمشق).

ابن خویز منداد بصری مالکی می‌گوید: تقلید در شریعت به معنای رجوع فرد به قولی است که در آن هیچ حجت و دلیلی ندارد، و این امر براساس شریعت برای او جایز نیست. اما پیروی به معنای امری است که حجت و دلیلی برای آن ثابت شده باشد. همچنین می‌گوید: چنانچه از قول و نظر فردی پیروی کنی که آن قول و گفته برای تو فاقد دلیل و حجتی باشد که انجام آن یا پیروی از آن را برایت الزامی کند، در حقیقت از آن فرد تقلید کرده‌ای. اما در صورتی که از رأی آن فرد پیروی کنی و از دلیل و حجت آن فرد برای آن رأی آگاهی داشته باشی، در این حالت از آن فرد تبعیت کرده‌ای. پیروی و تبعیت در دین اسلام جایز و تقلید ممنوع است.

«همه‌ی آنچه ذکر شد، درباره‌ی خواص بود. اما عامه‌ی مردم ناچارند در هنگام مشکلات و سختی‌ها از علما و دانشمندان پیروی کنند؛ زیرا در درجه‌ای از آگاهی و علم قرار ندارند که از جایگاه دلیل و حجت بتوان امور را بر ایشان بیان کرد و به دلیل فقدان علم و ضعف تحلیل، قادر به درک دلایل و حجت‌ها نخواهند بود. آنان کسانی هستند که خداوند خطاب به آنان فرموده است: ﴿**فاسألوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون**﴾: «اگر [حقیقت امور و احکام را] نمی‌دانید از آگاهان به کتاب خدا سؤال کنید.» (نحل: ۴۳)

علمای مسلمان هرگز درباره‌ی عدم جواز صدور فتوا از سوی عوام، اختلاف [یا تردیدی] نداشته‌اند. علت این امر نیز عدم آگاهی عامه‌ی مردم از مفاهیمی است که براساس آن امور حلال یا حرام اعلام می‌شود و همچنین از علم کافی برای سخن گفتن یا تحلیل امور برخوردار نیستند.» [۱]

آنچه در اینجا ذکر گردید، سخنان ابن‌عبدالبر بود که قرطبی نیز در «مختصر» خود به نقل آنان پرداخته و آن را تأیید کرده است. همچنین در مطالب فوق از قول مزنی و استدلال او به حجت نظری در نکوهش تقلید نیز بسیار بهره گرفته شد.

---

۱. آنچه در این صفحات از ابن‌عبدالبر نقل گردید، خلاصه‌ای از مطالب کتاب جامع بیان العلم، ج ۲، صفحات ۹۰ تا ۱۱۷ بود که سیوطی آن را در کتاب خودش آورده است.

قاضی عبدالوهاب مالکی در آغاز کتاب «المقدمات فی اصول الفقه» می‌نویسد: «سپاس خدایی را که شریعت را به وجود آورد، و مردم را به تبعیت از آن مکلف نمود، و احکام دین را بیان و بنای آن را برافراشت، اموری را بر مردم فرض و لازم کرد و انجام برخی امور را بر انسانها واجب و حتمی نمود. برخی اعمال را حلال و برخی را حرام اعلام کرد، و انسان‌ها را مسئول برخی امور، و همچنین آنان را هدایت و ارشاد کرد. به آنان چیزهایی را وعده داده و نسبت به برخی عواقب تهدید کرده است. همان کسی که مردم را به کارهایی دستور داد و از برخی اعمال نهی فرمود، و اموری را مباح یا ممنوع اعلام نمود. سپس به مردم درباره‌ی انجام اموری هشدار داد و دلایل احکام را برای ما آشکارا بیان نمود و تفاوت حلال و حرام را به تفصیل بیان و مردم را از نزدیک شدن به گناهان نهی کرد و آنان را به نظر و اندیشه درباره‌ی این احکام تشویق و به تدبر و اندرز گرفتن از آن فرا خواند. خداوند بزرگ می‌فرماید: ﴿فاعتبروا یا أولی الأبصار﴾: «ای خردمندان! عبرت بگیرید.» (حشر: ۲)

همچنین می‌فرماید: ﴿أفلا یتدبرون القرآن﴾: «آیا درباره‌ی قرآن نمی‌اندیشند؟» (نساء: ۸۲)

در آیه‌ی دیگری فرموده است: ﴿و تلک الأمثال نضربها للناس و ما یعقلها إلّا العالمون﴾: «اینها مثالهایی هستند که برای مردم می‌زنیم و فقط افراد دانا آن را درک می‌کنند.» (عنکبوت: ۴۳)

همچنین در آیه‌ی دیگری آمده است: ﴿کتاب أنزلناه إلیک مبارک لیدبّروا آیاته و لیتذکر أولوا الألباب﴾: «[ای محمد! این قرآن،] کتاب پر خیر و برکتی است که آن را بر تو فرو فرستاده‌ایم تا درباره‌ی آیاتش بیندیشند و خردمندان پند بگیرند.» (ص: ۲۹)

همچنین در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: ﴿ولو ردّوه إلی الرّسول و إلی أولی الأمر منهم لعلم الّذین یستنبطونه منهم﴾: «اگر آنان اظهار نظر در این باره را به پیامبر و فرماندهان خود واگذارند [و خبرهایی را که می‌شنوند فقط به مسئولان امور گزارش دهند]

تنها کسانی از این خبر ایشان آگاهی پیدا می‌کنند که مطالب لازم را از آن استخراج و استنباط می‌کنند.» (نساء: ۸۳)

همچنین فرموده است: ﴿فلولا نفر من کلّ فرقة منهم طائفةٌ لیتفقّهوا فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا إلیهم﴾: «چرا نباید از هر قوم و قبیله‌ای عده‌ای برای کسب علم به ترک سرزمین‌شان بپردازند [و در تحصیل علوم دینی بکوشند] تا با احکام و تعالیم دین آشنا شوند و هنگامی که به سوی مردم سرزمین‌شان بازگشتند [به تعلیم مردمان بپردازند و] آنان را [ارشاد کنند و از مخالفت با فرمان پروردگار] بیم دهند.» (توبه: ۱۲۲)

«تفقّه» به معنای خوب فهمیدن و درک کردن است، که با نگریستن در ادله و درک کامل حجت‌ها، به دست می‌آید نه با تقلید؛ زیرا تقلید به ایجاد علمی منتهی نخواهد شد و شناخت و معرفتی را در پی نخواهد داشت. در قرآن و حدیث آشکارا کسانی که از پدران، بزرگان و رؤساء تقلید کرده‌اند و با این کار وظیفه‌ی اندیشیدن، استدلال، عبرت گرفتن و اجتهاد را که خداوند به عهده‌ی آنان گذاشته است، کنار نهاده‌اند نکوهش شده‌اند. خداوند درباره‌ی چنین افرادی فرموده است: ﴿و إذا قیل لهم اتّبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتبع ما ألفینا علیه آباءنا أولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئاً و لا یهتدون﴾: «و هنگامی که به آنان گفته شود از آنچه خداوند فرستاده است پیروی کنید، می‌گویند: [هرگز!] بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم [نه از چیز دیگر] مگر نه این است که پدرانشان [از حقیقت، دین و عبادت] چیزی نمی‌دانستند و [به راه راست] هدایت نشده بودند؟» (بقره: ۱۷۰)

همچنین در آیه‌ی دیگری به بیان عقاید و باورهای این گروه پرداخته و می‌فرماید: ﴿إنّا وجدنا آباءنا علی أمّة و إنّا علی آثارهم مهتدون﴾: «ما پدران و نیاکان خود را بر آیینی یافته‌ایم و بی‌تردید، هم به دقت از آنان پیروی می‌کنیم.» (زخرف: ۲۳)

این آیات و دیگر آیات مشابه هشداری درباره‌ی حساسیت مسئله‌ی تقلید است؛ چون در آن ترک پیروی از دلیل و برهان و ممدول از انقیاد از حق و پیروی از گفتار کسی است که خود نمی‌داند در این مسئله که از او تقلید شده، آیا وی بر

صواب است یا بر خطا و در تقلید و پیروی از دیگران از احتمال اینکه حکم امر مورد نظر براساس خطا یا جهل صادر شده باشد، در امان نیست؛ زیرا درست یا اشتباه بودن مذهبی با عقیده‌ی افراد معتقد بدان و میزان التزام آنان سنجیده نمی‌شود. بلکه مذهب صحیح از باطل را می‌توان براساس دلایلی که واقعیت آن مذاهب و احکامشان را روشن می‌کنند، دریافت می‌شود که این امر در فرد مقلد وجود ندارد؛ زیرا چنین فردی از گفته‌ای پیروی می‌کند که از صحت یا بطلان آن آگاهی ندارد. بلکه فقط بدان علت به صحت آن اعتقاد دارد که امامش آن را بر زبان رانده است.

چنانچه فرد مقلد ادعا کند که از صحت حکمی که از آن پیروی می‌کند، اطمینان دارد و به خوبی می‌داند که آن حکم صحیح و عین حقیقت است و اعتقاد بدان واجب است، ادعایش باطل است؛ زیرا آگاهی از حقیقت هر حکمی فقط با بررسی دلایل که تنها راه آگاهی از واقعیت امور هستند، امکان‌پذیر است. چنانچه آن حکم با آن دلایل مطابقت نداشته باشد بطلان ادعای او مبنی بر آگاهی از صحت حکم مسأله‌ای که در آن تقلید کرده است، روشن خواهد شد.

چنانچه فرد مذکور ادعا کند: من با دلیل و صحبت به صحت قولی که در آن از فرد دیگری تقلید می‌کنم، پی برده‌ام، خطاب به او می‌گوییم: بنابراین تو مقلّد نیستی؛ زیرا از صحت حکمی که بدان معتقدی آگاهی داری. تقلید یعنی پیروی فرد از یک قول، بدان علت که عالمی آن را گفته است بی آنکه آن فرد از صحت یا بطلان آن قول آگاهی داشته باشد.

فرد مقلّد سپس می‌گوید: اگر به شما بگویند، حال که شما مردم را از تقلید نهی و به تحقیق و بررسی حقیقت امور دعوت می‌کنید، باید صحت ادعایتان را براساس روش علمی و به صورت آشکار ثابت کنید.

در پاسخ می‌گوییم: در آیاتی که ذکر شد، مشاهده کردیم که قرآن کریم انسان‌ها را به اندیشیدن و عبرت گرفتن فرا می‌خواند. شایسته نیست که قرآن مردم را به اندیشیدن درباره‌ی امری که منتهی به ایجاد علمی نمی‌شود، دعوت

نماید و آنان را به داشتن باور به چیزی که به علم منتهی می‌شود دستور می‌دهد؛ حتی اگر آنچه با علم به دست می‌آید، عین حقیقت نباشد. خداوند می‌فرماید: ﴿و لا تقف ما لیس لک به من علم﴾: «در آنچه نسبت بدان علمی نداری [از دیگران] پیروی مکن!» (اسراء: ۳۶)

همچنین می‌فرماید: ﴿و أن تقولوا علی الله ما لا تعلمون﴾: «مبادا به خداوند اموری را نسبت دهید که از [صحت و سقم] آن آگاهی ندارید.» (بقره: ۱۶۹)

همچنین می‌فرماید: ﴿و لا تقولوا علی الله إلّا الحقّ﴾: «درباره‌ی خداوند چیزی جز حقیقت نگویید.» (نساء: ۱۷۱)

افزون بر این، در قرآن کریم استدلال به مدلولات و هشدار درباره‌ی صحیح یا غلط بودن اقوال و مسائل و... فراوان است که ذکر آن در این مجال کوتاه نمی‌گنجد. اما از مثالهای واضح و آشکار در این باره فقط به مباحثات، جدال‌های علمی و احتجاج و استدلال اصحاب رسول خدا ﷺ درباره‌ی احکام و حتی مناظره برخی از آنان با گروهی دیگر اشاره می‌کنیم، که این امر آشکارتر و مشهورتر از آن است که نیاز به ذکر جریان آن باشد. بنابر آنچه ذکر شد، صحت تحلیل و استدلال ثابت شده و وجود آن به عنوان راهی برای رسیدن به علم در مسائل مورد نظر ضروری خواهد بود. چنانچه گفته شود: برای رسیدن به درجه‌ی فقاهت به چه چیزی نیاز داریم؟ در پاسخ می‌گوییم: کسی که بهره‌ای از اندیشه، تحلیل، اجتهاد، استدلال و درک امور دارد، جایز نیست به فقاهت جز از طریق استدلال صحیح - عاری از آفات رأی و نظر که مانع از استفاده صحیح و لازم و کاربرد آن به طرز شایسته می‌شوند - اعتقاد داشته باشد.

چنانچه گفته شود: این امر برخلاف دعوت مردم از سوی شما به پیروی از مذهب امام مالک و اعتقاد به آن و باور داشتن به صحت آن و بطلان مذاهب خلاف آن است؛ در پاسخ می‌گوییم: این یک گمان باطل و اشتباه محض است؛ زیرا ما مردم را تنها بدان علت فرا می‌خوانیم که صحت آن براساس روشی که بیان کردیم، برای ما ثابت شده است و با این کار برخلاف اصلی که اکنون درباره‌ی آن سخن می‌گوییم عمل نکرده‌ایم.»

آنچه تاکنون ذکر شد، سخنان قاضی عبدالوهاب مالکی بود که کاملاً شبیه علمای شافعی مذهب بود که می‌گفتند: ما از امام شافعی تقلید نمی‌کنیم بلکه اجتهاد ما با اجتهاد ایشان مطابقت پیدا کرده است.

قاضی عبدالوهاب مالکی همچنین در کتاب «الملخص فی اصول الفقه» فصلی را به بیان زیان‌های تقلید اختصاص داده و آن را «فساد التقلید» نام نهاده و در آن می‌گوید: «تقلید به ایجاد و تولید علم منتهی نمی‌شود. بنابراین سخن گفتن براساس آن یا اعتقاد به صحت آن باطل است و این نظر همه‌ی علماست.

برخی از افراد رتبه‌ی علمی پایینی دارند و جایگاه خود را کمتر از آن می‌دانند که به طور کامل درباره‌ی وظیفه‌شان - یعنی استخراج احکام شرعی - به تحلیل و تفکر بپردازند، به گونه‌ای که حتی اگر به وسیله‌ی آن مقدار اندک از علم هم بطلان حکمی برایشان ثابت شده باشد، لما به مقام یا جایگاهی دست یافته‌اند یا این امر برایشان به سرگرمی، عادت یا داشتن تعصب نسبت به صحت تقلید تبدیل شده است و در حقیقت علمشان را فقط از کسی گرفته‌اند که از او تقلید می‌کنند. دلیل بطلان این امر آن است که مقلد یا از صحت قول مرجع تقلیدش آگاهی دارد یا ندارد. اگر مقلّد از صحت آن آگاهی داشته باشد، در حقیقت او مقلّد نیست؛ زیرا از گفته‌ای پیروی کرده است که صحت سخن آن مرجع یا روش برایش ثابت شده و به درست بودن آن پی برده است. اگر آن مقلّد از صحت کلام مرجع تقلیدش آگاهی نداشته باشد، از این احتمال که آن حکم براساس جهل یا اشتباهی صادر شده باشد، در امان نخواهد بود. در نتیجه براساس اعتقاد خویش بدان عمل خواهد کرد و کسی که از روی جهل یا اشتباه به مسائلی اعتقاد داشته باشد، عالم نیست و اعتقاد و رأی او علم به شمار نمی‌آید. بنابراین به بطلان ادعای علم بودن تقلید پی می‌بریم. قرآن کریم در آیات مختلف به بطلان تقلید اشاره کرده و به نکوهش از کسانی که آن را در پیش گرفته و آن را تأیید می‌کنند، پرداخته است.

تقلید و استفتاء و تکلیف عوام در این باره

ابوحامد غزالی در «المستصفی» می‌گوید: «تقلید به معنای پذیرفتن قولی بدون آگاهی از حجت و دلیل آن است، و این اثر نه در اصول و نه در فروع راه به سوی علم نمی‌برد.»

حشویه [۱] و تعلیمیه [۲] بر این باورند که راه شناخت حقیقت، تقلید است؛ و این کار واجب است، و اندیشیدن و نظر دادن و بحث و مجادله حرام است. از جمله‌ی دلایل بطلان مذهبشان می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

یکم: نمی‌توان ضرورتاً بدون وجود دلیل به صداقت فرد مقلّد پی برد. حتماً باید برای اثبات آن، دلیلی وجود داشته باشد، و دلیل صدق فرد هم معجزه است.

پس با معجزه می‌توان به راستگو بودن پیامبر ﷺ پی برد. گفتار پیامبر ﷺ مبنی بر آمدن کتابی از سوی خداوند، آسمانی بودن آن را ثابت می‌کند و با استناد به خبر دادن پیامبر ﷺ درباره‌ی در امان بودن اهل اجماع از اشتباه به صداقت آنان پی می‌بریم.

بنابراین هرگاه برای حکمی یا امری دلیل و برهانی اقامه نشود، و ضرورتاً نتوان به درست بودن آن امر یا حکم پی برد و دلیلی هم مبنی بر صحت آن وجود نداشته باشد، پس پیروی از آن در حقیقت اعتماد کردن به جهل است.

دوم: باید از آنان پرسید: آیا وقوع اشتباه از مرجع‌شان را ممکن می‌دانند یا غیر ممکن؟

اگر آن را ممکن بدانند، باید دانست که آنان درباره‌ی صحت مذهبشان تردید دارند، اما در صورتی که آن را محال بدانند، باید از ایشان پرسید: چگونه به غیر

---

۱. نام گروهی است که درباره‌ی مفاهیم و مصادیق آیات و احادیثی که ظاهر آن به گونه‌ای درباره‌ی تشبیه ذات خداوند دارای ابهام است دچار مبالغه شده و به همین دلیل به دام تجسیم گرفتار شده‌اند؛ به طوری که حتی عده‌ای از آنان ادعا می‌کنند که خداوند در جای خاصی قرار دارد و به قدیم و حرف و صوت بودن کلام خداوند، معتقدند و بر این باورند الفاظی که از قاریان [در هنگام تلاوت قرآن] شنیده می‌شود، عین کلام خداوند است. برای مطالعه‌ی بیشتر در این باره نگا: الارشاد، امام الحرمین جوینی، ص ۳۹ و ۱۲۸.

۲. نگا: الابهاج علی شرح المنهاج، سبکی، ج ۳، ص ۱۸۹.

ممکن بودن آن پی برده‌اید؟ آیا ضرورتاً این امر غیر ممکن است یا با اندیشه و تحلیل برایشان ثابت شده است یا در این امر از کسی تقلید کرده‌اند؟ حال آنکه هیچ ضرورت یا دلیلی برای این کار ندارند. شما که در ادعایش مبنی بر صحت مذهبش از او پیروی کرده‌اید، چگونه به راستگو بودن او در تصدیق و تأیید خودش پی برده‌اید؟ چنانچه از فرد دیگری پیروی می‌کنید، چگونه به صحت گفتار او پی برده‌اید؟ اگر در این تقلید و پیروی به آرامش و رضایت درونی خود اعتماد کرده‌اید، پس میان آرامش درونی خودتان با یهودیان و مسیحیان چه تفاوتی می‌بینید؟ چگونه و با چه ابزاری صحت یا عدم صحت ادعای مرجع خودتان مبنی بر صداقتش با مراجع مخالفاتان را تشخیص می‌دهید؟

همچنین درباره‌ی وجوب تقلید از آنان سؤال می‌شود که آیا به وجوب آن معتقدید یا خیر؟ اگر به وجوب آن معتقد نیستید، پس چرا از دیگران تقلید می‌کنید؟ اگر هم تقلید از دیگران را واجب می‌دانید، آیا از روی ضرورت یا تحلیل یا تقلید به وجوب پی برده‌اید؟

در نتیجه ناچارند بگویند: از روی تقلید بدان پی برده‌ایم و هیچ راهی برای تحلیل و استدلال در آن وجود ندارد. بنابراین راهی جز وجوب اجباری تقلید وجود نخواهد داشت.[۱]

چنانچه گفته شود از آنجا که تقلید روش اغلب مردم است، به صحت آن پی برده‌ایم، در پاسخ می‌گوییم: چرا کسی را که حقیقت را می‌گوید، مورد انتقاد قرار داده و این حقیقت را امری دقیق و پیچیده می‌دانید که به گمان شما جز تعداد اندکی از مردم هیچ کس قادر به درک آن نخواهند بود، و غالب مردم از فهم آن عاجزند؟ به گمان شما آن به شروط بسیاری از قبیل تلاش، داشتن ذوق، فراغت ذهن و وقت کافی نیاز دارد. این در حالی است که رسول خدا ﷺ - که کلام و دعوتش عین حقیقت بود - در آغاز امر با پیروان اندکش در میان گروه فراوانی از مشرکان و

---

۱. المستصفی، امام غزالی، ج ۲، ص ۳۸۷.

مخالفان قرار داشت که خداوند در توصیف این وضعیت می‌فرماید: ﴿و إن تطع أكثر من في الأرض يضلوك عن سبيل الله﴾: «اگر تو از اغلب کسانی که بر روی زمین هستند، پیروی کنی تو را از راه خداوند [خارج و] گمراه می‌کنند.» (انعام: ۱۱۶)

حال که چنین است باید دانست که تعداد کفار در زمان ما بیشتر است.

همچنین این امر لزوماً به این معناست که باید دست نگه دارید تا در سراسر جهان جستجو نمایید و مخالفان را سرشماری کنید. این امر چگونه ممکن است در حالی که قرآن خلاف این ادعا را بیان فرموده است: ﴿و قليل من عبادي الشكور﴾: «و تعداد اندکی از بندگانم شکرگزار [نعمت‌هایم] هستند.» (سبأ: ۱۳)

همچنین فرموده است: ﴿ولكنّ أكثرهم لا يعلمون﴾: «اما غالب مردم [حقیقت امور را] نمی‌دانند.» (قصص: ۱۳)

همچنین می‌فرماید: ﴿و أكثرهم للحقّ كارهون﴾: «واکثر آنان نسبت به حق بیزار و از آن متنفرند.» (مؤمنون: ۷۰)

ممکن است طرفداران تقلید شبهاتی داشته باشند، که در اینجا به چند مورد از این شبهات اشاره می‌کنیم:

شبهه‌ی اول: کسی که به تجزیه و تحلیل امور می‌پردازد، همواره با شبهات سر و کار دارد و بسیاری از این افراد دچار گمراهی می‌شوند. پس ترک خطر و در پی سلامتی بودن بهتر است.

در پاسخ می‌گوییم: بسیاری از مقلدان یهودی و مسیحی دچار گمراهی شده‌اند. میان تقلید شما با تقلید کفار چه تفاوتی وجود دارد؟

ممکن است بگویند: ما پدران و نیاکانمان را بر آیینی یافته‌ایم. در پاسخ می‌گوییم: با اثبات وجوب معرفت و شناخت، تقلید حکم جهل و گمراهی را پیدا خواهد کرد. گویی شما جهل را بدان علت برگزیده‌اید تا به دام نادانی گرفتار نشوید. این امر مانند وضعیت کسی است که با گرسنگی یا تشنگی خودکشی می‌کند، از بیم آنکه مبادا در صورت خوردن و آشامیدن، لقمه یا جرعه‌ای در

گلویش گیر کند و خفه شده و جان خود را از دست دهد یا کسی که از بیم فرود آمدن رعد و برق بر محصول یا کالاهایش به کشاورزی یا تجارت نپردازد. در نتیجه چنین فردی از بیم گرفتار شدن به فقر، دچار تنگدستی و نیازمندی شده است.

شبهه دوم: آنان می‌گویند: خداوند در قرآن کریم فرموده است: **﴿ما یجادل فی آیات الله إلّا الذین کفروا﴾**: «فقط کفار درباره‌ی آیات خداوند جدال و ستیز می‌کنند.» (غافر: ۴)

چنانکه می‌دانیم تحلیل و استدلال مقدمه‌ی جدال است.

در پاسخ می‌گوییم: خداوند در قرآن کریم جدال را دو گونه معرفی کرده است:

الف) جدال براساس استناد به امور باطل که مردم را از آن نهی کرده و در این باره می‌فرماید: **﴿و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحقّ﴾**: «آنان به باطل استناد و جدال کردند تا به وسیله‌ی آن حقیقت را نابود کنند.» (غافر: ۵)

ب) جدال احسن که مبتنی بر استناد به حقیقت و با هدف تبیین حقایق است و خداوند درباره‌ی آن می‌فرماید: **﴿و جادلهم بالّتی هی أحسن﴾**: «و با آنان به شیوه‌ی هر چه نیکوتر و بهتر سخن بگو [و برایشان دلیل بیاور.]» (نحل: ۱۲۵)

همچنین فرموده است: **﴿و لا تجادلوا أهل الکتاب إلّا بالّتی هی أحسن﴾**: «با اهل کتاب فقط به شیوه‌ی نیکو سخن بگویید و برایشان دلیل بیاورید.» (عنکبوت: ۴۶)

این در حالی است که خداوند به صراحت انسان‌ها را از عمل کردن براساس آنچه بدان آگاهی ندارند نهی کرده و می‌فرماید: **﴿و لا تقف ما لیس لک به علم﴾**: «و از آنچه نسبت به آن آگاهی نداری پیروی مکن.» (اسراء: ۳۶)

در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: **﴿و أن تقولوا علی الله ما لا تعلمون﴾**: «[شیطان به شما دستور می‌دهد] که امور یا صفاتی را به خداوند نسبت دهید که از آن آگاهی ندارید.» (بقره: ۱۶۹)

همچنین می‌فرماید: **﴿إلّا من شهد بالحق و هم یعلمون﴾**: «فقط [شفاعت] کسانی [پذیرفتنی‌است] که آگاهانه بر حق گواهی و شهادت داده [و خداوند را به یگانگی پرستیده] باشند.» (زخرف: ۸۶)

همچنین می‌فرماید: ﴿و ما شهدنا إلّا بما علمنا﴾: «فقط بر آنچه از آن آگاهی پیدا کرده‌ایم و از حقیقت آن اطمینان داریم، گواهی می‌دهیم.» (یوسف: ۸۱)

همچنین می‌فرماید: ﴿قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین﴾: «بگو: اگر راست می‌گویید دلیل خویش را بیاورید.» (بقره: ۱۱۱)

همه‌ی آیات فوق بر نهی از تقلید و فرا خواندن مردم به کسب علم تأکید دارند. به همین دلیل خداوند شأن و مقام علما را بزرگ دانسته و می‌فرماید: ﴿یرفع الله الذین آمنوا منکم والّذین اوتوا العلم درجات﴾: «خداوند به افرادی از شما که ایمان آورده‌اند و بهره‌ای از علم دارند درجات (والایی) می‌بخشد.» (مجادله: ۱۱)

همچنین پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «یحمل هذا العلم من کل خلف عدو له ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین»: «در میان هر نسلی افراد عادل به فراگیری و حفظ علم این دین می‌پردازند، که تحریف غلو کنندگان و افزوده‌های باطل کنندگان را از آن می‌زدایند.» [۱]

چنانکه می‌دانید این امر جز با داشتن علم - نه تقلید - امکان‌پذیر نخواهد بود.

عبدالله بن مسعود می‌گوید: «هرگز (إمّعة) نباشید.» پرسیده شد: «إمعة چیست؟»

ابن‌مسعود پاسخ داد: (امعة) فرد فرصت‌طلبی است که می‌گوید من در این مسأله با مردم همراهی می‌کنم. اگر آنان راست بگویند، من هم راست گفته‌ام. اگر درست عمل کرده باشند من هم درست عمل کرده‌ام. هرگز نباید [بدون توجه به حقیقت] خود را با مردم سازگار کرده و از آنان پیروی کنید تا چنانچه آنان دچار کفر شدند، شما از آن در امان بمانید.» [۲]

به نظر اینجانب غزالی به حمل حدیث مذکور بر مجتهدین اشاره کرده است. به گونه‌ای که اگر خبر باشد ـ و همچنانکه از ظاهر لفظ آن چنین برمی‌آید ـ بر این امر

---

۱. بزاز این حدیث را روایت کرده است که در سلسله‌ی سند آن عمروبن خالد قریشی وجود دارد، که یحیی بن معین و احمد بن حنبل آن را دروغگو دانسته و این حدیث را موضوع (ساختگی) اعلام کرده‌اند. نگا: مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲. المستصفی، امام محمد غزالی، ج ۲، ص ۳۸۹ و الأحکام، ابن حزم، ج ۶، ص ۱۴۷.

دلالت دارد که هرگز هیچ دوره‌ای از وجود مجتهد خالی نخواهد بود و چنانچه با تقدیر لام در اول «یحمل» امر باشد ـ همچنانکه عقیده برخی از علما درباره‌ی حدیث مذکور است - در این صورت بر واجب بودن وجود مجتهد در هر دوره‌ای دلالت دارد. بنابراین از نظر شرعی جایز نیست هیچ دوره‌ای از وجود مجتهد خالی باشد.

درباره‌ی نکوهش تقلید، روایتی صریح‌تر از آنچه ذکر شد از ابن‌مسعود نقل شده است که بیهقی در سنن خود آن را چنین روایت کرده است: «**لا تقلدوا دینکم الرجال**»: «در دینتان از افراد پیروی مکنید.» [۱]

ابن‌حزم در کتاب «النبذالکافیة فی علم الأصول» می‌نویسد: «تقلید حرام است و برای هیچ یک از شما جایز نیست که از قول کسی غیر از رسول خدا ﷺ بدون داشتن دلیل و برهان پیروی کند. زیرا خداوند فرموده است: **﴿اتّبعوا ما أنزل إلیکم من ربّکم و لا تتّبعوا من دونه اولیاء﴾**: «از چیزی پیروی کنید که از طرف خدایتان بر شما نازل شده است و جز او از (هیچ کس دیگر مانند) اولیا و سرپرستان پیروی مکنید.» (اعراف: ۳)

همچنین می‌فرماید: **﴿و إذا قیل لهم اتّبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتّبع ما ألفینا علیه آباءنا﴾**: «هرگاه به آنان گفته شود: از آنچه خداوند فرو فرستاده است پیروی کنید، می‌گویند: [هرگز!] بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم.» (بقره: ۱۷۱)

در آیه‌ی دیگری از قرآن کریم درباره‌ی کسانی که از دیگران تقلید می‌کنند آمده است: **﴿فبشّر عبادی الّذین یستمعون القول فیتّبعون أحسنه اولئک الّذین هداهم الله و أولئک هم اولوالألباب﴾**: «پس مژده بده به بندگانم همان کسانی که به همه‌ی سخنان من گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آنان پیروی می‌کنند. آنان

---

۱. القول المفید فی ادلة الاجتهاد و التقلید، شوکانی، ص ۷۳ که در آن منبع سخن ابن‌مسعود این گونه روایت شده است: «ألا لا یقلدن أحدکم دینه...» این روایت را با آنچه ابن‌حزم در «الإحکام فی اصول الأحکام»، ج ۶، ص ۸۶ روایت کرده است. مقایسه کنید که در آن آمده است: از ابن‌مسعود نقل شده است که گفت: «إن الإمعة فیکم الذی یحقب دینه الرجال»: «در میان شما فرصت‌طلب کسی است که در دینش از هر کسی پیروی کند.»

همان کسانی هستند که خداوند آنان را هدایت کرده است و آنان واقعاً خردمند هستند.» (زمر: ۱۷ و ۱۸)

همچنین می‌فرماید: ﴿فإن تنازعتم في شيء فردّوه إلى الله و الرّسول إن كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر﴾: «اگر در مسأله‌ای [با یکدیگر] اختلاف پیداکردید، پس آن را [با عرضه به قرآن] به خداوند و [با مراجعه به سنت نبوی] به پیامبر ارجاع دهید [تا در پرتو قرآن و سنت حکم آن را بدانید] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید.» (نساء: ۵۹)

بنابراین خداوند در هنگام به وجود آمدن اختلاف در میان مسلمانان مراجعه به هیچ کس جز قرآن و سنت را روا ندانسته است. صحابه، تابعین و تابعان تابعین بر ممنوع بودن مراجعه به غیر خدا و پیامبر ﷺ - خواه آن فرد یکی از آنان یا پیشینیان‌شان باشد - اجماع داشتند. پس کسی که از کلیه‌ی احکام و فتاوای یکی از چهار امام اهل سنت (ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمدبن حنبل) پیروی می‌کند و غیر از قول او، فتوای هیچ عالم دیگری، خواه یکی از آن سه امام دیگر یا دیگران را نمی‌پذیرد و بدون توجه به اقوال افراد و براساس آنچه در قرآن و سنت هست عمل نمی‌کند. در حقیقت به طور یقین و بی هیچ تردید و اشکالی با اجماع همه‌ی - امت از اول تا آخر آن - مخالفت ورزیده و برخلاف همه‌ی آنان عمل کرده‌اند. چنین فردی در حقیقت در این عقیده در میان امت اسلامی در سه نسل اولیه‌ی صدر اسلام هیچ امام و مقتدایی ندارد و از راهی غیر از روش مسلمانان پیروی کرده است. از گرفتار شدن به این وضعیت به خداوند پناه می‌بریم. همچنین این فقها مردم را از تقلید از خودشان و دیگران نهی کرده‌اند، و هر کس از آنان تقلید نماید در این امر برخلاف رأی و نظر آنان عمل کرده است. حال باید پرسید چه چیزی باعث شده است تقلید از آن چهار امام سزاوارتر از تقلید از اصحاب رسول خدا ﷺ مانند ابوبکر، عمر، علی، ابن‌مسعود، ابن‌عمر، عایشه، ابن‌عباس (رضی الله عنهم) و... باشد. بنابراین اگر تقلید صحیح باشد، در واقع تقلید از هر کدام از این صحابه منطقی‌تر و سزاوارتر از تقلید از دیگران است.» [1]

---

۱. النبذ الکافیة فی اصول الفقه، ابن‌حزم، ص ۵۴ـ۵۵

ابن‌حزم همچنین در «التلخیص» نیز شبیه همین مطلب را ذکر کرده و می‌گوید: «آیا مالک، ابوحنیفه و شافعی رحمهم‌الله هرگز تقلید کسی از خودشان را جایز دانسته‌اند؟ پناه بر خدا از این بهتان بزرگ! به خدا قسم! آنان مردم را از این کار نهی کرده و به هیچ کس اجازه چنین کاری را نداده‌اند.» [۱]

همچنین در «الدرّة» می‌نویسد: «هر کس باید به اندازه‌ی توانش در دین اجتهاد کند و هیچ کس حق ندارد از فرد دیگری - خواه زنده یا مرده - تقلید یا از کسی غیر از رسول خدا ﷺ پیروی کند، خواه آن فرد معاصر فرد مقلد باشد یا سالها پیش از او از دنیا رفته باشد. هر کس خود را ملزم به اطاعت از فرد مشخصی غیر از رسول خدا ﷺ نماید، در حقیقت به امر باطلی اعتقاد داشته و برخلاف اجماع همه‌ی صحابه، تابعین و تابعان تابعین عمل کرده است، و در این امر هیچ کدام از افراد این سه نسل برگزیده‌ی صدر اسلام قول و نظر او را تأیید نکرده‌اند و در میان آنان نیز هیچ کسی یافت نمی‌شود که از همه‌ی اقوال و اعمال فردی غیر از رسول خدا ﷺ پیروی و آن را تأیید کرده و به همه‌ی آن اعتقاد داشته باشد. این یک بدعت [خطرناک] است که افراد معتقد بدان در حقیقت برخلاف اجماع مسلمانان عمل کرده‌اند.» [۲]

پیدایش تقلید و دیدگاه علمای اسلامی درباره‌ی آن

ابن‌حزم ظاهری در کتاب «ابطال التقلید» می‌نویسد: «تقلید در قرن چهارم هجری به وجود آمد. تقلید عبارت است از اینکه فردی درباره‌ی احکام دینی فتوایی صادر کند، بدان سبب که فلان صحابی یا تابعی یا دانشمند مسلمان آن فتوا را صادر کرده است و از دلیل و برهان آن آگاهی نداشته باشد، این امر بدان علت که قول و فتوایی بدون دلیل و برهان است باطل می‌باشد. گاهی صحابه،

---

۱. شبیه همین مطلب در الأحکام ابن‌حزم، ج ۶، ص ۱۵۰.

۲. شبیه همین مطلب را می‌توان در منبع زیر مشاهده کرد: الاحکام، ابن حزم، ج ۶، ص ۱۴۶.

تابعین و علما در مسأله با یکدیگر اختلاف داشته‌اند، پس چه چیزی سبب شده که در تقلید از آنان برخی از آنان بر برخی دیگر اولویت داشته باشند؟»[۱]

ابن‌حزم در ادامه می‌گوید: «برای اثبات بطلان تقلید همین بس که معتقدان بدان خودشان به بطلان آن اعتراف می‌کنند؛ زیرا پیروان هر کدام از مذاهب: حنفیه، مالکیه و شافعیه اقرار می‌کنند که تقلید جایز نیست و امامان سه گانه‌شان آنان را از تقلید برحذر داشته‌اند. اما با این وجود با آنان مخالفت و برخلاف رأی آنان عمل و از آنان تقلید کرده‌اند. این امر بسیار شگفت آور است که شبیه آن یافت نمی‌شود. به طوری که آنان خودشان به بطلان تقلید اقرار نموده و سپس با تقلید از دیگران در طلب کسب قرب الهی‌اند.

همچنین آنان با ما در این امر اتفاق نظر دارند که در میان همه‌ی افراد عصر صحابه، کسی وجود نداشت که از صحابی یا تابعی بزرگتر از خودش، تقلید و در همه‌ی امور از او پیروی کند. بنابراین به یقین پی خواهیم برد که این مقلدان که در هیچ امری برخلاف نظر و فتوای امام و مقتدایشان عمل نمی‌کنند یا به چیزی برخلاف آرای او معتقد نیستند، در حقیقت به طور یقینی و قطعی با اجماع همه‌ی امت اسلامی مخالفت کرده‌اند و این مخالفت اشتباه و گناه بزرگی است!

همچنین باید پرسید: چه چیزی باعث شده است تا از ابوحنیفه، مالک و شافعی تقلید کرده و از تقلید از ابوبکر، عمر، عثمان، علی، ابن‌مسعود، ابن‌عباس، ابن‌عمر، عایشه، زهری، سعید بن مسیب، نخعی، شعبی، عطاء، طاووس، حسن بصری و... خودداری کند؟!

همچنین همه‌ی پیروان و مقلّدان این امامان بزرگوار بر این امر اتفاق نظر دارند که حضرت عیسی علیه السلام زمانی از آسمان به زمین فرود آمده و به حکومت

---

۱. الأحکام، ابن‌حزم، ج ۶، ص ۱۲۳ و ۱۲۵ و ملخص ابطال القیاس و الرأی و الاستحسان و التقلید و التعلیل، صص ۵، ۶.

خواهد پرداخت. آیا در آن زمان براساس فقه ابوحنیفه عمل خواهد کرد یا مالک یا شافعی ﷺ؟ باید دانست که آن حضرت براساس آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده است، عمل و حکومت خواهد نمود و این همان چیزی است که می‌خواهیم مردم را به آن دعوت کنیم و همان امری است که هیچ کس حق ندارد براساس چیزی غیر از آن حکم یا فتوا صادر کند یا اعتقاد داشته باشد یا به حکومت بپردازد.

چنانچه ادعا کنند که قادر به اجتهاد کردن نیستیم: به آنان پاسخ می‌دهیم: هر کس باید تلاش خود را برای رسیدن به آن به کار گیرد.»[1]

سپس می‌گوید: «روایات و اقوال فراوانی در نکوهش تقلید ذکر شده و گفته‌های فراوانی از اساتید مختلف در این باره نقل شده است که آنان را به طور کامل در «تیسیر الاجتهاد» ذکر کرده‌ام.

از جمله‌ی آنان روایتی است که آن را از معاذ بن جبل تخریج کرده است که در آن می‌گوید: «چنانچه عالمی به سوی حقیقت هدایت شد، پس از او تقلید نکنید و چنانچه دچار اشتباه یا فتنه گردید، هرگز امیدتان را از او قطع نکنید.»[2]

همچنین از ابن‌عباس روایت شده است: «وای بر مقلدان که ممکن است به اشتباهات فرد دانشمند و عالم گرفتار شده و بدین ترتیب دچار زیان شوند.» از او سؤال شد: چگونه چنین امری ممکن است؟ ابن‌عباس پاسخ داد: «گاهی فرد عالِم نظر خودش را گفته و آن را به عنوان دین پیامبر ﷺ تبلیغ می‌نماید. پیروانش نیز به آن عمل کرده و براساس آنچه از او شنیده‌اند رفتار می‌نمایند.»[3]

از ابن‌مسعود نیز روایت شده است که گفت: «امعه (فرصت‌طلب) نباشید و هرگز مگویید من پیرو رأی و نظر مردم هستم.»[4]

---

۱. الاحکام، ابن‌حزم، ج ۶، صص ۱۴۳ـ۱۴۲ و ملخص ابطال القیاس، ابن‌حزم، ص ۵۲.
۲. الاحکام، ابن‌حزم، ج ۶، ص ۷۲.
۳. ادلة الاجتهاد و التقلید، شوکانی، ص ۷۳.
۴. الاحکام، ابن‌حزم، ج ۶، ص ۱۴۷.

از مجاهد روایت شده است: «در دنیا هیچ کس جز پیامبر ﷺ وجود ندارد که به طور مطلق از همه‌ی گفته‌هایش مبنی بر امر و نهی پیروی کرد.» [۱]

از حکم بن عیینة نیز روایت شده است: «در میان مردم جز پیامبر ﷺ هیچ کسی نیست که بتوان به طور مطلق از اوامر و نواهی او اطاعت نمود.»

از احمد بن حنبل روایت شده است که در حکمی فقط رأی مالک بن انس برای او ذکر شد. ابن‌حنبل گفت: «فقط باید از حدیث به طور مطلق پیروی کرد. گروهی این گونه دچار فتنه می‌شوند که از قول عالمی پیروی کرده و به حدیث رسول خدا ﷺ بی‌اعتنایی می‌کنند.»

از سعید بن ابی‌عروبه روایت شده است: «هر کس اختلاف [فتاوای] علما را نشنیده [و از آن آگاهی کافی نداشته] باشد او را عالم و دانشمند به شمار میاور!»

همچنین از قبیصة بن عقبة روایت شده است: «هر کس از اختلاف [فتاوا و احکام دانشمندان مسلمان] آگاهی نداشته باشد رستگار نخواهد شد.»

از ابن القاسم نیز روایت شده است که گفت: «از مالک سؤال شد: چه کسی می‌تواند فتوا صادر کند؟ امام مالک پاسخ داد: صدور فتوا فقط توسط فردی جایز است که از اختلاف رأی مردم درباره‌ی امور، آگاهی کافی داشته باشد. دوباره سؤال شد: منظورت اختلاف اهل رأی است؟ پاسخ داد: در صورت آگاهی از اختلاف رأی اصحاب رسول خدا ﷺ، ناسخ و منسوخ قرآن و احادیث پیامبر ﷺ می‌تواند به افتا بپردازد.»

ابن‌حزم در تحلیل این روایت می‌گوید: «این دیدگاه امام مالک درباره‌ی درست نبودن فتوا یا قضاوت کسی است که از حدیث، فقه یا اختلاف [آرای علما] آگاهی نداشته باشد و چنانچه به یکی [یا دو مورد] از سه فن فوق نیز احاطه داشته باشد، باز هم قضاوت و فتوای او صحیح نخواهد بود. بی‌تردید رأی ابوحنیفه و شافعی نیز چنین بوده است. حال باید نگریست که آیا امروزه قضات و مفتیان این مذاهب چنین صفاتی را دارند؟ اگر چنین نباشند در حقیقت برخلاف چیزی عمل کرده‌اند که ادعای تقلید و پیروی از آن را دارند و در حقیقت به هیچ نتیجه‌ای دست نیافته‌اند.»

---

۱. الاحکام، ابن حزم، ج ۶، ص ۱۴۵.

او در رساله‌ی دیگری می‌نویسد: «قرآن و سنت به صراحت به استدلال، تفکر، اجتهاد و ترک تقلید تأکید داشته و مردم را به این امور فرامی‌خوانند. در میان یاران بزرگوار پیامبر ﷺ نیز این‌گونه نبوده است که عموم اصحاب از اصحابی که از نظر نزدیکی و قرابت به آن حضرت، سابقه در اسلام و علم از آنان برتر بوده‌اند، در امور دینشان به‌طور مطلق پیروی کرده باشند. بلکه مشاهده می‌شود که همه‌ی آنان درباره‌ی امور به اجتهاد پرداخته‌اند. سپس به جستجو و تحقیق درباره‌ی عصر تابعین پرداختیم آنان‌را هم به همین شیوه یافتیم و به این نتیجه رسیدیم که در میان آنان نیز معمول این نبوده است که همگی نزد تابعی یا صحابی یا فقیه بزرگتری که از نظر سنّی یا علم از دیگران در جایگاه برتری بوده باشد، بروند و از همه‌ی اقوالش پیروی کرده و در هیچ امری با او مخالفت ننمایند و هرگز آنان عوام و خواص را به در پیش گرفتن چنین روشی فرانخوانده‌اند.

آنچه ذکر شد وضعیت علم و تقلید در میان مسلمانان سه نسل نخستین صدر اسلام بود که پیامبر ﷺ آنان را مورد ستایش قرار داده است. و دریافتیم که اگر در تقلید از همه‌ی اقوال و فتاوای یک عالم، خیر و برکتی نهفته یا این کار صحیح می‌بود، افرادی که در قرون بعد و دوران رواج فتنه‌ها و بدعت‌ها به دنیا آمدند، هرگز در این کار از اصحاب پیشی نمی‌گرفتند و اگر این کار فضیلت می‌بود، بی‌تردید آنان در این زمینه‌ی گوی سبقت را از ما می‌ربودند.

در میان نسل سوم شخصیت‌های بزرگوار و مهمی وجود داشتند از جمله: ابن جریج [۱] و سفیان بن عینیة [۲] در مکه و ابن ابی الذیب [۳]، محمد بن اسحاق [۴]،

---

۱. ابوخالد عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج فقیه حرم و حافظ قرآن کریم که در سال ۱۵۰ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرة‌الحفاظ، ذهبی، ص ۱۶۹.

۲. سفیان بن عیینة بن میمون که کنیه‌اش ابومحمد هلالی بود، محدّث حرم که در سال ۱۰۷ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۹۸ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرة‌الحفاظ، ذهبی، ص ۲۶۵_۲۶۲.

۳. محمد بن عبدالرحمن بن مغیرة بن حارث بن ابی‌ذئب از حفاظ و فقهای مدینه که در سال ۱۵۹ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرة‌الحفاظ، ذهبی، ص ۱۹۳_۱۹۱.

۴. محمدبن اسحاق بن یسار که کنیه‌اش ابوعبدالله قرشی بود. مؤلف سیره‌ی نبوی و اولین کسی که درباره‌ی غزوات پیامبر ﷺ اقدام به تألیف کتاب کرد. در سال ۸۰ هجری به دنیا آمد و بنا به قول←

عبد الله بن عمر [۱]، اسماعیل بن امیه [۲]، مالک بن انس [۳]، سلیمان بن بلال، [۴] عبد العزیز بن ابی سلمة [۵]، عبد العزیز دراوردی [۶] و ابراهیم بن سعد [۷] در مدینه، سعید بن ابی عروبه [۸]، حماد بن سلمة [۹]،

ارجح در سال ۱۵۲ هجری از دنیا رفت. نگا: طبقات ابن‌سعد، ج ۸، صص ۳۲۲_۳۲۱، المعارف، ابن‌قتیبة، صص ۴۹۲_۴۹۱، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱، ص ۲۳۴_۲۱۴، سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۷، ص ۳۳ و شذرات‌الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۱. ابوعبدالرحمن عبدالله بن عمر بن حفص بن خطاب، محدث و امام ثقه که یکی از ستارگان علم و عمل بود. در سال ۱۷۱ هجری از دنیا رفت. نگا: سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۷، ص ۱۲۳، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۱، صص ۲۸۰_۱۷۹، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۰، ص ۲۱_۱۹، المعرفة و التاریخ، بسوی، ج ۳، ص ۳۷۹ و تاریخ خلیفه، ص ۴۴۸.

۲. اسماعیل بن امیة بن عمرو بن سعید بن عاص که محدثی ثقه و بسیار پرهیزگار بود. بنا به قول ارجح در سال ۱۳۹ هجری وفات کرد. برای مطالعه‌ی بیوگرافی‌اش نگا: تهذیب التهذیب، ابن‌حجر، ج ۱، ص ۲۸۴.

۳. ابوعبدالله مالک بن انس اصبحی امام دارالهجره و یکی از ائمه‌ی چهارگانه اهل سنت که مذهب مالکیه منسوب به اوست. در سال ۹۳ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۷۹ هجری از دنیا رفت. برای مطالعه‌ی زندگی و آثار امام مالک نگا: الدیباج، ابن‌فرحون، ص ۳۰_۱۷، حلیة الأولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۶، ص ۳۱۶، الانتقاء، ابن‌عبدالبر، ص ۴۷_۹. همچنین محمد ابوزهره کتاب "مالک بن انس حیاته و عصره" و امین خولی. نیز سیره‌ی آن امام را به صورت کتابی تدوین کرده است.

۴. ابوایوب سلیمان بن بلال، حافظ، ثقه و مفتی بزرگ که در سال ۱۷۲ هجری از دنیا رفت. نگا: طبقات ابن‌سعد، ج ۵، ص ۴۲۰، تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۲۳۴، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، صص ۱۴۱_۱۴۰، سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۷، ص ۱۰۲، شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۵۹.

۵. ابوعبدالله عبدالعزیز بن عبدالله بن ابوسلمه تیمی، مشهور به ماجشون، محدث و مفتی بزرگ، متوفی سال ۱۶۴ هجری است. نگا: تذکرة الحفاظ، ذهبی، ص ۲۲۳_۲۲۲، طبقات، ابن‌سعد، ج ۷، ص ۲۲۳، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۴۱_۱۴۰، سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۷، ص ۱۰۲، شذرات‌الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۵۹.

۶. عبدالعزیز بن محمد بن عبید الدراوردی که منسوب به یکی از روستاهای خراسان، و متوفی ۱۸۷ هجری است. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۲۶۹.

۷. ابراهیم بن سعد بن ابراهیم، قاضی مدینه که در سال ۱۸۴ هجری در سن ۷۵ سالگی وفات کرد. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۲۵۳.

۸. سعیدبن ابی‌عروبة، حافظ بصری که در سال ۱۵۶ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۱۷۸_۱۷۷.

۹. حماد بن سلمة بن دینار که کنیه‌اش ابوسلمه بصری بود، امامی بزرگ و دانشمندی نحوی بود. که←

حماد بن زید [۱]، معمر بن راشد [۲]، ابوعوانة [۳]، شعبة [۴]، همام بن یحیی [۵]، جریر بن حازم [۶]، هاشم دستوائی [۷]، زکریا بن ابی زائده [۸]،

در سال ۱۶۷ هجری از دنیا رفت. نگا: طبقات، ابن‌سعد، ج ۷، ص ۲۷۲، تاریخ خلیفة، ص ۴۳۹، المعارف، ابن قتیبة، ص ۵۰۳، المعرفة و التاریخ، بسوی، ج ۲، ص ۲۰۴ـ۱۹۳، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۵۷، حلیة الأولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۶، ص ۲۵۷ـ۲۴۹، سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۷، ص ۱۶۸ و شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۱. حماد بن زید بن درهم، حافظ ثقه محدث روزگار که در سال ۹۸ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۷۹ هجری وفات کرد. نگا: سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ص ۱۶۹، طبقات، ابن‌سعد، ج ۷، ص ۲۸۶ـ۲۸۷، المعارف، ابن‌قتیبه، صص ۵۰۲ و ۵۰۳، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۵۷، حلیة الأولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۶، ص ۲۶۷ـ۲۵۷، تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، ج ۱، ص ۱۶۸ـ۱۶۷، البدایة و النهایة، ابن‌کثیر، ج ۱۰، ص ۱۷۴ و شذرات الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲. معمر بن راشد، مشهور به ابوعروة بن ابوعمرو ازدی، امام حافظ (۱۵۳ـ۹۶) هجری. نگا: طبقات، ابن‌سعد، ص ۵۴۶، المعارف، ابن‌قتیبة، ص ۵۰۶، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۹۲، سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۷، ص ۱۸ـ۵، شذرات الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۳۵.

۳. ابوعوانة وضاح بن خالد حافظ و ثقه، متوفی ربیع الاول ۱۷۶ هجری در بصره. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۲۳۷، سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۸، ص ۱۹۳، تاریخ، ابن‌معین، ص ۴۲۹، تهذیب التهذیب، ابن‌حجر، ج ۱۱، ص ۱۱۸.

۴. شعبة بن حجاج بن وردة (۱۶۰ـ۸۲ هجری) حجت و حافظ که شافعی درباره‌ی او می‌گوید: «اگر شعبه نبود در عراق حدیث شناخته نمی‌شد.» نگا: طبقات، ابن‌سعد، ج ۷، ص ۲۸۱، تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۱۹۷ـ۱۹۳، المعارف، ابن‌قتیبة، ص ۵۰۱، المعرفة و التاریخ، ج ۲، ص ۲۸۷ـ۲۸۳، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۷۷.

۵. ابوعبدالله همام‌بن‌یحیی امام و حجت، متوفی رمضان سال ۱۶۴هجری. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص۲۰۱.

۶. ابونضر جریر بن حزم ازدی عتکی از اتباع تابعین و محدّث بصره از حافظان بسیار قوی و بی‌نهایت پرهیزگار بود. در سال ۱۷۰ هجری در حالی که بیش از ۹۰ سال داشت از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۱۹۹، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۵۹.

۷. ابوبکر هشام بن سنبر دستوائی از قبیله بکر بن وائل، حافظ و حجت که از اتباع تابعین و عالمی بسیار فرهیخته بود در سال ۱۵۴ هجری درگذشت. نگا: سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۷، ص ۱۴۹، حلیة الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۶، ص ۲۸۶ـ۲۷۸، طبقات، ابن‌سعد، ج ۷، ص ۲۸۰، المعارف، ابن‌قتیبة، ص ۵۱۲، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۵۸.

۸. ابویحیی زکریا بن ابی زائدة بن خالد بن میمون بن فیروز، قاضی کوفه و از فقهای نیکوکار اتباع تابعین در کوفه، راوی حدیث و بسیار ثقه بود. بنابه قول اصح در سال ۱۴۸ هجری از دنیا رفت. نگا: تهذیب‌التهذیب، ابن‌حجر، ج ۳، ص ۳۳۰ـ۳۲۹.

حبیب بن شهید [۱]، سوّار بن عبدالله [۲]، عبدالله بن حسن [۳] و عثمان بن سلیمان [۴] در بصره و هشیم بن بشیر [۵] در واسط.

سفیان ثوری [۶]، ابن ابی لیلی [۷]، ابن شبرمة [۸]، حسن بن حی [۹]،

---

۱. حبیب بن شهید، مشهور به ابومحمد ازدی از اتباع تابعین در بصره که در سال ۱۴۵ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ. ذهبی، ص ۱۶۵، سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۶ شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۱، ص ۲۱۶، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۵۲.

۲. امام علامه قاضی سوار بن عبدالله بن سوار تمیمی از اتباع تابعین و فقهای بزرگ بصره که از خانواده‌ای دانشمند و اهل قضاوت برخاسته بود. پدربزرگش قاضی بصره بود. او نیز به مقام قضاوت رصافه در بغداد رسید. او فردی ثقه و مورد اعتماد بود که در سال ۲۴۵ هجری وفات کرد. نگا: تهذیب التهذیب، ابن‌حجر، ج ۴، ص ۲۶۹ـ۲۶۸، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۵۴۵ـ۵۴۳ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۹، ص ۲۱۲ـ۲۱۰، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۵۸.

۳. عبدالله بن حسن بن حصین عنبری تمیمی از اتباع تابعین در بصره و پس از سوار بن عبدالله (جدش) به مقام قضاوت آن شهر رسید. او براساس روش کوفی‌ها به بیان فقه می‌پرداخت. اما در برخی از مسائل با آنان اختلاف داشت. سرانجام در سال ۱۶۸ هجری از دنیا رفت. نگا: تهذیب التهذیب، ابن‌حجر، ج ۷، ص ۷، تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۰۶، تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، ج ۱، ص ۲۱۱ و الأعلام، زرکلی، ج ۴، ص ۲۲۶.

۴. عثمان بن سلیمان بن جبیر بن مطعم قریشی، که بستی او را از علمای اتباع تابعین در مکه به شمار آورده است. نگا: مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۴۶.

۵. هشیم بن بشیر بن ابوحازم قاسم سلمی (۱۰۴ـ۱۸۳ هجری) که کنیه‌اش ابومعاویه واسطی بود. عالم بزرگ واسط و از مشایخ بزرگ اتباع تابعین، فقیه و محدّث بزرگی به شمار می‌آمد.

۶. ابوعبدالله سفیان بن سعید بن مسروق ثوری، ملقب به امیرالمؤمنین حدیث، از حفاظ قوی و فقهای برجسته بود که در زمینه‌ی حدیث و فقه به مقام علمی بسیار والایی دست یافت. او همچنین ← بسیار پرهیزگار و متقی بود به گونه‌ای که به مرجعی تبدیل شد که مردم از همه‌ی سرزمین‌های اسلامی به محضرش شرفیاب می‌شدند و از علم و زهد او بهره می‌گرفتند. سرانجام در سال ۱۶۱ هجری در بصره از دنیا رفت. نگا: سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۷، ص ۲۸۰ـ۲۲۹، تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، ج ۱، صص ۲۲۳ـ۲۲۲ و حلیة الأولیاء، ابونعیم اصفهانی، ص ۲۵۶.

۷. محمد بن عبدالرحمن بن ابولیلی از فقهای تابعین در کوفه که در سال ۱۸۳ هجری در دجیل وفات کرد. او فقیه ری بود که به مقام قضاوت نیز رسید. نگا: المعارف، ابن‌قتیبة، ص ۴۹۴.

۸. عبدالله‌بن‌شبرمه نسبی از فقهای تابعین در کوفه و از مشایخ کبار آن دیار، عالم الحدیث و بسیار پرهیزگار بود که در سال ۱۴۴ هجری از دنیا رفت. نگا: تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، ج ۱، صص ۲۷۲ـ۲۷۱.

۹. ابوعبدالله حسن بن صالح بن حی بن حیان همدانی ثوری محدث و فقیه بزرگ از اتباع تابعین در کوفه بود. او دانشمندی فرهیخته و بسیار پرهیزگار بود که در سال ۱۶۷ هجری از دنیا رفت. نگا: ←

شریک بن عبدالله [۱]، ابوحنیفه [۲]، زهیر بن معاویة [۳]، جریر بن عبد الحمید [۴]، محمد بن خازم [۵] در کوفه.

اوزاعی [۶]، سعید بن عبدالعزیز [۷]، زبیدی [۸]، قاضی یحیی بن حمزة [۹] و

طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۸۵، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۷۰.

۱. ابوعبدالله شریک‌بن‌عبدالله‌بن‌ابی‌شریک از قبیله نخع بود، که در سال ۱۷۵هجری در دوران حکومت قتیبة‌بن‌مسلم در بخارا به‌دنیا آمد. پدر بزرگش از سپاهیان اسلام در جنگ قادسیه بود. او از فقهای بزرگ و دانشمندان نام‌آور اتباع تابعین بود که همه‌ی عمر خویش را وقف علم کرده بود. سرانجام در سال ۱۷۷هجری در کوفه از دنیا رفت. نگا: المعارف، ابن‌قتیبة، صص ۵۰۹ـ۵۰۸ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۷۰.

۲. ابوحنیفه نعمان بن ثابت، متولد سال ۸۰ هجری که در کوفه به خرازی می‌پرداخت. او یکی از فقهای بزرگ و از تابعین بود که مذهب حنفی (یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت) به او نسبت داده می‌شود. در سال ۱۵۰ هجری در بغداد از دنیا رفت. نگا: المعارف، ابن‌قتیبة، ص ۴۹۵.

۳. ابوخیثمة زهیربن‌معاویه‌بن‌خدیج جعفی که در کوفه به دنیا آمد، و از علمای ثقه در علم‌الحدیث بود. بستی او را جزو اتباع تابعین در شام به‌شمار آورده است. او حافظ و بسیار دانشمند بود، که در رجب سال ۱۸۸هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۲۷۲ـ۲۷۱، مشاهیر علماءالأمصار، بستی، ص ۱۸۶.

۴. جریر بن عبدالحمید بن قرط مشهور به ابوعبدالله ضبی کوفی (۱۸۸ـ۱۱۰ هجری)، محدث و قاضی ری، ثقه و بسیار مورد اعتماد بود. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۲۷۲ـ۲۷۱ و التقریب، ج ۱، ص ۱۲۷.

۵. ابو معاویه محمدبن خازم کوفی که در کودکی نابینا شده بود. او محدث کوفه و بسیار ثقه بود و بیش از همه‌ی مردم از اعمش حدیث روایت کرده است. او در سال ۱۱۳ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۹۵ هجری از دنیا رفت. او را به مرجئه بودن متهم کردند. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۲۹۵ـ۲۹۴ و تقریب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۱۵۷.

۶. ابوعمرو عبدالرحمن بن عمر بن یحمد یکی از ائمه‌ی فقهی و از دانشمندان پرهیزگار، حافظ، فاضل و عابد و ثقه بود. او از اتباع تابعین بود که در بیروت زندگی می‌کرد. در سال ۱۵۷ هجری در سن ۷۲ سالگی وفات کرد. نگا: المعارف، ابن‌قتیبة، ص ۴۹۷ـ۴۹۶ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۸۰.

۷. سعید بن عبدالعزیز مشهور به ابومحمد تنوخی دمشقی از فقهای پرهیزگار و عابد اتباع تابعین در شام و حافظ بزرگی بود که در سال ۹۰ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۶۷ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۲۲۰ـ۲۱۹ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۸۴.

۸. ابوهذیل محمد بن ولید حمصی زبیدی قاضی ثقه، از یاران زهری و از علمای بزرگ شام به شمار می‌آمد که در محرم سال ۱۴۹ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۱۶۳ـ۱۶۲، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۸۲ و تقریب التهذیب، ابت حجر، ج ۲، ص ۲۱۵.

۹. قاضی یحیی بن حمزه مشهور به ابوعبدالرحمن دمشقی، قاضی و دانشمند دمشقی که در حدود ۳۰ سال به قضاوت پرداخت. و از او احادیث فراوانی در صحاح سته روایت شده است. او سرانجام در←

شعیب بن ابی‌حمزة [۱] در شام، لیث بن سعد [۲] و عقیل بن خالد [۳] در مصر. همه‌ی آنان براساس روشی که ذکر شد، عمل نموده‌اند و هرگز در میان آنان کسی نبوده که از استادش پیروی و استادش از امامش و... پیروی کرده و هیچ کدام نظرات و فتاوای او را رد نکرده باشد.

پس از این علما، محدثین و فقهای فرهیخته و پرهیزگار، عالمان دیگری به دنیا آمدند که آنان نیز همین روش را در پیش گرفتند و هرگز خود را ملزم بر پیروی از همه‌ی آرای کسی جز رسول خداﷺ ننمودند. از جمله‌ی این علما می‌توان شخصیت‌های ارزشمند زیر را نام برد:

یحیی بن سعید بن قطان [۴]، عبدالرحمن بن مهدی [۵]، بشر بن مفضّل [۶]، خالد بن حارث [۷]،

سال ۱۸۳ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۲۸۶.

۱. شعیب بن ابوحمزه مشهور به ابوبشر اموی حمصی کاتب، ثقه و راوی بزرگ صحاح سته که در سال ۱۶۳ هجری وفات کرد. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ص ۲۲۲ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۸۲.

۲. ابوحارث‌لیث‌بن‌سعدبن عبدالرحمن، امام مصر و دانشمند بزرگ اتباع تابعین که از علمای بزرگ فقه، علم و تقوا بود. علما بر بزرگی امانت‌داری و مقام والای او در فقه و حدیث اتفاق‌نظر دارند. او در سال ۱۷۵ هجری وفات کرد. نگا: تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، ج ۱، ص ۷۴، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۹۱.

۳. ابوخالد عقیل بن خالد ایلی قرشی اموی حافظ حجت که بستی او را از اتباع تابعین در شام به شمار آورده است. او از بهترین یاران زهری و از افراد نیکوکار قبیله ایلی بود که در سال ۱۴۴ هجری در مصر وفات کرد. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۱۶۲ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۸۳.

۴. یحیی بن سعید بن فروخ مشهور به ابوسعید تیمی قطان از اتباع تابعین در بصره و از علمای بزرگ آن دوره بود که در زمینه‌ی حدیث، علم وافری داشت. او در سال ۱۹۸ هجری درگذشت. احمد بن حنبل، یحیی بن معین و علی بن المدینی از علم او بسیار بهره گرفته‌اند. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۰۰ـ۲۹۸.

۵. عبدالرحمن بن مهدی بن حسان عنبری مشهور به ابوسعید بصری حافظ حجت،امام، رجال‌شناس و محدث بزرگ، که ابن‌المدینی می‌گوید: «هرگز عالم‌تر از او ندیدم.» در جمادی‌الثانی سال ۱۹۸ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۳۲ـ۳۲۹ و تقریب التهذیب، ابن‌حجر، ج ۱، ص ۴۹۹.

۶. بشربن‌مفضّل‌بن‌لاحق مشهور به ابواسماعیل رقاسی، حافظ عابد که از علمای بزرگ اتباع تابعین در بصره بود. او فردی ثقه، دارای حافظه‌ای قوی و عادل بود که در سال ۱۸۶ یا ۱۸۷هجری از دنیا رفت. نگا:تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۱۰ـ۳۰۹، تقریب‌التهذیب، ابن حجر، ج ۱، ص ۱۰۱، مشاهیر علماءالأمصار، بستی، ص ۱۶۱.

۷. خالد بن حارث بن ابوعبید مشهور به ابوعثمان هجیمی بصری از علما و بزرگان بصره و حافظ و حجت بود که در سال ۱۱۹ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۸۶ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ←

عبد الرزاق [1]، وکیع [2]، یحیی بن آدم [3]، حمید بن عبد الرحمن رواسی [4]، ولید بن مسلم [5]، حمیدی [6]، امام شافعی، ابن مبارک [7]،

ص ۳۰۹، تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۱، ص ۲۱۲ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۶۱.

۱. عبدالرزاق بن همام بن نافع، مشهور به ابوبکر صنعانی، حافظ بزرگ، ثقه و مؤلف بزرگی است که در آخر عمر نابینا شدَ. در شوال سال ۲۱۰ هجری در سن ۸۵ سالگی درگذشت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۶۴ و تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۱، ص ۵۰۵.

۲. وکیع بن جراح بن ملیح مشهور به ابوسفیان رواسی کوفی از اتباع تابعین و از حفاظ بزرگ و فاضل بزرگی بود که همه‌ی عمر خود را صرف علم‌اندوزی، مسافرت‌های علمی، گردآوری، تألیف، حفظ و روایت حدیث و ترویج و تبلیغ مفاهیم دینی کرد. او در سال ۱۲۹ هجری به دنیا آمد و در روز عاشورای سال ۱۹۷ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۰۶ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۷۳.

۳. یحیی بن آدم بن سلیمان کوفی مشهور به ابوزکریا قریشی، حافظ، علامه و مؤلف کتاب «الخراج»، از علمای بزرگ زمان خود بود که در ربیع‌الاول سال ۲۰۳ هجری وفات کرد. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۶۱ـ۳۵۹ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۳۴۱.

۴. حمید بن عبدالرحمن بن حمید مشهور به ابوعوف رواسی، امام حافظ و دانشمند بزرگ که در سال ۱۸۹ یا ۱۹۰ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۲۸۹ـ۲۸۸ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۷۲.

۵. ولیدبن‌مسلم مشهور به ابوالعباس‌اموی عالم دمشقی امام‌حافظ که در سال ۱۱۹هجری به‌دنیا آمد. از او در حدود ۷۰اثر برجای مانده‌است. او به تاریخ اهتمام فراوانی داشت و بسیار بدان می‌پرداخت. در محرم سال ۱۹۵هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج۱، ص۳۰۵ـ۳۰۲ و تقریب‌التهذیب، ابن‌حجر، ج ۲، ص۳۳۷.

۶. عبدالله بن زبیر حمیدی مکی حافظ و فقیه بزرگ که در سال ۲۱۹ هجری در مکه از دنیا رفت. او حدیث و سایر علوم را از سفیان بن عیینة و مسلم بن خالد و دیگران فراگرفت و یکی از یاران بزرگ شافعی به شمار می‌آمد. بخاری، ذهلی، ابوزرعة، ابوحاتم، بشر و گروهی دیگر احادیثی را از او روایت کرده‌اند. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۴۱۴ـ۴۱۳، تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۵ ص ۲۱۵ و طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۷. عبدالله بن مبارک بن واصح مشهور به ابوعبدالرحمن حنظلی مروزی امام، حافظ، زاهدی بزرگ بود که در سال ۱۱۸ هجری به دنیا آمد. همه‌ی عمرش را در مسافرت اعم از حج، تجارت و جهاد گذراند. از سفیان ثوری و سفیان بن عیینة به نقل حدیث پرداخته است. محمد بن حسن شیبانی، ابن‌مهدی و... به روایت احادیث از او پرداخته‌اند. او هم زمان از علم، فقه، ادبیات، نحو، لغت، تقوا، شعر، پرهیزگاری و عبادت بهره‌ی فراوان داشت. او فردی ثقه و مورد اعتمادی بود که آثار زیادی از او برجای مانده است. سرانجام در رمضان سال ۱۸۱ هجری در هیق زمانی که از جهاد بازمی‌گشت، از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۲۶۸ـ۲۶۷، البدایة و النهایة، ابن‌کثیر، ج ۱۰، ص ۱۷۷، تهذیب التهذیب، ابن‌حجر، ج ۵، ص ۳۸۲، حلیة الأولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۸، ص ۱۶۲، الجواهر ←

حفص بن غیاث [۱]، یحیی بن زکریا بن ابی‌زائدة [۲]، ابوداود طیالسی [۳]، ابوالولید طیالسی [۴]، محمد بن ابوعدی [۵]، محمد بن جعفر [۶]، یحیی بن یحیی نیشابوری [۷]، یزید بن هارون [۸]، یزید بن زریع [۹]، اسماعیل

المضیئة، عبدالقادر قرشی، ج ۲، ص ۲۳۴ و التاریخ الکبیر، ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۱۲.

۱. حفص بن غیاث بن طلق بن معاویة نخعی از اتباع تابعین در کوفه، زمانی قاضی بغداد بود و سپس به قضاوت کوفه رسید. او امامی حافظ و ثقه بود که در سال ۱۱۷ هجری به دنیا آمد و در سال ۱۹۴ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۲۹۸ـ۲۹۷ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۷۲.

۲. ابو سعید یا ابوزکریا یحیی بن زکریا بن ابی زائدة همدانی حافظ و فقیه بزرگ از اتباع تابعین بود که به قضاوت مدائن رسید و در سال ۱۸۴ هجری در بغداد از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۲۶۸ـ۲۶۷ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۷۴.

۳. سلیمان بن داود بن جارود مشهور به ابوداود طیالسی حافظ بزرگ که در سال ۲۰۴ هجری در سن ۸۰ سالگی از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۵۲ـ۳۵۱.

۴. هشام بن عبدالملک بصری معروف به ابوالولید طیالسی، امام حافظ و یکی از دانشمندان مشهور زمان خود بود که در سال ۱۳۳ هجری به دنیا آمد و در ربیع‌الآخر سال ۲۲۷ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۸۳ـ۳۸۲.

۵. ابوعمرو محمد بن ابراهیم بن عیسی (ابوعدی) از منسوبان به بنی‌سلیم که از اتباع تابعین در بصره و حافظ ثقه که در سال ۱۹۴ هجری در حالی که بیش از ۸۰ سال سن داشت، از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۸۳ـ۳۸۲ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۶۲.

۶. ابوعبدالله‌محمدبن‌جعفر هذلی مشهور به غندر، حافظ‌ثقه و دانشمند بزرگ که در آغاز ذی‌القعده سال ۱۹۳ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص۴۱۶ـ۴۱۵ و تقریب‌التهذیب، ابن‌حجر، ج ۲، ص ۱۵۱.

۷. ابوزکریا یحیی بن یحیی بن بکیر بن عبدالرحمن تمیمی نیشابوری حنظلی، امام روزگار خویش بود که امام مالک، سلیمان بن بلال، حمادین، بخاری، مسلم، ترمذی و بسیاری از علمای دیگر به روایت حدیث از او پرداخته‌اند. گفته شده است: «بعد از ابن‌مبارک، فردی مانند ابوزکریا تمیمی در خراسان ظهور نکرده است.» او فردی ثقه و از بزرگان روزگار خویش و از نظر علم، دین، فضایل، تقوا و تخصص سرآمد معاصرانش بوده است. سرانجام در سال ۲۲۴ هجری وفات کرد. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۴۱۶ـ۴۱۵ و تهذیب التهذیب، نووی، ج ۱۱، ص ۲۹۷.

۸. یزیدبن‌هارون‌بن‌زادی مشهور به شیخ‌الاسلام ابوخالدسلمی‌امام و حافظ بزرگ که در سال ۱۱۸هجری به دنیا آمد و در ربیع‌الثانی سال ۲۰۶هجری در واسط از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج۱،ص ۳۲۰ـ۳۱۷.

۹. یزید بن زریع مشهور به ابومعاویه بصری حافظ ثقه و حجت، محدث بصره که از سلیمان تمیمی، حمید طویل، ابوسلمه، حبیب معلم و... روایت کرده است. ابن‌مبارک، ابن‌مهدی، بهز بن اسد و راویان دیگر به روایت حدیث از او پرداخته‌اند. ابن‌معین او را ثقه دانسته و گفته است: «او از مورد اعتمادترین علمای بصره است.» احادیث زیادی از او روایت شده است. سرانجام در سال ۱۸۲ هجری در سن ۸۱ سالگی←

بن جریر [۱]، ازهر بن سعد [۲]، عفان بن مسلم [۳]، بشر بن عمر [۴]، ابو عاصم نبیل [۵]، معتمر بن سلیمان [۶]، نضربن شمیل [۷]، مسلم بن ابراهیم [۸]، حجاج بن منهال [۹]، ابو عامر

درگذشت. نگا: تذکرة الحافظ، ذهبی، ج ۱، ص ۲۵۶ و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۱۱، ص ۷۲۵.

۱. ابوعبدالله یا ابوالعباس وهب بن جریر بن حازم ازدی بصری محدث ثقه، که در سال ۲۰۶ هجری در حالی که بیش از ۸۰ سال سن داشت، دار فانی را وداع گفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۳۷ـ۳۳۶ و تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۳۳۸.

۲. ازهر بن سعد سمان، مشهور به ابوبکر باهلی، امام حجت و از اتباع تابعین در بصره بود. او فردی ثقه و مورد اعتماد به شمار می‌رفت. به طوری که بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی و نسائی از او احادیثی را روایت کرده‌اند. سرانجام در سال ۲۰۳ هجری در سن ۹۴ سالگی بدورد حیات گفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۴۲، تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۱، ص ۵۱ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۶۲.

۳. عفان بن مسلم بن عبدالله باهلی، مشهور به ابوعثمان صفار انصاری بصری محدث بغداد، فردی ثقه و دارای حافظه قوی بود. ابن مدینی درباره‌ی او می‌گوید: «به حدی درباره‌ی احادیث دقت می‌کرد که هرگاه درباره‌ی حرفی از حدیثی تردید می‌کرد یا دچار وهم و گمان می‌شد آن حدیث را کنار می‌گذاشت.» در سال ۱۳۰ هجری به دنیا آمد و در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۸۱ـ۳۷۹ و تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۵.

۴. ابومحمد بشر بن عمر بن حکم زهرانی ازدی مشهور به ابومحمد ازدی حافظ ثقه و دارای حافظه‌ای قوی بود که در سال ۲۰۷ یا ۲۰۹ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۳۷ و تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۱، ص ۱۰۰.

۵. شیخ‌الاسلام ابوعاصم نبیل ضحاک بن مخلد بن مسلم شیبانی بصری، حافظ بزرگ که در ذی‌الحجهٔ سال ۲۱۲ هجری در سن ۹۰ سالگی در بصره بدرود حیات گفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ← ذهبی، ج ۱، ص ۳۶۷ـ۳۶۶ و تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۱، ص ۳۷۳.

۶. ابومحمد معتمر بن سلیمان بن طرخان تیمی، از موالی بنی‌مرة، محدث بصره، فردی آگاه و ثقه بود. در سال ۱۰۷ هجری به دنیا آمد و در محرم سال ۱۸۷ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۲۶۷ـ۲۶۶، تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۶۳ و مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۶۱.

۷. نضر بن شمیل مشهور به ابوالحسن مازنی بصری نحوی و لغوی بزرگ، حافظ و دانشمند والایی بود که در مرو زندگی می‌کرد و در آخرین روز از سال ۲۰۴ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، صص ۳۱۵ـ۳۱۴ و تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۳۰۱.

۸. ابوعمرو مسلم بن ابراهیم ازدی فراهیدی بصری، عالمی ثقه و مورد اعتماد که در صفر سال ۲۲۰ یا ۲۲۲ هجری از دنیا رفت. او در سن ۹ سالگی نابینا شده بود. نگا: تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۴۴ و تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۹۴.

۹. ابومحمد حجاج بن منهال انماطی بصری، حافظ حجت و ثقه که از جریر بن حازم، حمادین، ←

عقدی [۱]، عبدالوهاب ثقفی [۲]، محمدبن‌یوسف فریابی [۳]، وهیب‌بن‌خالد [۴]، عبدالله‌بن‌نمیر [۵] و... هیچ کدام از افراد ثقه و مورد اعتماد فوق هرگز از قول هیچ امام، عالم یا صحابی یا تابعی به طور مطلق پیروی نکرده‌اند. بلکه معتقد بودند که فقط اطاعت مطلق از فرموده‌های پیامبر ﷺ درست است.

پس از این محدثان، فقیهان و راویان بزرگ، علما و دانشمندان دیگری آمده‌اند که آنان نیز به همین راه و روش اعتقاد داشته‌اند.

شعبه و دیگران روایت می‌کرد. بخاری و دیگران نیز از او احادیث فراوانی را روایت کراده‌اند. احمد بن حنبل، ابوحاتم، عجلی و نسائی او را ثقه دانسته‌اند. او در شوال سال ۲۱۷ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، صص ۴۰۳_۴۰۲ و تهذیب التهذیب، ابن‌حجر، ج ۳، ص ۲۰۶.

۱. ابوعامر عبدالملک بن عمرو عقدی قیسی بصری، حافظ ثقه که احادیث را از ایمن بن نائل، عکرمة بن عمار، فلیح بن سلیمان و دیگران روایت می‌کرد. احمد بن حنبل، اسحاق، علی بن مدینی، یحیی بن معین و... از او احادیثی را روایت کرده‌اند. یحیی بن معین، ابوحاتم و نسائی او را ثقه دانسته‌اند. او در سال ۲۰۴ یا ۲۰۵ هجری از دنیا رفت. نگا: تهذیب التهذیب، ابن‌حجر، ج ۶، صص ۴۰۹_۴۱۰.

۲. ابومحمد عبدالوهاب بن عبدالمجید بن صلت ثقفی بصری حافظ و ثقه از اتباع تابعین در بصره بود که از حمید طویل، ابوسختیانی، خالد حذّاء و دیگران روایت می‌کرد. شافعی، احمد بن حنبل، علی ابن مدینی، یحیی بن معین و... نیز از او احادیثی را روایت کرده‌اند. یحیی بن معین، ابن‌حبان، ترمذی و... او را ثقه دانسته‌اند. او در سال ۱۹۴ هجری در سن ۸۴ سالگی درگذشت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۲۱، تهذیب التهذیب، نووی، ج ۶، ص ۴۵۰، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص ۱۶۰.

۳. ابوعبدالله محمد بن یوسف بن واقد ضبّی شیخ شام، حافظ ثقه و از بزرگان عصر خویش بود که او را بر عبدالرزاق صنعانی هم مقدم می‌دانستند. او از اوزاعی، جریر بن حازم، نافع و چند تن دیگر حدیث روایت می‌کرد. عجلی، نسائی، ابوزرعه و... او را ثقه و مورد اعتماد دانسته‌اند. او در آغاز سال ۲۱۲ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۷۶، تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۶، ص ۵۳۵ و تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۲۱.

۴. وهب یا وهیب‌بن‌خالدبن‌عملان مشهور به ابوبکر باهلی امام حافظ و دارای قوه حافظه بسیار قوی در فقه و علم همانند حمادبن‌زید بود. در سال ۱۶۵هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرة الحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۷۶.

۵. ابوهشام عبدالله بن نمیر همدانی کوفی، امام، حافظ ثقه که از اسماعیل بن ابوخالد، اعمش، یحیی بن سعید، هشام بن عروة و اوزاعی روایت می‌کرد. همچنین پسرش محمد، احمد بن حنبل، ابوخیثمه، یحیی بن معین، علی بن مدینی و دیگران احادیثی را از او روایت نموده‌اند. ابن‌معین و ابن‌حبان او را ثقه و مورد اعتماد دانسته‌اند. سرانجام در سال ۱۹۹ هجری در سن ۸۴ سالگی از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۲۷ و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۶، ص ۵۷.

از جمله: احمد بن حنبل [۱]، اسحاق بن راهویه [۲]، ابو ثور [۳]، ابو عبید [۴]، ابو خیثمة [۵]، ابو ایوب هاشمی [۶]، ابو اسحاق فزاری [۷]، مخلد بن حسین [۸]، محمد بن یحیی

---

۱. امام ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل که مذهب حنبلی به او نسبت داده می‌شود. حافظ و حجت بود. او روز جمعه ۱۲ ربیع‌الاول سال ۲۴۱ هجری در سن ۷۷ سالگی به لقای حق شتافت. پسرش صالح زندگی‌نامه او را به رشته‌ی تحریر در آورده است. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۴۳۲_۴۳۱.

۲. اسحاق بن ابراهیم بن مخلد، ملقب به ابویعقوب تمیمی و مشهور به ابن‌راهویه، امام حافظ که در سال ۱۶۶ هجری به دنیا آمد و در شب نیمه‌ی شعبان سال ۲۳۸ هجری در سن ۷۷ سالگی از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۴۳۵_۴۳۳. ۴. ابوثور ابراهیم بن خالد کلبی امام مجتهد و حافظ که به روش اهل عراق گرایش داشت. مدتی ملازم شافعی بود و از او علومی را فرا گرفت. او آثار فراوانی دارد که در آن به اختلاف فقهی علما اشاره می‌کند و خودش در میان آرای علما، براساس حجت و برهان احکام را برمی‌گزید. در صفر سال ۲۴۰ هجری در بغداد درگذشت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۴۳۵_۴۳۳ و الانتقاء، ابن‌عبدالبر، ص ۱۰۷.

۴. ابوعبید قاسم بن سلام بغدادی امام مجتهد و ثقه از یاران شافعی بود که به طور مطلق از آرای او پیروی نمی‌کرد و نظرات خود را نیز درباره‌ی امور بیان می‌کرد. او آثار فراوانی دارد. از جمله: الأموال، غریب القرآن، غریب الحدیث، معانی القرآن و... او در سال ۲۲۲ هجری در مکه مکرمه از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۴۱۸_۴۱۷، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۲، ص ۴۰۳، الانتقاء، ابن عبدالبر، ص ۱۰۷، معجم الأدباء، ج ۶، ص ۱۶۶ و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۷، ص ۳۱۶.

۵. ابوخیثمة زهیر بن حرب نسائی محدث بغداد که در سال ۲۳۴ هجری در سن ۷۴ سالگی درگذشت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۴۳۷.

۶. ابوایوب سلیمان بن داود بن علی بن عبدالله بن عباس هاشمی قریشی، فردی پرهیزگار و ثقه بود. سرانجام در سال ۲۱۹ هجری از دنیا رفت. نگا: تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۴، ص ۱۸۷.

۷. ابواسحاق‌ابراهیم‌بن‌محمدالحارث فزاری، ابوثور ابراهیم‌بن‌خالدکلبی امام مجتهد و حافظ که به روش اهل عراق گرایش داشت. مدتی ملازم شافعی بود و از او علومی را فراگرفت. او آثار فراوانی دارد که در آن به اختلاف فقهی علما اشاره می‌کند و خودش در میان آرای علما، براساس حجت و برهان احکام را برمی‌گزید. در صفر سال ۲۴۰هجری در بغداد درگذشت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص۴۳۵_۴۳۳ و الانتقاء، ابن‌عبدالبر، ص۱۰۷. امام ثقه و حجت که در واسط به دنیا آمد و در شام اقامت گزید. از فقها، حافظان و پرهیزگاران اتباع تابعین به شمار می‌رفت. بسیار دانشمند و بردبار بود. سالها در مرزها به مرزبانی پرداخت تا اینکه در سال ۱۸۵ یا ۱۸۶هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص۲۷۴_۲۷۳ و مشاهیر علماءالأمصار، بستی، ص۱۸۲.

۸. ابومحمد مخلّد بن حسین ازدی بصری مهلبی، که در مصیصة اقامت گزید. او از اوزاعی، ابن جریج، هشام بن حسان و... روایت می‌کرد. ابن‌نبیشة، داود بن معاذ عتکی، ابواسحاق فزاری و ←

ذهلی [۱]، ابوبکر بن ابی‌شیبة [۲]، عثمان بن ابی‌شیبة [۳]، قتیبة بن سعید [۴]، مسدّد بن مسرهد [۵]، فضل بن دکین [۶]، محمدبن مثنی [۷]، بندار [۸]، محمد بن عبدالله

ابن‌مبارک از او احادیثی را روایت کرده‌اند. عجلی، ابن‌حبان و ابن‌سعد او را ثقه دانسته‌اند. او در سال ۱۹۱ هجری از دنیا رفت. نگا: تهذیب‌التهذیب، ابن حجر، ج ۱۰، ص ۷۳.

۱. ابوعبدالله محمد بن یحیی بن عبدالله بن خالد نیشابوری ذهلی، حافظ نیشابور که از عبدالرحمن بن مهدی، بشر بن عمر زهرانی، محمد بن بکیر و دیگران روایت کرده و اصحاب صحاح به جز مسلم بن حجاج به روایت احادیث از او پرداخته‌اند. نسائی و دیگران او را ثقه دانسته‌اند. در ربیع‌الأول سال ۲۵۸ هجری در سن ۹۰ سالگی درگذشت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۵۳۲-۵۳۱.

۲. عبدالله بن محمد بن ابراهیم کوفی مشهور به ابوبکر بن ابی‌شیبة، حافظ ثقه که المسند، الاحکام و التفسیر را تدوین کرد. او از ابوالحوص، ابن‌مبارک، شریک و دیگران احادیثی را روایت کرده است. بخاری، مسلم، ابوداود، ابن‌ماجه و دیگران به روایت حدیث از او پرداخته‌اند. ابوحاتم و عجلی او را ثقه دانسته‌اند. او در محرم سال ۲۳۵ هجری دارفانی را وداع گفت.

۳. عثمان بن محمد بن ابراهیم کوفی مشهور به ابوالحسن بن أبی‌شیبة، صاحب تفسیر و مسند، که امامی ثقه و مورد اعتماد و حافظ بزرگی بود. او از هشیم، حمید، عبدالرحمن رواسی و... احادیثی را روایت کرده است. گروهی نیز مانند ترمذی، نسائی، ابوحاتم و ابوزرعة و... احادیث را از او روایت کرده‌اند. ابن‌حبان او را ثقه دانسته است. در آغاز سال ۲۳۹ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۴۴۴ و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۷، ص ۱۵۱-۱۴۹.

۴. قتیبة (علی) بن سعید بن جمیل بن طریف ثقفی، مشهور به ابورجاء بغلانی، از راویان ثقه‌ای بود که از امام مالک، لیث، فضیل، ابن عیاض و... به روایت احادیث می‌پرداخت. همچنین اصحاب صحاح به جز ابن‌ماجه از او احادیثی را روایت کرده‌اند. ابن‌معین، ابوحاتم و نسائی او را ثقه دانسته‌اند. او در شعبان سال ۲۴۰ هجری از دنیا رفت. نگا: تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۸ ص ۳۶۰-۳۵۹.

۵. مسدّد بن مسرهد، ملقب به ابوالحسن اسدی بصری، حافظ حجت که در سال ۲۲۸ هجری در حالی که سالخورده شده بود، از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۶. ابونعیم عمرو بن حماد بن زهر تمیمی، مشهور به فضل بن دکین، حافظ ثقه که در سال ۱۳۰ هجری به دنیا آمد. او احادیث را از اعمش، ایمن بن وائل، عبدالرحمن بن غسیل، امام مالک و... روایت می‌کرد. بخاری، ابوبکر بن ابی‌شیبة، اسحاق بن راهویه، عبدالله بن مبارک، یحیی بن معین، احمد بن حنبل و... احادیث را از او روایت کرده‌اند. در شعبان سال ۲۱۹ هجری در سلخ به شهادت رسید. نگا: تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۸، ص ۲۷۰ و تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۷۲.

۷. ابوعبدالله محمدبن عبداللّه‌بن‌مثنی، شیخ، محدث و قاضی بصره که در سال ۱۱۸هجری به‌دنیا آمد و در رجب سال ۲۱۵هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص۳۷۱و تهذیب التهذیب، ابن‌حجر، ج۹، ص ۲۵.

۸. محمد بن بشار بن عثمان، مشهور به ابوبکر بندار بصری، امام و دانشمند روزگارش در زمینه‌ی علوم دینی و روایت بود که از عبدالوهاب ثقفی، غندر، روح بن عباده، ابن‌ابی‌عدی و گروه فراوان ←

بن نمیر [۱]، محمد بن علاء [۲]، حسن بن محمد زعفرانی [۳]، سلیمان بن حرب [۴]، عارم [۵] و...

هیچ کدام از آنان از هیچ کس به جز رسول خدا ﷺ به طور مطلق اطاعت و پیروی نکرده‌اند. آنان به محضر علما و حافظان نسل قبل شرفیاب شده بودند. اگر بر این باور بودند که در مسائل دینی امکان تقلید از کسی جز رسول خدا ﷺ وجود دارد، به یقین این کار را می‌کردند.

سپس بعد از این نسل علمای دیگری پا به عرصه وجود گذاشتند. از جمله:

دیگری احادیث را روایت کرده است. همچنین اصحاب صحاح، ابوزرعه، ابوحاتم، بقی بن مخلد و... احادیث را از او روایت کرده‌اند. او در رجب سال ۲۵۲ هجری درگذشت. نگا: تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۹، ص ۷۰ و تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۵۱۱.

۱. ابوعبدالرحمن محمد بن عبدالله‌بن نمیر همدانی کوفی، حافظ ثقه که در رمضان سال ۲۳۴ هجری وفات کرد. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۴۴۰ـ۴۳۹ و تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲. محمد بن علاء مشهور به ابوکریب همدانی، محدث کوفه که در جمادی‌الثانی سال ۲۴۸ هجری در سن ۸۷ سالگی درگذشت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۴۹۷.

۳. ابوعلی حسن بن محمد زعفرانی بغدادی، حافظ و فقیه بزرگ که احادیث را از سفیان بن‌عیینة، ابومعاویه، عبیدة بن حمید، ابن‌ابی‌عدی و... روایت می‌کرد. اصحاب صحاح سته به جز مسلم احادیثی را از او روایت کرده‌اند. او فردی ثقه و مورد اعتماد بود که به مذهب اهل عراق گرایش داشت. سپس از آن دست کشید و یک فقیه شافعی مذهب شد. سرانجام در سال ۲۶۰ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۵۲۵ و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۳۱۸.

۴. ابوایوب سلیمان بن حرب بن بجیل ازدی واشجی بصری، حافظ ثقه و قاضی مکه که احادیث را از شعبة، محمد بن طلحه، وهیب بن خالد، حوشب و... روایت می‌نمود. بخاری، ابوداود و... احادیث را از او روایت می‌کردند. در آخر عمر به بصره بازگشت تا اینکه در سال ۲۲۴ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۹۳ و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۴، ص ۱۷۹.

۵. ابونعمان محمد بن فضل دوسی مشهور به عارم الحافظ بصری که احادیث را از جریر بن حازم، مهدی بن میمون، وهیب بن خالد، حمادین و... روایت می‌کرد. بخاری به طور مستقیم و احمد بن حنبل، ولید بن فضل، یعقوب بن شیبة و... احادیث را از او روایت کرده‌اند. او بسیار ثقه و مورد اعتماد بود. اما در پایان عمر دچار اختلال حافظه شده بود. سرانجام در صفر سال ۲۲۴ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۴۱۱ـ۴۱۰ و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۹، ص ۴۰۳.

بخاری [۱]، مسلم [۲]، ابوداود [۳]، نسائی [۴]، محمد بن سنجر [۵]، یعقوب بن شیبة [۶]، داود بن علی [۷]، محمد بن نصر مروزی [۸]،

---

۱. ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن برزویه جعفی بخاری، امام الحفاظ و شیخ‌الاسلام ثقه، مورد اعتماد و دارای حافظه‌ای بسیار قوی بوده است. مهم‌ترین اثر بر جای مانده از او الجامع الصحیح و الأدب المفرد هستند. در شب عید فطر سال ۲۵۶ هجری دارفانی را وداع گفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۵۵۵ـ۵۵۷ و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۹، ص ۴۷.

۲. امام ابوالحسین مسلم بن حجاج بن مسلم قشیری نیشابوری امام الحفاظ، حجةالاسلام، دانشمند ثقه و مورد اعتماد و دارای حافظه‌ای بسیار قوی و فقیه و مؤلفی گرانقدر بوده است. مهم‌ترین اثر ایشان صحیح مسلم است. او در سال ۲۰۴ هجری به دنیا آمد و در رجب سال ۲۶۱ هجری وفات یافت. نگا: تذکرة الحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۵۸۸ـ۵۹۰ و تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۴۵.

۳. ابوداود سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر بن شدّاد ازدی سیستانی، امام حافظ ثقه و بسیار مورد اعتماد بوده است. او برای کسب علم در سرزمین‌ها به مسافرت پرداخت و اقدام به جمع‌آوری احادیث و تألیف کتاب در این باره کرد، که مهم‌ترین اثر او سنن ابوداود است. او در سال ۲۰۲ هجری به دنیا آمد. در سال ۲۷۵ هجری در بصره از دنیا رفت. او یکی از ائمه‌ی بزرگ فقهی و علمی و حافظ، عابد و زاهد بزرگی بود. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۵۹۱ـ۵۹۳ و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۴، ص ۱۶۹.

۴. ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی بن بحر نسائی در سال ۲۱۴ هجری در نساء به دنیا آمد. او عالم، دانشمند، فقیه، محدث و حافظ بسیار بزرگی بود. احادیث را از افراد فراوانی روایت کرده است. او امام الحدیث، ثقه و مورد اعتماد بود. مهم‌ترین و مشهورترین اثر او سنن نسائی است. سرانجام در سال ۳۰۳ هجری در فلسطین از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۶۹۸ـ۷۰۱ و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۱، ص ۳۷.

۵. ابوعبدالله محمد بن سنجر جرجانی، محدث و حافظ بزرگ که در سال ۲۵۸ هجری در صعید مصر وفات کرد. از او «المسند» برجای مانده است. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۵۷۸ـ۵۷۹ و شذرات الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۲، ص ۱۳۸.

۶. یعقوب‌بن‌شیبة‌بن‌صلت‌بن‌عصفور، مشهور به ابویوسف‌سدوسی‌بصری، محدث، حافظ، علامه و فقیه بزرگ که کتابی به‌نام المسندالکبیر در زمینه‌ی حدیث دارد. در سال ۱۸۰هجری به‌دنیا آمد و در ربیع‌الاول سال ۲۶۲هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، صص۵۷۷ـ۵۷۸ و شذرات‌الذهب، ابن‌عمادحنبلی، ج ۲، ص ۱۴۶.

۷. داود بن علی بن خلف ظاهری اصفهانی، حافظ، فقیه، مجتهد، در کوفه به دنیا آمد سپس به نیشابور رفت و در بغداد بزرگ شد. از سرسخت‌ترین طرفداران و پیروان مذهب شافعی بود. او قیاس را کنار گذاشت و فقط به ظواهر نصوص اکتفا کرد. او را مؤسس مذهب ظاهری دانسته‌اند. در سال ۲۷۰ هجری در بغداد درگذشت. نگا: تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۸، ص ۳۶۹، وفیات‌الاعیان، ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۲۱۹، تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، صص ۵۷۷ـ۵۷۸ و طبقات‌الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۲، ص ۴۲، طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۷۶.

۸. ابوعبدالله محمد بن نصر مروزی حافظ و فقیه بزرگ که در سال ۲۰۲ هجری به دنیا آمد. او←

ابن منذر [۱]، محمد بن جریر طبری [۲]، بقی بن مخلد [۳]، محمد بن عبدالسلام خشنی [۴] و... که هیچ کدام از آن بزرگواران به طور مطلق از آرای امام یا استاد خویش پیروی نمی‌کردند. بلکه همه‌ی این علما مردم را از تقلید برحذر داشته و آن را تقبیح می‌کرد. در میان منسوبان به علم، هرگز کسی را نیافته‌ام که تقلید را جایز دانسته یا مردم را بدان فرا خوانده باشد.

احادیث را از یحیی نیشابوری، عبدان بن عثمان، ابن‌منذر، اسحاق بن راهویه و راویان مشهور دیگری روایت می‌کرد. علاوه بر این پسرش اسماعیل، محمد بن اسحاق رشادی، ابوعبدالله بن الأحزم و... به روایت حدیث از او پرداخته‌اند. او در زمینه‌ی حدیث، دریای علم و تخصص برد و کتابهای فراوانی را تألیف کرده است. او در طلب علم به سرزمین‌های مختلف مسافرت کرد و از جمله‌ی داناترین علما نسبت به اختلاف آرای صحابه و علمای پس از آنان در زمینه‌ی احکام بود. سرانجام در محرم سال ۲۹۴ هجری بدرود حیات گفت. نگا: تهذیب التهذیب، ابن‌حجر، ج ۹، ص ۴۸۹ و تذکرةالحفاظ، ج ۲، ص ۶۵۳ـ۶۵۰.

۱. محمد بن ابراهیم بن منذر نیشابوری مکی، امام مجتهد که در سال ۳۱۸ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۳، صص ۷۸۳ـ۷۸۲.

۲. ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر طبری مفسر، محدث، مورخ، فقیه، اصولی و مجتهد بزرگ در سال ۲۲۴ هجری در آمل طبرستان (مازندران) به دنیا آمد. سپس به بغداد عزیمت کرد. او در فقه دارای مذهب خاص خودش بود. تفسیر طبری، تاریخ طبری، تهذیب الآثار و اختلاف الفقهاء، از جمله‌ی آثار او هستند. در شوال سال ۳۱۰ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۷۱۶ـ۷۱۰. لسان المیزان، ذهبی، ص ۱۰۰، مرآةالجنان، یافعی، ج ۲، ص ۲۶۱، معجم الأدباء، یاقوت‌حموی، ج ۴، ص ۹۴، تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۲، ص ۱۶۲. وفیات الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۵۷۷ و المنتظم، ابن‌الجوزی، ج ۶، ص ۱۷۰.

۳. ابوعبدالرحمن بقی‌بن‌مخلدبن‌یزیدی قرطبی اندلسی محدّث، مفسر، حافظ، فقیه و مجتهد بزرگ و صاحب مسند کبیر که از ۲۴۰ راوی بزرگ احادیثی را روایت کرده است، که یکی از آنان امام احمدبن‌حنبل است. او به مکه، مدینه، مصر و شام مسافرت و مدتی را در مناطق فوق اقامت گزید. سپس دوباره به اندلس بازگشت. از جمله‌ی آثارش می‌توان تفسیر قرآن و کتابی درباره‌ی فتاوای صحابه را نام برد. او در سال ۲۷۶هجری درگذشت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۶۳۱ـ۶۲۹، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۲، ص ۱۶۹، معجم الأدباء، یاقوت حموی، ج ۷، ص ۷۵، نفح‌الطیب، مقری تلمسانی، ج ۹، ص ۲۸۵ و تاریخ العلماء و الرواة، ج ۱، ص ۱۰۷.

۴. ابوالحسن محمد بن عبدالسلام بن ثعلبة خشنی قرطبی اندلسی، حافظ، محدث و لغوی بزرگ که آثار بزرگی از او برجای مانده است. او برای کسب علم به عراق و دیگر سرزمین‌های اسلامی مسافرت کرد. از یاران سفیان بن عیینة، اسماعیل بن یحیی مزنی، شافعی، ابوعبید قاسم بن سلام و... بود. پس از آن به اندلس بازگشت و در آنجا به روایت حدیث پرداخت. از جمله‌ی آثارش می‌توان المصنف فی شرح الحدیث را نام برد. در سال ۲۸۶هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۶۴۹، بغیة المتلمس، ضبی، ص ۹۲، بغیة الوعاة، ص ۶۷.

ابـن وهـب [1] و ابـن ماجـشون [2] نیز چنین بوده‌اند.

هـمچنین مـغـیرة [3]، ابـن ابـی حـازم [4]، مـطـرف [5] و ابـن کنانة [6] نیز هرگز به طور مطلق از امامشان مالک بن انس پیروی و اطاعت نکرده‌اند.

بلکه گاهی در مواردی برخلاف نظر او اعتقاد داشتند یاعمل می‌کردند.

---

۱. ابومحمد عبدالله بن وهب بن مسلم مصری قریشی، فقیه و دانشمند مصر که از محضر مالک و لیث بن سعد بهره‌ها برد. احادیث را از عمرو بن حارث، ابن هانی، حسین بن عبدالله، لیث بن سعد و... روایت می‌کرد. احمد بن عبدالرحمن، لیث بن سعد، عبدالرحمن بسن مهدی، یحیی بسن یحیی نیشابوری، علی بن مدینی، یحیی بن بکیر و... احادیث را از او روایت می‌کردند. او فردی عاقل، متدین، راستگو و قابل اعتماد بود و احادیثش بی‌اشکال و از بزرگوارترین و مورد اعتمادترین علمای زمان خویش بود. در سال ۱۹۷ هجری در مصر دارفانی را وداع گفت. الانتقاء، ابن‌عبدالبر، ص ۴۸، تهذیب‌التهذیب، ابن حجر، ج ۶، ص ۷۰، تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۱، ص ۳۰۴، شجرةالنور الزکیة، محمد محمد مخلوف، ص ۵۸، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۱، صص ۲۲۳_۲۲۲.

۲. عبدالملک‌بن‌عبدالعزیزبن‌عبدالله‌بن‌ابوسلمة مشهور به ابن‌ماجشون، فقیه بزرگواری از اتباع تابعین در مدینه بود که حافظ آرای مذهب فقهای حرمین به‌شمار می‌آمد و از آن دفاع می‌کرد و فروع را بر اساس اصول تبیین شده توسط آنان‌را بیان می‌کرد. از او کتاب بزرگی در زمینه‌ی فقه برجای مانده‌است. در سال ۲۱۲هجری از دنیا رفت. نگا: هدیةالعارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، ص۶۲۳، مشاهیر علماء الأمصار، بستی، ص۱۴۱.

۳. ابوهاشم مغیرة بن عبدالرحمن محزومی که هفت سال پس از وفات امام مالک از دنیا رفت. نگا: طبقات الفقهاء، شیرازی، ص ۱۴۶، المدارک، ج ۱، ص ۲۸۲ و الانتقاء، ابن‌عبدالبر، ص ۵۳.

۴. ابوعبدالله بن عبدالعزیز بن ابی‌حازم، که شش سال پس از امام مالک بن انس از دنیا رفت. نگا: طبقات الفقهاء، شیرازی، ص ۱۴۶.

۵. مطرف‌بن‌عبدالله‌بن‌مطرف مشهور به ابومصعب‌اصم، خواهرزاده امام مالک که ۲۰ سال ملازم او بود و از محضرش بهره‌ها برد. او از امام‌مالک و دیگران احادیث را روایت می‌کرد. ابوزرعة، ابوحاتم، بخاری و... احادیث را از او روایت می‌کردند. او بسیار ثقه و قابل‌اعتماد بود. در سال ۲۲۰هجری در مدینه از دنیا رفت. نگا: طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص۱۴۷، الانتقاء، ابن‌عبدالبر، ص ۵۶، المدارک، ج ۱، ص۲۵۸ و الدیباج‌المذهب، ابن‌فرحون، ص ۳۴۶.

۶. عثمان بن عیسی بن کنانة همان کسی است که پس از امام مالک حلقه‌ی درس او را اداره کرد و به تدریس ادامه داد. دو یا سه سال پس از او از دنیا رفت. نگا: طبقات الفقهاء، شیرازی، صص ۱۴۷_۱۴۶، المدارک، ج ۱، ص ۲۹۲ و الانتقاء، ابن‌عبدالبر، ص ۵۵.

زفـــر [۱] ، ابـــویوسف [۲] ، مـــحـــمد بـــن حـــسن شـــیبانی [۳] ، حـــســـن بـــن زیـــاد [۴] ، بـــکـــار بـــن قـــتیبة [۵]

---

۱. زفر بن هذیل بن قیس عنبری بصری، مشهور به ابوهذیل، در آغاز به اهل حدیث گرایش داشت. سپس به اصحاب رأی متمایل و به یکی از یاران ابوحنیفه تبدیل شد. عالمی ثقه، خردمند، متدین، بسیار دانا و پرهیزگار بود. احادیثش بسیار قابل اعتمادند. در سال ۱۵۸ هجری در سن ۴۸ سالگی در بصره دارفانی را وداع گفت. نگا: العبر، ذهبی، ج ۱، ص ۲۲۹، طبقات الفقهاء، شیرازی، ص ۱۳۵، الجواهر المضیئة، عبدالقادر قرشی، ج ۱، ص ۲۴۳، مرآةالجنان، یافعی، ج ۱، ص ۲۳۹ و تاج التراجم، ص ۲۸.

۲. قاضی ابویوسف یعقوب بن ابراهیم بن حبیب از اصحاب حدیث بود سپس به اهل رأی گرایش پیدا کرد و به یکی از یاران نزدیک ابوحنیفه تبدیل گردید. در دوران خلافت سه تن از خلفا (مهدی، هادی و هارون‌الرشید) به قضاوت پرداخت. مسئولیت عزل و نصب قضات شرق و غرب سرزمین‌های اسلامی را نیز بر عهده داشت. امام احمد و یحیی بن معین او را ثقه دانسته‌اند و اولین کسی بود که او را قاضی القضات نامیدند، و اولین کسی بود که لباس علما را تغییر داد و اولین فردی بود که براساس مذهب ابوحنیفه به تدوین کتاب در زمینه‌ی اصول فقه همت گماشت. کتاب الخراج یکی از آثار مشهور اوست. در سال ۱۸۴ هجری در بغداد بدرود حیات گفت. نگا: طبقات الفقهاء، شیرازی، ص ۱۳۴، الجواهر المضیئة، عبدالقادر قرشی، ج ۲، ص ۲۲۰ و العبر، ذهبی، ج ۱، ص ۲۸۴، تاج التراجم، ص ۸۱

۳. محمد بن حسن شیبانی، عالم بزرگی بود که مدت دو سال در محضر ابوحنیفه تلمذ کرد و به یکی از یاران خاص او مبدّل شد و فقه را از او و سپس از ابویوسف اخذ نمود. او از امام مالک، مسعر، سفیان ثوری و عمرو بن دینار احادیث را روایت می‌کرد. ابوعبید، ابوسلیمان جوزجانی، یحیی بن معین و... به روایت حدیث از او پرداخته‌اند. او اقدام به انتشار آثار ابو حنیفه کرد و در زمینه‌ی علوم عربیه، نحو و حساب تبحّر خاصی داشت. او در دوران هارون‌الرشید قضاوت در زمینه‌ی بردگان را به عهده داشت. سپس به قضاوت ری منصوب شد. از او آثار مهم و مفیدی برجای مانده است. سرانجام در سال ۱۸۷ یا ۱۸۹ هجری در سن ۵۸ سالگی وفات کرد. نگا: طبقات الفقهاء، شیرازی، ص ۱۲۵، العبر، ذهبی، ج ۱، ص ۳۰۲، الجواهر المضیئة، عبدالقادر قرشی، ج ۲، ص ۴۲ و تاج التراجم، ص ۱۵۹.

۴. حسن بن زیاد اللؤلؤی از یاران ابوحنیفه بود که مدتی هم با ابویوسف و زفر به همنشینی پرداخت. قضاوت کوفه را پذیرفت سپس از آن استعفا داد. از ابن‌جریج ۱۲ هزار حدیث را روایت کرد که فقها به همه‌ی آنان نیازمندند. در سال ۲۰۴ هجری وفات کرد. نگا: طبقات الفقهاء، شیرازی، ص ۱۳۶، الجواهر المضیئة، عبدالقادر قرشی، ج ۱، ص ۱۹۳، العبر، ذهبی، ج ۱، ص ۳۴۵، تاج التراجم، ص ۲۲.

۵. بکار بن قتیبة بن اسد بصری فقیه، محدث و قاضی مصر در سال ۱۸۲ هجری در بصره به دنیا آمد. نزد هلال بن یحیی (هلال الرأی) فقه آموخت. علوم بصری‌ها در مصر را زنده نگه داشت. از عبدالصمد بن عبدالوارث صفوان بن عیسی و... حدیث روایت می‌کرد. طحاوی، ابوعوانه و ابوبکر بن خزیمة نیز احادیث را از او روایت می‌کردند. او از فقیه‌ترین افراد زمانه‌ی خویش بود. مدتی قاضی مصر بود تا اینکه در سال ۲۷۰ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۵۷۳←

و طحاوی [۱] نیز چنین بودند. مزنی، ابوعبید بن حربویة [۲]، ابن‌خزیمة [۳] و ابن‌سریج نیز به همین روش اعتقاد داشتند. هر کدام از این بزرگان در مسائلی با اساتید و امامانشان اختلاف رأی داشتند و در آن به حکمی برخلاف نظر آنان معتقد بودند. از جمله‌ی علمای دیگری که به این مسأله اعتقاد داشتند ابوعمر طلمنکی است [۴]، که او هم مقلّد نبوده است، اما در برخی از مسائل رأی شافعی را ترجیح می‌داد. محمد ابوعوف نیز مانند او از کسی تقلید نمی‌کرد. اما در بعضی امور به صحت رأی امام شافعی اعتقاد داشت؛ بسیاری از دانشمندان و

المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۴۶۳، الجواهر المضیئة، عبدالقادر قرشی، ج ۱، ص ۴۵۸،الفوائدالبهیة، ابوثور ابراهیم بن خالد کلبی امام مجتهد و حافظ که به روش اهل عراق گرایش داشت. مدتی ملازم شافعی بود و از او علومی را فرا گرفت. او آثار فراوانی دارد که در آن به اختلاف فقهی علما اشاره می‌کند و خودش در میان آرای علما، براساس حجت و برهان احکام را برمی‌گزید. در صفر سال ۲۴۰ هجری در بغداد درگذشت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۴۳۳ـ۴۳۵ و الانتقاء، ابن‌عبدالبر، ص ۱۰۷. ص ۵۵ و تاج التراجم، ص ۱۹.

۱. ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامه طحاوی ازدی مصری امام فقیه، که مدتی با دایی‌اش مزنی همنشین شد و از او فقه آموخت. اما او را رها کرد و به مذهب ابوحنیفه متمایل شد تا اینکه ریاست مذهب حنفی در مصر را عهده‌دار شد. فردی مورد اعتماد، دارای حافظه قوی، آگاه از مذهب همه‌ی فقها بود. حدیث را از گروهی از علمای مصر روایت کرده و بسیاری از علما هم به روایت احادیث از او پرداخته‌اند. از جمله‌ی آثار او می‌توان به المختصر، معانی‌الآثار، احکام القرآن، النوادر الفقیهة و اختلاف العلماء اشاره کرد. نگا: طبقات الفقهاء، شیرازی، ص ۱۴۲، الجواهر المضیئة، عبدالقادر قرشی، ج ۱، ص ۱۰۲، العبر، ذهبی، ج ۲، ص ۱۸۶، المنتظم، ابن‌الجوزی، ج ۶، ص ۲۵۰، لسان المیزان، ذهبی، ج ۱، ص ۲۷۴، حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۳۵۰.

۲. ابوعبید علی بن حسین بن حرب مشهور به ابن‌حربویه، قاضی مصر و فقیه شافعی که در سال ۳۱۹ هجری وفات کرد. نگا: طبقات الفقهاء، شیرازی، ص ۱۱۰، طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۳، ص ۴۴۶ـ۴۵۵، طبقات الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۵۷ و حسن المحاضرة، سیوطی،ج ۱، ص ۳۱۲.

۳. ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمة امام و حافظ بزرگ در سال ۲۲۳ هجری به دنیا آمد. بیش از ۱۴۰ اثر از او برجای مانده است. در سال ۳۱۱ هجری از دنیا رفت. نگا: تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۲، ص ۷۲۰ـ۷۳۱.

۴. ابوعمر احمد بن محمد بن عبدالله بن ابوعیسی معافری اندلسی قرطبی طلمنکی محدث، مفسر، فقیه، نحوی، مورخ و لغوی بزرگی بود. اولین کسی بود که علم قراءات را به اندلس انتقال داد، و از اساتید ابن‌حزم ظاهری بوده است، و در سال ۴۲۹ هجری از دنیا رفت. از او الدلیل إلی معرفة الجلیل، تفسیر، فضائل مالک و... برجای مانده است. نگا: الأعلام، زرکلی، ج ۱، ص ۲۰۶، شذرات الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۳، ص ۲۴۳، الدیباج، ابن‌فرحون، ص ۳۹ و بغیة المتلمس، ضبی، ص ۱۵۱.

علمای قدیم و جدید چنین بوده‌اند که ذکر نام همه‌ی آنان در این گفتار نمی‌گنجد.
سپس یکی از قصاید خودش را ذکر کرده که ابیات پایانی آن چنین است:

و اهرب عن التقلید فهو ضلالة   إن المقلد فی سبیل الهالک

از تقلید کردن خودداری کن؛ زیرا این کار عین گمراهی است و مقلد در راه هلاک قدم برمی‌دارد.

تأبونه فی القول و هو مقالکم   فی الدین مالک فی ضلال سالک

در گفتار و سخنانتان ادعای نفی آن را دارید، در حالی که تقلید راه و روشی است که در پیش گرفته‌اید. شما را چه شده است که راه گمراهی می‌پیمائید؟!»[1]

مطلبی که در ابتدا از ابن‌حزم نقل گردید، مبنی بر این که از هیچ کس جز رسول خدا ﷺ نباید به طور مطلق اطاعت کرد، پیشتر از شافعی نیز روایت شد. او در مختصر مزنی باب قضاء می‌گوید: «**و لا یقلّد أحد دون رسول الله** ﷺ»: «جز رسول خدا از هیچ کس نباید تقلید کرد.»[2]

عوض بن احمد شروانی[3] شافعی در آغاز کتاب «المعتبر فی تعلیل مسائل المختصر» که شرحی بر مختصر المختصر شیخ ابومحمد جوینی است، چنین می‌نویسد: «بعضی از کسانی که این کتاب را پسندیده‌اند از من خواسته‌اند تا با دلیل و علت مطالب آن را شرح و توضیح دهم تا از دلایل و مفاهیم آن آگاه شوند و در راه هدایت و براساس بصیرت گام بردارند نه تاریکی و کوری درون.»

---

۱. آنچه در چند صفحه‌ی گذشته ذکر گردید، همگی به نقل از الاحکام ابن‌حزم ظاهری، ج ۵، ص ۹۴_۱۰۴ و ج ۶، ص ۴۳_۱۴۲ و ۱۴۶ است.

۲. مختصر مزنی، ص ۲۹۹.

۳. ابوخلف عوض بن احمد شروانی شافعی متوفی ۵۵۰ هجری که کتاب مفصلی در شرح بر مختصر ابومحمد جوینی از کتاب مزنی نوشت و آن را «المعتبر فی تعلیل مسائل المختصر» نامید. نگا: طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۳۶۳، طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۷، ص ۲۵۵، هدایة العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، ج ۱، ص ۸۰۴ و طبقات الشافعیة، اسنوی، ج ۲، ص ۱۸۰.

ابوجعفر محمد بن حسن ارسانیدی [1] حنفی در کتاب اصول فقه خود می‌نویسد: «حجت‌های غیر اصلی چهار گونه‌اند: تقلید، الهام، استصحاب الحال و طرد. این نام‌ها دارای اصول و مبادی نیک و عواقب بدی هستند. آغاز آنان هدایت و پایانشان گمراهی است. هر کس به این اصول چنگ یازد، جز با تأمل، دقت فراوان و مراقبت همیشگی، از عواقب آن در امان نخواهد بود.»

ما معتقدیم که تقلید، پیروی مطلق فردی از فرد دیگر بدون داشتن دلیل آشکار در مسأله‌ی موردنظر است. این امر جزو اعمال کفار است. خداوند از زبان آنان می‌فرماید: ﴿**إنا وجدنا آباءنا على ملّة و إنّا على آثارهم مهتدون**﴾: «ما پدران و نیاکانمان را بر آیینی یافته‌ایم و ما نیز از راه و روش آنان پیروی خواهیم کرد.» (زخرف: ۲۲)

همچنین در آیه‌ی دیگری درباره‌ی آنان می‌فرماید: ﴿**و قال الّذين كفرو اللّذين آمنوا اتّبعوا سبيلنا و لنحمل خطاياكم**﴾: «کافران به مؤمنان می‌گویند: از راه، روش، [مکتب و آیین] ما پیروی کنید [و اگر رستاخیز و حساب و کتابی در میان بود ما مسئولیت آن را می‌پذیریم و] قطعاً گناهان شما را به عهده می‌گیریم!» (عنکبوت: ۱۲)

حشویه بر این باورند که تقلید صحیح است، و به این امر استناد کرده‌اند که در بنی‌آدم اصل بر داشتن عقل است و در خردمندان نیز اصل بر عمل به حق است، زیرا خرد، آنان را بدان فرا می‌خواند. ما بدین دلیل تقلید از صحابی را جایز می‌دانیم که او همراه و همنشین کسی است که پیروی از او واجب است. [2] در نتیجه تقلید از تابعی نیز جایز است؛ زیرا او همنشین اصحاب، یعنی یاوران کسی است که پیروی از او واجب است و این سلسله تا قیامت ادامه دارد.

---

۱. ابوجعفر محمد بن حسن ارسانیدی فقیه حنفی مذهب که در سال ۴۳۰ هجری وارد بغداد شد. نزد صمیری و قاضی‌القضات دامغانی فقه آموخت. سپس به بیت المقدس مهاجرت کرد. پس از چندی دوباره به بغداد بازگشت تا اینکه در سال ۵۱۲ هجری در همانجا از دنیا رفت. نگا: هدیة العارفین، اسماعیل پاشا بغدادی، ج ۶، ص ۸۳ و الجواهر المضیئة، عبدالقادر قرشی، ج ۲، ص ۴۶.

۲. منظورشان از آن شخص، پیامبر ﷺ است. (مترجم)

ما در پاسخ می‌گوییم: تقلید باطل است؛ زیرا چنانکه ذکر شد، خداوند کفار را به خاطر تقلید از نیاکان و بزرگانشان نکوهش می‌کند. بنابراین جایز نیست انسان به امری بپردازد که به خاطر آن سزاوار نکوهش باشد؛ زیرا انجام آن ممکن است صحیح یا غلط باشد و امر غیر قطعی سزاوار استناد نیست؛ زیرا ما خطاب به فردی که از فلانِ عالم تقلید می‌کند، می‌گوییم: «حالا که شما از آن عالم به علت عاقل بودنش تقلید می‌کنی، به جای او از ما تقلید کن.» اگر در این صورت تقلید از آن عالم را کنار بگذارد و مقلّد ما شود، در حقیقت مذهبش را رها کرده است و چنانچه از ما تقلید نکند در این صورت خطاب به او خواهیم گفت: «عقل آن عالم موجب تقلید شما از او شده است. حال آیا شما به این علت از او تقلید کرده‌ای که او را برحق دانسته‌ای یا نه؟» چنانچه پاسخ او منفی باشد، باید دانست که جهل نسبت به امری نمی‌تواند حجت قرار گیرد و اگر پاسخش مثبت باشد، پس علم و آگاهی او لابد مستند به دلیلی است. در نتیجه آن فرد مقلّد نخواهد بود.

عزالدین بن عبدالسلام در «القواعد الکبری» می‌نویسد: «از شگفت‌آورترین عجایب این است که فقهای مقلد، علی‌رغم آگاهی از ضعف امامانشان در مسأله‌ای که هیچ راه گریزی از آن نیست، همچنان بر صحت آن فتوا یا مسأله اصرار دارند و باز هم از او در این باره تقلید می‌کنند و شواهد قرآن سنت و قیاس صحیح را که حاکی از امری برخلاف آن فتواست، کنار نهاده و همچنان به تقلید از امامشان در آن مسأله ادامه می‌دهند. بلکه در دفاع از فتوای نادرست امامشان حتی معنای ظاهری و آشکار آیات و احادیث را نپذیرفته و اقدام به تأویلات بعید و عجیب می‌کنند.»[1]

سپس در ادامه می‌گوید: «مشاهده می‌کنیم هرگاه در مجالسی که در آن گرد هم می‌آیند، امری برخلاف آنچه بدان عادت کرده‌اند ذکر شود، بدون توجه به دلایل آن امر، بسیار از آن تعجب می‌کنند. علت آن هم عادت کردن به تقلید از امامشان است؛ به طوری که گمان می‌کنند که حقیقت فقط به مذهب امامشان محدود و

---

۱. به نقل از قواعد الاحکام، ابن‌حزم ظاهری، ج ۲، ص ۱۵۹.

محصور شده و چنانچه در آن تدبر و اندیشه کنند پی می‌برند که شایسته است درباره‌ی مذهب امامشان تعجب کنند نه مذهب دیگر امامان. بحث و جدل با این افراد بی‌نتیجه است و به جدایی و تفرقه می‌انجامد.»[۱]

در ادامه می‌افزاید: «در میان این افراد هرگز کسی را ندیده‌ام که چنانچه برایش ثابت شود که حقیقت در مذهب فردی غیر از امامش نهفته است، از مذهب خود دست برداشته و به آن مذهب دیگر بگرود. بلکه با وجود آگاهی از ضعف و دوری مذهبش از حقیقت، همچنان بر آن اصرار و پافشاری می‌کند. بنابراین بهتر است از سخن گفتن با این افراد خودداری کرد که اگر در توجیه مذهب امامشان دچار مشکل شدند خواهند گفت: شاید امام ما براساس دلیلی این فتوا را صادر کرده است که ما از آن دلیل آگاهی نداریم و تاکنون بدان دست نیافته‌ایم. این بیچارگان نمی‌دانند که این عمل در حقیقت مقابله به مثل است با این بهانه می‌خواهند از پذیرفتن دلیل واضح و برهان آشکار پیروان مذهب دیگر شانه خالی کنند. پناه بر خدا! چگونه تقلید چشم بصیرت آنان را کور و آنان را وادار به گفتن چنین ادعاهایی کرده است.»[۲]

در ادامه می‌گوید: «إن شاءالله کتاب مستقلی را تألیف و در آن نام نزدیک‌ترین علما به مقاصد شریعت را ذکر خواهم کرد.»

سپس می‌افزاید: «با وجود اینکه معتقدم هیچ دانشمندی به طور مطلق و به تنهایی در همه‌ی آنچه با دیگران اختلاف داشته برحق نبوده است، اما بر این باورم که رستگارترین و نزدیکترین آنان به حقیقت، کسی است که در امور مورد اختلافش با دیگران، آرای صحیحش بیش از آرای اشتباهش بوده باشد.»

آنگاه می‌نویسد: «هنوز هم مردم از علما درباره‌ی آنچه برسر آن اتفاق داشته‌اند - یعنی خود را محدود نکردن به قید و بند تقلید از مذهب خاصی - سؤال می‌کنند و آنان نیک می‌دانند که این مذاهب و مقلدان متعصبشان در دوره‌های اخیر به وجود آمده‌اند. این افراد با وجود اینکه فتوای امامشان درباره‌ی برخی از امور، فرسنگ‌ها از

---

۱. همان منبع.
۲. همان منبع.

دلایل شرعی فاصله دارد، به طور مطلق از آرای او پیروی می‌کنند گویی او پیامبری است که برای مردم فرستاده شده است! و این نشانه‌ی دوری از حقیقت است که هیچ انسان خردمندی هرگز آن را نمی‌پسندد.»[۱]

امام ابوشامه در ابتدای کتاب «المؤمل فی الرد إلی الأمر الأول» می‌نویسد: «کسی که به آموختنِ فقه می‌پردازد، نباید خود را محدود به فراگیری مذهب یکی از ائمه نماید؛ بلکه باید خود را از این [تعصب] برتر بداند و در مذهب همه‌ی ائمه تحقیق کند، و در هر مسأله به صحت فتوایی معتقد باشد که به دلالت کتاب و سنت نزدیکتر است. اگر فرد مذکور غالب علوم متقدم را فراگیرد، این امر برایش آسان خواهد بود. او باید تعصب و کاوش درباره‌ی انواع اختلاف به وجود آمده در دوره‌ی اخیر را کنار بگذارد [و در جستجوی حقیقت از منابع اصلی آن یعنی قرآن و سنت برآید]؛ زیرا این کار زمان‌بر و بیهوده است.»

در حدیث صحیحی از پیامبر ﷺ روایت شده است: «**إن الله لا يقبض العلم انتزاعاً ينتزعه من النّاس ولكن يقبضه بقبض العلماء حتّى إذا لم يبق عالماً اتّخذ النّاس رؤساء جهّالاً فأفتوا بغير علم فضلوا و أضلّوا**»[۲]

پس تشویق و ترغیب کسی که همه‌ی وجود و تلاش خود را وقف کسب علم نموده تا آن را در میان مردم حفظ و منتشر سازد، کار پسندیده و ثواب عظیمی است؛ به ویژه در این دوره‌های اخیر که تنبلی، خستگی و دنیادوستی بر مردم غلبه پیدا کرده است.»[۳]

او در ادامه چنین می‌افزاید: «هنوز هم علم فقه بسیار ارزشمند و قابل تقدیر است و علما با تأکید بر دو اصل قرآن و سنت، آن را از یکدیگر به ارث می‌برند و در فهم آن از اقوال علمای پیشین بهره می‌برند بی آن که راه تقلید از آنان را در پیش گیرند. امام محمد بن ادریس شافعی رحمه الله ما را از تقلید از خودش و از دیگر

---

۱. این مطلب را در کتابی نیافتم. (محقق)

۲. متن و ترجمه‌ی حدیث به همراه طریقه‌های مختلف آن در پاورقی در صفحات قبل ذکر شد.

۳. مختصر کتاب المؤمل للردّ علی الأمر الأول، در ضمن الرسائل المنیریة، ج ۳، صص ۲۳ـ۲۲.

علمای دیگر نهی کرده است. در دوره‌های پیشین مجتهدان فراوانی بوده‌اند و هر کدام نیز براساس رأی و نظر خودشان فتوا داده و به آن عمل کرده‌اند. آنان یکی پس از دیگری آمده و از قرآن و سنت بهره گرفته و میان اقوال مختلف علمای پیشین رأی صحیح را ترجیح داده و برمی‌گزیدند [و نسبت به هیچ عالمی تعصب خاصی نداشتند.]

وضعیت به همین منوال ادامه داشت تا اینکه مذاهب تدوین شده استقرار یافتند و مذاهب چهارگانه اهل سنت شهرت پیدا کردند و بقیه کم‌کم پیروان خود را از دست داده و به تاریخ پیوستند. بدین ترتیب همت پیروان این مذاهب نیز به جز تعداد اندکی از آنان کاهش یافت. در نتیجه از امامشان تقلید کردند [1] و در زمینه‌ی اموری که علمای متقدّم درباره‌ی آن براساس استنباط احکام از دو اصل قرآن و سنت اندیشیده بودند تلاشی انجام ندادند. در نتیجه مجتهدان کاهش یافتند و بر تعداد مقلدان افزوده شد. به طوری که از کسی که در جستجوی رسیدن به درجه‌ی اجتهاد بود، تعجب و او را تحقیر می‌کردند.

از زمانی که خداوند علوم شریعت، فهم اجماع و اختلاف علمای امت و دلالت قرآن و سنت را برای من آسان گرداند، همواره با حداکثر توان به جمع این علوم پرداخته‌ام، تا با توفیق و استعانت از خداوند، شریعت اسلامی را به منبع اصلی آن و همان وضعیتی که در زمان علمای متقدم در جامعه حاکم بود ـ یعنی استنباط احکام از قرآن و سنت با استفاده از اقوال علمای سلف در فهم مفاهیم آن ـ و برگزیدن رأی راجح و برتر بازگردانم.

امام شافعی‌ﷺ و امامان دیگر با هدف ارشاد مردم به آنچه به باورشان صحیح بوده است، این آثار را تألیف نموده‌اند نه اینکه در پی آن بوده باشند تا مردم از آنان تقلید و تحت هر شرایطی از اقوالشان پیروی و آن را تأیید کنند. از امام شافعی‌ﷺ روایت شده است که مردم را از تقلید از خودش و علمای دیگر

---

۱. همان منبع، ص ۲۵.

نهی می‌کرد. شاگردش مزنی در ابتدای مختصر کتاب الأم شافعی چنین نوشته است: «این کتاب مختصری از علم امام شافعی است تا آن را در اختیار علاقه‌مندان قرار دهم. همچنین باید یادآور شوم که شافعی به صراحت و آشکارا مردم را از تقلید از خودش و علمای دیگر نهی می‌کرد. پس این اثر برای آن است تا فرد برای امور دینی‌اش در آن بنگرد و در امور خویش راه احتیاط در پیش گیرد. یعنی من اعلام کنم که هر کس در طلب علم شافعی است، بداند که او مردم را از تقلید از خودش و دیگران نهی می‌کرد.» [۱]

پس به خوبی در گفته امام شافعی دقت کنید که فرموده است: «تا برای امور دینی‌اش در آن بنگرد و در امور خویش راه احتیاط در پیش گیرد تا به سوی حقیقت رهنمون شود.»

ماوردی در «الحاوی» می‌نویسد: «راه احتیاط در پیش گیرد، یعنی با اجتهاد برای خویشتن در مذاهب و ترک تقلید با استفاده از یافتن دلایل احکام در امور خویش احتیاط کند.»

ابوشامه می‌گوید: «براین اساس پیشینیان نیکوکار در پی رسیدن به حکم صحیح بودند، حال این حکم در هر جا باشد و برای طلب آن تلاش و مردم را از تقلید نهی می‌کردند.» [۲]

ابن القاص [۳] در آغاز کتاب (التلخیص) می‌نویسد: «مزنی در کتابش تحت عنوان «الجامع الکبیر» در باب (کسی که تیمم کرده و نماز را شروع کرده اما ناگهان چشمش به آب می‌افتد) ذکر کرده است که شافعی مردم را از تقلید نهی کرده است.

---

۱. همان منبع، ص ۲۸ـ۲۷.

۲. همان منبع.

۳. ابوالعباس بن ابواحمد طبری از یاران ابوالعباس بن سریج از فقها و ائمه‌ی شافعی‌مذهب که دارای تألیفات فراوانی است، از جمله: المفتاح، ادب القاضی و التلخیص که ابوعبدالله ختن اسماعیلی کتاب اخیر را شرح داده و اهل طبرستان فقه را از آن اخذ نمودند. او در سال ۳۳۵ هجری درگذشت. نگا: طبقات الفقهاء، شیرازی، ص ۱۱۱.

هدف او از این کار، نصیحت و اندرز شما بوده و بدین ترتیب به ثواب عمل درست شما نیز نائل شده است. همچنین او از اشتباه شما مبراست؛ زیرا او پیشتر شما را در این باره اندرز داده است.»

شیخ ابوعلی سنجی [1] در کتاب «شرح التلخیص» می‌نویسد: «مزنی بدان سبب این نکته را در این مسأله ذکر کرده است. که این اولین مسأله‌ای است که در آن با شافعی اختلاف پیدا کرده و در آن به رأی اهل کوفه گرویده است که براساس آن، فردی که با تیمم نماز را شروع کرده است هرگاه در اثنای نماز چشمش به آب بیفتد، باید نماز را قطع کرده و وضو بگیرد و نماز خواندن را از سر بگیرد. مزنی با ذکر این امر به بیان عذر خویش برای مخالفت با امام شافعی پرداخته است که مردم را از تقلید از خودش و دیگر علما نهی می‌کرد.»

ابوشامه در این باره می‌گوید: «در حقیقت مزنی با این کار به دستور امام خویش مبنی بر پرهیز از تقلید از او عمل کرده است. پس به علت اینکه استدلال کردن و آوردن دلیل و برهان را اطاعت از دستور او می‌دانست، در این مسأله با او مخالفت کرده است.

بویطی شاگرد دیگر شافعی نیز در مسأله تیمم و مسح دست‌ها تا مچ چنین کرده و با او مخالفت نموده و به رأی مزنی تمایل پیدا کرده است. همچنین گروهی از علما، محققان و مؤلفان مذهب امام شافعی از رأی (مزنی یا بویطی)

---

۱. ابوعلی حسین بن شعیب بن محمد بن حسین مروزی سنجی، عالمی شافعی مذهب بود که در زمینه‌ی فقه، امام زمانه خویش بود. او نزد قفال و شیخ ابوحامد تلمذ کرد. هم زمان در مذهب عراقی‌ها و خراسانی‌ها تبحر خاصی داشت. شرح مفصلی بر مختصر مزنی نگاشت که امام رافعی آن را «المذهب الکبیر» می‌نامید. همچنین شرحی بر «التلخیص» ابومحمد جوینی نگاشت. گفته شده: او اولین کسی است که شیوه‌ی را هم‌زمان به شیوه عراقی‌ها و خراسانی‌ها نوشت و بر فروع ابن‌حداد نیز شرح ارزشمندی نگاشت. سرانجام در سال ۴۲۷ یا ۴۳۰ هجری از دنیا رفت. نگا: طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۴، ص ۳۴۸ـ۳۴۴، تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، ج ۲، ص ۲۶۱، طبقات الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۲۱۰ـ۲۰۸، طبقات الشافعیة، اسنوی، ج ۲، ص ۲۸ و وفیات‌الأعیان، ابن‌خلکان، ج ۱، ص ۴۰۱.

دفاع کرده و از دستور شافعی مبنی بر مخالفت با قول او در صورت وجود دلیلی برخلاف آن اطاعت نموده‌اند. این مسأله‌ای است که حتی اگر شافعی هم آن را نمی‌گفت از نظر شرعی مکلف به انجام آن بودند. هر کدام از آنان آن مقدار از علم را که خودشان بدان دست یافته‌اند، علی‌رغم اندک بودن آن، در آثارشان بیان کرده‌اند. این علم فقط در کتابهای علمایی که در زمینه‌ی حدیث تخصص بسیار داشتند و در زمینه‌ی فقه و شناخت معانی آن متبحّر بودند و بدون محدودیت و داشتن تعصب به مذهب خاصّی، اقوال و مذاهب علما را نقل می‌کردند یافت می‌شود. از جمله: ابوبکر بن منذر، ابواسماعیل خطابی، ابوبکر بیهقی، ابوعمر بن عبدالبر و... امام بغوی در «التهذیب» و امام الحرمین در «النهایة» به این مسأله اشاره کرده و گفته‌اند: فقهای روزگار ما بررسی و تحقیق در کتب حدیث و آثار، جستجو در معانی آن برای فهم بیشتر و مطالعه‌ی کتب ارزشمند تألیف شده درباره‌ی شرح احادیث و بیان واژگان و مفاهیم دشوار آن را بر خود و دیگران حرام کرده و به جای آن عمر خویش را در مطالعه‌ی آرای فقهای متأخر - [که ممکن است فقط چند دهه یا یکی دو قرن پیش از آنان می‌زیسته‌اند] - سپری می‌کنند. آنان در حقیقت تحقیق و تدقیق درباره‌ی احادیث پیامبر معصومشان و آثار اصحاب ایشان را - که شاهدان نزول وحی بوده، به خدمت آن حضرت شرفیاب شده و روح شریعت را درک کرده بودند - کنار گذاشته‌اند. یعنی به ناچار دست یافتن به وجود اجتهاد را حرام دانسته و از پدران و اجدادشان تقلید می‌کنند. علما در صدر اسلام در ترک احادیثی که از وجودشان آگاهی نداشتند معذور بودند؛ زیرا در آن زمان احادیث هنوز گردآوری و تدوین نشده بود. بلکه به صورت شفاهی از عده‌ای به عده‌ای دیگر منتقل می‌شد و این راویان در سرزمین‌های مختلف پراکنده بودند. با تدوین احادیث و نگارش جوامع حدیثی، این عذر و بهانه دیگر وجود ندارد؛ زیرا حافظان احادیث مورد استناد را در کتابهایی گردآوری، تدوین و تقسیم‌بندی کرده‌اند تا به آسانی در دسترس همگان باشد. همچنین ضعف و صحت بسیاری از احادیث را مشخص کرده و درباره‌ی

جرح و تعدیل راویان و علل حدیث به طور کامل و مبسوط آثاری تألیف کرده‌اند. به طوری که دیگر نیاز چندانی به تحقیق و بررسی بیشتر در این زمینه‌ی احساس نمی‌شود و منابع و آگاهی‌های موجود برای محققان تقریباً کافی است.

این دانشمندان، قرآن و حدیث را تفسیر و درباره‌ی مفاهیم و واژگان غریب، شناخت آنان و همه‌ی مسائل پیرامون آن دو منبع اصلی شریعت به طور کامل سخن گفته و آثار متعدّد ارزشمندی را تألیف کرده‌اند. بنابراین همه‌ی ابزارها برای محققی که واقعاً صادقانه می‌خواهد در این زمینه‌ی تحقیق کند و همت، ذکاوت، دقت و درک لازم را دارد، فراهم است.

علوم عربیه نیز چنین است: محققان و دانشمندان بزرگ این دانش‌ها در این زمینه‌ی تحقیقات فراوانی انجام داده و آثار بسیاری تألیف کرده‌اند. بنابراین اگر از همت اندک متأخرین و فقدان عبرت گیرندگان بگذریم، باید گفت: چنانچه فردی دارای حافظه، فهم و آگاهی کافی از زبان عربی و پیچ و خم‌های آن باشد، رسیدن به درجه‌ی اجتهاد پس از گردآوری احادیث در منابع موثق بسیار آسان‌تر از قبل شده است. یکی از بزرگترین علل فقدان مجتهد در دوره‌ی کنونی، تعصب این افراد، مقید کردن خودشان به بردگی تقلید و جهل غالب بزرگانشان نسبت به این مسأله است که آنچه امروزه بدان عادت کرده‌اند و آن را صحیح می‌پندارند، امر منکری بیش نیست.»[۱]

شیخ تقی‌الدین ابن‌دقیق العید در ابتدای شرح «الإلمام» می‌نویسد: «تفقه در دین منزلتی است که ارزش و جایگاه آن بر کسی پوشیده و خرد از درک پرتوها و صفای آن ناتوان نیست. پس از فهم قرآن، بالاترین جایگاه و منزلت به تحقیق در معانی احادیث پیامبر ﷺ اختصاص دارد؛ زیرا به وسیله‌ی آن قواعد، تثبیت شده و اصول استقرار می‌یابد و اجماع براساس آن شکل می‌گیرد و قیاس از آن برمی‌خیزد. هر آنچه شریعت آن را مقدم داشته باشد، تقدیم آن بر دیگر امور

۱. مختصر کتاب المؤمل للرّد إلی الأمر الأول، ابوشامة مقدسی، صص ۳۱-۳۰.

امری حتمی خواهد بود و آنچه در جایگاه و منزلت اصلی قرار دارد، نباید کنار گذاشته شود. اما شرط تحقق این امر از دیدگاه ما آن است که این سیستم حفظ شود و آن این است که نصوص شرعی (قرآن و سنت) به عنوان امام در نظر گرفته شود که مذاهب همچون مأموم پشت سر آن ایستاده و از آن بهره می‌گیرند. پس آن جماعت که پشت سر امام به نماز ایستاده‌اند هر کدام با خود افکار و آرای مختلفی دارند تا اینکه پشت سر امام (نص) قرار می‌گیرند. در این صورت چنانچه بخواهند به نماز جماعت ادامه دهند، باید از نص پیروی کنند که این امر تقریباً به یکسان شدن برداشت آنان می‌انجامد. اما اینکه فروع با تکلف و چاره‌اندیشی به عنوان اصل قرار گیرند و عده‌ای با استفاده از قدرت تخیل، دورترین برداشت ممکن را از آن بنمایند و در تأیید و تحمیل آرای صحیح و غلط بر متن بکوشند و اقدام به تأویلات غیر منطقی کنند به گونه‌ای که جان‌ها از شنیدن آن بیزار و عقل آن را تقبیح می‌کند، این امر در نظر ما پست‌ترین شیوه و بدترین روش است و بر این باوریم که با وجود نصیحت واقعی براساس دین هرگز این امر تحقق نمی‌یابد. چگونه ممکن است امری تحقق یابد که امر دیگری که برخلاف آن است امکان بیشتری برای تحقق و وقوع دارد. آیا صحیح است میزان کالای یکی از طرفین دعوا به عنوان معیار و سنگ ترازو قرار گیرد؟

اگر قاضی دادگاهی دچار غیرت نابجا و تعصب شود، چگونه ممکن است، بتواند منصفانه حکم صادر کند؟

چگونه ممکن است فردی که دچار غرور ناشی از تعصب شده است بتواند به حقیقت اذعان کند؟

عدالت زمانی برقرار می‌شود است که طرفین [در نظر قاضی و محکمه] یکسان و برابر باشند، و ظلم نیز زمانی اتفاق می‌افتد که یکی از طرفین دعوا [از سوی دادگاه به ناحق] خوار و دیگری گرامی داشته شود.

زمانی که تخریج کتاب «الإلمام فی معرفة احادیث الأحکام» را به پایان رساندم، که تألیف آن کمی نیاز به اطاله‌ی کلام و تفصیل در گفتار داشت، گروهی

به جای اینکه مفاهیم والای آن را به فال نیک بگیرند، زبان به انتقاد از تطویل در بیان مفاهیم آن گشودند، من با دوراندیشی فراوان از آنان روی برتافتم و با شنیدن سخنانشان گفتم: جز این انتظاری از شما نداشتم. سخن آنان مانع ادامه نگارش کتاب و باعث قطع کردن امری که خداوند اراده رسیدن آن به مقصد را کرده بود، نشد. زمین هرگز از وجود کسی که در راه خدا و برای احیا و زنده نگه داشتن شریعت او تلاش کند، خالی نخواهد بود و در میان امت اسلامی باید همواره افرادی باشند که بر راه آشکار حقیقت به سوی خداوند گام بردارند تا فرمان خداوند از خلال نشانه‌های قیامت کبری فرا رسد و به دنبال آن قیامت برپا شود.»[۱]

منهوری[۲] شافعی در ابتدای کتاب «الارشاد» می‌نویسد: «فقط کسی از علمش سود خواهد برد که خداوند حجاب تقلید را از قلبش برداشته باشد؛ زیرا تقلید موجب محروم شدن از خیر و سوق دهنده فرد به سوی هر نوع گمراهی است. بلکه غالب مردم به خاطر آن دچار کفر و نفاق شده‌اند. همچنانکه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إنّا وجدنا آباءنا على أمّة و إنا على آثارهم مقتدون﴾: «[کفار می‌گویند:] ما پدران و نیاکانمان را بر آیینی یافته‌ایم و ما هم دنباله‌رو آنان خواهیم بود.» (زخرف: ۲۲)

همچنین در آیه‌ی دیگری می‌فرماید: ﴿أولو جئناكم بأهدى مما وجدتم عليه آباءكم؟ قالوا إنّا بما أرسلتم به كافرون﴾: «[زمانی که پیامبران خطاب به کفار می‌پرسند:] مگر نه این است که ما برای شما امری را آورده‌ایم که از آنچه پدرانتان را بر آن یافته‌اید هدایت‌بخش‌تر است؟ آنان در پاسخ می‌گویند: قطعاً ما به آنچه شما برای [تبلیغ] آن فرستاده شده‌اید، باور نداریم و بدان کفر می‌ورزیم.» (زخرف: ۲۴-۲۲)

علت این امر رخنه کردن جهل در قلب و فهم آنان است تا درباره‌ی آنچه بدانها گفته می‌شود، نیندیشند و از شنیدن گفتار کسی که آنان را به راه راست

---

۱. محاکمة الأحمدين، الوسی، ص ۱۶۸، ارشاد الفحول، شوکانی، ص ۲۵۳.

۲. عبدالرحمن بن ابوالحسن بن یحیی که در سال ۶۰۶ هجری در (منهور به دنیا آمد و در سال ۶۷۴ هجری وفات کرد. نگا: طبقات الشافعية الكبرى، السبکی، ج ۸، ص ۱۸۹ و طبقات الشافعية، ابن‌قاضی شهبة، ج ۲، ص ۱۸۲.

هدایت می‌کنند امتناع کنند؛ زیرا براساس گمان فاسدشان امکان ندارد افراد متأخر از علمای متقدم و پیشین برتر باشند و به باور ایشان این امر شبه محال است. گویی آنان نمی‌دانند که الطاف الهی پایانی ندارد و فیض و بخشش او هرگز تمام نمی‌شود. بلکه علّت فقدان مجتهد در دوره‌ی کنونی فقط محروم کردن جامعه از آن، توسط عده‌ی خاصی است نه امر دیگری که این امر نیز از سرشت بد یا وجود خلل در عقل آنان ناشی شده است یا بدان سبب است که در آیات آشکار و واضح خداوند نیندیشیده و دلایل برتر آن را به خوبی نفهمیده‌اند. در غیر این صورت هرگاه خداوند حجاب تقلید را از دیدگان هر کسی که دارای سرشت سالم و فهم صحیح باشد، بردارد و آن فرد لباس اجتهاد و رهایی از جهل و بی تفاوتی بر تن کند و خود را در معرض رحمت پروردگار قرار دهد، بی‌تردید خداوند با لطف و بخشندگی خود پرتوهای تأیید و ثبات را بر او نازل خواهد کرد که خود فرموده است: ﴿**والّذين جاهدوا فينا لنهدينّهم سبلنا و إن الله لمع المحسنين**﴾: «کسانی که در راه ما تلاش می‌کنند قطعاً آنان را به راه خودمان هدایت می‌کنیم و [بدانید که] بی تردید همواره خداوند همراه [، یاور و پشتیبان] نیکوکاران است.» (عنکبوت: ۶۹)

ابن‌قیم جوزی در کتاب «ذم التقلید» می‌نویسد: «پیامبر ﷺ مسلمانان را از پیروی از امور نوپدید در دین [به ویژه عبادات] نهی و فرموده‌اند: «**كلّ محدثة بدعة و كلّ بدعة ضلالة**»: «هر امر نوپدیدی [که در دین به نام عبادت به وجود می‌آید] یک بدعت است و [پیروی از] هر بدعتی [موجب] گمراهی است.» پس ضرورتاً درمی‌یابیم وضعیتی را که این افراد در آن به سر می‌برند، یعنی تقلید از علمای پیشین و نپرداختن به علوم شرعی تا رسیدن به درجه‌ی اجتهاد امری است که باکنار گذاشتن قرآن و سنت به وجود آمده است. بلکه حتی آنان قرآن و سنت را هم بر [قول امامشان] عرضه می‌کنند و آن اقوال را به معیاری برای فهم قرآن و سنت تبدیل کرده‌اند. این از بزرگترین امور باطل نوپدید و زشت‌ترین بدعت ماست، که خداوند مردم دوره‌ی صدر اسلام را – که آن را بر دیگران برتری داده است – از این وضعیت و گرفتار شدن به این مصیبت مبرا کرده است.»

از جمله‌ی آشکارترین دلایل بر بطلان تقلید، نامه‌ی عمر بن خطاب به شریح قاضی [۱] است که در آن آمده است: «براساس کتاب خدا قضاوت کن. اگر حکم مسأله‌ی مورد نظرت را در آن نیافتی، پس به سنت رسول خدا ﷺ مراجعه کن. در غیر این صورت براساس رأی و نظر افراد نیکوکار عمل کن.»

آری! راه و روش صحیح پیشینیان نیکوکار ما این گونه بوده است. اما زمانی که نوبت به علمای متأخر رسید، آنان برخلاف این روش عمل کردند.

در روایت صحیحی به نقل از ابن‌مسعود آمده است که «او مردم را از تقلید در دینشان و پیروی مطلق از دیگران نهی کرده است.» [۲]

شیخ بهاءالدین سبکی [۳] در آغاز شرح «مختصر ابن الحاجب» می‌نویسد: «پس از داشتن عقیده‌ی صحیح، برترین و سودمندترین علم شرعی، شناخت احکام علمی است. به دست آوردن این علم، به وسیله‌ی تقلید از دیگران، باعث نابودی ذهن و فقدان آرامش درونی می‌شود؛ زیرا فرد این دانش‌ها را با استناد به دلیل به دست نیاورده است. پاداش کسی که عملش را براساس فتوای خودش مبنی بر واجب یا مستحب بودن آن امر انجام می‌دهد، با کسی که این عمل را

---

۱. ابوامیة شریح بن حارث بن قیس کندی از نوادگان ایرانیان ساکن یمن بود. از جمله‌ی تابعین به شمار می‌آید. عمر بن خطاب او را به قضاوت کوفه گمارد. علی بن ابیطالب هم او را در جای خود تثبیت کرد. او مدت ۶۰ سال در آن شهر به قضاوت پرداخت. سپس به بصره رفت. در سال ۷۸ هجری در دوران مصعب بن زبیر در سالخوردگی درگذشت. نگا: تهذیب التهذیب، ابن‌حجر، ج ۴، ص ۳۲۶، مشاهیر علماءالأمصار، بستی، ص ۹۹، اخبار القضاة، ج ۲، ص ۱۹۸.

۲. پایان نقل قول از ابن القیم الجوزیة.

۳. قاضی القضاة بهاءالدین ابوحامد احمد بن علی بن عبدالکافی بن علی سبکی در جمادی‌الثانی سال ۷۱۹ هجری به دنیا آمد. در محضر پدرش تقی‌الدین ابوالحسن سبکی فقه آموخت. سپس در مصر و شام حدیث را نزد گروهی از علما فرا گرفت. تناقضات فقهی فقها را در کتابی یک جلدی گرد آورد. شرحی بر مختصرابن الحاجب تألیف کرد که متأسفانه فقط یک جلد آن را کامل نمود که در صورت تکمیل آن احتمالاً در حدود ده جلد بود. در رجب سال ۷۷۳ هجری در مکه از دنیا رفت. نگا: طبقات الشافعیة، ابن قاضی شهبة، ج ۳، ص ۱۰۶ـ۱۰۳، قضاة دمشق، ابن طولون، ص ۱۱۸، و المنهل الصافی، ابن تغری بردی، ج ۱، ص ۳۸۵.

انجام می‌دهد در حالی که قلبش اصلاً احساس نمی‌کند که این حکم خدا و پیامبر ﷺ است تفاوت فراوانی دارد. این امر جز با اجتهاد صحیح به دست نخواهد آمد و مردم از این نعمت محروم‌اند جز کسانی که از اصول فقه و منابع اصلی شریعت بهره گیرند.»

عزالدین ابن جماعه [۱] می‌گوید: «محال دانستن وجود مجتهد از سوی بسیاری از مردم زمان ما ناشی از بیم و نگرانی است. در غیر این صورت بسیاری از کسانی که ادعای محال بودن آن را دارند، خودشان به آن درجه‌ی رسیده‌اند. چه چیزی باعث شده است تا فضل، بخشش و الطاف الهی به برخی از علمای برگزیده‌ی امت اختصاص نیابد؟» [۲]

---

۱. عزالدین محمد بن شرف‌الدین بن ابوبکر بن عبدالعزیز بن جماعة حموی مصری شافعی، فقیه، اصولی، متکلم، ادیب و نحوی شافعی که در سال ۷۵۹ هجری به دنیا آمد. مدتی در مصر نزد ابن‌خلدون تلمذ کرد. آثار زیادی از او برجای مانده است. از جمله: حواشی فی المنطق، النحو، السیر، حاشیة علی الأسنوی و حاشیه بر الوصول إلی علم الأُصول بیضاوی. در جمادی‌الثانی سال ۸۱۹ هجری از دنیا رفت. نکا: طبقات الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۳، ص ۱۳۸ـ۱۳۵، حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۵۴۸، شذرات‌الذهب، ابن عماد حنبلی، ج ۷، ص ۱۳۹، بغیة الوعاة، ص ۲۵ و الضوءاللامع، سخاوی، ج ۷: ص ۱۷۱.

۲. تقریرالاستناد، سیوطی، ص ۵۴.

فصل چهارم

فواید اجتهاد

دیدگاه مجد الدین بن‌دقیق العید مبنی بر کاسته شدن از تعداد مجتهدان در زمان حیاتش

شیخ مجدالدین ابن‌دقیق العید [1] پدر شیخ تقی‌الدین در کتاب «تلقیح الأفهام» می‌نویسد: «علت کمبود مجتهد در دوره‌های اخیر نه محال بودن دست یافتن به آن، بلکه روی‌گردانی مردم از پیمودن راههای منتهی شونده به آن است.» [2]

دیدگاه نووی درباره‌ی شروط مجتهد

نووی در «شرح المهذّب» در باب آداب عالم می‌نویسد: «چنانچه فرد عالم صلاحیت تألیف کتاب را داشته باشد، باید اقدام به این کار بکند؛ زیرا با این کار از حقیقت و نکات ریز علوم آگاهی می‌یابد و به وسیله‌ی آن به ثبات دست می‌یابد؛ زیرا این امر او را وادار می‌کند تا به پژوهش، مطالعه، تحقیق، بررسی،

---

۱. علی بن وهب بن مطیع مشهور به مجدالدین ابن‌دقیق العید قشیری عالم صعید مصر که در همه‌ی انواع علم تبحر داشت و دانشمند بی‌نظیر و پارسایی وارسته به شمار می‌آمد و بسیار مورد تقدیر و احترام بود. او متوفی ۶۶۷ هجری است. نگا: حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۴۵۷، الطالع السعید، ادفوی، ص ۲۲۹ و شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۵، ص ۳۲۴.

۲. جلاءالعینین فی محاکمة الأحمدین، آلوسی، ص ۱۶۸ و تقریر الاستناد، سیوطی، ص ۳۶.

بازنگری، آگاهی یافتن از اقوال مختلف همه‌ی علما بپردازد و مسائل واضح را از مشکل، صحیح را از ضعیف، نیکو را از رکیک و مسائل غیر قابل اعتراض را از دیگر مسائل تشخیص دهد و بدین ترتیب فرد محقق به مجتهد تبدیل می‌شود.»[۱]

در ادامه‌ی همان باب می‌نویسد: «هرگاه امور مذکور را انجام داد و شایستگی‌اش کامل و فضایلش بر همگان معلوم شد و به تألیف کتاب پرداخت و در زمینه‌ی گردآوری و تألیف به عنوان محقق در پرداختن به موضوع، مورد اعتماد در نقل قول، دارای قدرت استنباط، بیان کننده‌ی عبارات و مسائل مشکل، آگاه از غالب مفاهیم فن، فاقد تناقض تداخل با اصول ترسیم شده‌اش و ملتزم به قواعد شناخته شد، در این صورت حقایق برای او آشکار و مشکلات برطرف می‌شود و از مسائل پیچیده آگاهی می‌یابد و توان حل مشکلات، شناخت مذاهب علما و تشخیص رأی راجح از مرجوح را به دست می‌آورد. در این صورت و با موفقیت در به دست آوردن این مراتب از جمود تقلید رهایی یافته و به امامان مجتهد پیوسته یا به مقام آنان نزدیک می‌شود.[۲]

نظر غزالی مبنی بر ضروری نبودن احاطه به همه‌ی نصوص علمی و دینی برای رسیدن به درجه‌ی اجتهاد و انتقاد تبریزی از آن

غزالی در «المستصفی» می‌نویسد: «در اجتهاد احاطه‌ی کامل به همه‌ی نصوص قرآن و سنت ضروری نیست. بلکه آگاهی کامل به آن مقدار از آن که با احکام ارتباط دارند، یعنی ۵۰۰ آیه و احادیث مذکور در جوامع حدیثی، کافی است و نیازی به آگاهی از امور مرتبط با اخبار قرون گذشته یا جزئیات اموری که در قیامت به وقوع می‌پیوندد، نیست.»[۳]

---

۱. المجموع شرح المهذب، نووی، ج ۱، ص ۳۰-۲۹.
۲. المجموع، نووی، ج ۱، ص ۲۹.
۳. المستصفی ج ۲، ص ۳۵۰. عبارت غزالی در آن چنین است: «برای رسیدن به درجه‌ی اجتهاد آگاهی کامل و دقیق از همه‌ی آیات قرآن ضروری نیست. بلکه فقط آگاهی از آن مقدار از آیات که←

تبریزی در «تنقیح» به انتقاد از این سخن غزالی پرداخته و می‌نویسد: «آگاهی دقیق از دلائل احکام، نیازمند بازخوانی و آگاهی از همه‌ی جملات و عبارات قرآن و سنت و مفاهیم آن است. بنابراین چگونه او بسنده کردن به آگاهی از بخشی از آن را جایز می‌داند و چگونه از عدم وجود ادله‌ای در ورای آن بخش از قرآن و سنت که بیان کردن برای استخراج حکم مسأله‌ی مورد نظر اطمینان یافته است؛ زیرا جنبه‌های دلالت دلایل، گاهی به تناسب اختلاف نظر مجتهدین تفاوت دارد. به عبارت دیگر برخی از مجتهدین بعضی از این جنبه‌ها را درک می‌کنند. به همین دلیل یکی از ویژگی‌های امام شافعی‌رحمه‌الله را ذکاوت فراوان او ذکر کرده‌اند؛ زیرا او از حدیث زیر به نجس شدن آب قلیل به وسیله‌ی افتادن نجاست در آن علی‌رغم - عدم ایجاد تغییر در ظاهر آن - پی برده است. آن حدیث به روایت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمده است که فرمود: «**اذا استیقظ أحدکم من نومه فلا یغمس یده فی الإناء حتی یغسلها ثلاثاً فإنه لا یدری أین باتت یده**»: «هرگاه یکی از شما از خواب بیدار شد، نباید دستش را در ظرف آب فرو ببرد، مگر آنکه قبلاً سه بار آن را بشوید؛ زیرا او نمی‌داند دستش شب راکجا بوده است.» [1]

به احکام ارتباط دارد و در حدود ۵۰۰ آیه است، ضروری می‌باشد. ثانیاً: حفظ قرآن جزو شروط رسیدن به اجتهاد نیست. بلکه فقط باید از محل قرار گرفتن آنان آگاهی داشته باشد. به طوری که در هنگام نیاز به آیات به آسانی بتواند به آن مراجعه کند. همچنین باید از آن مقدار از احادیث که با احکام ارتباط دارند، حتماً اگر بیش از چند هزار حدیث باشد آگاهی کافی داشته باشد؛ زیرا این احادیث مشخص و تعدادشان معین است. در این امر دو تخفیف وجود دارد. اولاً: ضروری نیست که این فرد بر احادیث مرتبط با مواعظ و... احاطه کامل داشته باشد. ثانیاً: لازم نیست آن احادیث مرتبط با احکام را نیز حفظ کند. بلکه فقط باید اصل تصحیح شده احادیث متعلق به احکام را به خوبی بشناسد [و محل قرار گرفتن آنان در منابع را بداند]...» نگا: ارشاد الفحول، شوکانی، ص ۲۵۱ـ۲۵۰ و المحصول، فخر رازی، ج ۲، بخش ۳، صص ۳۴ـ۳۳.

۱. اصحاب صحاح سته آن را در صحاح خود روایت کرده‌اند. بخاری آن را در ج ۱، ص ۴۸ (باب الاستجمار وترا) از مالک بن انس به نقل از زناد او هم از ابوهریره روایت کرده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «و إذا استیقظ أحدکم من نومه فلیغسل یده قبل أن یدخلها الإنا فإن أحدکم لایدری این باتت یده» مسلم نیز در ج ۱، ص ۱۶۰ صحیح خود باب (کراهة غسل المتوضی وغیره ←

همچنین از حدیث «**تقعد احداهن شطر دهرها لا تصوم و لا تصلّی**» [1] چنین برداشت می‌نماید که حداکثر مدت حیض ۱۵ روز است.

خداوند در قرآن کریم فرموده است: ﴿**و ما ینبغی للرحمن أن یتّخذ ولداً إن کلُّ من فی السّموات و الأرض إلّا آتی الرّحمن عبداً**﴾: «هرگز سزاوار [نبوده و] نیست که خداوند مهربان فرزندی برای خود برگزیند یا اولادی داشته باشد. همه‌ی کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند بنده‌ی خداوند هستند.» (مریم: ۹۲ـ۹۳)

یده المشکوک فی نجاتها فی الاناء قبل غسلها ثلاثاً» به نقل از ابوهریره آورده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «إذا استیقظ أحدکم من نومه فلا یغمس یده فی الاناء حتی یغسلها ثلاثاً فإنه لا یدری أین باتت یده».

مسلم همچنین در ج ۱، صص ۱۶۱ـ۱۶۰ صحیح از ابوصالح به نقل از ابوهریره به صورت مرفوع روایت کرده است: «إذا قام أحدکم من اللیل فلا یغمس یده فی الاناء حتی یغسلها ثلاث مرات فإنه لا یدری أین باتت یده».

ابن‌ماجه نیز در صفحه ۳۲ سنن خود آن را به صورت مرفوع از ابوزبیر به نقل از جابربن عبدالله انصاری روایت کرده است. همچنین نگا: نصب الرأیة فی احادیث الهدایة، الزیلعی، ج ۱، ص ۳ و ۲ و مسند دار قطنی، ص ۱۸.

۱. این حدیث در مسند احمد به نقل از ابوهریره آمده است که پیامبر ﷺ خطاب به زینب همسر عبدالله بن مسعود فرمود: «... أما ما ذکرت من نقصان دینکن فالحیضة التی تصیبکنَّ تمکث إحداکن ما شاءالله أن تمکث لا تصلّی و لا تصوم»: «... اما آنچه درباره‌ی ناقص بودن دین شما ذکر کردم، مسأله‌ی عادت ماهیانه شماست که بدان دچار می‌شوید به طوری که ممکن است خداوند هر اندازه که اراده کند در آن حالت به سر ببرید و نتوانید نماز بخوانید و یا روزه بگیرید.» نگا: مسند احمد، ج ۲، ص ۳۷۴. در «المقاصد الحسنة» سخاوی، ص ۳۴۹ آمده است که این حدیث با این لفظ بی‌اساس است. بیهقی در «المعرفة» می‌نویسد: «برخی از فقهای ما این حدیث را ذکر می‌کنند. من در منابع حدیثی بسیار جستجو کردم اما نه اصل حدیث را یافتم و نه اسناد آن را.»

نووی در شرح صحیح مسلم درباره‌ی آن می‌گوید: حدیث باطل و ناشناخته‌ای است. شوکانی آن را در احادیث موضوعه ص ۱۷ ذکر کرده است. همچنین نگا: تمیزالطیب، ص ۳۶۲، الموضوعات الکبری، ص ۱۴۵، المصنوع، ص ۹۶. اما حدیث صحیح قریب به این مضمون را می‌توان در منابع زیر جستجو کرد:

صحیح بخاری، کتاب الحیض، باب ترک الحائض للصوم، ج ۱، ص ۳۴۵، صحیح مسلم، کتاب الایمان، بنقصان الطاعات، ج ۲، ص ۶۷، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۵ـ۶۸.

عبارت «تمکث احداهن شطر عمرها لا تصلی» فاقد صحت و اساس است. نگا: ارشاد الساری، قسطلانی، ج ۱، ص ۴۲۴ و فتح الباری، ابن‌حجر، ج ۱، ص ۳۴۶.

سیوطی از این آیه برداشت می‌کند که هرگاه خداوند به فردی، فرزندی عطا نماید که مادر آن فرزند کنیز باشد آن فرزند آزاد به شمار می‌آید.[۱] گمان نمی‌کنم هیچ‌کدام از علما این آیه را جزو آیات احکام دانسته باشد.»

دیدگاه زرکشی درباره‌ی لزوم احاطه‌ی مجتهد بر احادیث مرتبط با احکام

زرکشی در «البحر» می‌نویسد: «برخی از علما میزان احادیث مرتبط با احکام را که فرد مجتهد باید به طور کامل به آنان احاطه داشته باشد، سه هزار حدیث دانسته‌اند. این در حالی است که از امام احمد بن حنبل سؤال شد: احاطه به چه مقدار از احادیث پیامبر ﷺ برای رسیدن به درجه‌ی اجتهاد و فتوا دادن ضروری است؟ آیا ۱۰۰ هزار حدیث کافی است؟ پاسخ داد: خیر! دوباره سؤال شد: ۲۰۰ هزار حدیث کافی است؟ احمد بن حنبل پاسخ منفی داد. شخص بدین ترتیب به تعداد احادیث می‌افزود و احمد بن حنبل پاسخ منفی می‌داد تا اینکه سؤال کرد: آیا آگاهی کامل از ۵۰۰ هزار حدیث برای رسیدن به درجه‌ی اجتهاد و افتا کافی است؟ احمد بن حنبل پاسخ داد: امیدوارم کافی باشد![۲]

منظور او از این عدد، آثار اصحاب پیامبر ﷺ و تابعین و اسنادهای مختلف احادیث بود. به همین دلیل می‌گفت: هر کس به اسنادهای مختلف احادیث احاطه نداشته باشد، جایز نیست قضاوت کند یا اقدام به صدور فتوا نماید.

برخی از یاران احمد بن حنبل می‌گفتند: از ظاهر این سخن چنین بر می‌آید که فرد نمی‌تواند جزو اهل اجتهاد به شمار آید مگر اینکه حافظ این تعداد حدیث باشد.

ابوبکر رازی می‌گوید: حفظ همه‌ی این مقدار حدیث ـ مذکور در این باب ـ ضروری نیست؛ زیرا امکان احاطه به آن امکان ندارد و حتی در صورت متصور بودن آن، در هنگام اجتهاد کردن فرد نمی‌تواند همه‌ی آنچه را که در این باره روایت شده است به خاطر بیاورد.»[۳]

---

۱. الأم، امام شافعی، ج ۸ ص ۱۴ و مختصر مزنی، ص ۳۲۱.

۲. ارشاد الفحول، شوکانی، ص ۲۵۱.

۳. همان منبع.

نظر فخر رازی درباره‌ی دشوار بودن برشمردن دقیق میزان علومی که مجتهد باید در آن تبحر داشته باشد

امام فخرالدین رازی در «المحصول» می‌نویسد: «بدان هر اندازه که انسان در علوم لازم برای اجتهاد به درجه‌ی علمی والاتری دست یابد و در آن بیشتر به کمال برسد، مقام علمی و رتبه اجتهادش برتر و کامل‌تر خواهد بود.[۱] همچنین باید مقدار مشخصی را که غالباً بدان نیاز ضروری دارد حتماً به طور کامل در حافظه و بدان احاطه کامل داشته باشد.»[۲]

سپس در ادامه می‌گوید: «ممکن است فرد در زمینه‌ی یا مسأله‌ی خاصی به اجتهاد رسیده باشد اما در مسائل دیگر از رسیدن بدان مرتبه بازمانده باشد.[۳] هر کس از آیات، احادیث، اجماع و قیاس در زمینه علم فرائض آگاهی کامل داشته باشد، ضرورتاً به درجه‌ی اجتهاد در آن زمینه دست یافته است. شدیدترین تشکیکی که در این زمینه‌ی مطرح می‌شود آن است که گفته شود: شاید از وجود مسأله‌ای آگاهی یا بدان احاطه کافی نداشته باشد. اما باید دانست که به مسائل نادر و کمیاب چندان نباید توجه کرد. همچنانکه حتی اگر فرد مجتهد هر اندازه هم در طلب علم تلاش کند باز هم مسائلی هستند که خارج از دایره‌ی علم او قرار دارند.»[۴]

سپس می‌افزاید: «مهم‌ترین علم برای مجتهدان، اصول فقه است.»[۵]

تبحر در اصول فقه مهم‌ترین نیاز مجتهد

ابوحامد غزالی در «المستصفی» می‌نویسد: «غایت اصول فقه هموار کردن راه اجتهاد برای مجتهدان است.»[۶]

---

۱. المحصول، فخر رازی، ج ۲، بخش ۳، ص ۳۶.
۲. همان منبع.
۳. همان منبع.
۴. همان منبع.
۵. همان منبع، ص ۳۰.
۶. المستصفی، غزالی، ج ۲، ص ۳۵۰.

ذهبی در یکی از آثارش چنین نوشته است: «ای فرد مقلد! ای کسی که گمان می‌کنی باب اجتهاد بسته شده است، تو نیازی به پرداختن به اصول فقه نداری. فقط کسی از اصول فقه بهره می‌برد که در طلب آموختن آن باشد تا به وسیله‌ی آن به اجتهاد دست یابد. هرگاه چنین فردی در زمینه‌ی علم اصول فقه عالم شود اما همچنان یوغ تقلید را در گردن داشته باشد، در حقیقت هیچ کاری انجام نداده است. بلکه فقط خود را خسته کرده و حجت خداوند بر خویشتن را درباره‌ی برخی از مسائل کامل نموده و آن را در راستای انجام وظیفه انجام داده است. باید گفت چنین کاری وبال است!»

جایگاه علم منطق در میان علوم ضروری برای مجتهد

زرکشی در «البحر» می‌نویسد: «برخی از علمای متأخر لازمه‌ی رسیدن به درجه‌ی اجتهاد را تسلّط بر علم منطق دانسته‌اند.»

ابن‌دقیق العید در این باره می‌نویسد: «بی شک براساس اصطلاح اهل اجتهاد چنین شرطی فاقد اعتبار است؛ زیرا همگان می‌دانند که مجتهدان اولیه به این علم نمی‌پرداختند.»

ابن‌تیمیة [1] در کتاب «نصیحة أهل الایمان فی الرد علی منطق الیونان» می‌نویسد: «هر کدام از علمای متأخر ادعا کند که آموختن منطق فرض کفایی یا

---

۱. شیخ الاسلام ابوالعباس تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام حرانی دمشقی، مشهور به ابن‌تیمیه محقق، مجتهد، محدث، مفسر، اصولی، نحوی واعظ و خطیب بزرگ حنبلی، در سال ۶۶۱ هجری در حرّان در نزدیکی دمشق به دنیا آمد. پس از کسب علوم فراوان سرانجام به درجه‌ی اجتهاد رسید. او شاگردان فراوانی داشت. به مصر رفت و در آنجا مدتی زندانی شد. سپس به شام بازگشت و دوباره به زندان افتاد. او به جهاد با مغولان خونخوار و دیگر اشغالگران پرداخت و مردم را نیز بدان فرا خواند. از جمله‌ی آثار او می‌توان مجموع الفتاوی، منهاج الفتاوی، منهاج السنة، السیاسة الشرعیة، الفرقان، النبوات، الصارم المسلول، اقتضاء الصراط المستقیم و... را نام برد. سرانجام در سال ۷۲۸ هجری در دمشق وفات کرد. نگا: البدایة و النهایة، ابن‌کثیر، ج ۱۴، ص ۸۰، مختصر الحنابلة، ص ۵۴، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۱، ص ۴۳ و فوات الوفیات، صفدی، ج ۱، ص ۳۵.

یکی از شروط رسیدن به درجه‌ی اجتهاد است، در حقیقت با این ادعا جهل خود نسبت به شریعت، و بطلان و زیان‌های منطق را آشکار ساخته است و تباهی این امر را می‌توان از دین اسلام دریافت؛ زیرا این امت اعم از صحابه، تابعین و علمای مسلمان قبل از آگاهی یافتن از وجود منطق یونانی، به اموری که بر آنان واجب بود و علم و ایمان آنان راکامل می‌کرد آگاهی و احاطه کافی داشتند.» [۱]

چگونگی تشخیص رسیدن که یک عالم به درجه‌ی اجتهاد توسط یک فرد عامی

شهرستانی در «الملل و النحل» می‌نویسد: «درباره‌ی اینکه فرد عامی چگونه می‌تواند پی ببرد که عالمی به درجه‌ی اجتهاد رسیده است یا خیر یا خود آن فرد عالم چگونه می‌تواند پی ببرد که شرایط اجتهاد در او کامل شده است؟ اختلاف وجود دارد.» [۲]

شهرستانی فقط به این مسأله بسنده کرده است. گویی بیش از این مسأله برای او روشن نبوده است.

از ظواهر چنین برمی‌آید که باید گفته شود: فرد عالم خودش با نگاه به خویشتن درمی‌یابد که به همه‌ی ابزارهای لازم برای اجتهاد به طور کامل احاطه دارد و در خود توانایی و قدرت استنباط و استخراج احکام خفیه از دلایل بعید را احساس می‌کند.

اما باید دانست که فرد عامی فقط زمانی از این حقیقت درباره‌ی فرد عالم، آگاه می‌شود، که خود آن عالم به بیان آن درباره‌ی خودش اقدام کرده باشد؛ زیرا اجتهاد حالتی است که در درون فرد مجتهد به وجود می‌آید و خود او باید

---

۱. در همین زمینه‌ی نگا: نقض المنطق، ابن‌تیمیه، تصحیح محمد حامد الفقی، ص ۱۶۳ و مجموع الفتاوی، ابن تیمیة، جلد ۹، منطق، ص ۱۷۲.
۲. الملل و النحل، شهرستانی، ج ۱، صص ۲۰۶ـ۲۰۵.

رسیدن به این درجه‌ی را اعلام کند نه اینکه آن فرد عامی از آن آگاهی حاصل کند. آری! گاهی هم ممکن است این امر با آزمودن فرد عالم به وسیله‌ی کسانی که شایستگی این کار را دارند انجام گیرد.

از آنجا که علما گفته‌اند هر کس ادعای صحابی بودن کند، چنانچه عادل باشد، ادعایش پذیرفته می‌شود؛ زیرا عدالتش مانع دروغ گفتن می‌شود. بنابراین با قیاس بر امر فوق از ظواهر چنین برمی‌آید که باید گفته فرد عادلی را که ادعای رسیدن به درجه‌ی اجتهاد را دارد، پذیرفت. در این امر نباید به مسأله اهمیت داد که چنین فردی ادعای رسیدن به درجه‌ی و مقامی عالی را مطرح کرده است.

همچنین دریافتم که امام فتح بن برهان نیز در کتاب «الوصول إلی علم الأصول» می‌گوید: «مسأله: علما درباره‌ی فرد عامی اختلاف دارند که آیا در صورتی که مسأله‌ای پیش آید می‌تواند از هر کس که بخواهد تقلید کند؟ عده‌ای بر این نظرند که از کسی باید پیروی کند که نامش در کشور مطرح و در میان مردم مشهور شده است. برخی دیگر از علما بر این باورند که باید نزد عالمی برود و از او بپرسد که آیا تو مجتهد هستی؟ چنانچه پاسخ آن عالم مثبت باشد، باید از او پیروی کند.

از ظواهر چنین برمی‌آید که فرد مسلمان عادل جز در صورت داشتن شایستگی، اقدام به صدور فتوا درباره‌ی مسائل دینی نمی‌کند؛ زیرا این امر جایز نیست و چنانچه آن فرد با حسن ظن نسبت به خودش گمان کند که مجتهد است ـ در حالی که واقعاً چنین نباشد ـ با این وجود این امر نیز صحیح است. اما این حداکثر و غایت این مسأله است، و فرد عامی امکان رهایی لز این ورطه را نخواهد داشت مگر آنکه به درجه‌ی اجتهاد نائل شود و دیگر مجتهدان را بشناسد. در این صورت از تقلید رهایی می‌یابد. پس بیشترین کاری که یک فرد عامی می‌تواند انجام دهد این است که به سخن فرد عادل که خود را مجتهد می‌داند، اعتماد کند. در این صورت تقلید از چنین فردی برایش جایز خواهد بود.»

همچنین در مبحث اجماع از همان کتاب می‌نویسد: «هیچ کس نمی‌تواند مجتهد را از غیر مجتهد تشخیص دهد، مگر آنکه خودش به درجه‌ی اجتهاد رسیده باشد و با گفتگو و مطرح کردن مسائل، جایگاه علمی افراد را تشخیص دهد.»

امام غزالی در «المنخول» می‌نویسد: «فصل چهارم درباره‌ی اموری که فرد عامی آنان را باید رعایت کند تا به وسیله‌ی آنان پی ببرد که فرد فتوا دهنده مجتهد است.

بر اساس رأی صحیح، فرد عامی با گواهی دادن دو نفر شاهد عادل به عدالت فرد عالم مدعی اجتهاد پی می‌برد و در صورت بیان مجتهد بودن آن عالم از زبان خودش، باید از او پیروی کند؛ زیرا فرض بر این است که در همه‌ی زمینه‌ها دشوارترین مسائل علمی را به راحتی پشت سر گذرانده و در صورت آزمودن او با این مسائل، آن فرد با سربلندی آنان را سپری می‌کند و می‌دانیم که بادیه‌نشینان عصر صحابه چنین کاری نمی‌کردند. اگرچه قاضی در «التقریر» آن را ذکر نموده است. همچنین مشروط دانستن اجتهاد فرد عالم به وجود تواتر درباره‌ی آن ـ همچنانکه استاد اسفراینی بدان معتقد بوده است ـ صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا تواتر در امور محسوس سودمند است و این مسأله شامل آن نمی‌شود.

قاضی می‌گوید: چنانچه یک بار دو نفر عادل مجتهد بودن او را تأیید و گواهی کنند، این کار برای اثبات اجتهاد آن عالم کافی است.» [۱]

کیاالهراسی در «تعلیقه فی الأصول» می‌نویسد: «چنانچه سؤال شود: فرد عامی از کجا بداند که یک عالم به درجه‌ی اجتهاد رسیده تا از او تقلید شود، در پاسخ می‌گوییم: در این باره گفته شده است: آن فرد عامی باید از هر علمی، همچون اصول، فروع، سنت، فرائض و حساب مسأله‌ای را فرا گرفته و آنان را به آن عالم عرضه کند. چنانچه آن فرد عالم قادر به پاسخ دادن به آن مسائل باشد، ثابت می‌شود که او علوم را دریافته و به خوبی فرا گرفته است و او شایستگی

---

۱. المنخول، امام غزالی، ص ۴۷۸.

اجتهاد را دارد. در نتیجه باید از او تقلید کند. اما من معتقدم این امر صحت ندارد؛ زیرا ما می‌دانیم که در دوره‌ی صحابه این امر وجود نداشته است و کسانی که از عالمی طلب صدور فتوا می‌کردند، او را نمی‌آزمودند؛ زیرا این امر به انقطاع می‌انجامد و مردم روستاها و بادیه‌ها امکان دسترسی به این امر را نخواهند داشت؛ زیرا هر گاه بخواهند از عالمی درباره‌ی مسأله‌ای سؤال کنند، باید قبلاً چندین مسأله را فرا بگیرند تا به جواب آن عالم به آن یک مسأله دسترسی پیدا کنند که این امر برای افراد عامی و بی‌سواد بسیار دشوار است.»

همچنین گفته شده در این باره شهرت داشتن آن عالم در میان مردم به مجتهد بودن کافی است تا اجتهاد او را ثابت کند، در این صورت تقلید از او جایز و صحیح است. ما بر این باوریم که این سخن فاقد اعتبار است؛ زیرا چنانچه گفته شود: در صورت باطل بودن همه‌ی این امور چه راهی برای اثبات مجتهد بودن فرد وجود دارد، در پاسخ می‌گوییم: هیچ راهی وجود ندارد جز اینکه آن فرد مقلّد سخن عالمی را که درصدد تقلید از اوست، بپذیرد و خطاب به او بگوید: جناب استاد! من می‌خواهم در این امر از تو تقلید کنم و شما هم می‌دانی که جایگاه فتوا در دین خداوند بسیار والا و ارزشمند است و در روز قیامت درباره‌ی آن مورد سؤال قرار خواهی گرفت. چنانچه اهل اجتهاد هستی [به من آگاهی بده] تا از تو تقلید کنم. چنانچه پاسخ آن عالم مثبت باشد، فرد عامی باید از او تقلید کند، در غیر این صورت هیچ راهی برای شناخت مجتهد بودن آن فرد وجود ندارد.»

ابن‌عرفة مالکی در کتاب «المشهور فی الفقه» می‌نویسد:

«در «المدونة» آمده است: فرد عالم فقط باید زمانی فتوا دهد که مردم او را شایسته این کار بدانند. ابن‌رشد در «حکایة» افزوده است که باید آن عالم نیز خودش را شایسته صدور فتوا بداند.» ابن‌عرفه در ادامه می‌افزاید: «افزودن این شرط توسط ابن‌رشد بسیار نیکوست؛ زیرا هر کس بیش از دیگران از حقیقت آنچه در وجودش می‌گذرد خبر دارد. آن عالم نیز بیش از دیگران می‌داند که آیا

مقدمات اجتهاد در درون او کامل شده است یا خیر. از جملهی این مقدمات آگاهی از آیات قرآن و ناسخ و منسوخ، مفصل و مجمل و خاص و عام آن، آگاهی از سنّت پیامبر ﷺ و تشخیص صحیح و غیر صحیح آن، احاطه به اقوال و آرای علما و اجماع و اختلاف آنان، قیاس و قرار دادن ادله در جایگاه صحیح‌شان و داشتن تخصص در زبان عربی به حدی که بتواند به وسیلهی آن مفاهیم قرآن را استخراج کند.

قاضی ابویعلی فراء حنبلی در کتاب «الأحکام السلطانیة» می‌نویسد: «در علم چنین مقرر شده است که قاضی باید مجتهد باشد و این فرد در صورتی به این درجه‌ی دست می‌یابد که امام اعظم (حاکم اسلامی) که خود مجتهد است [جایگاه علمی] او را به خوبی بشناسد و او را مورد امتحان قرار دهد و از او سؤال نماید.» [۱]

رفع اختلاف نظر دو مجتهد با مراجعه به مجتهد سوم

تقی الدین سبکی در «شرح منهاج البیضاوی» می‌نویسد: «هرگاه میان دو مجتهد [معاصر] در مسأله‌ای اختلاف شدیدی به وجود آید که امکان مصالحه میان آنان وجود نداشته باشد، مثلاً زن و شوهری هر دو مجتهد باشند، و مرد بدون داشتن نیت جدایی و طلاق خطاب به زنش بگوید: تو بائن (جدا شده) هستی، و مرد معتقد باشد که لفظ صادر شده از او تنها کنایه بوده و نکاح همچنان به حال خود باقی است، در حالی که همسرش این لفظ را صریح و طلاق را واقع شده بداند در این صورت مرد حق درخواست بهره بردن از همسرش را دارد، و زن نیز حق امتناع از این کار را دارد. در چنین حالتی راه پایان دادن به این منازعه و اختلاف میان آنان، مراجعه آن دو به یک مجتهد دیگر است، و چنانچه درباره‌ی آنان حکمی صادر کرد، پیروی از او بر آن دو واجب است.» [۲]

---

۱. الأحکام السلطانیة، ابویعلی فراء، ص ۴۶.

۲. الابهاج، شرح المنهاج بیضاوی، تقی‌الدین سبکی، ج ۳، ص ۱۸۲.

غزالی همین مسأله را در «المستصفی» ذکر کرده و می‌گوید: «چنانچه مرد مجتهدی با زنی که او هم به درجه‌ی اجتهاد رسیده ازدواج کند، سپس آن مرد مجتهد به همسرش که او هم مجتهد است بگوید: «تو بائن (جدا شده) هستی، و زوج قائل به رجعت باشد، و زوجه کنایه‌ها را مانع رجعت بداند، در این صورت زن حق دارد درخواست آن مرد برای همبستری را رد کند و منع کردن شوهر از این کار بر او واجب خواهد بود. چنانچه میان آن دو اختلاف تشدید شود، برای حل این مشکل دو راه وجود دارد:

یکم: مرد به زن بگوید که باید قضیه به قاضی مجتهدی ارجاع داده شود که اگر آن قاضی به صحت رجعت حکم کند، باید اجتهاد قاضی را بر اجتهاد خویشتن مقدم دارد و برای او جایز است که با خود مخالفت کند؛ زیرا به علت ضرورت دفع خصومت، اجتهاد قاضی بر اجتهاد او مقدم است.

دوم: چنانچه از دست‌یابی به قاضی محروم ماندند، باید مجتهد دیگری را به حکمیت بطلبند. در صورت عدم انجام این کار، مرتکب گناه و نافرمانی می‌شوند و امکان دارد همچنان به این حالت نزاع و اختلاف خویش ادامه داده و اختلاف آنان مورد اهمال و بی‌توجهی قرار گیرد. این وضعیت در حقیقت مکلف کردن دو شخص به دو امر متناقض است. در این صورت هیچ تناقضی صورت نمی‌گیرد.» [1]

میزان اعتبار اجتهاد فرد کم سن و سال

قاضی حسین [2] در «فتاوی» می‌نویسد: «از او درباره‌ی صحت یا عدم صحت قضاوت فرد جوانی که در دوران کودکی علوم دینی را آموخته و در حالی که هنوز سوره‌ی حمد را نیاموخته و به درجه‌ی اجتهاد رسیده است سؤال شد.

---

۱. المستصفی، امام غزالی، ج ۲، ص ۳۷۰ـ۳۰۰.

۲. قاضی ابوعلی حسین بن محمد بن احمد مروزی مؤلف تعلیقه مشهور در مذهب شافعی که از او الفتاوی، اسرارالفقه و بخشی از شرح التلخیص برجای مانده است. در سال ۴۶۲ هجری در مکه از دنیا رفت. نگا: طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۴، ص ۳۶۵ـ۳۵۶، طبقات‌الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۲۶۰ـ۲۵۹، العبر، ذهبی، ج ۳، ص ۲۴۹ و شذرات الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۳، ص ۳۱۰.

پاسخ داد: قضاوت او جایز نیست؛ زیرا او قادر به فراگیری سوره‌ی حمد است؛ چون نماز بدون خواندن سوره حمد درست نیست، و هر کسی که نماز نمی‌خواند قضاوتش صحیح نخواهد بود.»

زرکشی در «البحر» می‌نویسد: «گفته‌اند که فرد کم سن و سال ممکن است به ابزارهای رسیدن به درجه‌ی اجتهاد دست یابد، چگونه این امر ممکن است و چگونه می‌توان تصور کرد به این درجه‌ی دست می‌یابد؟!»

ابن‌برهان می‌گوید: «علما بر این امر اجماع دارند که در میان اقوال عالم جوان و کم سن و سال، رأی و نظری که برخلاف اقوال علمای دیگر باشد، فاقد اهمیت است؛ زیرا سخن فرد غیر بالغ در شریعت هیچ اصل و اساسی ندارد. به همین دلیل همه‌ی اقوالش بی‌اثر به شمار می‌آید. فرد کافر نیز چنین است. به همین دلیل نه شهادتش مورد قبول واقع می‌شود و نه روایتش.»

ابومنصور تمیمی [۱] در کتاب «التحصیل» می‌نویسد: «اما رأی زنان، کنیزان و بردگانی که به درجه‌ی اجتهاد می‌رسند، در صورتی که برخلاف رأی مجتهدان باشد، مورد توجه قرار می‌گیرد و در صورتی که رأی آنان برخلاف رأی مجتهدان باشد، اجماع منعقد نمی‌شود؛ زیرا بردگی یا زن بودن در معتبر بودن اختلاف تأثیری ندارند. همچنانکه در قبول روایت و فتوا نیز بی‌تأثیرند. اصحاب بزرگ رسول خدا ﷺ به فتاوای ام‌المؤمنین عایشه و دیگر همسران پیامبر ﷺ مراجعه می‌کردند، و تابعین نیز به فتاوای نافع غلام عبدالله بن عمر و عکرمه غلام عبدالله بن عباس قبل از آزادی‌شان توجه و بدان عمل می‌نمودند.

---

۱. استاد ابومنصور عبدالقادر بن طاهر بن محمد تمیمی بغدادی، بنابه اجماع اهل فضل از ائمه اصول فقه و علمای بزرگ مسلمان است که آثار متعددی از ایشان برجای مانده است. از جمله: تفسیرالقرآن، الملل و النحل، الایمان و أصوله و التحصیل فی اصوله، در سال ۴۲۹ هجری از دنیا رفت. نگا: طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۵ ص ۱۴۸ـ۱۳۶، طبقات الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۱، ص ۲۱۵ـ۲۱۲، البدایة و النهایة، ابن‌کثیر، ج ۱۲، ص ۴۴ و مرآةالجنان، یافعی، ج ۳، ص ۵۲.

زمان اجتهاد

او همچنین در بخش‌های پایانی کتاب التحصیل می‌نویسد: «فصل سوم درباره‌ی بیان اوقات اجتهاد. بدان که بررسی و تحلیل احکام شرعی و استدلال درباره‌ی آنان دو حالت مشخص دارد:

الف) زمانی که اجتهاد و صدور فتوا جایز و ممکن است.

ب) زمانی که این امر واجب و ضروری است.

اجتهاد زمانی جایز است که فرد به درجه‌ی کمال عقلی و تشخیص سود و زیان رسیده باشد و بتواند با ابزارهای موجود به مسائل پنهان استدلال نماید، خواه این فرد بالغ باشد یا غیر بالغ. به همین دلیل مشاهده می‌شود که بسیاری از افراد کم سن و سال از جزئیات علوم نظری و مسائل پیچیده صرف، نحو، عروض، وصیت، فرایض و... آگاهی دارند که حتی بسیاری از مجتهدان بالغ از آنها به اندازه‌ی کافی آگاهی ندارند.

اما اجتهاد و ارائه نظر و تحلیل زمانی واجب است که فرد به بلوغ و کمال عقلی رسیده باشد.

برای رسیدن به درجه‌ی اجتهاد داشتن شهرت و آوازه در میان مردم، شرط نیست

زرکشی در «البحر» نوشته است، که علمای اصول گفته‌اند: «مشهور بودن در میان قبائل، جزو شرایط ضروری برای مجتهد نیست؛ زیرا آنچه در این زمینه‌ی دارای اهمیت و اعتبار است، صفات و ویژگی‌های مجتهد است نه شهرت او. همچنین ضروری نیست که دارای مذهب خاصی باشد بلکه هرگاه خودش دریابد که به درجه‌ی اجتهاد رسیده است، سخن و رأی او قابل قبول خواهد بود.»

به طور معمول آگاهی از تعداد دقیق و مصادیق مجتهدان جامعه ممکن است

ابن‌برهان می‌نویسد: «نظّام بر این باور است که منعقد شدن اجماع غیر ممکن است؛ زیرا آگاهی از اجماع علما مستلزم احاطه به تعداد مجتهدان است که این امر غیر ممکن است؛ زیرا آنان در مناطق و سرزمین‌های مختلف جهان اسلام پراکنده‌اند و امکان دارد در هر سرزمینی یک یا چند مجتهد وجود داشته باشند.»

در پاسخ به این شبهه می‌گوییم: آگاهی از تعداد مجتهدان و شناخت آنان بنا به پیروی از عادت معمول امر ممکنی است؛ زیرا ما می‌دانیم که در میان مردم روستاها، بادیه‌ها و مناطق دوردست مجتهدی وجود ندارد. بدان علت که مشاهده می‌شود چندان به مطالعه و طلب علم نمی‌پردازند. زنان نیز چنین هستند. پس ما از نبود مجتهد در میان مردم مناطق فوق و طبقات مذکور جامعه، اطمینان داریم و هر کس به درجه‌ی اجتهاد برسد بنا به عادت معمول جامعه، مشهور خواهد شد و جایز دانستن وجود مجتهدی ناشناخته در برخی از مناطق به علم به این مسأله زیانی نخواهد رساند. همچنانکه ما آفرینش یک رود از طلای روان یا خون جوشان و روان را توسط خداوند ممکن می‌دانیم. علاوه بر این علم ما به اینکه این رود اکنون در آن آب صافی جاری است، با این جایز دانستن، از بین نخواهد رفت.»

امام غزالی در «المستصفی» می‌نویسد: «گروهی گفته‌اند: چنانچه اجتماع و گردهم‌آیی این مجتهدان متصور و ممکن باشد، در صورت پراکندگی آنان در سرزمین‌های مختلف، چه کسی از آرای آنان آگاهی خواهد یافت؟ در پاسخ گفته می‌شود: «چنانچه تعدادشان به اندازه‌ای باشد که امکان دیدار و ملاقات آنان وجود داشته باشد، این امر با گفتگوی حضوری آنان با یکدیگر ممکن خواهد بود. در غیر این صورت از آرای گروهی از آنان با گفتگوی حضوری و آرای دیگران به وسیله‌ی اخبار متواتر از آنان آگاهی حاصل خواهد شد. اگر پرسیده شود:

در صورت زندانی شدن یا اسارت یکی از آنان در سرزمین کفر، تکلیف ما چه خواهد بود؟ در جواب می‌گوییم: باید او بازگردد و دیدگاه عالم به اسارت درآمده همچون دیگر علما روایت می‌شود و می‌توان از آن آگاهی یافت.»

وجود مذهبی که قلب‌ها بدان متمایل شده و در همه‌ی دوره‌ها بدان روی آورند

ابن‌برهان می‌نویسد: «خداوند مذاهب و آراء را در جامعه به صورت متناوب حاکم می‌گرداند. به همین دلیل در هر دوره‌ای مذهبی خواهد بود که قلب‌ها بدان گرایش داشته و جان‌ها به سوی آن متمایل خواهند شد.»

شیخ تقی‌الدین سبکی مجتهد مطلق روزگار خویش

شیخ تاج‌الدین بن سبکی در «الترشیح» می‌نویسد: «شیخ شهاب‌الدین ابن‌النقیب [۱] مؤلف «مختصرالکفایة» و آثار فراوان دیگری، برایم تعریف کرد که در مکه در میان گروهی از فقها نشسته بودم و می‌گفتیم: اگر خداوند پس از این چهار امام فقهی اهل سنت در این دوره مجتهدی را می‌آفرید که از مذاهب همه‌ی آنان آگاهی داشته و پس از معتبر دانستن همه‌ی مذاهب، برای خودش مذهبی مرکب از این چهار مذهب را تدوین می‌کرد، تا زمان به زینت وجود او آراسته می‌شد و مردم از او اطاعت می‌کردند، بنا به اتفاق همه‌ی ما این جایگاه جز برای شیخ تقی‌الدین سبکی برای هیچ کس دیگر شایسته و سزاوار نبود.» [۲]

---

۱. ابوالعباس احمد بن عبدالرحمن بن عبدالرحیم بعلبکی مشهور به شهاب‌الدین ابن‌النقیب که ابن‌کثیر درباره‌ی او می‌گوید: «او در زمینه‌ی فقه و علوم دیگر بسیار عالم بود و در علم قراءات و نحو تبحّر خاصّی داشت.» در رمضان سال ۷۶۴ هجری درگذشت. نگا: طبقات الشافعیة، ابن‌قاضی شهبة، ج ۳، ص ۱۰۲ و شذرات الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۶، ص ۲۰۰.

۲. حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۲۲۱ و تقریر الاستناد، سیوطی، ص ۵۵.

چگونگی انجام اجتهاد و ترتیب مراحل آن

امام غزالی در «المنخول» می‌نویسد:

«امام شافعی گفته است: هرگاه حادثه‌ای رخ داد، فرد مجتهد باید آن رویداد را به قرآن عرضه کند. چنانچه حکم آن مسأله را در آیات قرآن نیافت، به احادیث و روایات متواتر مراجعه کند. سپس به احادیث و روایات آحاد روی بیاورد. چنانچه حکم آن قضیه در هیچ کدام از آنان یافت نشد، در استفاده از قیاس، اندکی درنگ کند. بلکه به ظاهر آیات قرآن توجه نماید. چنانچه ظاهر آیه‌ای را مطابق با قضیه مورد نظرش یافت، باید در تخصیص دهنده‌ها یعنی قیاس و روایات بنگرد. چنانچه تخصیص دهنده‌ای نیافت براساس آن ظاهر حکم نماید.[1]

در صورتی که در کتاب یا سنت به لفظی در این باره دست نیافت، باید در مذاهب موجود بنگرد. اگر به اجماع علما در این باره پی برد از آن پیروی کند. در غیر این صورت از قیاس استفاده کند و در ابتدا قواعد کلی را در نظر بگیرد و آنان را بر جزئیات مقدم بدارد. همچنانکه در مسأله‌ی کشتن کسی با ابزاری سنگین، قاعده ردع را بر مراعات ابزار مقدم بدارد. چنانچه درباره‌ی موضوع مورد بحث قاعده‌ای کلی وجود نداشته باشد، باید در نصوص و اجماع علما جستجو کند. چنانچه آن را با مسأله دیگری هم معنی و مشابه یافت، باید این مسأله مطرح شده را بدان ملحق نماید. در غیر این صورت به قیاس مخیّل بپردازد. چنانچه این امر هم غیر ممکن بود، از ابزار مشابه بهره گیرد، و چنانچه به خداوند ایمان و از منابع شریعت آگاهی و بدان احاطه داشته باشد نباید از حیله استفاده کند.»

غزالی در ادامه می‌گوید: «بدین ترتیب امام شافعی اجماع را پس از روایات و اخبار ذکر کرده است و این به معنای تأخیر در جایگاه آن است نه عمل بدان؛ زیرا عمل به آن مقدم است. اما خبر از نظر رتبه مقدم و مستند به قول اجماع است.»[2]

---

۱. المنخول، امام غزالی، ص ۴۶۶ و البرهان، امام الحرمین، ج ۲، ص ۱۳۳۷.

۲. المنخول، امام غزالی، ص ۴۶۷_۴۶۶ و البرهان، امام الحرمین جوینی، ج ۲، ص ۱۳۳۸.

همچنین در «المستصفی» می‌نویسد: «فرد مجتهد باید در هر مسأله‌ای نظرش را به حالت نفی اصلی قبل از وجود داشتن منابع نقلی باز گرداند. سپس در جستجوی دلایل سمعی مقید باشد. پس در اولین مرحله باید در جستجوی اجماع باشد، چنانچه به اجماع علما درباره‌ی آن مسأله دست یابد، در این صورت نیازی به بررسی قرآن و سنت درباره‌ی آن ندارد؛ زیرا قرآن و سنت ممکن است دچار نسخ شده باشند، در حالی که اجماع قابل نسخ نیست. همچنین اجماع مسلمانان بر امری که برخلاف چیزی که در قرآن و سنت آمده است، دلیل قاطعی بر نسخ است؛ زیرا امت اسلامی بر امر اشتباهی اجماع نخواهند داشت. سپس به بررسی حکم قرآن و سنت درباره‌ی مسأله‌ی مذکور پردازد که آن دو در یک جایگاه قرار دارند؛ زیرا هر کدام از آنان علم قاطع درباره‌ی امور را به ما می‌دهند و در میان منابع نقلی قطعی امکان تعارض وجود ندارد، مگر آنکه یکی از آن نصوص منسوخ شده باشد. پس هر مسأله‌ای که درباره‌ی آن حکم آیه یا حدیث متواتر وجود داشته باشد باید به آن نص عمل شود. سپس در صورت عدم وجود نص صریح باید به عموم آیات قرآن و ظواهر آن روی آورد. سپس اموری را که نصوص عام را تخصیص می‌دهند، یعنی اخبار آحاد و قیاس در نظر گرفت. در صورتی که قیاس یا خبر واحد با کلیات آیات قرآن تناقض پیدا کرد، در صفحات قبل بیان کرده‌ایم که باید کدامیک از آنان را مقدم بدارد. چنانچه نص صریح و آشکار یا ظاهری را نیافت، باید به قیاس نصوص بپردازد. چنانچه دو قیاس یا دو خبر یا دو حکم کلی و عمومی با یکدیگر تعارض داشته باشند، لزوماً باید از میان آن دو یکی را بر دیگری ترجیح داد. چنانچه به نظرش هر کدام از آن دو با دیگری از نظر ضعف و قوت در یک وضعیت قرار دارند، در این حالت باید یکی از آن دو را برگزینند و دیگری را کنار بگذارد.»

شیخ ابواسحاق شیرازی در «اللمع» می‌نویسد: «بدان که هرگاه برای عالمی سؤالی یا مسأله‌ای پیش بیاید، باید حکم آن را در نصوص و الفاظ یا مفهوم ظاهری آن یا افعال یا اقرار پیامبر ﷺ و اجماع علمای مسلمان بیابد. هرگاه در

یکی از موارد فوق حکم مسأله‌ی مذکور را یافت باید براساس آن، حکم و قضاوت نماید. اما چنانچه این مسأله را در آن نیافت، باید [کلیات] آن را در اصول بیابد و براساس آن به قیاس بپردازد و در طلب علت، ابتدا به نصوص مراجعه کند. چنانچه علت مورد نظرش را به صورت منصوص و در قالب نص یافت، باید براساس آن عمل نماید. در غیر این صورت باید ویژگی‌های مسأله‌ای [شبیه به آن] را که در نصوص، حکمی درباره‌ی آن وجود دارد، بدان نسبت داد. هرگاه در نص، حکم مسأله‌ی مزبور یافت نشد در این صورت براساس ظاهر آن نص حکم صادر می‌شود. چنانچه از ظاهر نص نتوان به حکم مسأله دست پیدا کرد، باید به مفهوم [ظاهری] آن مراجعه کرد، تا شاید بتوان به حکم مسأله‌ی مورد نظر رسید. در صورتی که باز هم نتوانست حکم مسأله را بیابد باید به بررسی ویژگی‌های مؤثر در اصول در آن حکم بپردازد و آنها را به صورت جداگانه یا به طور کلی بیازماید. هرگاه مسأله به وسیله‌ی آزمودن یکی از این عوامل یا مجموع آنها حل شده در این صورت حکم مسأله به دست آمده است.

اما چنانچه باز هم به حکم دست نیافت باید به اشیاء دال بر حکم استناد کند. اگر امری را که فقط شبیه آن مسأله است یافت، باید بدان استناد کند. چنانچه به علتی که در اصل حکم است برایش ثابت شود، درمی‌یابد که آن حکم فقط به آن اصل اختصاص دارد و قابل تعمیم به مسأله‌ی مورد نظر نیست. اگر در این امر هیچ دلیلی مبنی بر آن از نص یا استنباط نیافت چنانکه گذشت آن را به اصل در عقل ارجاع دهد.»[۱]

توضیحی پیرامون حدیث وجود تجدیدکنندگان دین در پایان هر قرن

ابوداود و حاکم از ابوهریره روایت کرده‌اند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «**إن الله يبعث لهذه الأمّة على رأس كلّ مائة سنة من يجدّد لها دينها.**»: «خداوند برای این امت در رأس هر سده کسی را برمی‌انگیزد که دینشان را برایشان تجدید می‌کند.»[۲]

---

۱. اللمع، ابواسحاق شیرازی، ص ۷۰.
۲. نکا: اللمع، ابواسحاق شیرازی، ص ۷۰.

عده‌ای از شارحان حدیث بر این عقیده‌اند که لزومی ندارد احیا کننده‌ی دین در رأس سده فقط یک نفر باشد ؛ بلکه ممکن است یک یا چند نفر باشند؛ زیرا به طور کلی امت اسلامی از فقها در زمینه‌ی امور دینی بسیار بهره می‌گیرند. همچنین اقشار و طبقات دیگری همچون ولی امر (خلیفه)، محدثان، قاریان، خطیبان، پرهیزگاران و دیگر اقشار علما، در هر علم و فن به گونه‌ای برای جامعه سودمندند که دیگری قادر به رساندن آن منفعت به جامعه نخواهد بود. و در همه‌ی علوم مذکور درباره‌ی کسی که در رأس هر سده به عنوان احیاکننده‌ی دین در جامعه برانگیخته می‌شود، سخن به میان آمده است و همه‌ی آنان مجتهدان را چنین افرادی دانسته‌اند. بنابراین حمل تأویل این حدیث به این شیوه بهتر و به حکمت نزدیکتر است.

مراد از احیاءکننده‌ی دین در رأس هر سده، مجتهدی است که در هنگام پایان یافتن یک قرن و آغاز قرن دیگر در حال حیات باشد.

تقسیم‌بندی پیروان مذاهب فقهی اهل سنت به سه گروه

نووی به تبعیت از رافعی در «الروضة» می‌نویسد: «منتسبان به مذهب شافعی، ابوحنیفه و مالک سه گونه‌اند: یکم: عوام. دوم: کسانی که به درجه‌ی اجتهاد رسیده‌اند و بیان کردیم که فرد مجتهد از مجتهد دیگری تقلید نمی‌کند. این مجتهدان بدان علت به شافعی نسبت داده می‌شوند که در اجتهاد، کاربرد دلائل و ترتیب آنان براساس روش او عمل کرده‌اند و اجتهاد آنان با اجتهاد او شبیه و هماهنگ بوده و گاهی نیز با آن تفاوت‌هایی داشته است و آنان داشتن اختلاف رأی با امام خود را امری جایز و ممکن دانسته‌اند. سوم: افراد متوسط که در اصل شریعت به درجه‌ی اجتهاد نمی‌رسند، اما اصول امامشان در ابواب فقهی را به خوبی درک می‌کنند و به آن مقدار از علم دست یافته‌اند که آنچه را نصی درباره‌ی آن وجود ندارد، بر امور منصوص قیاس کنند [و حکم لازم را از آن استخراج کنند.] این افراد مقلّد آن امام خواهند بود.» [1]

---

۱. الروضة، نووی، ج ۱۱، ص ۱۰۱.

تبعیت مطلق از ائمه‌ی فقهی

امام‌الحرمین جوینی در «مغیث الخلق فی اختیار الأحق» می‌نویسد: «اگر گفته شود: ابن‌سریج، مزنی و علمای پس از آنان مانند قفال، شاسی و دیگران نیز دارای درجه‌ی اجتهاد بوده‌اند؟ در پاسخ گفته می‌شود: این افراد در مذهب امام شافعی تحولاتی به وجود آوردند و بسیار روش آن را یاری داده و کمر همت به تأیید و ترویج آن بستند و با استنباط و استخراج احکام بیشتر در آن به تغییر و تحول دست زدند و کمتر اتفاق می‌افتاد که آرای برگزیده‌ی فقهی آنان خارج از مذهب امام شافعی باشد. همچنین خودشان به پیروی از روش امام شافعی و بهره گرفتن از انوار علم او اذعان داشتند.»

ابن‌قیم جوزی در کتاب «ذم التقلید» می‌نویسد: «برخی از مقلدان به انتقاد از شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه پرداخته‌اند که چرا او به تدریس فقه و مذهب حنبلی پرداخته است در حالی که این امر مختص حنابله است و ابن‌تیمیه از آنان نیست؟ ابن‌تیمیه در پاسخ به آنان گفت: من فقط براساس شناختم از مذهب امام احمد به تحقیق و تدقیق در آن پرداخته‌ام، نه بر مبنای تقلید از او. و محال است که این علمای متأخر از یاران ائمه‌ی فقهی که هرگز از ایشان تقلید نمی‌کردند جایگاه پایین‌تری داشته باشند. بنابراین مردم از مالک بن وهب و علمای هم طبقه‌اش که براساس حجت عمل می‌نمودند، پیروی می‌کردند و پیرو دلیل و حجت ـ در هر جا که یافت می‌شد ـ بودند.

ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی نیز علی‌رغم داشتن اختلاف فراوان در مسائل فقهی با ابوحنیفه، از او پیروی می‌کردند.

اثرم و افراد هم‌طراز او از یاران احمد بن حنبل نیز چنین بوده‌اند و از مقلدان محض و منتسبان به امام احمد بودند و از او پیروی می‌کردند. پس بر این اساس پیروی از ائمه که اهل حجت و علم بودند، سزاوارتر از پیروی از مقلّدان است.» [1]

---

۱. رسالةالاجتهاد، سیوطی، نسخه خطی، ص ۲۸.

سال گذشته زمانی که شبیه همین سؤال از بنده پرسیده شد، پیش از آنکه از این مطلب ابن‌قیم آگاهی یابم، پاسخی شبیه این را به فرد سؤال کننده دادم و به این امر استناد کردم که ابن‌صباغ در مدرسه‌ی نظامیه به تدریس فقه شافعی پرداخت، در حالی که از او به عنوان مجتهد مطلق یاد می‌کنند. ابن‌عبدالسلام نیز در مدرسه‌ی صالحیه و ظاهریه فقه شافعی را تدریس می‌کرد. ابن‌دقیق العید نیز مسئولیت تدریس مدرسه‌ی مجاور مرقد شافعی و دیگر مدارس شافعیه را عهده‌دار بود. سبکی و بلقینی نیز با وجود اینکه قطعاً آنان بنابه گفته خودشان و شهادت مردم، مجتهد بودند، مسئولیت اداره‌ی مدارس شافعیه را پذیرفتند.

عدم جواز تقلید قاضی منتسب به مذهبی از امام آن مذهب و اجتهاد آن قاضی و عمل بدان

بلقینی در «تصحیح المنهاج» می‌نویسد: «ماوردی در «الأحکام السلطانیة» نوشته است: هرگاه قاضی شافعی مذهب باشد، لزومی ندارد در صدور احکام فقط براساس گفته‌ها و احکام شافعی عمل کند، به طوری که اجتهاد آن قاضی کاملاً با فتاوای شافعی مطابقت داشته باشد. چنانچه اجتهادش او را به سوی پیروی از فتاوای ابوحنیفه [یا هر امام مجتهد دیگری] سوق داد، باید براساس آن عمل کند.» [1]

همچنین در «الحاوی» می‌نویسد: «جایز نیست قاضی منتسب به مذهبی همچون مذهب شافعی یا ابوحنیفه از صاحب آن مذهب [شافعی یا ابوحنیفه] پیروی کند بلکه باید براساس اجتهاد خویش عمل نماید، حتی اگر اجتهادش برخلاف فتوای امامی باشد که او خود را منتسب به مذهب آن امام می‌داند.» [2]

---

۱. الأحکام السلطانیة، ماوردی، ص ۶۷.

۲. ادب القاضی، ماوردی، تحقیق محیی هلال، سرحان، ج ۱، ص ۶۴۴.

برخی از علمای مذهب ما گفته‌اند: او باید براساس مذهب امامش عمل نماید، در حالی که اصول شرع این مسأله را نفی می‌کند و در «الذخائر» نیز چنین آمده است.

بنگرید که این امامان چگونه مجتهد بودن فردی را که منتسب به مذهب شافعی، ابوحنیفه یا دیگران است تقبیح نکرده یا غیر ممکن ندانسته‌اند.

تفاوت مردم از نظر قدرت فهم و استنباط احکام و تقسیم‌بندی آنان به سه گروه از دیدگاه تاج‌الدین سبکی

تاج‌الدین سبکی می‌گوید: «مردم از نظر قوه‌ی تحلیل و ادراک مسائل سه دسته‌اند:

گروه اول که ضعیف‌ترین گروه هستند، کسانی‌اند که هرگاه مسأله‌ای برایشان ذکر شود ذهنشان به سوی مسأله‌ای شبیه آن متمایل می‌شود. چنانچه آن فرد حافظ‌الحدیث باشد و آن مسأله در منابع وجود داشته باشد، با استفاده از منابع نقلی به مطلب دیگری غیر از پاسخ آن مسأله و مطالب جدیدی دست می‌یابد که از اجتماع دو شیء شبیه به هم به وجود آمده‌اند و قبل از آن وجود نداشته‌اند، و این اساس باب اشباه و نظائر است. فقیه باهوش و زرنگ کسی است که هرگاه قاعده‌ای به همراه فروع آن برایش ذکر شد، آفاق اندیشه و ذهنش برای تحلیل مسائل شبیه به آن گسترده می‌شود و آنان را به قاعده اصلی مرتبط می‌سازد و زمانی که حکم قضیه‌ی مذکور نقل نشده باشد، قدرت [ذهنی و تحلیل او از نصوص] برای [رسیدن] او [به حکم آن مسأله] کافی است.

گروه دوم که ارزشمندترین و والاترین افراد جامعه هستند، کسانی‌اند که فکری روشن و اندیشه‌ای باز دارند که براساس آن به استخراج قواعد از شریعت می‌پردازند و فروع مختلف را بدان ملحق می‌سازند و با استفاده از اندیشه‌ی صحیح از جزئیات فروع، ضابطه‌ای را به دست می‌آورند که همه‌ی مقاصد شریعت را دربرمی‌گیرد که هر چه بر اساس اصل شریعت باشد مقبول و هرآنچه برخلاف آن باشد مردود نیست.

گروه سوم: در جایگاهی میان این دو قرار دارند، به طوری که براساس آن مقدار از علم و فهم که خداوند به او ارزانی داشته است، برای استنباط احکام به بررسی آیه یا حدیث یا اقوال امامش می‌پردازد.

استاد علما و بزرگترین دانشمند متأخر در این گروه شیخ‌الاسلام تقی‌الدین ابن‌دقیق العید است که در زمینه‌ی استنباط از احادیث به درجه‌ای از علم رسیده بود که کمتر کسی بدان درجه‌ی دست یافته و او با ذوق فروزان خود بسیاری از احکام را از احادیث استخراج کرد.»

آیا رأی مخالف عالمی که تنها در یکی از علوم لازم برای رسیدن به درجه‌ی اجتهاد تبحّر ندارد اعتبار دارد؟

زرکشی در «البحر» می‌نویسد: «درباره‌ی این مسأله که آیا رأی مخالف فردی که در همه‌ی علوم ضروری برای اجتهاد، مانند علوم قرآن و سنت و... تبحّر پیدا کرده اما تنها یک علم مانند لغت یا تفسیر را فرا نگرفته است، اعتباری دارد یا نه؟ علما دو نظر دارند: ابن‌برهان می‌گوید: اکثریت قریب به اتفاق علما بر آن‌اند که رأی مخالف چنین فردی فاقد اعتبار است و اجماع علما بدون توجه به رأی او منعقد می‌شود. از قاضی ابوبکر نقل شده است: با وجود رأی مخالف او درباره‌ی مسأله‌ای، اجماع منعقد نمی‌شود. ابن‌برهان در توضیح این نظر قاضی ابوبکر می‌گوید: کسی جز او چنین نظری نداشته است.

کیاالهراسی درباره‌ی این مسأله گفته است: هر کس به جایگاه مجتهدان دست یابد، درمی‌یابد که غالب علمای اصول گفته‌اند: با وجود مخالفت فردی که همه‌ی علوم اجتهاد ـ به جز حتی یک علم ـ راکسب کرده، اجماع منعقد می‌شود و به رأی مخالف او اعتنایی نخواهد شد. اما قاضی ابوبکر به معتبر بودن رأی آن عالم و عدم انعقاد اجتهاد معتقد بود. شاید [با این رأی] می‌خواست خود را وارد جرگه مجتهدان کند! آنگاه ابن‌برهان می‌پرسد: آیا باید چنین عالمی را به مجلس اجتهاد فرا خواند؟ و در پاسخ می‌گوید: علما در این باره اختلاف دارند: عده‌ای با

وجود معتبر ندانستن رأی مخالف چنین فردی، دعوت از او را واجب می‌دانند تا به علومی که فرا گرفته مراجعه کند و با استفاده از بررسی آنان به ارائه‌ی نظر بپردازد؛ زیرا اصحاب رسول خدا ﷺ ابن‌عباس و اصحاب نوجوان یا خردسال دیگر را در جلسه‌ی اجتهاد خویش می‌نشاندند. اما برخی دیگر از علما بر این باورند که این کار ضرورتی ندارد و یاران پیامبر ﷺ، ابن‌عباس و اصحاب خردسال دیگر را تنها برای تهذیب، تربیت و فراگیری روش اجتهاد به جلسات خویش فرا می‌خواندند. همچنین گفته شده است: در آن زمان ابن‌عباس به درجه‌ی اجتهاد رسیده بود.»

عدم انعقاد اجماع با وجود مخالفت حتی یک مجتهد از دیدگاه ابن‌برهان

ابن‌برهان می‌گوید: برخلاف نظر عده‌ای، با وجود مخالفت حتی یک مجتهد اجماع منعقد نمی‌شود. استدلالشان این است که چنانچه چندین مجتهد بر مسأله‌ای اتفاق نظر پیدا کنند مخالفت یکی از آنان با آن رأی نشان دهنده‌ی ضعف در رأی آن یک نفر است. ما در پاسخ می‌گوییم: این نظر صحیح نیست؛ زیرا ممکن است رأی صادره از سوی آن عده از مجتهدان یک رأی ظاهر باشد که فهم انسان‌ها به سرعت بدان متمایل شده و آن را درک کند و در مقابل، فتوای آن یک مجتهد، دقیق‌تر باشد. گاهی در میان عده‌ی فراوانی، یک فرد از برتری فکری و نیروی تحلیل بیشتری برخوردار است. به همین دلیل در هر دوره‌ای عالمی وجود خواهد داشت که از دیگر دانشمندان روزگارش گوی سبقت را خواهد ربود و جزئیات و فروع مسائل را درخواهد یافت و امور بدیعی را به وجود خواهد آورد. به همین دلیل خداوند پیشینیان را دستور و فرموده است: ﴿و قليلٌ ما هم﴾: «و آنان [که مؤمن و نیکوکار هستند] بسیار اندک‌اند.» (ص: ۲۴) همچنین فرموده است: ﴿ثلة من الأولين و قليل من الآخرين﴾: «گروه زیادی از پیشینیان [هر دینی، جزو پیشتازان و مقرّبان درگاه خداوند] هستند.* و تعداد اندکی از متأخران [جزو این گروه به شمار می‌آیند.]» (واقعه: ۱۴-۱۳)

گواهی ابوحنیفه مبنی بر رسیدن ابویوسف به درجه‌ی اجتهاد در زمان حیاتش

ابن‌برهان می‌گوید: «از ابوحنیفه نقل شده است که گفت: هرگاه هیچ قول و نظری نیافتید، از قول ابویوسف پیروی کنید.»

این شهادت ابوحنیفه مبنی بر رسیدن ابویوسف به درجه‌ی اجتهاد در زمان حیات ابوحنیفه است.

دیدگاه ابن‌برهان مبنی بر بیان اصول توسط خداوند و ارجاع استخراج احکام فروع به تحلیل و اجتهاد

ابن‌برهان می‌گوید: «خداوند قادر بوده و هست که حکم حوادث و امور را به طور دقیق ذکر و بیان نماید. در حالی که [همگان می‌دانند] او چنین کاری نکرده، بلکه تنها اصول را به آشکارا بیان و شناخت حکم فروع را به اجتهاد و اظهارنظر علما واگذار فرموده است.»

مجتهد فقط پس از بررسی و تحقیق کامل به اظهارنظر درباره‌ی آگاهی یا عدم آگاهی از حکم مسأله می‌پردازد.

زرکشی در «البحر» می‌نویسد: «امام شافعی آشکارا بیان کرده است که مجتهد در هیچ مسأله‌ای نباید اظهار بی‌اطلاعی کند، مگر آنکه خودش را برای رسیدن به حکم آن مسأله به زحمت انداخته و با این وجود به حکم دست نیافته باشد. همچنین نباید پیش از تلاش فراوان و دست یافتن به حکم مسأله‌ی مورد نظر براساس اطلاعات قبلی خود، حکم صادر کند. این مسأله را برخی از متأخرین از ایشان روایت کرده‌اند.

این بدان علت است که فرد عالم با عوام تفاوت دارد و او موظف است همواره به تحقیق، تدقیق و بررسی امور بپردازد. اظهار بی‌اطلاعی او، جزو دین نیست تا در مواردی که ضرورتاً باید از آنان آگاهی داشته باشد، اظهار بی‌اطلاعی نماید.»

تفاوت اجتهاد با قیاس

ابواسحاق شیرازی در «اللمع فی اصول الفقه» می‌نویسد: «برخی از مردم گمان می‌کنند که اجتهاد همان قیاس است، در حالی که اجتهاد اعم از آن است؛ زیرا اجتهاد آن است که فرد مجتهد همه‌ی تلاش خویش را برای دست یافتن به حکم مسأله‌ی مورد نظر به کار گیرد. اما اطلاق نام اجتهاد بر قیاس به معنای حمل مطلق بر مقید و عام بر خاص است و اجتهاد شامل همه‌ی ابزارها و روش‌هایی است که به وسیله‌ی آنان به حکم امور می‌توان دست یافت و قیاس یکی از این ابزارهاست نه همه‌ی آنان.» [۱]

قاضی عبدالوهاب مالکی در «الملخص فی اصول الفقه» می‌نویسد: «برخی از علمای اصول بر این نظرند که اجتهاد همان قیاس است و قیاس و اجتهاد دو نام، اما دارای یک مفهوم هستند. در حالی که این امر صحت ندارد؛ زیرا اجتهاد عام‌تر از قیاس است و شامل قیاس و منابع دیگر اجتهاد خواهد شد. به همین دلیل گفته‌اند: به وسیله‌ی قیاس به این حکم و به وسیله‌ی اجتهاد به آن حکم دست یافتیم.»

سپس در بخش دیگری از همان کتاب می‌گوید: «بدان که استدلال عام‌تر از قیاس است؛ زیرا هر قیاسی استدلال را در خود دارد. در حالی که هر دلیلی قیاس نیست. این امر نشان می‌دهد که استدلال در ظواهر، صحیح و استنباط امری غیر از قیاس است.

از نظر لغوی، رأی اسمی است برای چیزی که تدبیر، مشاوره و مصالح بدان تعلق می‌گیرد. به همین دلیل گفته می‌شود: این رأی صحیح و استوار یا فلان رأی فاسد و باطل یا ضعیف است. همچنین گفته می‌شود: این سخن رأی به شمار نمی‌آید یعنی صحیح نیست.

---

۱. اللمع، شیرازی، ص ۵۳.

درباره‌ی تعریف آن در اصطلاح شرعی اختلاف وجود دارد. عده‌ای در تعریف آن گفته‌اند: چیزی است که می‌توان به وسیله‌ی آن از حیث استدلال و قیاس به حکم شرعی دست یافت.

همچنین گفته‌اند: این بدان علت است که چنانچه امری دلالت قاطعی بر حکمی وجود داشته باشد مانند اجماع یا نص صریح، رأی نامیده نمی‌شود. در این باره چنین به نظر می‌رسد که صحیح آن است که رأی همان مذهب است، به این دلیل که در اصطلاح علما آمده است که این رأی فلان شخص، یعنی این مذهب اوست یا می‌گفتند: «فلان لا یری هذا» یعنی به آن گرایش و تمایل ندارد یا براساس آن اعتقاد ندارد یا عمل نمی‌کند.

اگر گفته شود: بر این اساس باید دیدگاه مسلمانان مبنی بر وجوب روزه و نمازهای پنج گانه را رأی آنان دانست؟ در پاسخ گفته می‌شود: عرف چنین اقتضا کرده است که این اسم فقط برای اموری به‌کار برده شود که درباره‌ی آنان اختلاف وجود داشته باشد؛ و صحت قطعی جزو شروط آن نیست؛ زیرا گاهی ممکن است باطل باشد. اما این بطلان باعث نمی‌شود ما آن را به عنوان رأی به شمار نیاوریم؛ زیرا این مذهب و روش گوینده براساس دیدگاه و گفتارش است.»

امام الحرمین معتقد است ۹۰٪ فتاوی و قضاوت‌های صحابه براساس رأی محض و استنباط آنان بوده است.

امام‌الحرمین جوینی در «البرهان» می‌نویسد: «همه‌ی علمای صحابه به اجتهاد درباره‌ی مسائل پرداخته‌اند. اگرچه اجتهاد آنان حتی درباره‌ی یک مسأله روایت نشده باشد اما به طور صحیح روایت متواتر درباره‌ی روش هر کدام از آنان مبنی بر اصل قرار دادن اجتهاد در مسائلی که پیرامون آنان قضاوت کرد یا فتوا داده بودند، نقل شده است. همچنین براساس نقل متواتر ثابت شده است که آنان در اجتهاد خویش همه‌ی متعلقات نص و ظواهر آن را بر دیگر امور مقدم می‌داشتند سپس به مشورت با یکدیگر می‌پرداختند و احکام را به صورت رأی بنا می‌کردند...

هر کس انصاف بورزد پی بردن به حقیقت این امر برایش مشکل نمی‌نماید. زیرا چنانچه در فتاوی و قضاوت‌ها بنگرد، در می‌یابد که $\frac{۹}{۱۰}$ آنان براساس رأی محض و استنباط، صادر شده است و هیچ ارتباطی با نصوص و ظواهر ندارد.»[۱]

چرا نمی‌توان اعتقاد مقلّدان به مسأله‌ای را علم دانست؟

قاضی ابوبکر باقلانی می‌گوید: «چنانچه گفته شود: چرا اعتقاد مقلدان را نمی‌توان علم دانست با وجود اینکه آنان به درجه‌ای از اطمینان و آرامش رسیده‌اند که نمی‌توان راه یافتن شک به درون آنان را متصور شد، در پاسخ باید گفت: مسأله این گونه نیست؛ زیرا اگر از آنان درباره‌ی دلیل آن امور سؤال شود، اغلب آنان اظهار بی‌آگاهی خواهند کرد. همچنین اگر پیرامون این امور برایشان تشکیک ایجاد شود، دچار تردید شده و اطمینان آنان از بین خواهد رفت. منظور ما از ثقه و اطمینان، شدت تمسک فرد معتقد به اعتقادش یا امتناع از دست برداشتن از آن عقیده نیست، بلکه آنچه مورد هدف ماست، چگونگی به دست آوردن آن از طریق مجبور بودن یا پی بردن به آن براساس دلیل است؛ زیرا ثقه و اطمینان فقط از این دو طریق به دست می‌آید.

چنانچه گفته شود: اگر آنان دچار تردید شوند در وجودشان شک و تردیدی به وجود نخواهد آمد، در پاسخ گفته می‌شود: این امر محال است. بلکه آنان فقط به خودشان اجازه شنیدن سؤال را نمی‌دهند و قلب‌هایشان را برای فهم این امور آماده نمی‌کنند از بیم آنکه مبادا مطالبی به درونشان رخنه کند که باعث شود آنان از این اعتقاد دست بردارند.

با وجود این، دلیل دیگری وجود دارد که از دلیل فوق واضح‌تر است و آن اینکه حتی به خودشان اجازه نمی‌دهند دلایلی را مبنی بر اثبات صحت آنچه بدان معتقدند بشنوند چه رسد به براهینی بر بطلان باورهایشان!»

---

۱. البرهان، امام الحرمین جوینی، ج ۲، ص ۷۶۸.

دیدگاه غزالی مبنی بر وجود حکمتی از سوی خداوند در دچار تردید شدن بندگان

امام محمد غزالی در «المستصفی» می‌نویسد: «ما معتقدیم که خداوند در بازگرداندن بندگان به ظن و گمان‌هایشان، اسراری قرار داده است تا به حال خود رها نشده و از هوای نفس پیروی نکنند و همانند حیوانات آزاد و بی‌قید و بند نباشند، به طوری که لگام تکلیف و وظیفه‌ی آنان را به کنترل خویش در نیاورد و آنان را از سویی به سوی دیگر نبرد.»

هر عالمی که در یکی از علوم به درجه‌ی اجتهاد رسیده باشد رأی او درباره‌ی غیر آن علم ضرورتاً حجت نیست

امام فخرالدین رازی در «المحصول» می‌نویسد: «اصطلاح اجتهاد را می‌توان به [تبحّر در] هر فن و علمی اطلاق کرد. برای اجماع در هر علمی، رأی مجتهدان در آن علم اعتبار دارد، اگرچه آنان در علوم دیگر به درجه‌ی اجتهاد نرسیده باشند. بنابراین در علم کلام رأی متکلمین و در فقه رأی فقها معتبر خواهد بود. پس رأی فقیه درباره‌ی مسائل کلامی و رأی متکلم در زمینه‌ی مسائل فقهی هیچ اعتباری نخواهد داشت. بلکه حتی کسی که در علم فرائض به درجه‌ی اجتهاد رسیده اما از رسیدن به آن درجه‌ی در مناسک بازمانده است، رأی موافق یا مخالف او تنها در علم فرائض معتبر خواهد بود نه مناسک.»[1]

قاضی عبدالوهاب مالکی نیز در «الملخص» می‌گوید: «در اجماع به رأی عالمی که در یکی از علوم مانند لغت، شعر، طب و... به درجه‌ی اجتهاد رسیده است اعتنایی نمی‌شود. همچنین چنانچه فردی در زمینه‌ی یکی از علوم یا زمینه‌های اجتهاد به آن درجه‌ی رسیده باشد، ضرورتی ندارد در غیر آن علم یا زمینه‌ی حجت به شمار آید.»

---

۱. المحصول، فخر رازی، ج ۲، بخش اول، ص ۲۸۲ ـ ۲۸۱.

اما تبریزی در «التنقیح» بر این عقیده است که اجتهاد از نظر لغوی به معنای مصروف داشتن نهایت تلاش و امکانات در زمینه‌ی هر کاری است، و در اصطلاح علما، اجتهاد به معنای به کار بردن نهایت تلاش برای شناخت احکام فرعی است که درباره‌ی آنان حکم صریح وجود نداشته باشد. به همین دلیل کسی را که به مطالعه و تحقیق درباره‌ی اصول دین می‌پردازد، مجتهد نمی‌نامند و تحقیق درباره‌ی علومی غیر از احکام فرعی دین را اجتهاد نمی‌دانند. همچنین این تلاش مقید به صرف نهایت امکانات نیست بلکه اصل تحقیق و ارائه نظر درباره‌ی آن، اجتهاد نامیده می‌شود؛ حتی اگر این امر متضمن زحمت و دشواری نباشد.»

ممکن است گفته شود با توجه به اینکه نظر تبریزی براساس اصطلاح فقها بیان شده است میان سخن او و رأی فخر رازی تفاوتی وجود ندارد.

منظور از اطلاق لفظ اجتهاد چیست؟

اگرچه اصطلاح مجتهد به طور مطلق برای محقق در همه‌ی علوم به کار می‌رود اما در مجموع، صحیح آن است که به صورت مقید به کار برده شود. اما هرگاه به طور مطلق به کار رود فقط به معنای مجتهد در احکام شریعت خواهد بود.

غزالی در «المستصفی» می‌نویسد: «اجتهاد عبارت از صرف تلاش و حداکثر توانایی در کاری است، و این اصطلاح فقط برای کاری به کار می‌رود که در آن سختی و دشواری باشد. به همین دلیل گفته می‌شود: اجتهد فی حمل حجر الرحی: در برداشتن و حمل سنگ آسیاب دچار سختی و مشقت شد. پس گفته نمی‌شود: اجتهد فی حمل خردلة: در برداشتن یک دانه‌ی خردل دچار سختی و دشواری شد. اما در عرف علما به صرف تلاش در طلب علم احکام شریعت اختصاص یافته است.

اجتهاد تام آن است که فرد حداکثر توان خویش را برای رسیدن به حکم مسائل به کار گیرد به طوری که احساس کند که قادر به تلاش بیش از آن مقدار نخواهد بود.» [1]

---

۱. المستصفی، امام محمد غزالی، ج ۲، ص ۳۵۰.

پاسخ دادن به همه‌ی مسائل جزو شروط رسیدن به اجتهاد نیست

امام غزالی همچنین می‌نویسد: «پاسخ دادن به همه‌ی مسائل جزو شروط مجتهد نیست؛ زیرا از امام مالک درباره‌ی ۴۰ مسأله سؤال شد؟ او در پاسخ به ۳۶ مورد از آن مسائل پاسخ داد: نمی‌دانم! چه بسا امام شافعی یا صحابه از پاسخ دادن به مسائلی باز ماندند.

بنابراین از شرایط مجتهد آن است که براساس آگاهی و علم فتوا دهد و درباره‌ی اموری اقدام به صدور فتوا کند که از آنان به خوبی آگاهی دارد و از میزان علم و احاطه خویش بدان مسائل آگاهی داشته باشد و میان مسائلی که می‌داند با آنچه نمی‌داند تفاوت قائل باشد و بتواند حدّ و مرز آنان را از یکدیگر تشخیص دهد و پیرامون اموری که در آن از آگاهی کافی برخوردار است فتوا صادر کند و از فتوا دادن درباره‌ی اموری که از آن آگاهی ندارد، خودداری نماید.» [۱]

آیا اجتهاد فقط به انسان اختصاص دارد یا فرشتگان و جنیان مؤمن نیز مجتهدانی دارند؟

آیا اجتهاد از ویژگی‌های خاص انسان است یا فرشتگان و جنّیان مؤمن نیز در این زمینه‌ی همانند انسان‌اند؟

تاکنون نشنیده‌ام که عالمی به این مسأله پرداخته باشد. اما ظن غالب آن است که جنّیان مؤمن نیز در این امر با انسان مشترک هستند. اما وجود این ویژگی برای فرشتگان از فروع مسأله‌ی وجود یا عدم وجود اجتهاد برای انبیاست. در سیره‌ی پیامبر ﷺ آمده است که آنان قادرند به وسیله‌ی وحی احکام را به پیامبران برسانند.

در «المحصول» فخر رازی آمده است: «درباره‌ی عدم امکان اجتهاد پیامبر ﷺ از جمله‌ی به دلایل زیر استناد شده است:

---

۱. همان منبع، ص ۳۵۴.

چنانچه اجتهاد را برای او جایز بدانیم، این امر برای جبرئیل نیز جایز خواهد بود. در این صورت مشخص نخواهد بود که آیا این شریعتی که پیامبر ﷺ آن را [برای مردم] آورده است از سوی خداوند است یا اجتهاد جبرئیل، بنابراین براساس اجماع علما پاسخ به این سؤال، منتفی بودن احتمال وقوع این اجتهاد خواهد بود.»[۱]

این عبارت دربارهی [امکان یا عدم امکان] وقوع اجتهاد فرشتگان صریح است؛ زیرا تبریزی در «التنقیح» مینویسد: «در پاسخ به این شبهه باید گفت که جبرئیل ابلاغ کننده و پیامرسان است نه شریعتگذار. او مأمور ابلاغ وحی و احکام الهی بود و در هیچ کدام از آنان مجال اجتهاد وجود نداشت. علاوه بر این بنابر فرض محال، چنانچه اجتهاد جبرئیل هم ثابت شود از آنجا که پیروی از همهی شریعت واجب است، عدم تمییز موارد اجتهاد او چه مانعی خواهد داشت؟ بنابه رأی اصح این امر مانند نداشتن علم است؛ زیرا او آن را بدون واسطه یا به وسیلهی میکائیل یا لوح محفوظ حمل میکرد.»

ویژگیها و شرایط مجتهدان

امام غزالی در «المنخول» مینویسد: «اجتهاد در شریعت رکن بزرگی است که هیچ کس عظمت و اهمیت آن را انکار نمیکند، و صحابه پس از وفات پیامبر ﷺ آن را در پیش گرفتند. پس از آن تابعین در این امر از آنان پیروی کردند. نسلهای بعدی هم یکی پس از دیگری تاکنون به پیروی از آن بزرگواران پرداختهاند. همگان به طور مستقل آن را نخواهند داشت. اما مجتهد باید برخی از ویژگیها و شرایط را داشته باشد، که در بیان آن شرایط دو روش وجود دارد:

روش اول: به طور کلی میگوییم: فردی که به طور مستقل به تخریج احکام امور از نصوص میپردازد و از استنباط نیز بهره میگیرد. منظور از نص، قرآن و سنت و مقصود از استنباط، قیاس و معانی است.

---

۱. المحصول، فخر رازی، ج ۲، بخش سوم، ص ۱۴،۱۷ و ۱۸.

روش دوم: بیان جزئیات شرایط است، یعنی فرد مجتهد باید عاقل و بالغ باشد؛ زیرا نظر و روایت فرد خردسال پذیرفتنی نیست. اما بردگی و زن بودن اشکالی ندارد. همچنین مجتهد باید فردی پرهیزگار و متقی باشد. بنابراین سخن فرد فاسق، پذیرفتنی نیست و نباید سخن او را تأیید کرد. همچنین مجتهد باید به علم لغت احاطه داشته باشد؛ زیرا منبع شریعت براساس الفاظ و واژگان عربی است، و باید در فهم کلام و سخن عرب در جایگاه بسیار والایی باشد، به طوری که به طور مستقل بتواند آن را درک کند. همچنین تنها کسی قادر به تحلیل و درک معنای متن از سیاق و ترتیب آن خواهد بود که در آن علم به درجه‌ی استقلال رسیده باشد. اما تعمّق در واژگان غریب جزو شروط رسیدن به اجتهاد نیست. همچنین باید در علم نحو تبحّر خاصی داشته باشد؛ زیرا بیشتر دشواری‌ها در فهم مفاهیم قرآن از آن ناشی شده است.

علاوه بر این باید فردی که می‌خواهد به درجه‌ی اجتهاد برسد، به احادیث مرتبط با احکام و ناسخ و منسوخ احاطه داشته باشد. همچنین از علم تاریخ آگاهی کافی داشته باشد تا متقدم را از متأخر باز بشناسد.

افزون بر این چنین فردی لزوماً باید به سیره‌ی صحابه، احادیث صحیح و ضعیف و همچنین مذهب ائمه احاطه‌ی کامل داشته باشد تا برخلاف اجماع حکم صادر نکند.

همچنین ضروری است در اصول فقه به درجه‌ی والایی از علم دست یافته باشد؛ زیرا بدون آن نمی‌توان به اجتهاد دسترسی پیدا کرد. همچنین فرد مجتهد باید از علم خودشناسی ـ که غریزی است نه اکتسابی ـ بهره‌ی فراوانی داشته باشد.»[1]

امام فخر رازی در «المحصول» می‌گوید: «مجتهد با چیزی بر وجود چیز دیگر برای استنباط حکم استدلال می‌کند، و استدلال عبارت است از جستجوی داشتن علم به اموری که وجود آنان لزوماً به وجود خواسته و مطلوب فرد منتهی می‌شود.»[2]

---

۱. المنخول، غزالی، ص ۴۶۴_۴۶۲.

۲. المحصول، فخر رازی، ج ۲، بخش سوم، ص ۶۱_۶۰.

حجت بودن رأی مجتهد

عتابی حنفی [1] در «الجامع الکبیر» می‌نویسد: «رأی مجتهد حجت است و تغییر رأی در آینده به وجود می‌آید نه در گذشته.»

ضرورت سکوت مقلّد در برابر رأی مجتهد

امام محمد غزالی در «فیصل التفرقة بین الایمان و الزندقة» می‌گوید: «شرط مقلد آن است که از اظهار نظر درباره‌ی احکام، خودداری کرده و دیگران نیز درباره‌ی اظهارنظرهای او سکوت پیشه کنند؛ زیرا فرد مقلّد از پیمودن راه استدلال ناتوان است و اگر شایستگی این کار را داشت بی‌تردید به جای اینکه از دیگران تقلید کند، دیگران از او پیروی می‌کردند، و به جای اینکه مأموم باشد، امام می‌شد. چنانچه فرد مقلّد وارد معرکه‌ی استدلال و جدل علمی شود، درخواهد یافت که دشواری آن بیش از میزان علم اوست. ضرب المثل معروفی است: آیا عطار می‌تواند آنچه را که روزگار تباه کرده درست کند؟

علامه شمس‌الدین بن صائغ حنفی [2] در کتاب «مطالع الشموس فی فوائد الدروس» می‌نویسد: «روایت شده است زمانی که امام‌الحرمین ابوالمعالی جوینی به بغداد دعوت شد تا در نظامیه به تدریس بپردازد، علمای آن دیار به استقبال او شتافتند و خواستند در همان آغاز با پرسیدن سؤالاتی که از قبل آنان را آماده کرده بودند، میزان علم او را بیازمایند. زمانی که این امر را دریافت،

---

۱. ابونصر یا ابوالقاسم احمد بن محمد بن عمر عتابی مفسر و فقیه حنفی که در سال ۵۸۶ هجری درگذشت. نگا: الجواهر المضیئة، عبدالقادر قرشی، ج ۱، ص ۱۱۴ و الأعلام، زرکلی، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲. شمس‌الدین بن صائغ، محمد بن عبدالرحمن بن علی حنفی، ادیب و عالم بزرگ مصری که در پایان عمر به قضاوت و مقام افتای عدالتخانه دست یافت و در مسجد جامع ابن‌طولون به تدریس پرداخت. در سال ۷۷۶ هجری در سن ۶۸ سالگی از دنیا رفت. مشهورترین اثر او «الغمز علی الکنز» نام دارد که در زمینه‌ی فقه حنفی است. برای مطالعه بیوگرافی‌اش نگا: بغیةالوعاة، ص ۶۵، شذرات‌الذهب، ابن‌عماد حنبلی، ج ۶، ص ۲۴۸، الفوائد البهیة، ابوالحسنات لکنوی، ص ۱۷۵ و الأعلام، زرکلی، ج ۶، ص ۶۶.

خطاب به آنان گفت: تفاوت میان «الضُّحی» و «الضَّحی» چیست؟ هیچ کدام از آنان پاسخ این سؤال را نمی‌دانست. [۱]

او خطاب به آنان گفت: اگر پاسخ شما به این مسأله و جایگاه علمی‌تان این گونه باشد، پس وضعیت شما در بررسی مسائل دقیق و حساس علمی چگونه خواهد بود؟ آنان با شرمندگی بازگشتند و جایگاه رفیع علمی او را دریافتند.»

ابن‌صائغ می‌نویسد: «از این جریان درمی‌یابیم که باید فقط با علمای دارای مقام و مرتبه والای علمی مناظره کرد؛ زیرا چنانچه فرد عالمی با کسی که جایگاه علمی ندارد، به مناظره بپردازد، در حقیقت این امر به زیان هر دو خواهد بود؛ زیرا اگر آن عالم فرد جاهل را شکست دهد، در حقیقت بر چیزی فائق نشده است. اما اگر آن فرد نا آگاه، آن عالم را شکست دهد در این صورت کسی بر او پیروز شده است که اصلاً قابل اعتنا نیست.

قاضی عبدالوهاب مالکی در «الملخص» می‌نویسد: «ام‌المؤمنین عایشه از ابوسلمه [۲] به علت بحث و جدال با مجتهدان انتقاد کرد؛ زیرا او را کوچکتر از آن می‌دانست که جزو اهل اجتهاد به شمار آید و بر این باور بود که ابوسلمه هنوز هم مقلّد است و باید از فتوا دادن خودداری کند و درباره‌ی آنچه علما در مورد آن اختلاف دارند بیندیشد، زیرا ابزار اجتهاد هنوز در وجود او کامل نشده بود. کلام او نیز به این امر اشاره داشت؛ زیرا خطاب به ابوسلمه گفت: تو مانند جوجه‌ای هستی که آواز خروس را می‌شنود و همراه با او آواز سر می‌دهد.» [۳]

---

۱. الضُّحی با ضمه به معنای زمانی از روز از طلوع خورشید تا زمان برآمدن روز است، و الضَّحی با فتحه به معنای اندکی پیش از ظهر و زمان برآمدن خورشید است.

۲. ابوسلمه پسر عبدالرحمن بن عوف ـ یکی از عشره مبشره ـ در مدینه زندگی می‌کرد و از علمای بزرگ تابعین و بنا به قولی یکی از فقهای سبعه مدینه بود. او ثقه و فقیه بزرگی بود. احادیث فراوانی را روایت کرده است در سال ۹۴ هجری در سن ۷۲ سالگی درگذشت. نگا :تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، صص ۲۴۱-۲۱۱.

۳. این روایت را در الموطأ، امام مالک، ج ۱، ص ۴۶، شماره ۲، کتاب الطهارة می‌توان یافت.

عدم جواز تقلید در اصول فقه

ابوالحسین بصری در «شرح المعتمد» می‌نویسد: «تقلید در اصول فقه جایز نیست و هر مجتهدی در آن به حقیقت دست نخواهد یافت. بلکه درصورت وجود اختلاف میان علمای آن علم، از میان آنان فقط یک‌نفر برحق خواهد بود واین برخلاف اختلاف در مسائل فقهی است.[۱]

همچنین کسی که در اصول فقه دچار اشتباه شود، معذور نخواهد بود و مورد ملامت و سرزنش قرار خواهد گرفت. برخلاف علمایی که در مسائل فقهی با یکدیگر دچار اختلاف می‌شوند که آنان معذورند. اینها سه اصل هستند که اصول فقه با فقه اختلاف دارند؛ زیرا اصول فقه از ملحقات اصول دین است؛ زیرا گزاره‌های آن قطعی است.» [۲]

آیا جایز است فرد مقلّد براساس رأی نقل شده از فرد دیگری عمل نماید؟

امام فخر رازی در «المحصول» می‌گوید: «درباره‌ی اینکه آیا فرد غیر مجتهد می‌تواند براساس آنچه از دیگران نقل می‌کند عمل کند یا خیر، اختلاف وجود دارد.

می‌گویند: این وضعیت از دو حالت خارج نیست. یا آن مقلّد از مجتهد زنده تقلید می‌کند یا از مجتهد متوفی. چنانچه آن مجتهد از دنیا رفته باشد، تقلید از او جایز نیست؛ زیرا سخن عالم متوفی فاقد اعتبار است. به این علت که در صورت اختلاف نظر آن عالم در حال حیاتش با دیگر علما، اجماع منعقد نمی‌شود. اما چنانچه آن عالم که با دیگر علما اختلاف‌نظر داشته باشد از دنیا رفته باشد اجماع منعقد خواهد شد. [۳]

---

۱. نگا: المعتمد، ابوالحسین طبری، ج ۲، ص ۹۵۷.

۲. نگا: المعتمد، ابوالحسین طبری، ج ۲، ص ۹۴۱ به بعد.

۳. المحصول، فخر رازی، ج ۲، بخش سوم، ص ۹۷.

چنانچه سؤال شود: حال که چنین است، چرا کتابهای فقهی تدوین شده‌اند در حالی که مؤلفان آنان از دنیا رفته‌اند و رأی آنان در اجماع علما تأثیری نخواهد داشت؟ در پاسخ به این سؤال می‌گوییم: به دو علت یکم: بازسازی روش اجتهاد با استفاده از تصمیم‌گیری آنان درباره‌ی امور و چگونگی تکامل آرا و فتاوایشان.

دوم: بیان امور مورد اتفاق و تشخیص آنان از موارد مورد اختلاف.»[۱]

تقسیم‌بندی فقها به سه گروه توسط سبکی

سبکی در «الفتاوی» می‌نویسد: «علمای بزرگ و بارز از نظر جایگاه علمی در فقه دارای سه مرتبه هستند:

الف) احاطه به علم فقه که امری کلی است؛ زیرا دارنده‌ی آن علم در امور کلی و احکام آن به بررسی می‌پردازد. همچنانکه این امر روش مؤلفان و مدرسان فقه است. این مرتبه و جایگاه خود، اصل و پایه است.

ب) جایگاه مفتی که بررسی مسائل به صورت جزئی و بیان حکم رویدادهاست، که در پاسخ به سؤال مردم بدین گونه پاسخ خواهد داد که حکم خداوند درباره‌ی این مسأله چنین است، برخلاف فقیه مطلق مؤلف مدرس، که نمی‌گوید: حکم خداوند در این واقعه، بلکه می‌گوید: حکم خداوند درباره‌ی فلان واقعه چنین خواهد بود و ممکن است میان این دو واقعه تفاوت وجود داشته باشد. به همین دلیل مشاهده می‌کنیم که بسیاری از فقها روش صدور فتوا را نمی‌دانند و از این مسأله آگاهی ندارند که یکی از ویژگی‌های مفتی آن است که فقه کلی را بر واقعه‌ای جزئی تطبیق دهد. بنابراین مسأله مذکور به بصیرت و آگاهی فراوانی بر حفظ فقه و ادله آن دارد. به همین دلیل در فتاوای فقهی برخی از علمای پیشین، مطالبی را مشاهده می‌کنیم که باید از عمل بدان خودداری کرد؛ البته نه به علت کوتاهی آن مفتی ـ معاذالله ـ بلکه بدان علت که آن رویدادی که از

---

۱. همان منبع، ص ۹۸.

او درباره‌ی آن سؤال شده است، نیاز به پاسخ دقیق و خاص دارد، نه اینکه بدان پاسخی کلی داده شود که امور دیگر را نیز دربرگیرد.

ج) جایگاه قاضی که خاص‌تر از جایگاه مفتی است؛ زیرا در اموری جزئی اجتهاد می‌کند و علاوه بر آن بر بررسی و اثبات عوامل آن و ردّ آرای مخالف آن و... می‌پردازد. بنابراین برای قاضی اموری روشن خواهد شد که این امور برای مفتی آشکار نخواهد شد. بنابراین نظر قاضی از نظر مفتی و دیدگاه مفتی از دیدگاه فقیه گسترده‌تر است.»

به همین دلیل رسیدن به درجه‌ی اجتهاد جزو شروط مفتی و قاضی است. اما برای مدرس و مؤلف، این ویژگی جزو شروط به شمار نمی‌آید.

علم فرایض، احاطه بر فتوا، نسب‌شناسی و علم حساب را می‌طلبد

قاضی حسین و دیگران گفته‌اند: «علم فرائض به سه علم نیاز دارد: علم فتوا، نسب‌شناسی و علم حساب.

احاطه بر علم فتوا یا افتا برای شناخت حکم میزان ارث هر کدام از وارثان و افرادی که از گرفتن ارث منع می‌شوند یا منع نمی‌شوند، اختلاف علما در این باره و... لازم است.

علم نسب‌شناسی بدان سبب مورد نیاز است تا جایگاه هر کدام از نزدیکان میت که مورد سؤال قرار گیرد، نسبت به او مشخص شود. علم حساب نیز برای تصحیح مسائل و تعیین دقیق سهم هر کدام از ورثه مورد نیاز است.»

سبکی در «شرح المنهاج» می‌نویسد: «به نظرم باید مورد چهارمی را نیز بدان افزود؛ زیرا گاهی ممکن است فرد در هر کدام از سه علم تبحّر داشته باشد، اما حالت و هیأت اجتماعی حالت دیگری است که از به کار بردن برخی از آن درباره‌ی برخی دیگر به وجود می‌آید. در چنین وضعیتی به عالمی که به این علوم احاطه کامل داشته باشد، فَرَضی یعنی عالم در علم فرائض (ارث) گفته خواهد شد. همچنین این وضعیت براساس سطح قدرت یا ضعف و سرعت یا

کُندی ذهن آن شخص یا عادت گرفتن به تفکر دربارهٔ مسائل این علم یا عادت نگرفتن بدان و... بستگی دارد. هرگاه گفته شود. فلان شخص در علم فرائض داناتر است علت آن، قدرت عملی‌اش در آن و علم برتری‌اش بر دیگران است. پس برتری زید بن ثابت بر دیگران در علم فرائض براساس این معیار به علت مرتبه‌ای از علم بود که خداوند و پیامبرش به او آموخته بودند. همچنین افرادی که او را دیده بودند و می‌شناختند به این حقیقت پی برده بودند.

دشوار بودن تعیین دقیق صورت مسائل

امام محمد غزالی در کتاب «حقیقة القولین» می‌نویسد: «تعیین دقیق صورت مسائل ذاتاً امر آسانی نیست. بلکه فرد باهوش زمانی می‌تواند دربارهٔ‌ی هر مسأله‌ای فتوا صادر کند که صورت آن مسأله برایش ذکر شود. به طوری که اگر وادار به تعیین حالت‌ها و جنبه‌های مختلف آن مسأله اعم از مسائل و حوادث فرعی مرتبط با آن شود، در حقیقت از پاسخ دادن و پرداختن بدان ناتوان می‌ماند و ممکن است آن صورت‌ها قبلاً هرگز به ذهن او خطور نکرده باشد. این کار را فقط مجتهدان می‌توانند انجام دهند.»

هدف مجتهدان دست یافتن به مقاصد شریعت است

سپس در بخش دیگری از همین کتاب می‌نویسد: «هدف مجتهدان دست یافتن به مقاصد شریعت است. هر کس به بخشی از آن دست یابد به حقیقت دست یافته است. به همین دلیل روش ابوبکر در پرداخت سهم مسلمانان، رعایت مساوات مطلق و عدم توجه به میزان علم یا سابقه فردَ در اسلام بود. عمر در این باره از او سؤال کرد. ابوبکر پاسخ داد: دنیا وسیله‌ای بیش نیست. تفاوت آنان فقط در اجر و پاداش اخروی آنان است. زمانی که عمر به خلافت رسید آنان را براساس میزان سابقه آنان در اسلام و خدماتشان تعیین می‌کرد.»

اختلاف اخلاق، احوال و رفتار موجب اختلاف نظر می‌شود

امام غزالی در «المستصفی» می‌گوید: «اختلاف اخلاق، احوال و تصرفات موجب اختلاف در اندیشه می‌شود. کسی که بسیار به علم کلام بپردازد، طبعش با انواع خاصی از ادله تناسب پیدا می‌کند که ظن و گمانش با آن به حرکت درمی‌آید که این امر با گمان کسی که در زمینه‌ی فقه فعالیت کرده است تناسبی ندارد. همچنین هر کس به وعظ و اندرز بپردازد، به سوی جنس آن سخن متمایل می‌شود. اختلاف اخلاق نیز در تفاوت اندیشه تأثیر دارد. هر کس خشم و غضب بر او چیره باشد، نفسش به سوی اموری گرایش می‌یابد که در آن سیاست و انتقام باشد و هر کس طبع ملایم و قلب رقیقی داشته باشد، از آن امور بیزار بوده و به مسائلی متمایل می‌شود که دارای تساهل و تسامح باشد. پس ویژگی‌های درونی فرد مانند آهن‌رباست که طبع متناسب با خودش را به حرکت درمی‌آورد. همچنانکه آهن‌ربا آهن را به خود جذب می‌کند نه مس را.[1] پس ابوبکر سخن عمر را فهمید. اما با این وجود ظن و گمانش به سوی رعایت مساوات مطلق میان مسلمانان متمایل شد و عمر نیز رأی ابوبکر را درک کرد؛ اما علی‌رغم این، به رعایت تفاوت در سهم هر کدام از مسلمانان براساس سابقه‌شان در اسلام و علم‌شان گرایش پیدا کرد. علت این امر اختلاف طبع و سرشت آنان بوده است. پس هر کس اخلاقش مانند اخلاق عمر باشد و حالت و سرشت او متمایل به توجه به امور سیاسی و رعایت منافع مردم و کنترل آنان و تشویق‌شان به انجام کار نیک باشد، مشکلی نیست که - علی‌رغم احاطه او و عمر به دلایل ابوبکر برای روش خاصّش در تقسیم غنایم و... - به روش عمر متمایل خواهد بود.»[2]

---

۱. المستصفی، امام غزالی، ج ۲، ص ۳۶۶.
۲. همان منبع، ص ۳۶۵.

شروط لازم برای رسیدن فرد به درجه‌ی اجتهاد از دیدگاه کیاالهراسی

کیاالهراسی در کتاب «التعلیق فی اصول الفقه» چنین نوشته است: «فرد مجتهد باید از قیاس و شروط و حدود آن آگاهی داشته باشد؛ زیرا قیاس بخشی از اجتهاد است و اجتهاد اعم از آن است. همچنین باید چنین فردی از کتاب خداوند و جزئیات آن آگاهی کافی داشته باشد. یعنی به مراتب و تقسیم آن به محکم و متشابه، مجمل و مفصل، خاص و عام، ناسخ و منسوخ و اسباب نزول و... احاطه کامل داشته باشد.

همچنین از سنت رسول خداﷺ و بخش‌های مختلف آن همانند تقسیم‌بندی قرآن آگاهی داشته و علاوه بر آن از متواتر و آحاد بودن احادیث آگاه باشد.

همچنین موارد اجماع و شرایط آن را بداند و به حجیت آن معتقد باشد.

همچنین ضروری است مقداری از علوم عقلی را بداند تا به وسیله‌ی آن آنچه را که شریعت صحیح دانسته، از غیر آن تشخیص دهد.

علاوه بر این باید به علم توحید و مسائلی همچون معجزات پیامبران آگاهی کافی داشته باشد.

افزون بر آن باید تا حد زیادی از زبان عربی آگاهی داشته باشد تا به وسیله‌ی آن بتواند آیات و احادیث دشوار را به خوبی بفهمد. این امر جز با احاطه بر علم لغت و قواعد آن ممکن نیست. به علاوه ضروری است که فرد مجتهد از مقیاس‌ها و معیارهای زبان، که همان علم نحو است، آگاهی داشته باشد تا به وسیله‌ی آن، موارد خطاب را بشناسد و امر و نهی، خاص و عام و اقتضای کلام را به خوبی درک کند.

برای هر کس راه رسیدن به این علوم و درک این معارف، فراهم شود و بر همه‌ی آنان احاطه پیدا کند، او همان مجتهد در دین خداوند است که تقلید کردن از ائمه و علمای پیش از خودش بر او حرام است و باید مردم را به پیروی از مذهبش که نسخ‌کننده مذاهب پیشین است، دعوت کند؛ زیرا پیروی از مجتهد

زنده‌ای که دارای مذهب است و خودش از آن دفاع می‌کند، شایسته‌تر است. پس مجتهد در هر دوره‌ای مانند پیامبری در میان امتش است؛ زیرا او به دین خداوند احاطه پیدا کرده و در آن به صدور فتوا و احکام جدید می‌پردازد. به همین دلیل است که پیامبر ﷺ فرموده است: «**العلماء ورثة الأنبياء**»: «دانشمندان و علمای دین وارثان پیامبرانَ هستند.» [1]

هرگاه فردی سرشت سالم و استوار همراه با علم به قرآن و سنت داشته باشد او یکی از جانشینان پیامبران خواهد بود

امام رافعی در کتاب «التدوین فی تاریخ قزوین» چنین آورده است: «احمد بن حیویة از واقد بن خلیل از حسن بن عبدالرزاق از علی بن ابراهیم از ابوالحسن محمدبن عطیه قزوینی از ابومنتصر مقبل بن رجاء حارثی از ابوالهزیل عیسی بن نصر سرخسی از منصوربن عبدالحمید از ابوامامه روایت می‌کند که می‌گفت: شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود: «**إذا قرأ الرجل القرآن و احتشی من احادیث رسول الله ﷺ و کانت هناک غریزة، کان خلیفة من خلفاء الأنبیاء**»: «هرگاه فردی قرآن بخواند و قلبش مملو از احادیث پیامبر ﷺ باشد، و در آنجا غریزه‌ی [علم‌دوستی و انتشار خیر] وجود داشته باشد، او یکی از جانشینان پیامبران است.»

۱. احمد بن حنبل، ابوداود، ترمذی و دیگران این حدیث را به صورت مرفوع از ابودرداء روایت کرده‌اند. ابن‌حبّان، حاکم و... این حدیث را صحیح دانسته‌اند و حمزه کنانی آن را حسن دانسته است. اما عده‌ی دیگری از علما به علت اضطراب در سندش آن را ضعیف دانسته‌اند. اما این حدیث دارای شواهدی است که به وسیله‌ی آن تقویت می‌شود. به همین دلیل ابن‌حجر می‌گوید: «این حدیث از طرق دیگری نیز روایت شده است که ثابت می‌کند دارای اصالت است.» نگا: الفقیه و المتفقه، خطیب بغدادی، ج ۱، ص ۱۷ به روایت از ابودرداء، جامع بیان العلم، ابن‌عبدالبر، ج ۱، ص ۴۴ به روایت از ابودرداء و المقاصد الحسنة، سخاوی، حدیث شماره ۷۰۲، کشف الخفاء، العجلونی، حدیث شماره ۱۷۴۵ و تمییز الطیب، حدیث شماره ۸۷۲.

رافعی در بیان مفهوم این حدیث می‌گوید: «در این حدیث منظور از خواندن قرآن قرائت همراه با فهم و معرفت است. امام شافعی حدیث «**یؤم القوم أقرؤهم لکتاب الله**» را نیز به این معنا دانسته است.»[۱]

در حدیث فوق کلمه‌ی «احتشی» به صورت «احتسی» نیز روایت شده است. «احتشی» به معنای مملو شدن و «احتسی» به معنای اصرار بر فراگیری و پرداختن فراوان به آنان و معانی‌شان است. منظور از غریزه، طبیعت و سرشت استوار و صحیح است که هرگاه به یاری علم به قرآن و سنت بیاید، دارنده‌ی آن از جانشینان و وارثان پیامبران خواهد بود.

دیدگاه ابن سیرین مبنی بر وجود افرادی که علم یک نفر از آنان از مجموع علم همه‌ی معاصرانشان بیشتر خواهد بود

ابواسحاق شیرازی در «طبقات الفقهاء» آورده است که: «ابن‌عون روایت کرده است، که ابن‌سیرین گفت: علما بر این اعتقاد بودند که یک فرد به تنهایی می‌تواند آن مقدار علم داشته باشد که بیش از مجموع علم همه‌ی مردم باشد. گویی گمان می‌کردند من این امر را انکار می‌کنم. به همین دلیل یکی از آنان گفت: چنین به نظرم می‌رسد که رأی و نظر مرا انکار می‌کنی؟ مگر نه این است که ابوبکر به مردم اموری را یاد می‌داد که دیگر مردم آن را نمی‌دانستند و پس از او عمر نیز چنین بود؟ ابوبکر در جنگ با مانعین زکات، قدرت خود در زمینه‌ی اجتهاد و شناخت خود درباره‌ی ضرورت استدلال را نشان داد که دیگران در آن ناتوان ماندند. روایت شده است که عمر با او به بحث و جدال پرداخت و خطاب به او

---

۱. مُسلم در صحیح خود آن را در کتاب المساجد باب من أحق بالإمامة به شماره ۶۷۳ و ترمذی در سنن خود به شماره ۲۳۵ آن را در کتاب الصلاة باب (ما جاء من أحق بالامامة)، به شماره‌ی ۵۸۲، ۵۸۳ و ۵۸۴ و نسائی در سنن خود، ج ۲، ص ۷۶ و ۷۷ کتاب الامامة، باب (من أحق بالإمامة) و باب (اجتماع القوم و فیهم الوالی) و جامع الأصول، ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۷۴ شماره ۳۸۱۸ کتاب صفة الإمام و أحكامه باب (من أولی بالإمامة) روایت کرده‌اند.

گفت: چرا با [این گروه از] مردم می‌جنگی در حالی که رسول خدا ﷺ فرموده است: «**أُمِرتُ أن أقاتل النّاس حتّى يقولوا لا إله إلّا الله فمن قال لا إله إلاّ الله عصم منّي ماله و دمه إلاّ بحقّه و حسابه على الله**»: «[از سوی خداوند] به من دستور داده شده است با مردم بجنگم تا آن که بگویند، معبود به حقی جز خداوند نیست، پس هر کس (لا إلا إلا الله) بگوید، مال و خونش نزد من در امان است، مگر آنکه [جرمی مرتکب شود و] سزاوار مجازات باشد. چنین فردی حسابش با خداوند است.»

ابوبکر در پاسخ گفت: «به خدا قسم! کسانی را که نماز و زکات را از یکدیگر جدا کنند، خواهم کشت؛ زیرا زکات حقی است از جانب خداوند که در اموال آنان قرار دارد. حتی اگر از دادن بزغاله ماده‌ای که در زمان رسول خدا ﷺ به عنوان زکات می‌دادند، خودداری کنند، به خدا سوگند با آنان خواهم جنگید.» [۱] پس مشاهده کنید که چگونه عمر را به دو طریق از تعمیم دادن این حدیث نهی کرد:

الف) بیان کرد که پرداخت زکات حقی است که به اقتضای گفتن کلمه‌ی توحید بر فرد واجب می‌شود و کسی که از پرداخت آن خودداری کند، جزو گویندگان (لا إله إلا الله) به شمار نخواهد آمد [تا جان و مالش در امان باشد.]

ب) بیان می‌کند که او حدیث را به مسأله‌ی زکات تخصیص داده است. همچنانکه به نماز نیز اختصاص داده شده است. بنابراین یک بار آن را به خبر و بار دیگر به تحلیل و بررسی اختصاص داده است. این نهایت آن چیزی است که مجتهد محقق و عالم موفق بدان دست می‌یابد. [۲]

---

۱. روایت صحیحی است که بخاری و مسلم آن را از ابوهریرة روایت کرده‌اند. نگا: اللؤلؤ و المرجان، ص ۶، حدیث شماره ۱۳ و مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۱، ص ۲۵-۲۴.

۲. طبقات الفقهاء، شیرازی، ص ۳۶،۳۷.

نام مجتهدان مشهور از عصر صحابه، تابعین و نسل‌های پس از آنان

امام غزالی در «المنخول» می‌نویسد: «فصلی درباره‌ی ذکر مجتهدان مشهور از میان صحابه، تابعین و نسل‌های پس از آنان:

مجتهد بودن خلفای راشدین[1] بر کسی پوشیده نیست؛ زیرا تنها مجتهدان شایستگی خلافت را دارند. همچنین همه‌ی کسانی که در دوران خلافت آنان فتوا می‌دادند، مانند عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر، زید بن ثابت، افراد شورای خلافت (عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن وقاص) و همچنین معاویه بن ابوسفیان جزو مجتهدان بوده‌اند.[2]

در نظر ما معیار این است که هر کسی که به طور قطعی برای ما ثابت شود که در دوره‌ی آن بزرگواران به صدور فتوا پرداخته و از آن منع نشده است، جزو مجتهدان است و هر کس که به طور قطع و یقین نپرداختن او به اجتهاد برای ما ثابت شود، جزو مجتهدان به شمار نخواهد آمد، و هر کس که درباره‌ی جایگاه و اجتهاد یا عدم اجتهادش تردید وجود داشته باشد، ما درباره‌ی فتوا و احکام صادره از سوی آن افراد تردید می‌کنیم.[3]

اصحاب پیامبر ﷺ دو گروه بودند. عده‌ای پارسا و پرهیزگار که چندان به مسائل علمی نمی‌پرداختند؛ و گروه دیگری از آنان که علی‌رغم پرهیزگاری و تقوا به این مسائل توجه خاصی داشتند و افرادی از آنان اهل عمل بودند اما به جایگاه و مقام صدور فتوا نرسیده بودند. اما برخی دیگر علوم دین را آموخته و به درجه‌ی افتا رسیده بودند. در حقیقت آنان مفتی بودند. دیگر پس از ذکر این اصل و ضابطه نیازی به برشمردن نام یکایک آنان و بیان جایگاه علمی‌شان نیست. این معیار درباره‌ی تابعین نیز وجود دارد.»[4]

---

۱. منظور ایشان ابوبکر، عمر، عثمان، علی و حسن بن علی می‌باشد. (مترجم)
۲. المنخول، امام غزالی، ص ۴۶۹.
۳. همان منبع، ص ۴۷۰.
۴. المنخول، امام غزالی، ص ۴۷۰.

کیاالهراسی در «التعلیق فی الأصول» می‌نویسد: «چنانچه به ما گفته شود: از میان افراد صدر اسلام، کسانی را که به درجه‌ی اجتهاد رسیده‌اند نام ببرید، در پاسخ می‌گوییم: خلفای راشدین، افراد شورای انتخاب خلیفه (عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعدبن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف)، معاذ بن جبل، عبدالله بن مسعود، زید بن ثابت و ابن‌عباس. همچنین همه‌ی کسانی که به صدور فتوا پرداخته و مذاهب آنان روایت شده است، خواه صحابی، تابعی یا تابع تابعین باشند؛ مانند فقهای سبعه، حسن بصری و ابن‌سیرین جزو مجتهدین به شمار می‌آیند.»

ابن‌برهان در این باره می‌نویسد: «بی‌شک فقهای مشهور صحابه از اهل اجتهاد به شمار می‌آیند و نام‌هایشان در تاریخ مشهور است. از جمله: عشره‌ی مبشّره (ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعدبن ابی‌وقاص، سعید بن زید، ابوعبیده و عبدالرحمن بن عوف)، عبدالله بن مسعود، ام‌المؤمنین عایشه، عبدالله بن عمر، جابر بن عبدالله انصاری، انس بن مالک، ابوهریره و... در میان تابعین نیز افرادی به عنوان مجتهد شهرت یافته‌اند. از جمله: سعید بن مسیّب، اوزاعی، شعبی، حسن بصری، ابن‌سیرین و فقهای سبعه.»

زرکشی در «البحر» می‌نویسد: «ابن‌حزم در «الاحکام» فقهای صحابه را برشمرده و تعداد آنان را یکصد و اندی دانسته [1] است که البته تعدادشان بیشتر است.»

شیخ ابواسحاق شیرازی در «طبقات الفقهاء» می‌نویسد: «غالب اصحابی که ملازم پیامبر ﷺ بودند، فقیه و مجتهد بودند؛ زیرا روش فقه، فهم خطاب خداوند و پیامبر ﷺ و افعال آن حضرت است. آنان از این امر آگاهی داشتند؛ زیرا قرآن به زبان آنان و براساس اسباب نزول و درباره‌ی جریانات و رویدادهایی فرود آمده که خودشان از آن آگاهی یا در آن جریانات حضور داشتند. بنابراین الفاظ و مفاهیم و نصوص و معقولات آن را به خوبی می‌فهمیدند. به همین دلیل

---

۱. الأحکام، ابن حزم، ج ۵، ص ۹۲. ابن حزم می‌نویسد: «پس از جستجوی فراوان از تعداد یکصد و سی و اندی از آنان اعم از مرد و زن آگاهی یافتم.»

ابـوعبیده در کـتاب «المـجاز» مـی‌نویـسد: «روایت نشـده است کـه هـیچکدام از اصحاب برای فهمیدن مطلبی از قرآن به پیامبرﷺ مراجعه کـرده بـاشند؛ زیـرا احادیث و خطبه‌های رسول خداﷺ به زبان آنان بود و به خوبی معنای آن را می‌دانستند و الفاظ و معنی آن را کاملاً درک مـی‌کردند. هـمچنین افـعال و رفـتار ایشان اعم از عبادات، معاملات، سـیره‌ی عـادی و سـیاست‌های آن حـضرت را مشاهده و آن را به خوبی درمی‌یافتند. این اعمال چندین بار تکرار می‌شد و آنان به خوبی در فهم و تحلیل آن تبحّر پیدا کـرده بـودند. بـه هـمین دلیـل است کـه پیامبرﷺ مـی‌فرماید: «**اصحابی کالنّجوم بأیّهم اقتدیتم اهـتدیتم**»: «یـاران مـن همانند ستارگان [آسمان، روشنی‌بخش و هدایت‌کننده] هستند. از هر کدام از آنان پیروی کنید هدایت مـی‌شوید.»[1] زیـرا هـر کس بـه احـادیثی کـه آنـان از رسـول خداﷺ روایت کرده‌اند و در افعال آن حضرت که آن را برای مردم نقل کرده‌اند، بنگرد به شک به عالم، فقیه و فاضل بودن آنان اذعان خواهد کرد.»[2]

زرکشی در «البحر» می‌نویسد: «به علت تعداد فراوان و دشواری تعیین تعداد دقیق مجتهدان، نـمی‌توان چـندان امیدی بـه شـمارش دقـیق یکـایک مـجتهدان صحابه و تابعین را داشت.»

در کلام ابن‌حزم از تعداد فراوانی از مجتهدان آن دوره، سخن به میان آورده که به علت جلوگیری از اطاله‌ی کلام از تکرار آن پرهیز می‌کنیم.

---

۱. این حدیث موضوع (ساختگی) است. ابن‌عبدالبر در «جامع العلم» ج ۲، ص ۹۱ و ابن‌حزم در «الإحکام»، ج ۶، ص ۸۲ آن را از طریق سلام بن سلیم روایت کرده است و می‌گوید: «حارث بن غضین از اعمش او هم از ابوسفیان او هم از جابر به صورت مرفوع آن را روایت کرده‌اند.» ابن‌عبدالبر می‌نویسد: «این اسناد قابل استناد و دارای حجیّت نیست؛ زیرا حارث بن غضین مـجهول است.» ابن‌حزم نیز می‌گوید: «این روایت ساقط است؛ زیرا ابوسفیان ضعیف و حارث بن غـضین هـمان ابووهب ثقفی است و سلام بن سلیمان احادیث ساختگی را روایت می‌کرد و بی‌تردید این حدیث نیز ساختگی است.» علامه البانی نیز ساختگی و موضوع بودن آن را به طور قطع و یقین اعلام کرده است. نگا: سلسلة الأحادیث الضعیفة و الموضوعة، البانی، ج ۱، ص ۷۸، حدیث شماره ۵۸.

۲. طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۳۶ـ۳۵.

مقدمه‌ی شیخ ابواسحاق شیرازی در آغاز کتاب «طبقات الفقهاء» چنین القا می‌کند که او در آن کتاب فقط نام مجتهدان را ذکر کرده است. او در آن مقدمه چنین می‌نویسد: «این کتاب مختصری درباره‌ی فقهاست... امکان ندارد فقیه از تعداد مجتهدان بی‌آگاهی باشد؛ زیرا او برای شناخت کسانی که رأی موافق یا مخالف آنان در انعقاد یا عدم انعقاد اجماع معتبر است به این امر نیاز دارد. در آغاز فقهای صحابه را ذکر کردم. پس از آن از اسامی علمای تابعین و تابع تابعین و در مرحله‌ی بعدی دیگر علمای سرزمین‌های اسلامی راکه پس از آنان ظهور کرده‌اند، در کتابم آورده‌ام. همچنین ائمه‌ی چهارگانه فقهی اهل سنت و بسیاری از معاصران و شاگردانشان و داود ظاهری و گروهی از پیروانش را در کتاب ذکر کرده‌ام.»[1]

از ظاهر کلامش چنین برمی‌آید که همه‌ی افرادی که در این کتاب از آنان سخن به میان آمده از دیدگاه او مجتهد هستند؛ زیرا در کتابش چنین شرط گذاشته است که فقط افرادی را ذکر کندکه قول آنان در اجماع معتبر و اختلاف رأی آنان با دیگر علما دارای اعتبار باشد.

نووی در «شرح المهذب» گفته است: «مزنی، ابوثور و ابوبکر بن منذر، علمایی مجتهد و به مذهب شافعی منسوب بوده‌اند.» مزنی و ابوثور در حقیقت هم‌نشینان و شاگردان شافعی بودند. و ابن‌منذر پس از آنان بوده است. همچنین در بخش‌های مختلف «المهذب» آشکارا گفته است که این سه عالم از علمای بزرگ مذهب شافعی و اقوالشان در این مذهب بسیار معتبر و دارای ارزش والایی است. گاهی هم آنان را علمای چندان تأثیرگذار و مهمی ندانسته است.[2]

امام‌الحرمین جوینی در «النهایة» در باب «مبطلات وضو» نوشته است: «هرگاه مزنی به تنهایی حکمی صادر کند و رأی خاصی داشته باشد، در حقیقت او صاحب مذهب [شافعی] است، و چنانچه سخنی را به شافعی نسبت دهد،

---

۱. طبقات‌الفقهاء، شیرازی، ص ۳۱.

۲. المجموع، نووی، ج ۱، ص ۷۲.

سخن او از دیگران پذیرفتنی‌تر است و به ناچار باید او را جزو آن مذهب دانست.» نووی گفته است: «بی‌شک آنچه امام‌الحرمین گفته است رأی برگزیده علمای مذهب شافعی است.»[۱]

نووی در «شرح المهذب» نوشته است که حرمله دارای مذهب مستقلی بوده است.[۲]

سبکی درباره‌ی بیوگرافی عبدان مروزی، که حافظ الحدیث بود، چنین نوشته است: «ابوبکر سمعانی با اسناد خویش از یکی از مشایخ روایت کرده است که گفت: در عبدان چهار نوع منقبت و خصلت نیکو گرد هم آمده است: فقه، علم إسناد، ورع و اجتهاد.»[۳]

ابن‌صلاح شهرزوری درباره‌ی زندگی و آثار محمد بن نصر مروزی می‌نویسد: «ممکن است عده‌ای او را به علت آرای فقهی فراوانی که در آنان رأی و نظرش برخلاف رأی امام شافعی بوده است، مورد انتقاد قرار داده و حتی با او دشمنی کنند. در حالی که این امر صحیح نیست؛ زیرا او در این مسأله همانند ابن‌خزیمة، مزنی، ابوثور و... است که آرای فقهی برگزیده‌ای که در آن با مذهب امام شافعی مخالفت کرده بودند، فراوان است و این امر آنان را از زمره‌ی یاران و پیروان مذهب شافعی خارج نمی‌کند، بلکه با این وجود باز هم جزو منسوبان به او به شمار می‌آیند.»[۴]

تاج الدین سبکی در «طبقات الشافعیة الکبری» امام ابوبکر ابن‌خزیمة را مجتهد مطلق معرفی کرده است.[۵]

---

۱. همان منبع.

۲. همان منبع، ج ۱، ص ۶۸.

۳. طبقات الشافعیة الکبری، ج ۸، ص ۲۹۸. عبدان مروزی در سال ۲۹۳ هجری از دنیا رفت.

۴. تهذیب الأسماء و اللغات، نووی، ج ۱، ص ۹۲. سیوطی درباره‌ی محمد بن نصر می‌گوید: «او از داناترین مردم درباره‌ی اختلاف صحابه، تابعین و علمای پس از آنان بود. او در زمینه‌ی فقه، حدیث و عبارت سرآمد روزگار خویش بود.» نگا: حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۵. طبقات‌الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۲، ص ۱۰۹. محمد بن اسحاق بن خزیمة در سال ۳۱۱ هجری از دنیا رفت.

ذهبی و دیگران در بیان بیوگرافی امام ابوجعفر بن جریر طبری به صراحت نوشته‌اند: «او مجتهد و دارای مذهب خاصی بود و از هیچ کس پیروی نمی‌کرد. آثار فراوانی براساس مذهب خویش و اتباع و مقلدانی دارد که براساس مذهب او فتوا می‌دهند و بنا به فتاوی و اقوال او قضاوت می‌کنند.» [۱]

نووی نیز در «تهذیب الأسماء و اللغات» به این امر اشاره کرده و از رافعی نقل کرده است که می‌گفت: «ابن‌جریر طبری شخصیت مستقلی بود و جزو علمای بزرگ مذهب ما به شمار نمی‌آید، اگرچه برخی او را در طبقات اصحاب شافعی ذکر کرده‌اند.» [۲]

ذهبی در طبقات القراء در بیوگرافی ابوعبید قاسم بن سلام می‌نویسد: «او اجتهاد می‌کرد و از هیچ کس تقلید نمی‌نمود.» [۳]

تاج الدین سبکی در «الطبقات الوسطی» در بیوگرافی قاسم بن محمد بن سیار قرطبی می‌نویسد: «او به روش حجت، استدلال و اظهار نظر و ترک تقلید معتقد بود. اما با وجود اینکه جزو پیروان امام مالک به شمار می‌آمد، به مذهب شافعی متمایل بود. اما با این وجود او از تقلید دست برداشته و به مذهب شافعی گرایش پیدا کرده بود؛ زیرا اجتهادش او را بدان جهت متمایل کرده بود. ولید می‌گوید: در اندلس هیچ عالمی همانند او دارای حسن نظر و آگاهی از حجت و دلیل نبود. از ابن‌عبدالحکم روایت شده است که گفت: در اندلس هیچ کس داناتر از قاسم بن محمد بر ما پیشی نگرفته است.» [۴]

قاضی اسنوی درباره‌ی بیوگرافی ابن‌منذر می‌نویسد: «او یکی از امامان بزرگ و صاحب نظر بود که در پایان عمر از هیچ کس تقلید نمی‌کرد.» [۵]

---

۱. تذکرة‌الحفاظ، ذهبی، ص ۷۱۱ـ۷۱۰.
۲. تهذیب الأسماء و اللغات، ج ۱، ص ۷۹ـ۷۸.
۳. معرفة القراء الکبار علی الطبقات و الأعصار، ذهبی، تحقیق محمد سید جادالحق، ج ۱، ص ۱۴۱.
۴. حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۳۱۰.
۵. طبقات‌الشافعیة، اسنوی، ج ۲، ص ۳۷۳.

دارقطنی در بیان زندگی‌نامه‌ی استادش شیخ ابوبکر احمد بن کلیل (یکی از یاران ابن‌جریر طبری) می‌نویسد: «او از میان آرای علما و مجتهدان به انتخاب می‌پرداخت و از هیچ کس تقلید نمی‌کرد.»

به او گفته شد: «مگر نه این است که او از مذهب استادش ابن‌جریر پیروی می‌کرد؟»

دارقطنی پاسخ داد: «خیر! بلکه در برخی موارد با او مخالفت می‌کرد و خودش آرای برگزیده داشت.»

قرطبی در «مختصر التمهید» در بیوگرافی امام ابوعمر بن عبدالبر نوشته است: «او دارای درجه‌ی اجتهاد بود.»

شیخ ابواسحاق شیرازی درباره‌ی بیوگرافی استادش قاضی ابوالطیب می‌نویسد: «تاکنون کسی را ندیده‌ام که درجه‌ی اجتهاد در او به اندازه قاضی ابوالطیب به کمال رسیده باشد.» [1]

شیخ محمد جوینی کتابی به نام «المحیط» را درباره‌ی فقه تألیف کرد که در آن به مذهب امام شافعی ملتزم نبود. بلکه در آن اموری را برخلاف مذهب آن امام برگزید.

بلقینی خطاب به او نامه‌ای نوشت و گفت: «استاد بزرگوار شایستگی آن را دارد که اجتهاد کند و میان احکام و آرای علما اقدام به انتخاب نماید.»

چندین عالم بزرگ دیگر شیخ محمد جوینی را مجتهد دانسته‌اند. [2]

شمس‌الدین ذهبی در طبقات الحفاظ، بغوی را مجتهد دانسته است [3] و خود بغوی نیز در مقدمه‌ی «التهذیب» به این امر درباره‌ی خودش اشاره کرده است.

تاج الدین سبکی در «طبقات الشافعیة الکبری» می‌نویسد: «امام ابوالوفاء بن عقیل حنبلی می‌گوید: «از میان کسانی که تاکنون دیده‌ام و علمایی که با وجود

---

۱. طبقات الفقهاء، شیرازی، ص ۱۲۷.

۲. طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۵، ص ۷۶.

۳. تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۴، ص ۱۲۵۷.

اختلاف مذاهبشان به محضرشان شرفیاب شده‌ام کسی را ندیده‌ام که شرایط اجتهاد مطلق در او کامل شده باشد، جز سه نفر: ابویعلی فراء، ابوالفضل همدانی قرطبی و ابونصر بن صباغ.»[1]

قاضی عبدالوهاب مالکی در کتاب «المقدمات» ادعای اجتهاد کرده و این امر از او روایت شده است.[2]

تاج الدین سبکی در «طبقات الشافعیة الکبری» در بیوگرافی امام‌الحرمین جوینی نوشته است: «او مقیّد به افکار اشعری و فقه شافعی نبود. بلکه براساس نظر و اجتهاد خویش سخن می‌گفت.»[3]

ناصرالدین بن منیر در ابتدای تفسیرش درباره‌ی امام الحرمین می‌گوید: «همت او چنان والا بود که او را به جایگاه مجتهدان می‌رساند.»[4]

حافظ سراج‌الدین قزوینی در «الفهرست» او را مجتهد بن مجتهد نامیده است.[5]

امام غزالی در کتاب «المنقذ من الضلال» ادعای اجتهاد و در آن اشاره کرده است که او همان کسی است که در پایان سده پنجم برای تجدید و احیای دین برگزیده شده است.[6]

صلاح‌الدین صفدی در بیوگرافی ابن‌خویز منداد مالکی می‌نویسد: «او آرای فقهی برگزیده‌ای دارد که در آن برخلاف نظر علمای مذهبش رأی داده است که این همان جایگاه مجتهدان است.»

همچنین در هنگام ذکر زندگی‌نامه‌ی علامه ابوعبدالله بن ابوخیار عبدری قرطبی مؤلف «التنبیهات علی المدونة» می‌نویسد: «او حافظ الحدیث و بسیار

---

۱. طبقات الشافعیة الکبری، ج ۵، ص ۱۲۳ و رسالة الاجتهاد، سیوطی، نسخه خطی، ص ۲۷.
۲. حسن المحاضرة، ج ۱، ص ۳۱۴. برای مطالعه بیوگرافی‌اش نگا: الدیباج، ج ۲، ص ۲۸ـ۲۶.
۳. طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۵ ص ۱۹۲ و رسالة الاجتهاد، سیوطی، نسخه خطی، ص ۲۷.
۴. رسالة الاجتهاد، سیوطی، نسخه خطی، ص ۲۷.
۵. همان منبع.
۶. نگا: مقدمه المنقذمن الضلال، ص ۴۹ و رسالة الاجتهاد، سیوطی، ص ۲۷.

دانشمند بود که پیش از وفاتش به مقام اجتهاد رسید و تقلید را کنار گذاشت و براساس حدیث عمل می‌کرد. او در سال ۵۳۶ هجری از دنیا رفت.»

صفدی همچنین درباره‌ی بیوگرافی امام ابوعبدالله محمدبن علی مازری مالکی می‌نویسد: «شنیده‌ام که شیخ تقی‌الدین ابن‌دقیق العید درباره‌ی او گفته است: من تا حالا فردی عجیب‌تر از مازری ندیده‌ام. از این در شگفتم که [علی‌رغم داشتن لیاقت،] چرا ادعای اجتهاد نکرده است؟!» مازری در سال ۵۳۶ هجری وفات کرد.

امام ذهبی در «طبقات الحفاظ»، قاضی ابوبکر بن عربی مالکی را مجتهد مطلق معرفی کرده است. [۱]

ابوعلی حسن بن خطیر نعمانی حنفی می‌گوید: «به مذهب ابوحنیفه گرویدم و در آنچه از مذهب او که با اجتهاد من موافق باشد به دفاع از او پرداختم.» او در سال ۵۹۸ هجری وفات کرد. [۲]

حافظ ابوجعفر بن زبیر در «تاریخ الأندلس» درباره‌ی زندگی‌نامه‌ی قاضی ابوالقاسم طیب بن محمد الموسی می‌نویسد: «او ازکسانی بود که به درجه‌ی اجتهاد رسیده بود و در سال ۶۱۸ هجری درگذشت.»

ابن‌صلاح شهرزوری خودش به مجتهد بودنش اشاره کرده است. او در فتوایی «صلاة الرغائب» را جزو بدعت‌های منکر دانست. سپس درباره‌ی تأیید، تحسین و الحاق آن به بدعتهای حسنه جزوه‌ای تألیف کرد. مردم او را به علت آنچه نقض فتوای قبلی‌اش می‌دانستند، سرزنش کردند. او در پاسخ بیان کرد: اجتهادش تغییر کرده است و گفت: «اجتهاد براساس میزان آگاهی‌های جدید تغییر می‌کند.»

---

۱. تذکرةالحفاظ، ذهبی، ج ۴، ص ۱۲۹۶.

۲. حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۳۱۴.

ابوشامه در «الباعث علی انکار البدع و الحوادث» پس از بیان مطالب فراوانی می‌نویسد: «ما براساس اجتهاد اولش که مطابق با دلیل شرعی و فتوای علمای دیگر است، عمل می‌کنیم و اجتهاد دومش راکه این رأی فقط از آن اوست رد می‌کنیم.» [۱]

ذهبی در «العبر» در ذکر بیوگرافی شیخ عزالدین بن عبدالسلام می‌نویسد: «در علم مذهب به بالاترین درجه‌ی رسیده و به مقام اجتهاد دست یافته بود.» [۲]

تاج‌الدین سبکی نیز در «طبقات‌الشافعیة الکبری» او را مجتهد مطلق دانسته است. [۳]

ابن‌کثیر در «البدایة و النهایة» می‌نویسد: «شیخ عزالدین بن عبدالسلام در پایان عمرش، خود را مقیّد به مذهب خاصی نمی‌دانست. بلکه خود را از قید و بند تقلید رهاکرده و براساس اجتهاد خویش فتوا صادر می‌کرد.» [۴]

زرکشی در «شرح المنهاج» می‌نویسد: «هیچ کس درباره‌ی مجتهد بودن عزالدین بن عبدالسلام تردید یا اختلافی ندارد.» [۵]

همچنین شیخ تاج‌الدین فرکاح، ابوشامه را مجتهد دانسته است.

تاج‌الدین سبکی در «طبقات الشافعیة الکبری» نام او را ذکر و در بیوگرافی‌اش چنین آورده است: «گفته می‌شد که او به درجه‌ی اجتهاد رسیده است.» [۶]

ابوشامه خودش نیز در آغاز کتاب «المؤمل فی الرد إلی الأمر الأول» به این امر اشاره کرده است.

هر کس به روش نووی در «شرح المهذب» بنگرد، به طور یقین به این امر پی خواهد برد که او نیز به درجه‌ی اجتهاد رسیده بود. به ویژه آرای برگزیده فقهی‌اش که خارج از مذهب شافعی بودند، بهترین دلیل برای اثبات این امر است که بیان این آرا و نظرات فقط از مجتهدین بر می‌آید.

---

۱. الباعث علی انکار البدع و الحوادث، ابوجعفربن زبر، ص ۳۷.
۲. العبر، ج ۵، حوادث سال ۶۶۰ هجری و حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص، ۳۱۵.
۳. طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۸، ص ۲۰۹.
۴. البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۱۳، ص ۲۳۶ـ۲۳۵ و حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۳۱۵.
۵. رسالة الاجتهاد، سیوطی، نسخه خطی، ص ۲۸.
۶. طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۸، ص ۱۶۵.

شیخ تاج‌الدین فرکاح نیز به صراحت خود را مجتهد دانسته و کتابی تحت عنوان «الرخصة العمیمة فی احکام الغنیمة» نوشت که در آن فتاوایی برخلاف مذهب امامش صادر کرد و در پایان نوشت: «این همان چیزی است که اجتهادم درباره‌ی این اقوال براساس این حالت‌ها با استنباط از احادیث، تقریر رسول اکرم ﷺ و اقوال علما بدان منتهی شده است.»

زمانی که از برخی از فتاوای فرکاح که برخلاف مذهبش صادرکرده بود، آگاهی یافتم، تعجب کردم و با خود گفتم تاکنون چنین فتاوایی را در این مذهب ندیده‌ام تا اینکه بدان کتاب دست یافتم و مشاهده کردم که با صراحت، اعلام نموده که او این سخنان را فقط از روی اجتهاد خویش، و نه براساس مذهبش، صادر کرده است. به همین دلیل تردیدم برطرف شد.

ابوحیان در «النضار» در بیوگرافی قاضی ابوعبدالله محمد بن یحیی معروف به شریف گفته است که او به اجتهاد گرایش داشت و در سال ۶۸۲ هجری از دنیا رفت.

قاضی ناصرالدین بن منیر مالکی که از یاران ابن‌دقیق العید در زمینه‌ی اجتهاد بود [۱] در آغاز تفسیرش می‌نویسد: «مقلّد مانند فرد نابینا است و مجتهد همان کسی است که ـ إن شاءالله ـ قادر به رسیدن به حکم صحیح مسائل خواهد بود و به نظرم خداوند چنین اراده فرموده است.»

جمله‌ی اخیر به صراحت نشان دهنده ادعای او مبنی بر رسیدنش به درجه‌ی اجتهاد است.

سپس می‌گوید: «امام جمال‌الدین ابن‌حاجب به او اجازه‌ی صدور فتوا داده و در آن به صراحت بیان کرده که او نه تنها شایستگی آن را دارد، بلکه جایگاه علمی‌اش از آن نیز والاتر است.» از او سؤال شد: «جایگاه والاتر از مقام افتا

---

۱. شیخ عزالدین بن عبدالسلام می‌گوید: «مصر به داشتن دو عالم بزرگ در دو بخش از این سرزمین افتخار می‌کند: ابن دقیق العید در قوص و ابن منیر در اسکندریه». نگا: حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۳۱۶.

چیست؟» گفت: «جایگاه اصطلاحی افتا امروز مقامی است میان تقلید و اجتهاد و مقام والاتر از آن نیز وجود دارد.» او در سال ۶۸۳ هجری از دنیا رفت.

ابن‌فرحون در طبقات المالکیه در بیوگرافی علی ابن‌منیر برادر قاضی ناصرالدین ابن‌منیر می‌نویسد: «غالباً او را از برادرش برتر می‌دانستند. او از کسانی بود که شایستگی ترجیح میان اقوال علما و اجتهاد در مذهب امام مالک را داشت. او در سال ۶۸۶ هجری وفات کرد.» [۱]

کمال ادفوی در «الطالع السعید» درباره‌ی بیوگرافی مجتهد بزرگ این دوره، شیخ تقی‌الدین ابن‌دقیق العید می‌نویسد: «او در استنباط مسائل و پاسخ کامل به مسائل شرعی به هر سؤال کننده‌ای ید طولایی داشت.» تا اینکه می‌گوید: «چنانچه از تفسیر، سخن به میان آید، روش محمد در آن ستودنی است. در زمینه‌ی حدیث، قشیری دارای مقام طلایی و جایگاه ممتاز است. در علم فقه ابوالفتح و امامی که اجتهاد بدان نسبت داده می‌شود، صاحب نظرند.» سپس در ادامه می‌افزاید: «او پرداختن به علم و عمل را روش زندگی خویش قرار داده بود.» به طوری که برخی از مردم می‌گویند: از صد سال پیش تاکنون عالمی با این مقام و جایگاه وجود نداشته است. بقیه‌ی مجتهدان تقریرات او را می‌نویسند و آنان را نزد او می‌خوانند او هم آنان را می‌ستاید.

تردیدی نیست که او اهل اجتهاد است و فقط کسانی در این باره به جدال و ستیز می‌پردازند که اهل عناد باشند و هر کس در سخنان و فتاوای او بنگرد و اندکی تأمل کند درمی‌یابد که او در زمینه‌ی علومی که ذکر شد، از بسیاری از مجتهدان دیگر محقق‌تر، والاتر و داناتر است.» [۲]

سپس می‌افزاید: «فقیه فاضل علم‌الدین الأصفونی می‌گوید: استادمان علامه علاءالدین بن اسماعیل قوزی از او یاد و او را ستایش کرد. من عرض کردم: اما او

---

۱. حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۳۱۷.
۲. الطالع السعید، ادفوی، صص ۵۶۹-۵۶۸.

ادعای رسیدن به مقام اجتهاد کرده است. استاد اندکی تأمل و سکوت کرد، آنگاه گفت: به خدا قسم این امر بعید نیست!»[۱]

سپس می‌گوید: «استاد ما ابوحیان گفته است که او شبیه‌ترین فرد به مجتهدین بود.»[۲]

این گواهی منصفانه‌ی ابوحیان است. تعامل و برخورد ابن‌دقیق العید با او کاملاً مشهور و شناخته شده است.

شیخ فتح‌الدین ابن‌سیدالناس در بیوگرافی ابن دقیق‌العید می‌نویسد: «او در زمینه‌ی استنباط احکام و معانی از قرآن و سنت توانایی فراوانی داشت.»

تاج‌الدین سبکی در «طبقات الشافعیة الکبری» او را مجتهد مطلق دانسته است[۳] سپس می‌گوید: «تاکنون به هیچ عالمی برخورد نکرده‌ام که درباره‌ی اینکه ابن‌دقیق العید عالم برگزیده و احیاکننده‌ی دین در پایان سده‌ی هفتم هجری است، اختلاف یا تردیدی داشته باشد. او از نظر علم و دین استاد علمای روزگار خویش بود.»[۴]

صلاح‌الدین صفدی در تذکره‌اش می‌گوید: «شرایط اجتهاد در دوره‌ی حیات ابن‌دقیق العید در هیچ کس جز او به طور کامل گرد هم نیامده است.»

همچنین در تاریخش می‌نویسد: «ابن‌دقیق العید مجتهد بود. سپس از او روایت شد که گفت: اجتهادم با اجتهاد شافعی جز در دو مورد مطابقت داشت: اولاً: پسر نمی‌تواند مادرش را به عقد مرد دیگری درآورد و دومی را هم ذکر نکرد.»

علامه رکن‌الدین بن القوبع در قصیده‌ای که در ستایش ابن‌دقیق العید سروده چنین گفته است:

إلی صدر الأمة باتفاق و قدوة کل حبر ألمعی

---

۱. همان منبع.
۲. همان منبع، ص ۵۸ و تقریرالاستناد، سیوطی، ص ۶۴.
۳. طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۹، ص ۲۰۷.
۴. همان منبع، ج ۹، ص ۲۰۹ و حسن المحاضرة، ج ۱، ص ۳۱۸.

این قصیده را به دانشمندی تقدیم می‌کنم که به اتفاق همگان سرور همه‌ی مردم و الگوی همه‌ی علمای باذکاوت و اندیشمند بود.

و من بالاجتهاد غدا فریداً　　　و حاز الفضل بالقدح العلی

فرزانه‌ای که در رسیدن به درجه‌ی اجتهاد در دوره‌ی خود، یگانه بود و به بالاترین درجات فضل و برتری دست یافت. [۱]

کمال ادفوی می‌نویسد: «شیخ نجم‌الدین قمولی به من گفت: شیخ تقی‌الدین ابن‌دقیق العید چند درهم به او داد و او را امر کرد تا به وسیله‌ی آن ورقی از چرم خریده و نوشته‌های او را جلد سفید بزند. او می‌گوید: چنین کردم. تعداد ۲۵ جزوه آنجا بود. آنان را کنار هم قرار داد و تبدیل به یک کتاب کرد و گفت: این کتاب فقط پس از مرگم در میان مردم منتشر شود.» [۲]

ابن‌نقاش می‌گوید: «گفته می‌شود: نام آن کتاب «التسدید فی ذم التقلید» بود. همچنین بنا به گفته‌ی عده‌ای ابن‌عدلان او را به نگارش و تألیف این کتاب ترغیب کرد. به جانم سوگند! این کتاب از نظر موضوع، اهمیت و ساختار، بی‌نظیر است.»

حافظ ابن‌حجر در مقدمه‌ی کتاب «تعلیق التعلیق»، خودش را مجتهد روزگار خویش می‌نامد. در آن دوره امام نجم‌الدین بن رفعة نیز در قید حیات بود که او نیز شایستگی اجتهاد و ترجیح در مذهب را داشت، که در سال ۷۱۰ هجری دار فانی را وداع گفت.

شمس‌الدین ذهبی در بیوگرافی کمال بن زملکانی [۳] می‌نویسد: «او عالم روزگار خویش و وارث مجتهدان بود.» [۴]

---

۱. رسالة الاجتهاد، نسخه خطی، ص ۲۸.
۲. الطالع السعید، ادفوی، ص ۵۷۶.
۳. علامه کمال‌الدین محمدبن علی بن عبدالواحد بن عبدالکریم انصاری، که در شوال سال ۶۶۷ هجری در دمشق به دنیا آمد و در رمضان سال ۷۲۷ هجری از دنیا رفت. نگا: حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۳۲۱ و رسالة اجتهاد، ص ۲۸.
۴. طبقات الشافعیة الکبری، سبکی، ج ۹، ص ۱۹۱.

تاج‌الدین سبکی در «طبقات الشافعیة الکبری» این مطلب را نقل کرده و وفات او را در سال ۷۲۷ هجری دانسته است.[۱]

در این دوره نیز علمای فراوانی علامه تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم حرانی دمشقی مشهور به شیخ‌الاسلام ابن‌تیمیه را مجتهد دانسته‌اند که از جمله‌ی آنان می‌توان شیخ ولی‌الدین عراقی را برشمرد که در فتاوایش به این امر اذعان نموده است.

همچنین چندین عالم بزرگ دیگر، شیخ‌الاسلام تقی‌الدین سبکی را مجتهد روزگار خویش و پس از آن دانسته‌اند. از جمله‌ی آنان می‌توان پسرش تاج‌الدین را نام برد که در «الترشیح» و «طبقات الشافعیة الکبری» به این امر اشاره کرده است. از جمله‌ی علمای دیگری که اجتهاد آنان مورد تأیید علما واقع شده، شیخ تاج‌الدین سبکی است که در برخی از آثارش به اجتهاد خودش اشاره کرده است. او در (جمع الجوامع) در بیان مسأله‌ی فقدان مجتهد در دوره‌ی خودش می‌گوید: «رأی برگزیده آن است که این امر به وقوع نپیوسته است.»[۲] این امر به صراحت حکایت دارد که به اعتقاد سبکی تا زمان حیات او زمانه از وجود مجتهد خالی نبوده است.[۳]

همچنین جمال‌الدین اسنوی شایستگی تخریج اجتهاد و ترجیح در مذهب را داشت.[۴]

علاوه بر این شیخ ابن‌حجر عسقلانی درباره‌ی علامه شمس‌الدین محمد بن یوسف قونوی حنفی می‌گوید: «در آخر عمرش آرای برگزیده‌ی فقهی داشت، که براساس استناد به احادیث و برخلاف رأی مذاهب چهارگانه بود.»[۵]

---

۱. تقریرالاستناد، سیوطی، ص ۶۴.
۲. حاشیه عطار بر جمع الجوامع، سبکی، ج ۲، ص ۳۹۹ و جمع الجوامع و شرح آن، محلی، ج ۲، ص ۳۹۸.
۳. تقریرالاستناد، سیوطی، ص ۶۵.
۴. طبقات الشافعیة، ابن قاضی شهبة، ج ۳، ص ۱۳۴.
۵. محمدبن یوسف بن الیاس رومی حنفی مشهور به شمس‌الدین قونوی در سال ۷۱۰ هجری به دنیا آمد و در سال ۷۸۸ هجری از دنیا رفت. نگا: الدررالکامنة، ابن حجر، ج ۴، ص ۳۲۹.

همچنین علمای بسیاری نیز شیخ‌الاسلام سراج‌الدین بلقینی را مجتهد دانسته‌اند. از جمله‌ی آنان فرزندش است [1] که در بیان بیوگرافی پدرش می‌گوید: «خداوند به او اجتهاد مطلق را عنایت کرده بود و به وسیله‌ی آن، قادر به استخراج احکام با استفاده از دلیل شرعی بود.»

پس از آنان می‌توان علامه مجدالدین شیرازی مؤلف «قاموس» را نام برد که ادعای رسیدن به مقام اجتهاد داشت، و در این باره کتابی تحت عنوان «الإصعاد إلی رتبة الاجتهاد» تألیف کرد. او در شوال سال ۸۱۷ هجری دارفانی را وداع گفت. [2]

والحمد لله وحده و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و علی آله و صحبه و سلّم تسلیماً.

۱. تقریرالاستناد، سیوطی، ص ۶۵ و حسن المحاضرة، سیوطی، ج ۱، ص ۳۲۹.
۲. تقریرالاستناد، سیوطی، ص ۶۵.

منابع تحقیق

۱) قرآن کریم

۲) الإبهاج (شرحی بر المنهاج فی اصول الفقه بیضاوی)، تقی‌الدین سبکی (متوفی ۶۸۵ ه) به ضمیمه شرح الأسنوی بر المنهاج، مطبعة التوفیقیة الأدبیة، قاهرة، بی‌تا.

۳) ادب القاضی، ابوالحسن ماوردی (متوفی ۴۵۰ ه)، تحقیق محیی هلال سرحان، مطبوعات إحیاء التراث الإسلامی وزارت اوقاف عراق، بغداد، ۱۳۹۲ ه . ق، ۱۹۷۲ م.

۴) الإجماع، محمد بن ابراهیم نیشابوری مشهور به ابن‌المنذر (متوفی ۳۱۸ ه)، تحقیق د. فؤاد عبدالمنعم أحمد، مقدمه و بازخوانی شیخ عبدالله‌بن زید آل محمود، چاپ ریاست دادگاههای شرعی و امور دینی، دوحه، قطر، ۱۴۰۱ ه . ق.

۵) الأحکام السلطانیة، محمد بن حبیب ماوردی، (متوفی ۴۵۰ ه)، مطبعة حلبی، قاهرة، ۱۳۸۶ ه . ق، ۱۹۶۶ م.

۶) الأحکام السلطانیة، ابویعلی فراء حنبلی (متوفی ۴۵۸ ه)، تصحیح و تعلیق: شیخ محمد حامد الفقی، مطبعة حلبی، قاهره، ۱۳۵۷ ه . ق، ۱۹۳۹ م.

۷) الإحکام فی أصول الأحکام، علی بن احمد مشهور به ابن‌حزم ظاهری (متوفی ۴۵۶ ه)، تطبیق داده شده با نسخه‌ی تحقیق شده توسط شیخ احمد شاکر، با مقدمه‌ی دکتر احسان عباس، ۸ جلد در ۲ مجلد، منشورات دارالآفاق الحدیثة، بیروت، ۱۴۰۰ ه . ق، ۱۹۸۰ م.

۸) اخبار بحتری، ابوبکر محمد بن یحیی بن عبدالله صولی (متوفی ۳۳۵ ه)، دمشق، ۱۹۵۸ م.

۹) ارشاد الفحول فی علم الأصول، محمد بن علی بن محمد شوکانی (متوفی ۱۲۵۰ ه)، دارالمعرفة، بیروت، ۱۳۹۹ ه . ق، ۱۹۷۹ م.

۱۰) الإرشاد إلی قواطع الأدلة فی أصول الاعتقاد، امام‌الحرمین ابوالمعالی جوینی (متوفی ۴۷۸ ه)، تحقیق دکتر محمد یوسف موسی و علی عبدالمنعم، مطبعة السادة، قاهره، ۱۳۶۹ ه . ق، ۱۹۴۹ م.

۱۱) اصول الفقه، شیخ عبدالوهاب خلاف (متوفی ۱۹۵۶ م)، مکتبة الدعوة الإسلامیة، افست از چاپ هشتم دارالقلم، قاهره.

۱۲) أعلام الموقعین عن رب العالمین، ابن‌القیم الجوزیة (متوفی ۷۵۸ ه)، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، دارالفکر، ۱۳۹۷ ه . ق، ۱۹۷۷ م.

۱۳) الأعلام (قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربين)، خیرالدین زرکلی (متوفی ۱۳۹۷ هـ . ق)، چاپ سوم، بیروت ۱۳۳۹ هـ . ق، ۱۹۶۹ م.

۱۴) الأغانی، ابوفرج علی بن حسین اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هـ) چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت، افست از روی نسخه دارالکتب المصریة، ۱۹۶۳ م.

۱۵) امام الحرمین، دکتر فوقیة حسین، سلسلة اعلام العرب، شماره ۴۰.

۱۶) إنباه الرواة علی أنباه النحاة، علی بن یوسف قفطی (متوفی ۶۴۶ هـ)، دارالکتب المصریة، ۱۳۶۹ هـ . ق، ۱۹۷۴ م.

۱۷) الانتقاء فی فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء (مالک، شافعی و ابوحنیفه)، ابن‌عبدالبر (متوفی ۴۶۳ هـ)، مکتبة المقدسی، قاهره، ۱۳۵۰ هـ . ق، ۱۹۳۱ م.

۱۸) الأنساب، ابوسعید بن عبدالکریم سمعانی (متوفی ۵۶۲ هـ)، با مقدمه مرجلیوث، چاپ لیدن (هلند)، افست توسط مکتبة المثنی.

۱۹) الباعث علی انکار البدع و الحوادث، ابوشامه ابومحمد عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم مقدسی (متوفی ۶۶۵ هـ) تحقیق محمد فؤاد منقاره طرابلسی، دار الأصفهانی، جده، بی‌تا.

۲۰) البدایة و النهایة، اسماعیل بن کثیر (متوفی ۷۷۴ هـ)، مکتبة المعارف، بیروت و مکتبة النصر، ریاض، چاپ دوم، ۱۳۹۹ هـ . ق، ۱۹۷۸ م.

۲۱) البدرالطالع بمحاسن من بعد القرن السابع، شوکانی (متوفی ۱۲۵۰ هـ)، دارالمعرفة، بیروت، افست از روی نسخه‌ی مصری آن، ۱۳۴۸ هـ . ق.

۲۲) البرهان فی اصول الفقه، امام الحرمین، عبدالملک بن عبدالله جوینی (متوفی ۴۷۸ هـ)، تحقیق دکتر عبدالعظیم دیب، مقدمه‌ی شیخ عبدالله انصاری، از سلسله کتاب‌های منتشر شده در سومین همایش جهانی سیره‌ی نبوی، دوحه، ۱۴۰۰ هـ . ق.

۲۳) بغیة الملتمس فی تاریخ رجال الأندلس، احمد بن یحیی بن عمیرة ضبی (متوفی ۵۹۹ هـ)، دارالمعرفة، بیروت، بی‌تا.

۲۴) تاریخ الأمم و الملوک (مشهور به تاریخ طبری)، ابن‌جریر طبری (متوفی ۳۱۱ هـ)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالمعارف مصر، چاپ چهارم، ۱۹۷۹ م.

۲۵) تاریخ بغداد یا مدینة السلام، خطیب بغدادی (متوفی ۴۶۳ هـ)، دارالکتاب العربی، بیروت، افست از نسخه‌ی مطبعة السعادة، قاهره، ۱۳۴۹ هـ ق، ۱۳۴۹ م.

۲۶) تاریخ ابن‌الوردی (تتمه المختصر فی اخبار البشر)، زین‌الدین عمر بن الوردی (متوفی ۷۴۹ هـ)، تحقیق احمد رفعت بدراوی، الطبعة المحمدیة، نجف، عراق، ۱۳۸۹ هـ . ق، ۱۹۶۹ م.

۲۷) تبیین کذب المفتری فیما نسب إلی الإمام الأشعری، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله

مشهور به ابن‌عساکر (متوفی ۵۷۱ هـ)، نشر المقدسی، دمشق، ۱۳۴۷ هـ . ق.

۲۸) تذکرةالحفاظ، محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (متوفی ۷۴۸ هـ)، داراحیاء التراث العربی، بیروت، افست از روی نسخه هندی آن به سال ۱۳۷۴ هـ . ق.

۲۹) ترتیب المدارک و تقریب المسالک لمعرفة اعلام مذهب مالک، ابوالفضل عیاض بن موسی مشهور به قاضی عیاض (متوفی ۵۴۴ هـ)، تحقیق دکتر احمد بکیر محمود، ۴ جلد، مکتبة الحیاة، بیروت و مکتبة الفکر، لیبی، ۱۳۸۷ هـ.ق، ۱۹۷۶ م.

۳۰) التعریفات، سید شریف علی بن محمد بن علی جرجانی (متوفی ۸۱۶ هـ)، دارحلبی، قاهره، ۱۹۳۸ م.

۳۱) تقریرالاستناد فی تفسیر الاجتهاد، سیوطی (متوفی ۹۱۱ هـ)، تحقیق دکتر فؤاد عبدالمنعم احمد، دارالدعوة، اسکندریه، ۱۴۰۲ هـ . ق.

۳۲) تنقیح الفصول فی الأصول، محمد بن ادریس بن عبدالرحمن قرافی (متوفی ۶۸۴ هـ)، تحقیق عبدالرؤف سعد، الکلیات الأزهریة، مصر و دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۳ هـ . ق و ۱۹۷۳ م.

۳۳) تهذیب الأسماء و اللغات، محیی‌الدین بن شرف نووی (متوفی ۶۷۲ هـ)، چاپخانه منیریه، مصر، افست دارالکتب العلمیة، بیروت، بی‌تا.

۳۴) تهذیب التهذیب، ابن‌حجر احمد بن علی عسقلانی (متوفی ۸۵۲ هـ)، چاپ اول، حیدرآباد، هند، ۱۳۲۶ م.

۳۵) تیسیرالوصول الی جامع الأصول من أحادیث الرسول، ابن‌الدبیع شیبانی (متوفی ۹۴۴ هـ)، مطبعة الحلبی، قاهرة، ۱۳۵۲ هـ . ق، ۱۹۳۴ م.

۳۶) ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی (متوفی ۴۲۹ هـ)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارنهضة، مصر، قاهرة، ۱۳۸۴ هـ . ق، ۱۹۶۵ م.

۳۷) جامع الأصول من احادیث الرسول، ابوالسعادات مبارک بن محمد مشهور به ابن‌اثیر (متوفی ۶۰۶ هـ)، تحقیق عبدالقادر ارناووط، چاپ مکتبة الحلوانی، الملاح و البیان، دمشق، ۱۱ جلد، ۱۳۸۹ هـ . ق، ۱۹۶۹ م.

۳۸) جامع بیان العلم، ابوعمر یوسف بن عبدالله، ابن‌عبدالبر مالکی اندلسی (متوفی ۴۶۳ هـ)، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۳۹۸ هـ. ق، ۱۹۷۸ م.

۳۹) الجامع الصغیر، جلال‌الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱ هـ)، دارالقلم، مصر، ۱۹۶۶ م.

۴۰) جذوةالمقتبس، ابوعبدالله محمد بن فتوح حمیدی (متوفی ۴۸۸ هـ)، تحقیق استاد محمد بن تاویت طنجی، مطبعة السعادة، مصر، ۱۳۷۲ هـ . ق، ۱۹۵۲ م.

۴۱) جلاءالعینین فی محاکمة الأحمدیین، سید نعمان خیرالدین آلوسی (متوفی ۱۲۷۰ هـ)، دارالکتب العلمیة، بیروت، بی‌تا.

۴۲) الجواهر المضية في تراجم الحنيفة، عبدالقادر القرشي (متوفى ۷۷۵ ه)، چاپ حيدرآباد هند، ۱۳۳۲ ه . ق.

۴۳) حاشية العطار على جمع الجوامع سبكي، چاپخانه مصطفى محمد، مصر، بى تا.

۴۴) الحاوي الكبير، ماوردي (متوفى ۴۵۰ ه)، نسخه خطى در دارالكتب المصرية شماره ۸۳ فقه شافعي.

۴۵) ابن‌حزم، شيخ محمد ابوزهرة، دارالفكر العربي، قاهرة، ۱۹۷۸ م.

۴۶) ابوالحسن ماوردي (من أعلام الإسلام)، دكتر محمد سليمان داود و دكتر فؤاد عبدالمنعم أحمد، مؤسسة شباب الجامعة، ۱۳۹۸ ه . ق، ۱۹۷۸ م.

۴۷) حسن المحاضرة في تاريخ مصر و القاهرة، سيوطي (متوفى ۹۱۱ ه)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، داراحياء الكتب العربية، ۱۳۸۷ ه . ق، ۱۹۶۷ م.

۴۸) حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني (متوفى ۴۳۰ ه)، ۱۰ جلد، دارالكتاب العربي، بيروت، ۱۳۸۷ ه . ق، ۱۹۶۷ م.

۴۹) الدرالكامنة في أعيان المائة الثامنة، ابن‌حجر عسقلاني (متوفى ۸۵۲ ه)، دارالجيل، بيروت، بى‌تا.

۵۰) الديباج المذهب في معرفة أعيان المذهب، برهان‌الدين ابراهيم بن علي بن فرحون (متوفى ۷۹۹ ه)، تحقيق ابوالنور دكتر محمد احمدي، دارالتراث، القاهرة، ۱۳۹۴ ه . ق، ۱۹۷۴ م و نسخه تحقيق نشده ديگر.

۵۱) الذخيرة، شهاب‌الدين احمدبن ادريس قرافي (متوفى ۶۸۴ ه)، با نظارت شيخ عبدالوهاب عبداللطيف و شيخ عبدالسميع احمد امام، بر چاپ اول آن، وزارت اوقاف و شئون اسلامية، كويت، ۱۴۰۳ ه . ق.

۵۲) ذيل الروضتين (تراجم رجال القرنين السادس و السابع)، ابوشامه مقدسي (متوفى ۶۶۵ ه)، تحقيق محمد زاهد الكوثري، دارالجيل، بيروت، ۱۹۷۴ م.

۵۳) ذيل طبقات الحنابلة، ابن‌رجب عبدالرحمن بن احمد بغدادي (متوفى ۷۹۵ ه)، تصحيح محمد حامد الفقي، چاپخانه السنة المحمدية، ۱۳۷۲ ه .ق، ۱۹۵۲ م.

۵۴) الرسالة، امام محمد بن ادريس شافعي (متوفى ۲۰۴ ه)، تحقيق شيخ احمد محمد شاكر، چاپخانه حلبي، قاهره، ۱۳۵۸ ه . ق، ۱۹۴۰ م.

۵۵) روضات الجنات في أحوال العلماء و السادات، محمد خوانساري (متوفى ۱۳۱۳ ه . ق) چاپ تهران، ۱۳۹۰ ه . ق.

۵۶) روضة‌الطالبين، نووي (متوفى ۶۷۶ ه)، المكتب الاسلامي، دمشق، ۱۳۸۶ ه . ق.

۵۷) سلسلة‌الأحاديث الضعيفة و الموضوعة و اثرها

السیىء علی الأمة، شیخ محمد ناصرالدین البانی، المکتب الاسلامی، دمشق، ۱۳۹۸ هـ.ق.

۵۸) سنن ابوداود، حافظ سلیمان بن اشعث سیستانی (متوفی ۲۷۵ هـ)، تحقیق عزت دعاس، دارالحدیث، حمص، سوریا، ۱۳۸۸ هـ. ق، ۱۹۶۹ م و نسخه‌ی دیگر تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، چاپ مصر، بی‌تا.

۵۹) سنن ترمذی، ابوعیسی بن محمد بن عیسی (متوفی ۲۷۹ هـ)، تحقیق عزت دعاس، ۱۰ جلد، مطابع الفجر الحدیثة، حمص، ۱۳۸۷ هـ. ق.

۶۰) سنن دارمی، محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل دارمی (متوفی ۲۵۵ هـ)، تحقیق محمد احمد دهمان، دارالکتب العلمیة، بیروت، بی‌تا.

۶۱) السنن الکبری، احمد بن حسین بن علی بیهقی (متوفی ۴۵۸ هـ)، دارالمعرفة، بیروت، افست از روی نسخه دائرةالمعارف النظامیة، حیدرآباد، هند، ۱۳۴۴ هـ. ق.

۶۲) سنن نسائی، ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب (متوفی ۳۰۳ هـ)، شرح جلال‌الدین سیوطی و حاشیه سندی، المطبعة المصریة الأزهریة، ۱۳۴۸ هـ. ق، ۱۹۳۰ م.

۶۳) سیر اعلام النبلاء، ذهبی (متوفی ۷۴۸ هـ)، تحقیق شعیب ارناؤوط و حسین اسد، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۱ هـ. ق.

۶۴) شجرة النور الزکیة، شیخ محمد بن محمد مخلوف، افست از روی نسخه‌ی چاپ اول مصر، سال ۱۳۴۹ هـ. ق.

۶۵) شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ابن‌عماد حنبلی (متوفی ۱۰۸۹ هـ)، طبعةالقدسی، قاهرة، ۱۳۵۰ هـ. ق.

۶۶) شرح السنة، محیی‌السنة ابومحمد حسین بن مسعود فراء بغوی (متوفی ۵۱۶ هـ)، تحقیق شعیب ارناؤوط، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۳۹۰ هـ. ق، ۱۹۷۱ م.

۶۷) شرح صحیح مسلم، نووی (متوفی ۶۷۶ هـ)، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۲ هـ. ق، ۱۹۷۲ م.

۶۸) شرح منح الجلیل علی مختصر خلیل، شیخ محمد علیش (متوفی ۱۲۹۹ هـ)، افست و انتشار مکتبة النجاح، طرابلس، لیبی.

۶۹) شرح المهذب (المجموع)، نووی (متوفی ۶۷۶ هـ)، المکتبة السلفیة، مدینه منوره، بی‌تا.

۷۰) صحیح جامع الصغیر، شیخ محمد ناصرالدین البانی، المکتب الاسلامی، دمشق و بیروت، ۱۳۸۸ هـ. ق، ۱۹۶۹ م.

۷۱) صحیح بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۵۶ هـ)، تحقیق دکتر مصطفی دیب البغا، دارالقلم و دارالامام النجاری، دمشق، ۱۴۰۱ هـ. ق، ۱۹۸۱ م.

۷۲) صحیح مسلم، حافظ ابوالحسین مسلم بن

حجاج قشیری نیشابوری (متوفی ۲۶۱ ه‍)، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر، بیروت، ۱۳۹۸ ه‍. ق، ۱۹۷۸ م.

۷۳) الصلة، ابوالقاسم خلف بن عبدالملک مشهور به ابن‌بشکوال (متوفی ۵۷۸ ه‍)، الدارالمصریة للتألیف و الترجمة، ۱۹۶۶ م.

۷۴) ضعیف الجامع الصغیر و زیادته الفتح الکبیر، محمد ناصرالدین البانی، المکتب الاسلامی، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۹ ه‍. ق، ۱۹۷۹ م.

۷۵) الضوء اللامع لأهل القرن التاسع، سخاوی (متوفی ۹۰۴ ه‍)، چاپ القدسی، قاهره، ۱۹۳۵ م.

۷۶) الطالع السعید الجامع أسماء نجباء الصعید، کمال ادفوی (متوفی ۷۴۸ ه‍)، تحقیق سعد محمد حسن، الدار المصریة للتألیف و الترجمة، ۱۹۶۶ م.

۷۷) طبقات الشافعیة، جمال‌الدین عبدالرحیم اسنوی (متوفی ۷۷۱ ه‍)، تحقیق عبدالله جبوری، چاپ دوم، دارالعلوم، ریاض، ۱۴۰۱ ه‍. ق، ۱۹۸۱ م.

۷۸) طبقات الشافعیة، احمد بن محمد بن عمر مشهور به ابن‌قاضی شهبة (متوفی ۸۵۱ ه‍)، تحقیق دکتر حافظ عبدالعلیم خان، شورای دائرةالمعارف عثمانی، حیدرآباد، هند، ۱۳۹۸ ه‍. ق، ۱۹۷۸ م.

۷۹) طبقات الشافعیة، ابوبکر ابن‌هدایة حسینی (متوفی ۱۰۱۴ ه‍. ق)، تحقیق عادل نویهض، دارالآفاق الجدیدة، بیروت، ۱۹۷۱ م.

۸۰) طبقات الشافعیة الکبری، تاج‌الدین ابونصر عبدالوهاب بن علی سبکی (متوفی ۷۷۱ ه‍)، تحقیق عبدالفتاح حلو و محمود طناحی، مطبعة الحلبی، قاهره، ۱۹۶۴ م.

۸۱) طبقات فقهاء الشافعیة، ابوعاصم محمد بن احمد عبادی (متوفی ۴۵۸ ه‍)، لیدن، هلند، ۱۹۶۴ م.

۸۲) طبقات الفقهاء، شیرازی، ابواسحاق ابراهیم بن علی (متوفی ۴۷۶ ه‍)، تحقیق دکتر احسان عباس، دارالرائد العربی، بیروت، ۱۹۷۰ م.

۸۳) الطبقات الکبری، محمد بن سعد بن منیع مشهور به ابن‌سعد (متوفی ۲۳۰ ه‍)، دارصادر، بیروت، ۱۳۸۰ ه‍. ق، ۱۹۶۰ م.

۸۴) طبقات النحویین، محمد بن حسن زبیدی (متوفی ۳۷۹ ه‍)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالمعارف، مصر، ۱۹۷۳ م.

۸۵) طبقات المفسرین، سیوطی (متوفی ۹۱۱ ه‍)، تحقیق علی محمد عمر، مکتبة وهبة، قاهره، بی‌تا.

۸۶) العبر فی خبر من غبر، ذهبی، تحقیق صلاح‌الدین منجد و فؤاد سید، مطبوعات التراث العربی، کویت، ۱۹۶۰ م.

۸۷) العلل المتناهیة، ابن‌الجوزی (متوفی ۵۹۷ ه‍)، تحقیق ارشاد الحق اثری، دار نشر الکتب الإسلامیة، لاهور، پاکستان، ۱۳۹۹ ه‍. ق.

۸۸) غایةالنهایة فی طبقات القراء، شمس‌الدین ابوالخیر محمدبن محمد جزری (متوفی ۸۳۳ ه‍)،

افست از روی نسخه مکتبة الخانجی، مصر، ۱۳۵۲ هـ.ق، ۱۹۳۳م. ۸۹) غیاث الأمم فی التیاث الظلم، امام‌الحرمین جوینی (متوفی ۴۷۶ هـ)، تحقیق دکتر فؤاد عبدالمنعم احمد و دکتر مصطفی حلمی، چاپ دوم، دارالدعوة، اسکندریه، ۱۴۰۱ هـ. ق.

۹۰) الفتح الربانی لترتیب مسند الإمام احمد بن حنبل، احمد بن عبدالرحمن ساعاتی، مطبعة الفتح الربانی، چاپ اول، مصر، ۱۳۵۷ هـ. ق.

۹۱) الفتح المبین فی طبقات الأصولیین، شیخ عبدالله مصطفی مراغی، چاپ دوم، بیروت، ۱۳۹۴ هـ. ق. ۱۹۷۴ م.

۹۲) الفهرست، ابن‌الندیم، ابوالفرج محمدبن اسحاق مشهور به وراق (متوفی ۳۸۰ هـ)، چاپ مصر و نسخه دیگر تحقیق شده رضا تجدّد، تهران، ۱۳۹۱ هـ. ق، ۱۹۷۱ م.

۹۳) الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة، ابوالحسنات محمد عبدالحی لکنوی (متوفی ۱۳۰۴ هـ.ق)، افست از نسخه دارالمعرفة، بیروت، بی‌تا.

۹۴) فوات الوفیات، محمد شاکر بن احمد الکتبی (متوفی ۷۶۴ هـ)، تحقیق دکتر احسان عباس، دارصادر، بیروت، ۱۹۷۳ م.

۹۵) قضاة دمشق (الثغر البسام فی ذکر من ولی قضاء الشام)، شمس‌الدین ابن طولون، (متوفی ۹۵۳ هـ)، تحقیق صلاح منجد از جمله‌ی آثار چاپ شده توسط المجمع العلمی، دمشق، ۱۹۵۶ م.

۹۶) قواعد الأحکام فی مصالح الأنام، عزالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام (متوفی ۶۶۰ هـ)، بازخوانی و تعلیق طه عبدالرؤوف سعد، مکتبة الکلیات الأزهریة، قاهره، بی‌تا.

۹۷) القول المفید أدلة الاجتهاد و التقلید، امام شوکانی (متوفی ۱۲۵۰ هـ. ق)، تحقیق عبدالرحمن عبدالخالق، دارالقلم، کویت، ۱۴۰۰ هـ. ق، ۱۹۸۰ م.

۹۸) کشف الخفا و مزیل الالباس عما اشتهر من الأحادیث علی ألسنة الناس، شیخ اسماعیل بن محمد عجلونی جراحی (متوفی ۱۱۶۲ هـ. ق)، چاپخانه القدسی، قاهره، ۱۳۵۲ هـ. ق.

۹۹) کشف الظنون عن أسامی الکتب و الفنون، حاجی خلیفه مصطفی بن عبدالله کاتب شلبی (متوفی ۱۰۶۷ هـ. ق)، مکتبة المثنی، بیروت.

۱۰۰) کنزالعمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ابن‌حسام‌الدین هندی (متوفی ۹۷۵ هـ)، تدقیق و شرح واژگان غریب توسط شیخ بکری حیانی، تصحیح و فهرست نویسی شیخ صفوت سقا، مکتبة التراث الإسلامی، حلب، ۱۳۹۱ هـ. ق. ۱۹۷۱ م.

۱۰۱) اللمع فی أصول الفقه، ابواسحاق ابراهیم بن علی شیرازی (متوفی ۴۷۶ هـ)، چاپ سوم، مطبعة حلبی، قاهره، ۱۳۷۷ هـ. ق، ۱۹۵۷ م.

۱۰۲) لحظ الألحاظ بذیل طبقات الحفاظ، تقی‌الدین

محمد بن فهد مکی مشهور به ابن‌فهد، (متوفی ۸۷۱ هـ)، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بی‌تا.

۱۰۳) لسان العرب المحیط، جمال‌الدین ابوالفضل محمد بن کرم مشهور به ابن‌منظور (متوفی ۷۱۱ هـ)، به اهتمام یوسف خیاط، دار لسان العرب، بیروت، بی‌تا.

۱۰۴) لسان المیزان، ابن‌حجر عسقلانی (۸۵۲ هـ)، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۰ هـ. ق، ۱۹۷۱ م.

۱۰۵) اللؤلؤ و المرجان فیما اتفق علیه الشیخان، محمد فؤاد عبدالباقی، بازخوانی دکتر عبدالستار ابوغدة، وزارت اوقاف و شئون اسلامی کویت، ۱۳۹۷ هـ. ق، ۱۹۷۷ م.

۱۰۶) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، نورالدین علی بن ابوبکر هیثمی (متوفی ۸۰۷ هـ)، دارالکتاب، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۶۷ م.

۱۰۷) المحصول فی علم أصول الفقه، امام فخرالدین محمد بن عمر بن حسین رازی (متوفی ۶۰۶ هـ)، تحقیق، دکتر طه جابر فیاض علوانی، مطابع الفرزدق، ریاض، ۱۳۹۹ هـ. ق، ۱۹۷۹ م.

۱۰۸) مختصر المؤمل للرد إلى الأمر الأول، محیی‌السنة شهاب‌الدین ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسماعیل مشهور به ابوشامة مقدسی (متوفی ۶۶۵ هـ)، چاپ شده در مجموعة الرسائل المنیریة، ج ۳، ادارة الطباعة المنیریة، ۱۳۴۶ هـ. ق.

۱۰۹) مختصر المزنی، ابوابراهیم اسماعیل بن یحیی مزنی (متوفی ۲۶۴ هـ)، دارالمعرفة، بیروت، بی‌تا.

۱۱۰) مداخل المؤلفین و الأعلام العرب، به اهتمام ناصر محمد سویدان و محسن سید عرینی، چاپخانه دانشگاه ریاض، ۱۴۰۰ هـ. ق، ۱۹۸۰م.

۱۱۱) مرآة‌الجنان و عبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان، عبدالله بن سعد یمنی یافعی (متوفی ۷۶۸ هـ)، منشورات الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۰ هـ. ق.

۱۱۲) مرآة‌الزمان فی تاریخ الأعیان، ابومظفر یوسف بن قزاوغلی، چاپ شیکاگو، ۱۹۰۷ م.

۱۱۳) مسند الامام احمد، تحقیق شیخ احمد شاکر، دار المعارف، قاهره، نسخه‌ی دیگر چاپ المکتب الإسلامی و دارصادر، بیروت، ۱۳۸۹ هـ. ق، ۱۹۶۹ م.

۱۱۴) المستصفی فی علم الأصول، ابوحامد محمد بن محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ هـ)، چاپخانه امیریه، مصر، ۱۳۲۲ هـ. ق.

۱۱۵) مشاهیر علماء الأمصار، محمد بن حبان بستی (۳۵۴ هـ)، چاپ لجنة التألیف و الترجمه و النشر، قاهرة، ۱۳۷۹ هـ. ق، ۱۹۵۹ م.

۱۱۶) المعارف، عبدالله بن مسلم ابن‌قتیبة (متوفی ۲۷۶ هـ)، تحقیق دکتر ثروت عکاشه، دارالمعارف، مصر، ۱۹۶۹ م.

۱۱۷) المعتمد، ابوالحسین محمد بن علی طیب طبری (متوفی ۴۳۶ هـ)، تحقیق دکتر محمد حمیدالله، المطبعة الکاثولیکیة، بیروت، ۱۹۶۴ م، ۱۳۸۴ هـ . ق.

۱۱۸) معجم الأدباء، یاقوت بن عبدالله حموی (متوفی ۶۲۶ هـ)، به اهتمام دکتر احمد فرید رفاعی، مطبعة مأمون، قاهره، ۱۳۵۷ هـ . ق، ۱۹۳۸ م.

۱۱۹) معجم المؤلفین، عمر رضا کحالة، دارالمثنی و دارالتراث العربی، بیروت، ۱۹۵۷ م.

۱۲۰) المعجم الوسیط، مجمع اللغة العربیة، مصر، به سرپرستی عبدالسلام هارون، مطبعة، مصر، ۱۹۶۳ م.

۱۲۱) معرفة القراء الکبار، امام ذهبی (متوفی ۷۴۸ هـ)، تحقیق محمد احمد جادالحق، دارالکتب الحدیثة، قاهره، ۱۳۸۷ هـ . ق، ۱۹۶۷ م.

۱۲۲) المعرفة و التاریخ، ابویوسف یعقوب بن سفیان بسری (متوفی ۲۷۷ هـ)، تحقیق اکرم ضیاء عمری، مؤسسة الرسالة، بیروت ۱۴۰۱ هـ . ق، ۱۹۸۱ م.

۱۲۳) المقاصد الحسنة، محمد بن عبدالرحمن سخاوی (متوفی ۹۰۲ هـ)، تحقیق عبدالله محمد صدیق، تحقیق شیخ عبدالوهاب عبداللطیف، نشر مکتبة الخانجی، مصر، ۱۳۷۵ هـ .ق، ۱۹۵۶ م.

۱۲۴) ملخص إبطال القیاس و الرأی و الاستحسان و التقلید، ابن‌حزم ظاهری (متوفی ۴۵۶ هـ)، تحقیق سعید افغانی، چاپ دانشگاه دمشق، ۱۳۷۹ هـ . ق، ۱۹۶۰ م.

۱۲۵) الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی (متوفی ۵۴۸ هـ)، تحقیق محمد سید گیلانی، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۰۰ هـ . ق، ۱۹۸۰ م.

۱۲۶) المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ابن‌الجوزی، حیدرآباد، هند، ۱۳۵۸ هـ . ق.

۱۲۷) المنثور فی القواعد، محمد بن بهادر زرکشی (متوفی ۷۹۴ هـ)، تحقیق تیسیر فائق احمد، نشر وزارت اوقاف کویت، ۱۴۰۲ هـ . ق، ۱۹۸۲ م.

۱۲۸) المنخول من تعلیقات الأصول، ابوحامد محمد بن محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ هـ)، تحقیق محمد حسن هیتو، دارالفکر، دمشق، ۱۳۹۰ هـ .ق، ۱۹۷۰ م.

۱۲۹) المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی، ابن‌تغری بردی (متوفی ۸۷۴ هـ)، تحقیق احمد یوسف نجاتی، دارالکتب المصریة، ۱۹۵۶ م.

۱۳۰) المنهاج، نووی، متوفی ۶۷۶ هـ چاپ مصر، بی‌تا.

۱۳۱) المهذب فی فقه الامام الشافعی، ابراهیم بن علی شیرازی (متوفی ۴۷۶ هـ)، دارالفکر، بیروت، بی‌تا.

۱۳۲) الموطأ، امام مالک بن أنس اصبحی (متوفی ۱۷۹ هـ)، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، طبع الحلبی، قاهره، ۱۳۷۰ هـ . ق، ۱۹۵۱ م.

۱۳۳) میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ذهبی (متوفی ۷۴۸ هـ)، تحقیق محمد علی بجاوی، طبع الحلبی، مصر، ۱۳۸۲ هـ . ق، ۱۹۶۳ م.

۱۳۴) النبذ فی أصول الفقه، امام ابن‌حزم، تحقیق سعید افغانی، دمشق، بی‌تا.

۱۳۵) النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، ابن‌تغری بردی (متوفی ۸۷۴ هـ)، المؤسسة المصرية العامة للطباعة و النشر.

۱۳۶) نصب الراية لأحاديث الهداية، جمال‌الدين عبدالله بن یوسف زیلعی (متوفی ۷۶۲ هـ)، چاپ دارالمأمون، قاهرة، به اهتمام شورای علمی اسلامی هند، ۱۳۵۷ هـ . ق، ۱۹۳۸ م.

۱۳۷) نکت الهميان فی نکت العميان، صلاح‌الدين خلیل بن ایبک صفدی (متوفی ۷۶۲ هـ)، المطبعة الجمالية، قاهرة، ۱۳۲۹ هـ . ق، ۱۹۱۱ م.

۱۳۸) نظرية القياس الأصولی، منهج تجريبی اسلامی، دکتر محمد سلیمان داود، دارالدعوة، اسکندریة، ۱۴۰۳ هـ . ق، ۱۹۸۳ م.

۱۳۹) نفح الطيب من غصن الأندلس الرطيب، احمد بن محمد مقری تلمسانی (متوفی ۱۰۴۱ هـ)، تحقیق احسان عباس، دارصادر، بیروت، ۱۹۶۸ م.

۱۴۰) نقض المنطق، ابن‌تیمیة (متوفی ۷۲۸ هـ)، تصحیح محمد حامد الفقی، دارالکتب العلمية، بیروت، افست از روی نسخه، چاپ مصر، ۱۹۵۱ م.

۱۴۱) النووی، عبدالغنی الدقر، دارالقلم، دمشق، چاپ دوم، بی‌تا.

۱۴۲) نیل الابتهاج، بتطریز الديباج، تنبکتی، حاشیه بر «الديباج المذهب»، بی‌جا، ۱۳۲۹ هـ.ق.

۱۴۳) هدية العارفين فی أسماء المؤلفين و آثار المصنفين، اسماعیل پاشا بغدادی، طبعة المثنی، بیروت، بی‌تا.

۱۴۴) الوافی بالوفيات، صلاح‌الدين خلیل بن ایبک صفدی (متوفی ۷۶۴ هـ)، به اهتمام هلموت ریتر، استانبول، ۱۹۳۱ م.

۱۴۵) الولاة و القضاة، محمد بن یوسف کندی (متوفی ۳۵۰ هـ)، مطبعة الآباء اليسوعيين، بیروت، ۱۹۰۸ م.

۱۴۶) وفيات الأعيان، شمس‌الدين احمد بن خلکان (متوفی ۶۸۱ هـ)، تحقیق احسان عباس، دارصادر، بیروت، ۱۹۶۸ م.

نشر احسان

ضرورت وجود اجتهاد در همه‌ی دوره‌ها از دیدگاه اهل سنت

دین مبین اسلام و بشریت و شریعت جاودانی است که محدود به هیچ دوره‌ای نیست و متون دینی آن دارای انعطاف، شمولیت، ظرفیت، تحلیل و تعیین اصول تشریعی و دارای ارزش‌های ثابت و جاودانه‌ای می‌باشد که آن را به یک اصل شایسته برای افزوده اندوخته‌ی ارزشمندی از قواعد و نظریات قانونی پیرامون همه‌ی رویدادهای به وقوع پیوسته یا قابل وقوع، به فقه اسلامی، تبدیل نموده است تا در هر مکان و زمانی همه‌ی نیازهای قانون گذاری را پاسخ بگوید.

بی‌شک اجتهاد از دیرباز بوده و همچنان ادامه دارد که مجتهد یامجتهدان باید شرایط و صفات لازم را برای اجتهاد داشته باشند. و در هیچ زمانی در اجتهاد بسته نمی‌شود. شاید بهترین شیوه برای اجتهاد در روزگار معاصر، اجتهاد گروهی باشد که با ایجاد یک انجمن یا شورای فقهی انجام می گیرد، و فقهاو دانشمندان اسلامی که دارای تخصص در علوم انسانی و دارای تقوا هستند در آن حضور یابند و درباره‌ی مسائل مستحدثه به اجماع برسند.

ISBN: 978-964-356-783-5